

باب وصیت از زمان آدم علیه السلام

۵۴۰۲- حسن بن محبوب از مقاتل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور پیمبرانم، و وصی من سرور اوصیاء و اوصیای او سروران اوصیاءند.

آدم علیه السلام از خدا عزّ و جلّ مسألت کرد که وصی شایسته‌ای برای او قرار دهد، خدا عزّ و جلّ بسوی او وحی فرستاد که من پیمبران را بوسیله نبوت گرامی داشتم، سپس از آفریدگانم آفریده‌ای را برگزیدم، و برگزیدگانشان را اوصیاء ساختم؛ [آدم علیه السلام گفت: پروردگارا پس وصی مرا بهترین اوصیاء قرار ده] خدا- تعالی ذکره- بسوی او وحی فرستاد که: ای آدم، شیث را بوصایت انتخاب کن، پس آدم علیه السلام شیث را وصی خود ساخت، و او هبة الله بن آدم است، و شیث به پسرش شبان وصیت کرد، و او پسر نزلة الحوراء است، که خدای عزّ و جلّ او را از بهشت بر آدم نازل فرمود، پس او را بهمسری پسرش شیث درآورد، و شبان به محلث، و محلث به محوق، و محوق به غمیشا وصیت کرد، و غمیشا به اخنوخ، که

همان ادریس پیمبر بود وصیت کرد، و ادریس ناحورا وصی خود ساخت، و ناجور بنوح علیه السلام و نوح به سام، و سام به عنامر، و عنامر به برغیناشا، و برغیناشا به یافث، و یافث به بره، و بره به جفسیه، و جفسیه بعمران، و عمران به ابراهیم خلیل، و ابراهیم خلیل به پسرش اسماعیل، و اسماعیل به اسحاق، و اسحاق به یعقوب، و یعقوب بیوسف، و یوسف به بثریاء، و بثریاء به شعیب، و شعیب بموسی بن عمران، و موسی بن عمران بیوشع بن نون، و یوشع بن نون بداود «۱» و داود بسلیمان علیه السلام، و سلیمان به آصف بن برخیا، و آصف بن برخیا بزکریا، و زکریا بعیسی بن مریم علیه السلام، و عیسی بن مریم بن شمعون بن حمون الصفا، و شمعون به یحیی بن زکریا «۲»، و یحیی بن زکریا بمنذر، و منذر به سلیمه، و سلیمه به برده وصیت کرد.

(۱) در تواریخ یوشع بن نون را معاصر با حضرت موسی علیه السلام ذکر کرده‌اند، و داود علیه السلام نزدیک به پانصد سال پس از حضرت موسی علیه السلام بوده است.

(۲) یحیی بن زکریا همزمان عیسی علیهما السلام است و مفسرین گویند آیه **يا يَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ** مراد از کتاب تورات است، و در روایت کافی در کتاب حجة آمده است که یزید کناسی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: که یحیی قبل از عیسی علیهما السلام حجّت بوده است.

ص: ۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و برده وصایت را بمن سپرد، و من آن را بتو میسپارم یا علی، و تو آن را بوصی خود میسپاری، و وصی تو آن را به اوصیاء تو از فرزندان، یکی پس از دیگری همی سپارند، تا آنگاه که بهترین اهل زمین بعد از او سپرده شود، و هر آینه این امت نسبت بتو کفران خواهند کرد، و در باره تو اختلافی شدید بر خواهند انگیخت، که هر کس در جو آن اختلاف با تو استوار بماند بمانند آنست که در یاری من مقیم مانده، و کسی که از تو جدا شود جای او در دوزخ است، و دوزخ منزلگاه کافرانست.

و اخبار صحیح با اسناد قوی وارد شده است، دائر بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرمان خدای تعالی بعلی بن ابی طالب علیه السلام وصیت کرد، و علی بن ابی طالب علیه السلام حسن را بوصایت برگزید، و حسن وصایت را بحسین، و حسین بعلی بن الحسین، و علی بن الحسین بمحمد بن علی باقر، و محمد بن علی باقر بجعفر بن محمد صادق، و جعفر بن محمد صادق بموسی بن جعفر، و موسی بن

ص: ۶

جعفر به پسرش علی بن موسی الرضا، و علی بن موسی الرضا به پسرش محمد بن علی، و محمد بن علی به پسرش علی بن محمد، و علی بن محمد به پسرش حسن بن علی، و حسن بن علی به پسرش حجة الله القائم بالحق تفویض فرمود: همان حجت قائمی که اگر بیش از یک روز از دنیا نمانده باشد هر آینه خدا آن روز را چندان بدرازا خواهد کشید که او خروج کند، و جهان را از عدل و داد پرسیازد، بعد از آنکه از جور و ظلم پر شده باشد. درود و رحمت خدا بر او و بر پدران پاکیزه و پاک او باد!

۵۴۰۳- و یونس بن عبد الرحمن، از عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام پیمبر صلی الله علیه و آله در صحف ابراهیم «ماحی» و در تورات «حاد» و در انجیل «احمد» و در فرقان «محمد» است. گفتند: پس تأویل ماحی چیست؟ فرمود: تأویل آن، محوکننده اصنام، و اوئان و ازلام، و هر معبودی جز خداوند رحمان است، گفتند: پس تأویل حاد چیست؟ فرمود: تأویل آن اینست که او با هر کس که با خدا و دین او دشمنی کند، چه نزدیک باشد و چه دور دشمنی میکند، گفتند: پس تأویل احمد چیست؟ فرمود: تأویل آن حسن ثنای خدای عز و جل در کتب پیمبران پیشین، در مقابل اعمال حمیده و رفتار پسندیده او است. گفتند: پس تأویل

ص: ۷

محمد چیست؟ فرمود: تأویل آن چنین است که خدا و فرشتگانش و همگی انبیاء و مرسلینش، و کلیه امتهاشان او را میستایند، و بر او درود و رحمت میفرستند، و آن نام او که بر عرش نوشته شده

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

است، و آن بزرگوار از انواع کلاه‌ها کلاه یمنی، و بیضاء بر سر مینهاد و کسائی دارای دو گوش را در جنگها میبوشید، و زوبینی داشت که بر آن تکیه میکرد، و در عید فطر و اضحی آن را بیرون می‌آورد، و در حین خطبه آن را بدست میگرفت، و قضیبی بنام ممشوق داشت (و آن عصای بلند نازکی بود که آن را هم بهنگام ایراد خطبه بدست میگرفتند) و نیز قبه‌ای موئین یا فسطاطی بنام کن، و کاسه‌ای بنام سعه، و قدح بزرگی بنام ری، و دو اسب یکی بنام مرتجز و دیگری بنام سكب، و دو استر، یکی بنام دلدل، و دیگری شهباء، و دو شتر یکی بنام عضباء و دیگری جدعاء، و دو شمشیر یکی بنام ذو الفقار، و دیگری عون، و دو شمشیر دیگر، یکی بنام مخذّم، و دیگری رسوم، و حماری بنام یعفرور، داشت. و آن حضرت را عمامه‌ای بنام سحاب، و زرهی بنام ذات الفضول دارای سه حلقه نقره، یکی در بخش جلو، و دو تا در بخش پشت، و درفشی بنام عقاب، و

ص: ۸

شتری مخصوص حمل بار، بنام دیباج، و علمی بنام معلوم، و مغفری بنام اسعد بود، که بهنگام وفات همگی آنها را بعلی علیه السلام سپرد، انگشتریش را بیرون کرد، و به انگشت او کرد، پس علی علیه السلام گفت که در قبضه یکی از شمشیرهای آن حضرت ورقه‌ای یافته است که سه جمله بر این گونه در آن نوشته بوده است: «با هر که از تو ببرد پیوند و حق را بگویی اگر چه بزیان خودت باشد، و در باره کسی که با تو بدی کند نیکی کن».

۵۴۰۴- و معلی بن محمد بصری، از جعفر بن سلیمان، از عبد الله بن حکم، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: پیمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی وصی من و خلیفه من، و همسرش فاطمه سرور زنان جهانیان دختر من، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت دو فرزند من هستند. هر که ایشان را دوست بدارد بحقیقت مرا دوست داشته، و هر که با ایشان دشمنی کند بحقیقت مرا بدشمنی گرفته، و هر که با ایشان در افتد بحقیقت با من در افتاده، و هر که به ایشان جفا کند بحقیقت با من جفا کرده، و هر که در باره ایشان نیکی کند، بحقیقت نسبت بمن نیکی کرده است. (از خدا همی خواهم که):

هر کس که با ایشان ارتباط برقرار کند، خدا رشته دوستیش را با او متصل سازد، و هر کس که از ایشان ببرد خدا رشته لطفش را از او بگسلد. و خدا کسی را

ص: ۹

که با ایشان یاری کند نصرت بخشاد! و کسی را که از یاری ایشان دریغ کند از یاری خود محروم کناد! خدایا اگر هر یک از پیمبران و رسولان تو گنجینه نفیسی و اهل بیتی داشته، پس علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت من و گنجینه‌های نفیس منند، پس پلیدی را از ساحت ایشان بزدا، و ایشان را پاک و پاکیزه ساز.

۵۴۰۵- و از ابن عباس روایت شده است که گفت: از پیمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که بعلی علیه السلام میفرمود: یا علی، تو وصی منی، من تو را بفرمان پروردگارم بوصایت خود برگزیدم، و تو خلیفه منی، که تو را بفرمان خدا خلیفه ساختم. یا علی، تو کسی هستی که موارد اختلاف امت مرا پس از من مبین و روشن میسازی، و بحل آن همت میگذاری، و در جمع ایشان قائم

مقام منی. قول تو قول من، و فرمان تو فرمان من، و طاعت تو طاعت من، و طاعت من طاعت خدا، و نافرمانی تو نافرمانی من، و نافرمانی من نافرمانی خدا عزّ و جلّ است.

۵۴۰۶- و محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از یحیی بن ابی القاسم، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت

ص: ۱۰

کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إمامان بعد از من دوازده نفرند، که اولشان علی بن ابی طالب و آخرشان قائم است، ایشان خلفای من، و اوصیاء من، و اولیاء من و حجتهای خدا بر امت من بعد از من هستند. اقرارکننده به ایشان مؤمن است، و منکر ایشان کافر است.

۵۴۰۷- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی صد و بیست و چهار هزار پیمبر دارد، که من سرور و برتر و گرامی ترین ایشانم نزد خدای عزّ و جلّ، و هر پیمبری وصیی دارد، که بفرمان خدا- تعالی ذکره- او را بوصایت برگزیده است، و وصی من علی بن ابی طالب هر آینه سرور، و برتر، و گرامی ترشان نزد خدای عزّ و جلّ است.

۵۴۰۸- و حسن بن محبوب، از ابو الجارود، از امام باقر علیه السلام از جابر بن - عبد الله انصاری روایت کرده است، که گفت: بفاطمه سلام الله علیها وارد شدم، در حالی که لوحی شامل اسامی اوصیاء از فرزندانش پیش رویش بود، پس من دوازده نفر را شمردم که یکی از ایشان قائم بود، سه تن از آن جمع محمد، و چهار تن از ایشان علی علیهم السلام بودند.

ص: ۱۱

و من اخبار مسند صحیح در این معنی را در کتاب کمال الدین و تمام النعمة، در اثبات الغیبة و کشف الحیرة آورده ام، و چیزی از آن را در اینجا وارد نساختم، زیرا که من این کتاب را برای مجرد فقه نه چیز دیگر وضع کرده ام، و الله الموفق للصواب و المعین علی اکتساب الثواب.

باب اینکه خداوند تعالی بهنگام وفات بنده اش بر او منت مینهد، و بینائی و شنوائی و عقلش را به او باز میگرداند تا وصیت کند

۵۴۰۹- محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، روایت کرده است، که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ میتی نیست که وفات او رخ دهد، مگر آنکه خدای شنوائی و بینائی و عقلش را برای انجام وصیت به او باز میگرداند، چه وصیت را انجام دهد، و چه ندهد. و این همان حالت راحتی است که آن را راحة الموت میخوانند، و بنا بر این وصیت برای هر مسلمانی حق است.

باب احتجاج خدای عزّ و جلّ بر تارک وصیت

۵۴۱۰- محمد بن عیسی بن عبید، از زکریای مؤمن، از علی بن ابی نعیم، از

ص: ۱۲

ابو حمزه، از یکی از امامان علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی میگوید: ای پسر آدم، بوسیله سه چیز بر تو منت نهادم: گناهی را بر تو پوشاندم که اگر خویش و تبارت آن را میدانستند، تو را در قبرستان مسلمین دفن نمیکردند. و نعمت خود را بر تو وسعت بخشیدم، و آنگاه از تو قرض خواستم، ولی تو اقدام بخیری نکردی. و تو را بهنگام مرگ مهلتی دادم، تا مگر در ثلث مال خود وصیتی کنی، ولی تو در این باره قدم خیری برنداشتی.

باب اینکه وصیت حقی بر ذمه هر مسلمانی است

۵۴۱۱- محمد بن فضیل، از ابو الصباح کنانی، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره وصیت سؤال کردم. پس فرمود: آن حقی بر ذمه هر مسلمانی است.

۵۴۱۲- و علاء (ابن رزین) از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت:

امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: وصیت حق است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد، و از این رو برای هر مسلمان سزاوار است که وصیت کند.

باب متعلق به اینکه وصیت کاملکننده نارسائیهای زکاتست.

۵۴۱۳- مسعدة بن صدقه ربعی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما-

ص: ۱۳

السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام - فرمود: وصیت کاملکننده نارسائیهای زکاتست.

باب آنکه وصیت کند و ستم نکند و ضرر بوارث نرساند

۵۴۱۴- سکونی از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام فرمود: کسی که وصیت کند، و با اقرار خلاف واقع در باره ورثه ستم نکند، و زبانی بکسی وارد نسازد، چنانست که مورد وصیت را در زمان حیات خود بصدقه داده باشد.

باب آنکه بهنگام مردنش برای خویشان غیر از ورثه اش چیزی از مال خود را، کم یا زیاد وصیت نکند

۱۴۱۵- عبد الله بن مغیره، از سکونی از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما- السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که بهنگام مردنش بشف خویشاوندانش وصیتی نکند کار خود را با معصیت پایان داده است.

ص: ۱۴

باب آنکه بهنگام مردن وصیتش را بخوبی انجام ندهد

۵۴۱۶- عباس بن عامر، از أبان، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که وصیتش را بهنگام مردنش بخوبی انجام ندهد، این کوتاهی نقصی در مروت و عقل او است، و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام وصیت کرد، و علی علیه السلام بحسن، و حسن علیه السلام بحسین، و حسین علیه السلام بعلی بن الحسین، و علی بن الحسین علیه السلام بمحمد بن علی الباقر علیهما السلام وصیت کرد.

باب ثواب کسی که زندگانش با سخن خیری یا عمل خیری پایان پذیرد

۵۴۱۷- احمد بن نصر خزّاز، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام ابو جعفر علیه- السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرمود:

کسی که زندگیش با

«لا اله الا الله»

پایان یابد به بهشت داخل می شود، و کسی که زندگیش با روزه داشتن یک روز بی پایان رسد به بهشت داخل می شود، و کسی که

ص: ۱۵

زندگیش با دادن صدقه بقصد کسب خشنودی خدای عزّ و جلّ پایان پذیرد، به بهشت داخل می شود.

باب آنچه در باره زیان رساندن بورته آمده است

۵۴۱۸- عبد الله بن مغیره، از سکونی، از امام جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرده است، که فرمود: «علی- علیه السلام- فرمود: نزد من فرق نمی کند که بفرزند نام زیان رسانم یا از آنان غفلت نمایم و ایشان را واگذارم.

باب عدل و جور در وصیت

۵۴۱۹- هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است، که فرمود: کسی که در وصیت خود عدل را بکار بندد، بمنزله کسی است که در زمان حیات خود مورد وصیت را بصدقه داده باشد، و کسی که در وصیتش جور کند خدای عز و جل را بروز قیامت در حالی دیدار خواهد کرد که از او روگردان باشد.

باب متعلق به اینکه جور و ظلم در وصیت از گناهان کبیره است

۵۴۲۰- هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر بن محمد، از

ص: ۱۶

پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است، که گفت: «علی علیه السلام فرمود: جور و ظلم در وصیت از جمله گناهان کبیره است.

باب مقداری از مال که وصیت به آن مستحب است

۵۴۲۱- سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مورد وصیت خمس مالست، زیرا خداوند عز و جل برای خودش بخمس رضایت داده، و فرمود: خمس اقتصاد و حد وسط است، و ربع منتهای کوشش است، و ثلث ظلم است.

۵۴۲۲- حماد بن عیسی، از شعیب بن یعقوب، از ابو بصیر روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی که در حال مردنست سؤال کردم که چه مقدار از مالش متعلق به او است؟ پس فرمود: ثلث مالش به او تعلق دارد و زن نیز همین گونه است.

۵۴۲۳- و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: هر آینه اگر

ص: ۱۷

بخمس مال خود وصیت کنم برای من خوشایندتر از آنست که برع آن وصیت کنم، و هر آینه اگر برع مال خود وصیت کنم، برای من خوشایندتر از آنست که بثلث آن وصیت کنم، و کسی که بهمه ثلث وصیت کند، و چیزی فرو نگذارد این از تمام آنکه خداوند برای او اجازه داده، استفاده کرده است، و هر کس به ثلث مال - خود وصیت کند و چیزی باقی بگذارد کار را به نهایت رسانیده است.

شرح: «یعنی تا حد ثلث میتواند وصیت کند نه بیشتر».

۵۴۲۴- و در روایت حسن بن علی و شَاء، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: کسی که بثلث وصیت کند، ورثه را متضرر کرده است، و وصیت بخمس و ربع از وصیت بثلث افضل است، و فرمود: کسی که بثلث وصیت کند، چیزی از مورد مأذون را باقی نگذاشته است.

باب وصیتی که بمعروف برگردانده می‌شود، و آنچه از مال میت که بخودش تعلق می‌گیرد

۵۴۲۵- عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در باره مردی که وفات

ص: ۱۸

نموده، و در باره همگی مال خود، یا بیشتر آن وصیت کرده، بر این گونه قضاوت فرموده است که وصیت بمعروف یعنی به آنچه در شرع آمده است برگردانده می‌شود، و میراث اهل میراث به ایشان واگذار می‌گردد.

۵۴۲۶- و ابن ابی عمیر، از مرزم، از عمار ساباطی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شخص تا زمان مرگ و تا روح در بدن دارد بمالش اولیتر است که بهر کس خواهد ببخشد و از مالش جدا کند، و فرمود:

چنانچه ستم روا دارد و از حد بگذرد برای او جز ثلث مالش حقی نیست.

۵۴۲۷- و هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه ربعی از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که مردی از انصار وفات یافت، و او کودکانی خردسال و شش برده داشت، و بهنگام وفات آن بردگان را آزاد کرد، در صورتی که بجز آن بردگان مالی نداشت، بازماندگانش بنزد پیمبر آمدند، و داستان او را به اطلاع آن حضرت رساندند، پس پیمبر صلی الله علیه و آله فرمود: با دوست متوفاتان چه کردید؟ گفتند: او را دفن کردیم، فرمود: اگر میدانستم او را در قبرستان مسلمین دفن نمی‌کردیم، زیرا او فرزندان خود را بحالی واگذاشته است که دست گدائی بسوی مردم بکشایند.

۵۴۲۸- و محمد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام

ص: ۱۹

روایت کرده است که فرمود: براء بن معرور أنصاری در مدینه میزیست، و در این حال هنگام وفاتش فرا رسید، و در آن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمین بطرف بیت المقدس نماز می‌گزاردند، براء بن معرور وصیت کرد که روی او را بطرف پیمبر صلی الله علیه و آله و بسمت قبله (آینده) اسلام قرار دهند، و در باره ثلث مال خود وصیت کرد، سپس سنت بر همین روش جریان یافت.

شرح: «سابقاً گذشت که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مکه رو بکعبه نماز میگزارد و تنها در مدینه برای مصلحتی خداوند وی را دستور داد که رو به بیت المقدس نماز گزارد، و آن برای آزمایش مهاجرین که معلوم آید کدام مردم تابع رسول خداوند و کدام در آنچه مخالف رأی ایشان است نافرمانند، چنان که خود فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» و اینکه در این روایت آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مکه رو به بیت المقدس نماز میگزارد بنظر میرسد سهو راوی است هر چند گذشت که صدوق علیه الرِّحْمَة معتقد است که تمام سیزده سال که رسول خدا در مکه بود به بیت المقدس نماز میگزارد، لکن این عقیده از همان روایت که متضمن این معنی است اخذ شده و این بر خلاف قول مفسران و مؤرخین و نیز پاره‌ای از اخبار است، و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خود به قبله بودن بیت المقدس برای همیشه چنان که از آیه مفهوم می‌شود چندان راضی نبود لذا آیه آمد که قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و مؤمنین نیز چون امر خداوند بود بدان تن در دادند و إِلَّا بر ایشان سخت گران بود کعبه را رها کرده به بیت المقدس رو کنند چنان که خداوند خود فرماید: وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ.

۵۴۲۹- از احمد بن اسحاق روایت شده است که طی نامه‌ای بحضور امام

ص: ۲۰

ابو الحسن الهادی علیه السلام نوشت که دره دختر مقاتل در گذشته و قطعاتی از اراضی مزروعی در فلان سرزمین بجا نهاده است، و برای سرور ما قطعاتی افزون از ثلث را وصیت کرده، و ما اوصیاء او هستیم، از این رو خوش داشتیم که این ماجرا را بسرورمان گزارش کنیم، تا چنانچه ما را بفرماید وصیت را بهمان نحو اجرا و تنفیذ کنیم، و اگر ما را جز این بفرماید بخواست و یاری خداوند امر او را در جمیع مواردی که مقرر میدارد بکار بندیم. پس امام علیه السلام بخط خود در پاسخ نامه مرقوم داشت: اجرای وصیت او جز در ثلث ترکه‌اش واجب نیست، ولی اگر شما خود ورثه او باشید، و بخواهید وصیت او را در زائد بر ثلث اجرا کنید، این کار این شاء الله برای شما جایز است.

۵۴۳۰- و صفوان از مرازم از یکتن از اصحاب ما در باره مردی روایت کرده است که در حال بیماریش چیزی از مال خود را ببخشد؟ پس امام علیه السلام فرمود: اگر آن چیز را از اموال خود جدا کرده باشد این کار نافذ و جایز است، ولی اگر وصیت کرده باشد، آن چیز بحساب ثلث قرار میگیرد.

شرح: «از این خبر چنان استفاده می‌شود که منجزات از اصل ترکه محسوب می‌شود، و چنانچه شخص از مال جدا نکند و تنها سفارش کند که پس از من فلان چیز را به فلانی بدهید از ثلث باید محسوب شود.

و باید دانست که وصیت به ثلث کردن چندان صواب نمی‌نماید، بلکه شارع

ص: ۲۱

مقدّس نظرش اینست که شخص اگر دارای مالی است و ورثه‌اش چندان نیازی ندارند بهتر است مقداری از مال را که بعداً ثلث یا کمتر از ثلث مال اوست مشخص کرده و وصیت کند که از این مقدار معین فلان مبلغ را به فلانی، و فلان مبلغ را صرف فلان خیریه، و فلان شیء را بفلان مصرف خیر برسانند، نه اینکه بگوید: ثلث مال را مخارج خودم کنید، که وصی و ورثه هر دو در زحمت تعیین ثلث افتند و مدتی بسر آید و بالاخره ثلث دقیقاً منجز نگردد، و مادام که مالی باقی است میّت در ثلث آن شریک ورثه باشد».

باب رسم و طرح وصیت

۵۴۳۱- علی بن ابراهیم بن هاشم، از علی بن اسحاق، از حسن بن حازم کلبی خواهرزاده هشام بن سالم، از سلیمان بن جعفر، و او جعفری نیست- از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که وصیتش را بهنگام موت نیکو انجام ندهد، این کار نقصی در مروّت و عقل او است، گفتند: یا رسول الله! و چگونه میباید شخص مشرف بر موت وصیت کند؟ فرمود چون وفاتش فرا رسد، و مردم پیرامون او اجتماع کنند، بگوید: ای خدای آفریننده آسمانها و زمین، دانای غیب و شهود، رحمان رحیم، خدایا من در دار دنیا، نزد تو اعتراف میکنم که معبود حقّی جز تو نیست، که تنها و بی‌شریکی، و

ص: ۲۲

محمد بنده و رسول تو است، و بهشت حقّ است، و دوزخ حقّ است، و برانگیختن مردگان حقّ است، و حساب حقّ است و صراط حقّ است، و قدر و میزان حقّ است، و دین چنانست که تو وصف کرده‌ای، و اسلام بر آن گونه است که تو تشریح فرموده‌ای، و سخن همانست که تو باز گفته‌ای، و قرآن چنانست که نازل کرده‌ای، و تو همان «الله» حقّ مبینی. خدا محمد را از جانب ما بهترین جزاء عطا کناد! و خدا محمد و آل محمد را بوسیله سلام مورد تحیت قرار دهد! خدایا ای نیروی ذخیره من بهنگام هجوم اندوه و مواقع درماندگی، و ای یار مددکار من در برابر شدائد زندگی، و ای ولی نعمتم! ای معبود من، و معبود پدران من، در چشم بر هم زدنی مرا بخودم وامگذار، و زمام امورم را بدست هوای نفسم مسپار، زیرا اگر مرا بخودم واگذاری، به شر نزدیک میشوم، و از خیر دور میگردم، پس در تاریکی و تنهایی قبر مونس وحشتم باش، و در آن روز که با تو دیدار کنم فرمان گسترده امن و امانی در اختیارم گذار.

سپس شخص وصیت‌کننده خواهشهای خود را بر می‌شمارد، و در جریان توصیه میگذارد، و به اجراءکنندگان آن می‌سپارد.

و تصدیق این وصیت در قرآن، در سوره‌ای که از مریم سخن بمیان می‌آورد، آمده است، آنجا که خدای عزّ و جلّ در سوره مریم میگوید: «کسی را اختیار و

ص: ۲۳

اقتدار شفاعت نیست، مگر آن را که نزد خدای رحمان عهدی و فرمان امانی دریافت کرده باشد. و این همان عهدیست که در وصیتش بیان شده است. و وصیت بر هر مسلمانی حق است، و او را همی سزد که این وصیت را حفظ کند، و آن را بدیگران آموزش دهد، و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله - فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بمن تعلیم فرمود، و فرمود: جبرئیل علیه السلام آن را بمن تعلیم نمود.

۵۴۳۲- و حسین بن سعید در روایت خود گفت: حسین بن علوان، از عمرو ابن ثابت از امام ابو جعفر باقر علیه السلام ما را حدیث کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: یا علی، تو را در نهانخانه جان و عمق روانت بچند خصلت وصیت میکنم، پس آن را حفظ کن. سپس فرمود: خدایا او را یاری کن:

اما نخستین آن خصال خصلت صدقست، و مبادا که سخن کذبی از دهان تو برآید. و دوم آنها پارسائیتست، چنان که هرگز بخیانتی اقدام نکنی. و سوم ترس از خدای عز و جل است، تا آنجا که گوئی او را می بینی. و چهارم بسیاری گریه از خوف و خشیت خدای عز و جل است، که در برابر هر قطره اشکی خانه‌ای در بهشت برای تو بنیاد می شود. و پنجم بذل جان و مالت در راه دین تو است. و ششم

ص: ۲۴

بکار بستن سنت من، در نماز و روزه و صدقه منست، اما نماز، پس پنجاه رکعتست، و اما روزه پس در هر ماه سه روز است: پنجشنبه‌ای در اولش، و چهارشنبه‌ای در وسطش، و پنجشنبه‌ای در آخرش. و اما صدقه، در باره آن چندان همی کوش که با خود بگوئی: اسراف کرده‌ام، در صورتی که اسراف نکرده‌ای.

و بر تو باد بنماز شب، و بر تو باد بنماز شب، و بر تو باد بنماز شب. و بر تو باد بتلاوت قرآن در هر حال، و بر تو باد به بلند کردن هر دو دستت در نماز، و زیرو رو کردن آنها بعلامت تأثر و ندامت. و بر تو باد بمسواک کردن بهنگام هر وضوء برای هر نماز، و بر تو باد بمکارم اخلاق، پس آنها را بکار بند، و بر تو باد که در رذائل اخلاق بنگری و از آنها دوری گزینی. پس اگر چنین نکنی جز خودت را سرزنش منماید.

۵۴۳۳- و از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است که گفت: من شاهد و ناظر صحنه وصیت علی بن ابی طالب علیه السلام بودم، در آن هنگام که به پسرش حسن وصیت کرد، و حسین و محمد و همگی فرزندان و سران خانواده خود و شیعه خود را بشهادت گرفت، و آنگاه کتاب و سلاح را به او سپرد، سپس گفت: ای

ص: ۲۵

فرزند عزیزم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرمود تا تو را بوصایت بگزینم، و کتابها و سلاحم را بتو بسپارم، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بوصایت خویش بگزید، و کتابها و سلاحش را بمن سپرد، و آن حضرت مرا فرمود تا تو را مأمور سازم که چون مرگت فرا رسد آن را ببرداری حسین بسپاری.

و خدا را! خدا را! در باره قرآن، مبدا که دیگران در عمل به آن بر شما سبقت گیرند.

و خدا را! خدا را! در باره همسایگانتان، زیرا که خدا و رسول او در حق ایشان سفارش کرده‌اند.

و خدا را! خدا را! در باره خانه پروردگارتان، مبدا که تا باقی باشید آن خانه از شما خالی گردد، زیرا اگر آن بیت مقدّس متروک شود، شما از آن پس مهلتی نیابید و منقرض خواهید شد، و کمترین ره‌آوردی که زائر آن بیت با خود می‌آورد، آمرزش گناهان گذشته او است.

و خدا را! خدا را! در باره نماز، زیرا که آن بهترین عمل، و ستون دین شما است.

و خدا را! خدا را! در باره زکات، زیرا که آن آتش خشم پروردگار شما را خاموش میکند.

و خدا را! خدا را! در باره روزه ماه رمضان، زیرا که روزه داشتن آن سپری در برابر آتش دوزخ است.

و خدا را! خدا را! در باره فقراء، و مساکین، پس ایشان را در معیشت خودتان

ص: ۲۸

شریک سازید.

و خدا را! خدا را! در باره جهاد در راه خدا با اموالتان و جانهایتان، زیرا دو کس در راه خدا جهاد میکنند: یکی پیشوای هدایت، و دیگری مطیع او، و اقتداءکننده به هدایت او.

و خدا را! خدا را! در باره ذریّه پیمبرتان، مبدا که ایشان در میان شما دستخوش ستم گردند، در حالی که شما بر دفاع از ایشان قادر باشید.

و خدا را! خدا را! در باره آن گروه از اصحاب پیمبرتان که بدعتی بوجود نیاوردند، و بدعتگزاری را پناه ندادند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ایشان سفارش فرمود، و بدعتگزار ایشان و غیر ایشان را و پناه دهنده بدعتگزار را نفرین کرد.

و خدا را! خدا را! در باره زنان و بردگانتان: مبدا که در راه اطاعت و اجراء احکام خدا از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای به‌راسید، زیرا خدا شرّ کسی را که قصد شما کند، و ستم بر شما روا دارد از شما دفع میکند، با مردم سخن نیک بگوئید، همان طور که خدای عزّ و جلّ بشما امر فرموده است.

مبدا که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک کنید، که اگر چنین کنید، خدا اشرارتان را بر شما همی گمارد، و آنگاه دعا می‌کنید، ولی دعواتان مستجاب نمیشود.

بر شما باد- ای فرزندان من- به ایجاد و تحکیم ارتباط، و ببذل کردن در راه کمک بیکدیگر، و خوبی نسبت بهمديگر. و زینهار از واپريدن و روی بر تافتن و پراکنده شدن.

بر اجراء برّ و تقوی همکاری کنید، و در کار گناه و ظلم دست یاری بیکدیگر مدهید. و از خشم خدا بپرهیزید، زیرا که خدا سخت کیفر است.

خدا شما اهل بیت را حفظ کند، و احترام پیمبرتان را در جمع شما محفوظ بدارد، و من شما را بخدا میسپارم، و بشما سلام و وداع میگویم.

سپس همچنان بذکر

«لا اله الا الله»

سرگرم شد، تا در نخستین شب ده روزه اواخر، در شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان، چهل سال پس از هجرت روح پاک و روان تابناکش- که درود و رحمت خدا بر او باد- بمقام قرب خدا شتافت.

باب شاهد گرفتن بر وصیت

۵۴۳۴- و محمد بن فضیل از ابو الصّباح کنانی روایت کرده است که گفت:

از امام صادق علیه السّلام در باره این آیه سؤال کردم که خدا فرموده است: «ایا ای کسانی که بدین حق گرائیده‌اید، شاهد در میان شما در آن هنگام که یکی از شما را

ص: ۳۰

مرگ فرا رسد، در موقع وصیت دو نفر شاهد صاحب عدالت از شما یا دو شاهد دیگر از غیر شما هستند» امام فرمود: آن دو شاهد از غیر شما دو شخص کافرند. گفتیم:

دو شاهد صاحب عدالت کیانند؟ فرمود: آنان دو شاهد مسلمانند.

۵۴۳۵- و حمّاد بن عیسی، از ربیع بن عبد الله از امام صادق علیه السّلام در باره شهادت زنی روایت کرده است که در بالین مردی در حال وصیت حضور داشته، در صورتی که مردی با او نبوده، پس امام فرمود: شهادت او در ربع وصیت جایز و نافذ است.

۵۴۳۶- و یونس بن عبد الرحمن، از یحیی بن محمد، روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ که فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُو عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ** سؤال کردم، امام فرمود: آن دو شهادی که از شما هستند، دو مسلمانند، و آن دو که از غیر شمایند از اهل کتابند. پس اگر شهادی از اهل کتاب نیافتید از مجوس بجوئید، زیرا در مجوس نیز همان سنتّ جزیه که در اهل کتاب جاریست جریان دارد، و این در صورتیست که شخص در زمین غربت بمیرد، و دو مسلمان در آنجا یافت نشود، و در این صورتست که دو مرد از اهل کتاب را بشهادت

ص: ۳۱

میگیرد، و آن دو نفر را بعد از نماز عصر برای شهادت متوقف میسازند، اگر شما در اظهارات وصیّ راجع به امر وصایت شکّ داشته باشید، قسم یاد کنند که ما در برابر شهادت حقّ ثمنی قبول نمیکنیم، و برای دست یافتن بمنفعتی دنیوی در شهادت خود اگر چه آن شهادت بر نفع خویشاوندان باشد، ما از حقّ منحرف نمیشویم و شهادت خدا را کتمان نمیکنیم، زیرا در این صورت از گناهکاران خواهیم بود.

امام فرمود: این در صورتیست که ولیّ میّت در صحّت شهادت آن دو شاهد شک کند، ولیّ اگر بقرینه‌ای دست یابد که حاکی از بطلان شهادتشان باشد، حقّ ندارد که شهادت ایشان را نقض کند، تا دو شاهد بیاورد که بجای دو شاهد اولّ قرار گیرند، و قسم بخدا یاد کنند که شهادت ما از شهادت آن دو بحقّ نزدیکتر است، و اگر ما از بیان حقّ تجاوز کنیم در این صورت از ستمکاران خواهیم بود. پس اگر ولیّ میّت چنین شهادتی را اقامه کند، شهادت شاهدان نخستین نقض می‌شود، و شهادت آن دو شاهد دیگر جایز و نافذ میگردد، چنان که خدای تبارک و تعالی در این باره میگوید: «و این حکم بر آن گونه که خدای تعالی آن را تقریر فرموده است، محتاطترین راه برای آنست که شاهدان شهادت خود را بر وجه صحیح آن اداء کنند، و نزدیکتر به آنست که در اداء شهادت خود جور نکنند، یا بترسند از آنکه با ردّ شهادتشان پس از قبول آن، کارها بزبان ایشان تغییر یابد.» (سوره مائده: ۱۱۰)

باب نخستین مورد مصرف ترکه میّت

۵۴۳۷- سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود:

ص: ۳۲

نخستین مصرف از مال میّت کفن، و پس از آن دین، و سپس وصیّت، و آنگاه میراث است.

۵۴۳۸- و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دین قبل از وصیّت است، و پس از آن وصیّت بدنبال دین است و آنگاه میراث بعد از وصیّت است، زیرا مقدم‌ترین و سزاوارترین دستور، قضاء کتاب خدای عزّ و جلّ است.

۵۴۳۹- و حسن بن محبوب، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: موضع کفن مقدم بر همگی مواضع مالست.

۵۴۴۰- و آن امام علیه السلام فرمود: زن چون بمیرد کفنش بر ذمه شوهر او است.

باب مربوط بمردی که بمیرد، در حالی که دینی برابر بابهای کفنش را بر ذمه داشته باشد

۵۴۴۱- حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره روایت کرده است که از آن امام در باره مردی سؤال کردم که بمیرد، در حالی که دینی برابر بابهای کفنش

ص: ۳۳

را بر ذمه داشته باشد، فرمود: ترکه او را صرف کفنش میکنند، مگر آنکه یکی از مردم طلب اجر کند و بتبرع بهای کفن او را بپردازد، که در این صورت ترکه او را بمصرف اداء دینش میرسانند.

باب وصیت برای وارث

۵۴۴۲- ابن بکیر، از محمد بن مسلم، روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر علیه السلام راجع بوصیت برای وارث سؤال کردم، پس فرمود: چنین وصیتی جایز است، آنگاه این آیه را تلاوت کرد که: «بر شما مقرر شده است که چون علامات وفات برای یکی از شما ظاهر شود، اگر مال قابل ملاحظه‌ای از خود بجای نهد، بنفع والدین و خویشان نزدیک خود وصیتی انجام دهد».

۵۴۴۳- مصنف این کتاب- رحمه الله- گفت: خبری که روایت شده است، دائر بر اینکه

«لا وصیة لوارث»

مخالفتی با این خبر ندارد، و معنی آن اینست که وصیتی در بیشتر از ثلث بنفع وارث موضوع ندارد، همان طور که برای غیر وارث نیز وصیتی در بیشتر از ثلث بی مورد است.

۵۴۴۴- و از عبد الله بن محمد حجاج، از ثعلبة بن میمون، از محمد بن قیس، روایت شده است که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره مردی که بعضی از اولادش را بر بعض دیگر ترجیح میدهد، سؤال کردم، امام فرمود: این کار

ص: ۳۴

جایز است، و همچنین زنهایش را

باب امتناع از قبول وصیت

۵۴۴۵- حماد بن عیسی، از ربیع بن عبد الله، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر گاه مردی بمردی وصیت کند، در حالی که او غائب باشد، حق ندارد که وصیت او را رد کند، و اگر در حال حضور او در شهر به او وصیت کند، او اختیار دارد که آن را بپذیرد، یا رد کند.

۵۴۴۶- و ربیع از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کرد که او را وصی قرار دهند، امام فرمود: اگر آن وصیت را از شهری برای او فرستاده است، حق ندارد که آن را رد کند، و اگر در شهری باشد که غیر از او نیز برای تصدی وصایت دیگری وجود داشته باشد، قبول یا رد آن بسته به رأی و اراده او است.

شرح: «مشهور میان علماء آنست که وصی تا مادامی که موصی در قید حیات است حق دارد وصیت را رد کند و نپذیرد بشرط آنکه بتواند به موصی رد را ابلاغ کند، و چنانچه پیش از آنکه موصی از دنیا برود به او رد کرد چیزی بر عهده او نیست، ولی اگر موصی وفات کند دیگر رد اثری ندارد و ناچار متعهد است و لازم است بدان اقدام نماید».

۵۴۴۷- و سهل بن زیاد از علی بن ریان روایت کرده است که گفت به امام

ص: ۳۵

ابو الحسن هادی علیه السلام نوشتم: مردی پدرش او را بقبول وصیت خود فراخوانده، آیا حق دارد که از قبول وصیت پدرش امتناع کند، امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: او حق ندارد که امتناع ورزد.

شرح: «هر چند روایت از نظر سند به سهل بن زیاد ضعیف است، لکن فرزند حق ندارد از فرمان پدر روی برتابد چون طاعت پدر را در امور مباح خداوند واجب ساخته است».

۵۴۴۸- و محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کرده است که شخصی را به وصایت خود بر می‌گزیند ولی او از قبول آن اکراه دارد، امام صادق علیه السلام فرمود: حق ندارد او را در چنین حالی فرو گذارد.

شرح: «این خبر دلالت دارد بر کراهت رد وصیت خصوصاً زمانی که موصی دسترسی بدیگری ندارد که بدو وصیت کند».

۵۴۴۹- و علی بن حکم از سیف بن عمیره از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر گاه مردی به برادر خود در حال غیبتش وصیت کند، وصی حق ندارد وصیت او را رد کند و نپذیرد، زیرا اگر او حاضر میبود و از قبول آن ابا می‌کرد، شخص موصی دیگری را برای وصایت خود می‌طلبید.

ص: ۳۶

باب حدی که چون کودک به آن حد برآید وصیتش نافذ است

۵۴۵۰- محمد بن ابی عمیر، از أبان بن عثمان، از عبد الرحمن بن - ابی عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پسر چون بده سال برسد، وصیتش نافذ می شود.

۵۴۵۱- صفوان بن یحیی، از موسی بن بکر، از زراره، از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون ده سال بر پسر بگذرد، برای او جایز است که سهمی از مال خود را در راه آزاد کردن برده، یا برسم صدقه انفاق کند، و وصیتش در حد معروف و حق جایز و نافذ است.

۵۴۵۲- و محمد بن ابی عمیر، از ابو المغرا، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون پسر بده سال برسد، اگر وصیت کند که ثلث مالش را در حقی صرف کنند، وصیتش نافذ است، و اگر هفت ساله باشد و وصیت کند، که اندکی از مالش را در حقی صرف کنند وصیتش نافذ است.

شرح: «شهید (ره) در مسالک فرموده: فقهای ما در صحت وصیة کودک که بسن بلوغ نرسیده اختلاف کرده اند، و بیشتر از آنان متقدمین و متأخرین وصیت طفل

ص: ۳۷

ممیز را در مورد خیر جائز و نافذ دانند، و ابن ادریس بلوغ شرعی را شرط داند».

۵۴۵۳- و علی بن حکم، از داود بن نعمان، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: پسر چون محتضر شود، و پیش از آنکه بالغ شده باشد وصیت کند، وصیتش در باره خویشاوندان نافذ است، و در باره بیگانگان نافذ نیست.

باب وصیت بوسیله نوشتن و اشاره کردن

۵۴۵۴- عبد الصمد بن محمد، از حنان بن سدر، از پدرش، از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بر محمد بن علی ابن الحنفیه وارد شدم در حالی که زبانش بند آمده بود، پس او را به وصیت فرمان دادم، ولی جواب نداد، پس طشتی خواستم، و شن در آن ریختم، و آن را در برابر او نهادند، پس به او گفتم: با دستت بروی آن شنها بنویس پس او وصیتش را با دست خود بر آن ریگها بنوشت، و من آن را در نامه ای استنساخ کردم.

شرح: «محمد ابن حنفیه از بزرگان تابعین است، و روایات بسیاری از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام نقل میکند و عامه نیز او را در حد اعلاى وثاقت وصف کرده اند، در سال هشتاد هجری از دنیا رفته است، و در آن زمان امام باقر علیه -

ص: ۳۸

السَّلام در سن بیست و چهار یا بیست و پنج سالگی بوده است. و روایت دلالت دارد که وی در حیات امام باقر فوت کرده در حالی که کیسانیه گویند وی از ترس عبد الله بن زبیر در کوه رضوی غایب شد و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد، و او مهدی موعود است.»

۵۴۵۵- و محمد بن احمد اشعری، از سندی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از ابو مریم، بنقل از پدرش روایت کرده است که: امامه دختر ابو العاص بن ربیع که مادرش زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پس از رحلت حضرت فاطمه علیها السَّلام در حبالة نکاح علی بن ابی طالب علیه السَّلام قرار داشت، و پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السَّلام مغیره بن نوفل در مقام همسری امامه جایگزین آن حضرت شد، پس گفته‌اند که او بدردی سخت مبتلا شد، چندان که زیانش بند آمد، در این میان حسن و حسین پسران علی علیه السَّلام نزد او آمدند، در حالی که او قدرت سخن گفتن نداشت، پس آن دو در حالی که مغیره اکراه میداشت با امامه بسخن پرداختند، و گفتند: آیا فلان شخص و خانواده‌اش را آزاد کرده‌ای؟

پس امامه با اشاره سر جواب مثبت میداد، و باز گفتند: آیا فلان عمل و فلان اقدام را انجام داده‌ای؟ و امامه بار دیگر - با اشاره سر - همچنان جوابی در مقام اثبات یا نفی میداد، و قدرت آشکارا سخن گفتن را نداشت، و ایشان آن اقرار با اشاره را در جهت خواست او تنفیذ کردند و معتبر دانستند.

شرح: «امامه بنت ابی العاص بن ربیع از امیر مؤمنان علیه السَّلام فرزندی

ص: ۳۹

نیابرد و پس از شهادت آن حضرت علیه السَّلام بزوجیت مغیره بن نوفل بن حارث بن - عبد المطلب درآمد و از وی نیز دارای فرزند نگشت، و پدرش ابو العاص پیش از فتح مکه ایمان آورده بود، و خبر دلالت دارد بر اینکه در هنگام تعدّر اشاره نیز در حکم وصیت می‌باشد و صحیح است.»

۵۴۵۶- از ابراهیم بن محمد همدانی روایت شده است که گفت: «طی نامه‌ای به امام ابو الحسن الهادی علیه السَّلام معروض داشتیم که: مردی نامه‌ای را بخط خود نوشته، و ورثه خود نگفته است که این وصیت من است، و همچنین نگفته است که من وصیتی کرده‌ام، آلا اینکه نامه‌ای نوشته است و موضوعاتی را که میخواست است مورد وصیت قرار دهد در آن بیان کرده است. در این صورت آیا بر ورثه او واجبست که آنچه را در آن نامه بخط او آمده، با اینکه ایشان را به انجام دادن آن امر نکرده است انجام دهند؟ امام علیه السَّلام نوشت: اگر فرزندی داشته باشد که هر چه را در نامه پدرشان بیابند، چه در جهت نیکوکاری باشد، و چه در جهت دیگر، اجراء میکنند پس بر این گونه عمل کنند.

شرح: «این خبر دلالت دارد که تنها نوشته اعتبار ندارد مگر آنکه قرینه‌ای در کار باشد که ورثه بدانند وی بدان چه نوشته است وصیت کرده.»

باب تجدید نظر در وصیت

۵۴۵۷- حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از برید عجلی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صاحب وصیت حق دارد که در مطالب

ص: ۴۰

آن رجوع کند، و تا هر زمان که زنده باشد در وصیت خود تجدید نظر نماید.

شرح: «در میان فقهاء خلافی نیست در اینکه موصی تا در قید حیات است میتواند از آنچه وصیت کرده رجوع کند».

۵۴۵۸- و محمد بن ابی عمیر، از بکیر بن أعین، از عبید بن زراره، روایت کرده است، که گفت: من از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: شخص وصیت کننده حق دارد که در وصیت خود رجوع کند، چه در حال تندرستی باشد، و چه در حال بیماری.

تذکر: «روایت بکیر از عبید بن زراره صحیح نیست و نسخه تصحیف شده یا مؤلف سهو کرده و صواب «ابن بکیر» است».

۵۴۵۹- و یونس بن عبد الرحمن، از عبد الله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام حکم کرد بر اینکه غلام یا کنیز مدبر از ثلث است، و مرد تا نمرده است حق دارد که وصیت خود را نقض کند، چنان که چیزی بر آن بیفزاید، یا چیزی از آن بکاهد.

۵۴۶۰- و در روایت یونس بن عبد الرحمن به اسنادش آمده است که علی بن الحسین علیه السلام فرمود: شخص حق دارد که وصیتش را تغییر دهد، بر این گونه که کسی را که به مملوک بودنش امر کرده بود آزاد کند، و کسی را که به آزاد کردنش

ص: ۴۱

امر کرده بود مملوک سازد، و کسی را که بی بهره ساخته بود بهره مند نماید، و کسی را که بهره مند کرده بود بی بهره کند، تا هر زمان که نمیرد و از این نیت رجوع نکرده باشد.

شرح: «اگر دو وصیتنامه از موصی موجود بوده باشد بدومی باید عمل کرده شود.

زیرا ناقض وصیت اول است، و چنانچه تاریخ آن معلوم نبود از قرائن هر کدام معلوم گشت که بعد بوده آن نافذ است، و در صورت عدم تاریخ و قرینه هر کدام را ورثه امضا کنند».

باب کسی که در حضور ورثه بیش از ثلث وصیت کند و آنان تجویز کنند آیا پس از مرگ او حق نقض دارند؟

۵۴۶۱- حماد بن عیسی، از حرّیز، از محمد بن مسلم، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کرد که در حضور ورثه‌اش وصیّتی کند، و ایشان آن وصیّت را تجویز نمایند، و آنگاه چون آن مرد بمیرد آن وصیّت را نقض کنند، آیا ایشان حق دارند که وصیّت مورد اقرار خود را رد نمایند؟ امام فرمود:

ایشان چنین حقی ندارند، و در صورتی که در زمان حیات موصی به آن وصیّت اقرار کرده باشند وصیّت در باره ایشان جائز و نافذ است.

و صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم نظیر همین خبر را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

ص: ۴۲

شرح: «بیشتر فقها اجازه وارث را مؤثر در وصیّت دانند چه در حال حیات موصی چه پس از وفات او، و شیخ مفید و ابن ادریس گویند فقط پس از وفات صحیح است زیرا در حال حیات هنوز صاحب مال نشده‌اند تا بتوانند ببخشند یا نبخشند، ولی قول مشهور قوی‌تر است.»

باب وجوب إجراء وصیّت و نهی از تبدیل آن

۵۴۶۲- حماد بن عیسی، از حرّیز، از محمد بن مسلم روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که وصیّت کند که مالش را در راه خدا صرف کنند، امام علیه السلام فرمود: آن مال را بهر کس که آن را بنفع او وصیّت کرده است عطا کن، و اگر چه آن شخص یهودی یا نصرانی باشد، زیرا خدای عزّ و جلّ میفرماید: [وصیّت حقی واجب است بر خدا ترسان (و تبدیل ناپذیر)] پس کسی که آن را مبدل سازد، بعد از آنکه خود آن را را شنیده باشد گناه آن بگردن ایشانست» (بقره: ۱۸۰).

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گوید: مقصود از «مالش را» که در این خبر آمده است، همان ثلث است.

۵۴۶۳- و سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که مردی که در همدان میزیست بیان کرد که پدرش در حالی مرده است که این امر- یعنی امر ولایت و مقام ائمه علیهم السلام- را نمیشناخته است، و در

ص: ۴۳

چنین وضع بهنگام وفات وصیّتی کرده است، و از آن جمله مقرر داشته است که چیزی از مال او را در راه خدا انفاق کنند، پس از امام صادق علیه السلام سؤال شد که در باره آن وصیّت و آن مال چه باید کرد؟ و در ضمن سؤال به آن حضرت خبر دادیم که او بهنگام وصیّت نسبت به این امر عارف نبوده است. امام علیه السلام فرمود: اگر کسی به من وصیّت کند که مالش را در جهت منفعت یکی از یهود یا نصاری قرار دهم هر آینه آن را در آن جهت قرار خواهم داد، زیرا که خدای عزّ و جلّ میفرماید: [وصیّت حقی واجب (و تبدیل ناپذیر است)] پس کسی که آن را مبدل سازد، بعد از آنکه خود آن را شنیده باشد، گناه آن بگردن

ایشانست، [زیرا خدا شنوا و دانا است]» پس بنگرید تا چه کسی به آن طرفها - یعنی مرزها - می‌رود، تا آن مال را بسوی او بفرستید.

۵۴۶۴- و از ابو طالب عبد الله بن صلت قمی روایت شده است، که گفت:

«خلیل بن هاشم که در آن وقت حاکم نیشابور بود، به ذو الریاستین، نامه‌ای نوشت که مردی از مجوس مرده است، و در وصیت خود مقداری از مالش را بفقراء اختصاص داده است، و وصی آن مرد آن مال را در نیشابور گرفته و در مصلحت فقرای مسلمین صرف کرده است. حکم چیست؟»

و خلیل این داستان را برای ذو الریاستین نوشت، و او در این باره از مأمون سؤال کرد، ولی مأمون گفت: من در این موضوع چیزی نمی‌دانم. پس از امام ابو الحسن

ص: ۴۴

الرضا علیه السلام سؤال کرد، ابو الحسن علیه السلام فرمود: آن مجوسی برای فقرای مسلمین وصیت نکرده است، ولی سزاوار چنین است که مقداری برابر با آن مال را از مال صدقه بگیرند، و بفقراء مجوس برگردانند.

شرح: «خبر دلالت دارد بر اینکه موصی بهر آئینی که باشد اگر برای فقراء وصیت کند مرادش اهل مذهب خود اوست.»

باب آنکه انسان تا چیزی از روح در بدن دارد، به مالکیت مال خود سزاوارتر است

۵۴۶۵- ثعلبة بن میمون، از ابو الحسن ساباطی، از عمّار بن موسی روایت کرده است که از امام صادق شنیده است که می‌فرمود: صاحب مال تا چیزی از روح در بدن داشته باشد بمالکیت مال خود سزاوارتر است، میتواند بهر مصرف که بخواهد صرف کند.

۵۴۶۶- و عبد الله بن جبلة، از سماعه، از ابو بصیر روایت کرده است، که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم: مردی که فرزند داشته باشد آیا حق آن را دارد که مال خود را بخویشاوندانش اختصاص دهد؟ امام فرمود: آن مال

ص: ۴۵

متعلق به او است، هر چه بخواهد با آن انجام می‌دهد، تا زمانی که مرگش فرا رسد.

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: مقصود از این بیان اینست که او حقّ دارد، که در زمان حیات خود آن را از مال خودش جدا سازد، یا همگی آن را در زمان حیاتش ببخشد، و بشخصی که به او بخشیده است تسلیم کند، ولی در صورتی که نسبت به آن وصیت کند، سهمی افزون از ثلث ندارد، و تصدیق این مطلب:

۵۴۶۷- مطلبی است که صفوان از مرازم، در باره مردی روایت کرده است که چیزی از مال خود را در حال بیماری ببخشد، و امام علیه السلام فرمود: در صورتی که آن را جدا کند عملش جایز است، ولی اگر وصیت کند تنها از ثلث میتواند ببخشد.

۵۴۶۸- و اما حدیث علی بن أسباط از ثعلبه، از ابو الحسن عمرو بن شداد آزدی، از عمار بن موسی، از امام صادق علیه السلام که فرمود: مرد تا هر زمان که روح در بدن داشته باشد نسبت بمال خود سزاوارتر است، چنان که اگر در باره همگی آن وصیت کند برای او جایز است.

این بیان ناظر بموردیست که شخص صاحب مال وارثی نزدیک یا دور نداشته باشد، که در این صورت میتواند نسبت بکلیه دارائی خود، در هر موردی که بخواهد وصیت کند، ولی در موردی که وارثی نزدیک یا دور داشته باشد برای او جایز

ص: ۴۶

نیست که به بیش از ثلث وصیت کند، و در صورتی که به بیش از ثلث وصیت کند وصیتش بهمان ثلث باز میگردد، و تصدیق این مطلب:

۵۴۶۹- خیریت که اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است، که از آن امام در باره مردی سؤال کردند که بمیرد در حالی که نه وارثی داشته باشد، و نه قوم و قبیله‌ای. امام فرمود: او مال خود را بدخواهش در جهت نفع و صلاح مسلمین، و کمک بمساکین و ابن السبیل مورد وصیت قرار دهد.

و این حدیثی مفسر است، و مفسر حاکم بر مجمل است.

شرح: «حدیث ابو بصیر را میتوان حمل کرد بر اینکه مراد از «مال خود را بخویشاوندان اختصاص دهد» ثلث مال مراد است نه همه آن زیرا وارث را بی بهره گذاردن خود جنف است و قرآن آن را رد کرده است و ظلم شمرده».

باب وصیت کسی که از روی عمد خودکشی کند.

۵۴۷۰- حسن بن محبوب، از ابی ولاد روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام را شنیدم که میفرمود: کسی که از روی عمد خود را بکشد، پس او جاودانه در آتش جهنم خواهد زیست. گفتند: بنظر امام اگر وصیتی کند، و آنگاه بیدرنگ خود را از روی عمد بکشد، آیا آن وصیت اجرا می‌شود؟ فرمود: اگر پیش از

ص: ۴۷

آنکه حادثه‌ای از قبیل زخمی یا کار کشنده‌ای در وجود خود انجام داده باشد وصیت کند وصیتش در ثلث نافذ است، و اگر پس از پدید آوردن حادثه‌ای مانند زخمی یا کاری که احتمال مرگ در پی داشته باشد، وصیت کند، وصیتش نافذ نیست.

باب در باره دو مرد که بوصایت برگزیده میشوند، پس هر یک وصایت خود را به نیمی از ترکه اختصاص میدهد.

۵۴۷۱- محمد بن حسن صفار- رضی الله عنه- طی نامه‌ای از امام ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام سؤال کرد که: مردی بدو مرد وصیت کرده است، در این صورت آیا برای یکی از آن دو جایز است که وصایت نیمی از ترکه را بخود اختصاص دهد، و آن دیگر نیز وصایت نیم دیگر را مخصوص سازد؟ امام علیه السلام در پاسخ مرقوم داشت: برای آن دو سزاوار نیست که با نظر میت مخالفت کنند، و إن شاء الله بر حسب مأموریتی که به ایشان داده عمل میکنند. و این توقیع بخط آن امام علیه السلام نزد منست.

۵۴۷۲- و در کتاب محمد بن یعقوب کلینی- رحمه الله- از احمد بن محمد، از علی بن حسن میثمی، از دو برادرش محمد و احمد، از پدرشان از داود بن اُبی-

ص: ۴۸

یزید، از برید بن معاویه آمده است که گفت: مردی بمرد، و بدو مرد وصیت کرده بود پس یکی از آن دو برفیق خود گفت: نصف ترکه را تو بردار، و نصف دیگر را بمن بگذار، پس آن دیگر امتناع کرد، تا از امام صادق علیه السلام در این باره سؤال کردند، حضرت فرمود او حق دارد که امتناع کند.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: من بمضمون این حدیث فتوی نمیدهم، بلکه بجیزی فتوی میدهم که بخط حسن بن علی علیهما السلام نزد خود دارم، و بفرض آنکه آن دو خبر هر دو صحیح باشد، اتخاذ قول اخیر، چنان که امام صادق علیه السلام به آن امر فرموده واجب است، و این بدان جهت است که اخبار و جوهری و معانی‌ای دارند، و هر امامی بزمان خودش، و امام آن زمان از سایر افراد مردم داناتر است. و بالله التوفیق.

باب وصیت به شیء، و سهم، و جزء، و کثیر

۵۴۷۳- اَبان بن تغلب، از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است، که از آن امام در باره مردی سؤال کردند که به «شیء» از مالش وصیت کند، امام علیه السلام فرمود: «شیء» در نامه علی علیه السلام یکی از شش قسمت است.

ص: ۴۹

۵۴۷۴- و سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن امام در باره مردی سؤال کردند که به سهمی از مالش وصیت کند، فرمود: «سهم» یک هشتم است، بحجّت قول خدای عزّ و جلّ «همانا که صدقات برای فقراء، و مساکین، و تحصیلداران آن، و تألیف قلوب، و آزاد ساختن بردگان، و ورشکستگان، و در راه خدا، و ابن السبیل است».

شرح: «امام علیه السلام «سهم» را با استفاده از اصناف ثمانیه زکات (در آیه ۵۹ سوره توبه) معین کرده است، و منافات ندارد که از سهام ششگانه آیه خمس (در سوره انفال) که خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل باشند تعیین گردد و از این رو روایت آتیه یکی از شش سهم دانسته است».

۵۴۷۵- و در روایتی آمده است که سهم یک از شش است.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: وقتی که سهمی از سهام زکات وصیّت کند، سهم یک از هشت است، و وقتی که سهمی از سهام ارث وصیّت کند، سهم یک از شش است. و این دو حدیث متّفق و غیر مختلفند، و بنا بر این جریان وصیّت بستگی بچیزی دارد که از مقصود وصیّت کننده بر می آید.

۵۴۷۶- و حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از معاویة بن عمّار

ص: ۵۰

روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که به جزئی از مالش وصیّت کرده، پس فرمود: مصداق آن، یکجزء از ده جزء است، چنان که خدای عزّ و جلّ فرموده است: «سپس بالای هر کوهی جزئی از آنها را قرار بده» (بقره: ۲۶۲). و آن کوهها ده کوه بوده اند.

شرح: «محقّق حلّی و بسیاری از فقها باستناد این گونه روایات یک عشر را واجب دانسته اند، و جماعتی باستناد روایت دیگری که به آیه شریفه **لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ** تمسک کرده یک هفتم دانسته اند، ولی جماعت اول آن را مستحب شمرده اند».

۵۴۷۷- و بزنی، از حسین بن خالد، از امام ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است، که گفت: از آن امام در باره مردی سؤال کردم که نسبت به جزئی از مال خود وصیّت کرده، امام فرمود: معنی آن یک هفتم از ثلث او است.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: صاحبان اموال در زمانهای گذشته اموال خود را به اجزائی تقسیم میکردند، پس بعضی از ایشان مال خود را بده جزء، و بعضی بهفت جزء قسمت مینمودند، و بنا بر این، وصیّت مرد در مالش برسم او در تقسیم مالش بر گزار می شود، و این گونه وصیّت را تنها کسی بکار می بندد که لغت را بداند، و مقصود از آن را بفهمد. و اما توده مردم وصیتهای خود را با عبارات معلومی بیان میکنند که مبلغ آن بهیچ گونه تفسیری نیاز ندارد.

ص: ۵۱

پس وقتی کسی بمال کثیری وصیّت کند، یا نذر نماید که مال کثیری بصدقه بدهد، در این صورت کثیر هشتاد و بیشتر از آنست، زیرا خدای تبارک و تعالی فرموده است «خدا شما را در موطن کثیری یاری کرد». و این موطن هشتاد موطن بوده است.

شرح: «بکلام مؤلف- اشکال کرده اند، و گفته اند: این معانی شرعی است نه لغوی، و الا جزء به یک هزارم و کمتر هم در لغت و عرف اطلاق می شود».

باب آنکه شخصی ببدل مالی فی سبیل الله وصیّت کند

۵۴۷۸- محمد بن عیسی بن عبید، از حسن بن راشد روایت کرده است، که گفت: از امام هادی ابو الحسن عسکری علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که بیدل مالی

«فی سبیل الله»

وصیت کرده، امام علیه السلام فرمود:

«سبیل الله»

شیعیان ما هستند.

۵۴۷۹- و محمد بن عیسی از محمد بن سلیمان، از حسین بن عمر روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که مردی مرا به انفاق چیزی

«فی سبیل الله»

وصیت کرده است، پس امام علیه السلام فرمود: آن را در راه

ص: ۵۲

حجّ صرف کن، گفت: گفتم: مرا به انفاق

«فی السبیل»

وصیت کرده است فرمود: آن را در راه حجّ صرف کن، زیرا که من سبیلی از سبیل او را افضل از حجّ نمیدانم.

شرح:

«فی سبیل الله»

به استیناس آیات بسیاری که در آن امر بجهاد شده است ظهور در امر جهاد دارد ولی آیاتی هست که موارد دیگری را سبیل الله گفته است لذا منحصر به جهاد نیست بلکه مطلق امور دینی را شامل می شود، و از جمله حجّ است. و از جمله مرز داری و رابطه، و شیعیان امام نیز خود مرزدار حدود شرع انور براستی و درستی میباشند و اگر بفقراء آنها داده شود در راه خدا و جهاد معنوی صرف شده است.»

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: این دو حدیث متّفقند، زیرا که او آنچه را که برای انفاق

«فی السبیل»

به او وصیت شده، بمردی از شیعه می‌دهد تا از جانب موصی حج بجای آورد، و علی هذا این خبر با خبری که فرمود: «سبیل اللّٰه شیعه ما هستند» موافق است.

باب ضمان وصی نسبت به تغییری که در وصیت میت پدید آورد

۵۴۸۰- محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابو سعید روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردند که به انجام حجی وصیت کند، پس وصی او آن را به آزاد کردن برده‌ای مبدل سازد. امام فرمود: وصی او غرامت را می‌پردازد، و وصیت را بهمان صورت که به او توصیه شده بصورت حج اجراء میکند.

ص: ۵۳

زیرا خدای عز و جل میفرماید: «وصیت حقی واجبست، پس کسانی که آن را مبدل سازند بعد از آنکه این حکم را شنیده باشند گناه آن بگردن ایشان است».

۵۴۸۱- و حسن بن محبوب، از محمد بن مارد، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که بخشی وصیت کند، و او را مأمور سازد که برده‌ای را با صرف ششصد درهم از محل ثلثش از جانب او آزاد سازد، ولی وصی آن ششصد درهم را در اختیار مردی قرار دهد که با صرف کردن آن حجی بنیابت از موصی بجا آورد. امام علیه السلام فرمود: رأی من اینست که وصی میباید ششصد درهم بعنوان غرامت از مال خود را همان طور که موصی وصیت کرده به آزاد کردن برده اختصاص بدهد.

۵۴۸۲- و محمد بن ابی عمیر، از زید نرسی، از علی بن مزید، صاحب سابری روایت کرده است که گفت: مردی وصیت کرد که ترکه‌اش در اختیار من قرار گیرد، و مرا مأمور ساخت تا با صرف کردن آن حجی بنیابتش بجا آوردم، ولی چون در ترکه‌اش نگرستم، آن را چیز کمی یافتم که برای حج کفایت نمیکرد، از ابو حنیفه و فقهاء اهل کوفه در این باره سؤال کردم، ایشان گفتند: آن مال مورد وصیت را بنیابت او صدقه ده. بعد چون عبد الله بن حسن را در حال طواف دیدم، در این باره از او پرسیدم، و برای او گفتم که مردی از دوستان شما از اهل کوفه مرده

ص: ۵۴

و وصیت کرده است تا ترکه‌اش را در اختیار من قرار دهند، و مرا مأمور ساخته است که با صرف آن از جانب او حج بجا آورم، ولی چون در آن نگرستم آن را برای حج کافی نیافتم، و از فقهای شهرمان در این باره سؤال کردم ایشان گفتند: آن را از جانب او صدقه بده، و من آن را صدقه دادم، اکنون نظر تو چیست؟ بمن گفت: این جعفر بن محمد است که در حجر میباشد، نزد او برو و از وی بپرس، من داخل حجر اسماعیل شده و حضرت را در آنجا دیدم که در زیر ناودان روبروی خانه نشسته و دعا

میکنند، آنگاه رو بمن نموده پرسید حاجت چیست؟ گفتم مردی فوت کرده و بمن وصیت کرده که از ترکه او برایش حجّی بجای آورم و من نگرستم و مال را وافی برای حجّ نیافتم و از فقّهائی که نزد ما هستند پرسیدم گفتند: صدقه ده. امام پرسید:

تو چه کردی؟ گفتم: آن را صدقه بدادم، گفتم: تو خود را ضامن او ساخته‌ای، مگر آنکه آن ترکه برای انجام حجّ از مکه کافی نباشد، پس اگر به اندازه انجام حجّ از مکه نرسد ضمانی بر تو نیست، ولی اگر به اندازه انجام حجّ از مکه برسد، تو ضامنی.

شرح: «مراد آنست که اگر وفا بحجّ میقاتی هم ندهد آنگاه میتوان صدقه داد و اِلّا نه».

ص: ۵۵

باب وصیت برای اعمام و احوال و موالی

۵۴۸۳- حسن بن محبوب، از علی بن رئاب از زراره روایت کرده است، که از امام ابو جعفر باقر علیه السّلام در باره مردی سؤال کردند که ثلث مالش را برای اعمام و احوالش وصیت کند. آن حضرت علیه السّلام فرمود: سهم اعمامش دو ثلث، و سهم احوالش یک ثلث است.

۵۴۸۴- و سهل بن زیاد آدمی، طیّ نامه‌ای از امام ابو محمّد علیه السّلام در باره مردی سؤال کرد که اولادی هم ذکور و هم اناث دارد، و در خصوص مزرعه‌ای اقرار کرده است که آن را به اولاد خود واگذاشته است، ولی ذکر نکرده است که آن بمقتضای سهام و فرائض مقررّ از جانب خدا بین ایشان قسمت شود، آیا سهم مرد و زن از آن مساوی است؟ آن حضرت علیه السّلام تویق فرمود که ایشان وصیت پدرشان را همان طور که معین کرده است اجراء میکنند، ولی اگر در این باره نامی نبرده است، این شاء الله آن را بکتاب خدای عزّ و جلّ ارجاع میدهند.

۵۴۸۵- و محمّد بن حسن صفّار- رضی الله عنه- طیّ نامه‌ای از امام ابو الحسن محمّد الهادی علیه السّلام در باره مردی سؤال کرد، که وصیت نمود تا ثلث

ص: ۵۶

مالش را میان موالی و مولایانشان بطور مساوی قسمت کنند، در این صورت آیا مرد و زن در این باره مساویند، یا سهم مرد از مورد وصیت دو برابر سهم زن است؟ امام علیه السّلام تویق فرمود که: این شاء الله تعالی، وصیت مرد بر مال مورد وصیتش نافذ است.

شرح: «این خبر بظاهرش دلالت دارد که زن و مرد مساوی میبندند، و ممکن است فرقی با خبر گذشته این باشد که آن در مورد وارث بود و این خبر در مورد غیر وارث است».

باب وصیت به بالغ و نابالغ

۵۴۸۶- محمد بن عیسی بن عبید، از برادرش جعفر بن عیسی بن عبید، از علی بن یقطین روایت کرده است که گفت: «از امام ابو الحسن علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که بزنی وصیت کرده، و کودکی را در وصیت با او شریک ساخته.

امام علیه السلام فرمود: این امر جایز است، و زن وصیت را اجرا میکند، و به انتظار بلوغ کودک نمیماند، پس چون کودک بالغ شود، حق ندارد که به تصرفات زن رضایت ندهد، مگر آنکه اقدامات او از قبیل تبدیل یا تغییر در وصیت باشد، که در این صورت حق دارد که آن را بر وفق آنچه میت وصیت کرده است، باز گرداند.

شرح: «خبر دلالت دارد بر جواز شرکت دادن کودک نابالغ در وصیت چنان که مشهور بدان فتوا داده‌اند، و گفته‌اند جایز نیست کودک را بتنهائی وصی قرار داد».

ص: ۵۷

۵۴۸۷- و محمد بن حسن صفار- رضی الله عنه- طی نامه‌ای از امام ابو محمد، حسن بن علی امام عسکری علیهما السلام در باره مردی سؤال کرد که فرزندان خود را، که بعضی از ایشان بزرگند و بالغ شده‌اند، و بعضی خردسالند و در کودکی بسر میبردند، بوصایت تعیین کرده است، در این صورت آیا برای فرزندان بزرگ جایز است که قبل از بالغ شدن خردسالان، وصیت پدر را اجراء کنند، و دین او را، که توسط شهود عدول بر ذمه میت بثبوت رسیده، آداء نمایند؟ امام (علیه السلام) توفیق فرمود که: بر فرزندان بزرگ واجبست که دین پدرشان را آداء کنند، و آن را به انتظار بلوغ کودکان متوقف نسازند.

شرح: «با اینکه جواب تنها در مورد آداء دین است، جماعتی از فقهای ما تصرف کبیر را قبل از بلوغ صغیر جایز شمرده‌اند».

باب آنکه موصی له قبل از موصی یا قبل از دریافت مال موصی به درگذرد

۵۴۸۸- عمرو بن سعید مدائنی، از محمد بن عمر ساباطی روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر- یعنی امام جواد علیه السلام- در باره مردی سؤال کردم که به من وصیت کرد، و مرا مأمور ساخت تا در هر سال بعمومیش چیزی بدهم، ولی عموی او از دنیا رفت؟ امام مرقوم داشت: بورته‌اش بده.

شرح: «در خبر معلوم نداشته که موصی له (یعنی شخصی که موصی برای او مالی

ص: ۵۸

وصیت کرده است) پیش از قبول از دنیا رفته است یا پس از قبول، لکن فقهای ما فرض مسأله را قبل گرفته، و ضمیر را در ورته‌اش به موصی له باز گردانده‌اند».

۵۴۸۹- و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در قضایش راجع برمدی که بِنفع دیگری که در این حال غائب بود، وصیت کرد، و او پیش از وصیت کننده وفات یافت، فرمود: مال مورد وصیت متعلق بوارث متوفی است.

و فرمود: کسی که بِنفع دیگری، چه حاضر و چه غائب، وصیت کند، و شخص مورد وصیت قبل از وصیت کننده بمیرد، وصیت بِنفع وارث (موصی له) متوفی است، مگر آنکه وصیت کننده، قبل از مردنش از وصیت خود رجوع کند.

۵۴۹۰- و عباس بن عامر، از منتهی روایت کرده است که گفت: در باره مردی سؤال کردم که بِنفع او وصیتی انجام گرفته، ولی او پیش از آنکه مورد وصیت را دریافت کند مرده، در حالی که بلا عقب بوده است. فرمود: وارثی یا مولائی برای او جستجو کن، و آن را به او بده، گفتم: اگر ولیی برای او شناخته نشود؟ فرمود:

بکوش تا ولیی برای او بیابی، پس اگر آن را نیافتی و خدای عزّ و جلّ بکوشش تو مطلع شد، پس آن را صدقه کن.

شرح: «در خبر دلالتی است بر جواز صدقه دادن مالی که بصاحبش دسترسی نیست».

ص: ۵۹

باب وصیت به آزاد کردن بنده و صدقه و حجّ

۵۴۹۱- محمد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: زنی از خانواده من مال خود را برای من وصیت کرد، و امر کرد که از جانب او بنده‌ای را آزاد کنند، و حجّ بجا آورند، و صدقه بپردازند، ولی مال او به انجام این امور رسا نبود، پس برای حلّ این مشکل از ابو حنیفه سؤال کردم، او گفت: مال مورد وصیت بسه بخش تقسیم می‌شود: بخشی در حجّ، و بخشی در آزاد کردن بنده، و بخشی در صدقه مصروف میگردد.

بخدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، و معروض داشتم که زنی از خانواده من مرده و ثلث مالش را بمن وصیت کرده است، و دستوری داده که از جانب او بنده‌ای آزاد کنند، و حجّ بجا آورند، و صدقه بپردازند، ولی من چون در آن مال بنگریستم آن را برای انجام این امور رسا نیافتم، امام فرمود: وصیت را به حجّ آغاز کن، زیرا که آن فریضه‌ای از فرائض خدای عزّ و جلّ است، و باقی مانده آن را بخشی در آزاد کردن بنده، و بخشی در صدقه مصروف دار، پس سخن امام علیه السلام را به ابو حنیفه نقل کردم، و او چون قول امام را بشنید، از گفته خود رجوع کرد، و بقول امام قائل گشت.

شرح: «خبر دلالت دارد بر تقدّم حجّ بر سایر آنچه وصیت شده است».

ص: ۶۰

۵۴۹۲- و حسن بن علی بن فضال، از داود بن فرقد روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردند که در سفر بود، و کنیزکی و دو غلام از آن خود را به همراه داشت، پس آن دو را گفت: شما در راه خدا آزادید، شهادت دهید که آن جنین در شکم این کنیزک من است، تعلق بمن دارد. پس آن کنیزک پسری بیاورد، ولی چون ایشان بر ورثه وارد شدند، ورثه اظهارات ایشان را منکر شدند، و آنان را ببردگی گرفتند، سپس آن دو غلام در مراحل بعد آزاد شدند، و پس از آزاد شدن شهادت دادند که مالک نخستینشان ایشان را گواه گرفته است که جنین موجود در شکم کنیزکش متعلق به او است، امام فرمود: شهادت آن دو در باره آن پسر نافذ است، و آن پسر که ایشان بنفع او شهادت داده‌اند، حق ندارد که آن دو را ببردگی بگیرد، زیرا ایشان نسب او را اثبات کرده‌اند.

۵۴۹۳- و حسن بن محبوب، از ابو جمیل، از حرمان از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که بهنگام احتضار وصیت کرد و گفت که: فلان و فلان و فلان- و همچنان خود تا پنج نفر از مملوکان را بشمرد، و گفت ایشان را آزاد کن، ولی چون در ثلث او نظر کرد آن را وافی ببهای مملوکانی که دستور آزادی ایشان را داده است نیافته؟ فرمود: کسانی را که نام برده، و دستور آزاد

ص: ۶۱

کردنشان را صادر کرده است بقیمت تقویم میشوند، و نخستین موردی را که نام برده است آزاد میکنند، و آنگاه به دوم و سوم و سپس چهارم، و پس از آن به پنجم می‌پردازد، پس اگر ثلث وفا نکرد، این نارسائی را بحساب آنکه نامش در مرحله آخر برده شده است میگذارد، زیرا که آن مرد بعد از مبلغ ثلث خود، چیزی را که مالک نبوده است آزاد کرده، و این دستور او نافذ نخواهد بود.

۵۴۹۴- و علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که گفت: از آن امام در باره مردی سؤال کردم که مرگش فرا رسیده، پس غلامش را آزاد کرده، و وصیتی نیز انجام داده، که مجموع آن افزون از ثلث بوده، امام فرمود: آزاد کردن غلام اجراء می‌شود، و کمبود بحساب بقیه می‌آید.

۵۴۹۵- و احمد بن محمد بن عیسی، از ابو همّام- اسماعیل بن همّام- از امام ابو الحسن الرضا علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که بهنگام مرگ تفویض مالی بخویشاوندانش را وصیت کرده، و مملوکی را آزاد کرده، ولی مجموع آنچه وصیت کرده از ثلث افزون بوده، در این صورت تکلیف اولیاء میت نسبت به این وصیت چیست؟ امام فرمود: از آزاد کردن مملوک شروع به تنفیذ و اجراء می‌شود.

شرح: «فقه حدیث آنست که اموال بصرف وصیت منتقل به موصی له نمیشود و قبول نیز می‌خواهد ولی عتق منجز شده است بصرف وصیت و موت لذا بر غیر آن مقدم است.»

۵۴۹۶- و نصر بن شعیب، از خالد بن ماد، از عبد الغفار جازی، از امام صادق علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که وفات یافته، و کنیزکی از خود بجای نهاده است که ثلث آن را آزاد کرده، ولی وصی میّت پیش از آنکه چیزی از میراث تقسیم شود، با او ازدواج کرده.

امام در این باره فرمود: کنیزک تقویم می‌شود، و او و همسرش بعد از تقویم در بقیّه بهایش به کار می‌گمارند، پس هر چه از آزادی یا بردگی که کنیزک به آن دست پیدا کند، بر فرزند او نیز جریان می‌یابد.

۵۴۹۷- و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از احمد بن زیاد روایت کرده است که گفت: از امام أبو الحسن موسی علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که مرگش فرا میرسد، در حالی که مملوکهای مخصوص خودش، و مملوکهای در شرکت با مرد دیگری دارد، پس در وصیتش توصیه میکند که: مملوکهایم آزادند، بجز مملوکهایی که در شرکتند، پس امام علیه السلام نوشت: آن مملوکها بحساب او تقویم میشوند، پس اگر ثلثش تاب آن را داشته باشد آنان آزادند.

۵۴۹۸- و محمد بن اسماعیل بن بزیع، از علی بن نعمان، از سوید قلاء، از ایوب بن حرّ، از ابو بکر حضرمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

به آن حضرت معروض داشتم که: علقمة بن محمد، وصیت کرد که من برده‌ای را از جانب او آزاد کنم، پس من زنی را از جانب او آزاد کردم قبول است یا از مال خود مردی را آزاد کنم؟ امام فرمود: برای او کفایت میکند. سپس فرمود: فاطمه مادر پسر من وصیت کرد من از جانب او برده‌ای را آزاد کنم، پس من زنی را از جانب او آزاد کردم.

۵۴۹۹- و معاویة بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، گفت: از آن امام علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که وفات یافت در حالی که وصیت کرد که حجّی بنیابنش بجا آورند. امام فرمود: اگر ضروره بوده، حجّ را از اصل مال بجا آورند، و اگر غیر ضروره بوده از ثلث مال انجام دهند.

شرح: «ضروره کسی است که تا کنون حجّ واجب بجای نیاورده باشد».

۵۵۰۰- و «آن امام در باره زنی که وصیت کند تا از مالش بنده‌ای، آزاد کنند، و حجّه‌ای بجا آورند، و صدقه‌ای بپردازند، ولی آن مال به این وصیت نرسد، فرمود: از حجّ آغاز کن، زیرا که آن فرض است، پس اگر چیزی باقی ماند، بخشی از آن را در صدقه و بخشی را در آزاد کردن بنده قرار ده.

۵۵۰۱- و ابن ابی عمیر، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت:

از امام أبو الحسن موسی علیه السّلام در باره مردی سؤال کردم که سی دینار را وصیت

ص: ۶۴

کرد، تا مردی از هم مذهببان ما را بوسیله آن آزاد سازند، ولی چنین موردی یافت نشد. امام فرمود: برده‌ای از سایر مردم خریده و آزاد می‌شود.

۵۵۰۲- و علی بن ابی حمزه از امام علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:

پس از توده مردم خریداری کنند مشروط باینکه ناصبی نباشد.

شرح: «این خبر دلالت دارد که هر گاه وصیت به آزاد سازی رقبه مؤمنه بود و یافت نشد، میتوان غیر مؤمنی را در صورتی که ناصبی نباشد آزاد ساخت.»

۵۵۰۳- أبان بن عثمان، از محمد بن مروان از موسی بن جعفر از پدرش امام صادق علیهما السّلام روایت کرده است که فرمود: أبو جعفر علیه السّلام در حالی وفات یافت که شصت مملوک بجای نهاد، ثلث ایشان را آزاد کرد، و بحکم قرعه یک ثلث از ایشان آزاد شدند.

۵۵۰۴- و قاسم محمد جوهری، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است، که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السّلام در باره زن آزادشده‌ای سؤال کردم که برادرم او را آزاد کرده بود، و او کنیزکان را خدمت میکرد، و در جمع عیال برادرم جای داشت، پس برادرم مرا وصیت کرد که از اصل مال بر او انفاق کنم، امام علیه السّلام فرمود: اگر با کنیزکان میبوده، و سرپرستی ایشان را بر عهده داشته پس بر او انفاق کن، و پیرو وصیت برادرت باش.

ص: ۶۵

۵۵۰۵- و حسن بن محبوب، از أبو ایوب، از سماعه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کردم که وصیت کرد تا برده‌ای را از ثلثش در برابر پانصد درهم بخرند، و آزاد سازند، پس وصی برده‌ای را بکمتر از پانصد درهم خرید، نظر امام در باره ما زاد چیست؟ فرمود پیش از آنکه برده آزاد شود، آن ما زاد را به او میدهند، و پس از آن او را از جانب میت آزاد میسازند.

شرح: «ظاهر خبر آنست که با امکان خریداری بنده بهمان قیمت که وصیت شده بکمتر از آن اگر خریداری شود کفایت میکند، زیرا در خبر تفصیل نداده است که چنانچه بقیمت معین شده ممکن نبود بکمتر از آن کافی است، لکن فقهای عظام گویند: اگر میسور نبود کافی است.»

باب وصیت بنفع مکاتب و امّ ولد

۵۵۰۶- عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در باره مکاتبی که زنی آزاد در حباله نکاح داشت- و آن زن بهنگام مرگ بِنفع او وصیت کرد، پس اهل میراث گفتند: وصیت آن زن برای او جایز نیست، زیرا که او مکاتبی است که هنوز آزاد نشده است،- حکم فرمود که بنسبت بخشی از وی که آزاد شده است ارث میبرد، و بهمین نسبت وصیت برای او جایز است، و نیز امام علیه السلام در باره مکاتبی که

ص: ۶۶

بِنفع او وصیتی انجام گرفته در حالی که نصف آنچه را بر ذمه داشته پرداخته است، حکم فرمود، و نصف وصیت را برای او جایز شمرد، و در باره مکاتبی که ربع دین خود را پرداخته است قضاوت فرمود، و ربع وصیت را برای او جایز دانست، و در باره مردی که برای کنیز مکاتب خود وصیت کند، در حالی که او سدس دین خود را اداء کرده باشد بنسبت آنچه که از او آزاد شده باشد جایز شمرد.

۵۵۰۷- و حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که ام ولد داشته، و آن زن برای او پسری آورده، چون وفاتش فرا رسیده، دو هزار درهم یا بیشتر برای او وصیت کرده، در این صورت آیا ورثه اش حق دارند که آن زن را بردگی کشند؟ امام فرمود: نه. بلکه آن زن از محل ثلث میت آزاد میگردد، و آنچه را که برای او وصیت کرده به او داده می شود.

۵۵۰۸- و از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت شده است، که گفت: از نامه ای بخط امام ابو الحسن علیه السلام حرف بحرف استنساخ کردم، و در آن نامه نوشته شده بود: «فلان شخص دوست تو است، برادرزاده اش وفات یافته، و ام ولد از آن خود را که فرزندی ندارد، بجای نهاده، و هزار درهم برای او وصیت کرده، آیا او از آزاد شدن بهره ای میبرد؟ و حال او چگونه است؟ رأی حضرت

ص: ۶۷

را- جانم بفدایت- میجویم، امام علیه السلام نوشت: او از محل ثلث آزاد می شود، و از وصیت بهره میبرد.

باب آنکه به شمشیری یا صندوقی یا کشتی ای برای دیگری وصیت کند

۵۵۰۹- احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابی جمیله از امام رضا علیه السلام روایت کرده است، که گفت: از آن امام علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که شمشیری را برای مردی وصیت کرد، و آن شمشیر در غلافی جا داشت، و زینتی بر روی آن غلاف بود، ولی ورثه گفتند: سهم تو آن تیغه است، و بقیه از آن تو نیست، امام فرمود: نه، بلکه شمشیر و همگی متعلقش از آن او است، و گفت به آن امام علیه السلام معروض داشتم که مردی صندوقی را برای مردی وصیت کرد، و درون آن صندوق مالی بود، ولی ورثه گفتند: تنها این صندوق متعلق بتو است، و آن مال از آن تو نیست، امام فرمود: صندوق و آنچه درون آنست از آن او است.

شرح: «فتوای مشهور نیز همین است با اینکه روایات آن سند معتمدی ندارد».

۵۵۱۰- و محمد بن حسین، از محمد بن عبد الله بن هلال، از عقبه بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده گفت: در باره مردی از او سؤال کردم که

ص: ۶۸

گفت: این کشتی از آن فلان شخص است، و از محتوای کشتی که طعام بود نام نبرد، در این صورت آیا باید کشتی را با هر چه در آنست به آن شخص بدهند؟ امام فرمود: کشتی و محتویاتش از آن کسی است که آن را برای او وصیت کرده‌اند، مگر آنکه صاحب کشتی محتویات آن را استننا کرده باشد، و ورثه سهمی ندارند.

باب راجع به کسی که بدون وصیت از دنیا رفته و از این رو ترک‌اش میان ورثه قسمت یا بحساب ایشان فروخته می‌گردد

۵۵۱۱- زرعه، از سماعه روایت کرده است که گفت: «از او- یعنی از امام صادق علیه السلام- در باره مردی سؤال کردم که با داشتن پسران و دختران کوچک و بزرگ، بدون وصیت بمیرد، در حالی که خدمه و مملوکها و املاک و مزارعی داشته باشد، در این صورت ورثه در خصوص تقسیم آن میراث باید چه اقدامی بکنند؟ امام فرمود: اگر مرد مورد وثوقی بتقسیم همگی آن ترکه میان ایشان قیام کند باکی نیست.

۵۵۱۲- و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب روایت کرده است که گفت:

از امام ابو الحسن موسی علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که میان من و او قرابتی بود، و او در حالی وفات یافت که اولاد خردسالی داشت، و مملوکها و غلامان و

ص: ۶۹

کنیزانی از خود بجای گذاشت بی آنکه وصیتی کرده باشد. نظر آن امام در باره کسی که کنیزی را از ایشان بخرد، و آن را امّ ولد سازد چیست؟ و در باره فروش آن از طرف ورثه چه می‌اندیشید؟ امام فرمود: اگر سرپرستی داشته باشند که به اصلاح کارشان قیام کند چنان که بحساب ایشان بفروشد و امور ایشان را زیر نظر قرار دهد، در باره ایشان مأجور خواهد بود. گفتیم: پس نظر آن امام در باره کسی که کنیزی را از ایشان بخرد، تا او را امّ ولد قرار دهد چیست؟ فرمود: در صورتی که قیمی از سوی ایشان که مصلحتشان را در نظر داشته باشد او را بحسابشان بفروشد، باکی نیست. و ایشان حق ندارند از کاری که قیم مصلحت بینشان برای ایشان انجام داده است رجوع کنند.

شرح: «خبر دلالت دارد بر جواز تصرف ولی و قیم در مال صغیر».

باب آنکه وصیتی میکند، و وصی آن را فراموش کرده جز یک باب از آن را بخاطر نمی‌آورد

۵۵۱۳- محمد بن حسن صفار- رضی الله عنه- از سهل بن زیاد، از محمد ابن ریان روایت کرده است، که گفت: از حضور آن امام- یعنی علی بن محمد علیهما السلام- طی نامه‌ای در باره انسانی سؤال کردم، که وصیتی بکند، ولی وصی جز یک باب از آن وصیت را بخاطر نیاورد، در این صورت تکلیف وصی نسبت

ص: ۷۰

بسیار ابواب چیست؟ پس امام علیه السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود که بقیه ابواب را در خیرات و مبرات مصروف دار.

شرح: «این حکم میان فقهای ما مشهور است، و ابن ادریس گوید: بمیراث باز می‌گردد».

باب اینکه وصی چیزی از مال میت را در فروش بمزایده بخرد

۵۵۱۴- محمد بن احمد بن یحیی، از حسین بن ابراهیم همدانی روایت کرده است که گفت: طی نامه‌ای توسط محمد بن یحیی به- آن امام- نوشتم که آیا برای وصی جایز است که چیزی از مال میت را که بطریق مزایده فروخته می‌شود، خریداری کند، و آن را برای خودش بردارد؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی که معامله را بطریق صحیح انجام دهد، جایز است.

باب مردی که پسرش را بعلت مقاربت با کنیز صاحب فرزند او از ارث محروم میسازد

۵۵۱۵- حسن بن علی و شاء، از محمد بن یحیی، از وصی علی بن سری روایت کرده است که گفت: به امام ابو الحسن موسی علیه السلام معروض داشتیم که: علی بن سری وفات یافته، و مرا وصی خود ساخته و پسرش جعفر با ام ولد از وی مقاربت کرده بود، و بهمین جهت او مرا مأمور نموده است که آن پسر را از ارث

ص: ۷۱

محروم سازم. امام فرمود: اگر صادق باشی او را از ارث محروم ساز، زیرا که بزودی اختلال در مشاعرش عارض خواهد شد، گفت: پس [از مدینه] بازگشتم، و جعفر مرا بنزد قاضی ابو یوسف برد، و پس از تقدیم احترام و دعا گفت: من جعفر پسر علی ابن سری هستم، و این وصی پدر منست، پس بفرمای تا ارث پدرم را بمن تسلیم کند، قاضی رو بمن کرد و گفت: در برابر این ادعا دفاع تو چیست؟ گفتم: آری، این جعفر بن علی بن سری است، و من وصی علی بن سری هستم، قاضی گفت:

پس مالش را به او تسلیم کن، گفتم: میخواهم در این باره با تو سخن بگویم:

گفت: پس نزدیک من بیا، و من چندان به او نزدیک شدم که کسی سخنم را نمیشنید، آنگاه گفتم: این پسر با ام ولد پدرش مقاربت کرده، و از این جهت پدرش مرا مأمور ساخته و توصیه کرده است که او را از شمار ورثه خارج سازم، و چیزی از میراث به او ندهم، از این رو در مدینه بنزد موسی بن جعفر علیهما السلام شدم، و این داستان را با او گفتم، و از آن حضرت

کسب تکلیف کردم. پس مرا فرمود: تا او را از جمع وراثت بیرون کنم، و چیزی به او ندهم، قاضی گفت: خدا را! براستی ابو الحسن تو را چنین فرمود؟! گفتم: آری، پس سه بار مرا قسم داد، و آنگاه گفت:

فرمان او را اجراء کن، زیرا که قول حق همانست که او گفته است، وصی گفت:

پس بعد از آن جعفر دستخوش اختلال شد، و ابو محمد حسن بن علی و شاء گفت:

ص: ۷۲

من بعد از آن او را دیدم [که دستخوش اختلال شده بود] شرح: «اخراج وارث از میراث خلاف اصل است. و حکم این خبر مقصور بمورد خاص خود آنست».

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: و زمانی که شخصی به بیرون ساختن پسرش از میراث وصیت کند، و پسر یک چنین کاری را نکرده باشد، اجراء وصیت او در این باره برای وصی جایز نیست، و دلیل این مدّعی:

۵۵۱۶- خیریت که احمد بن محمد بن عیسی از عبد العزیز بن مهتدی، از سعد بن سعد روایت کرده است که گفت: از او - یعنی امام ابو الحسن الرضا علیه السلام - در باره مردی سؤال کردم که پسری داشته و او را ادّعاء میکرده، آنگاه بازگشته و ویرا از میراث اخراج کرده، و من وصی اویم، اکنون میباید چه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: فرزندی آن پسر بعثت اقرار او در حضور جمع بر او ثابت و لازم شده است، و وصی نمیتواند او را از چیزی که میداند دفع کند.

شرح: «توضیح مصنّف - رحمه الله - و خبری که دلیل آورده جمله خبر گذشته را بمورد منحصر میکند».

باب پایان یافتن یتیمی یتیم

۵۵۱۷- منصور بن حازم، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده

ص: ۷۳

است، که فرمود: پایان یافتن یتیمی یتیم، احتلام است، و این همان دوران «أشدّ» او (یعنی رشدی است که در قرآن در آیه ۳۴ از سوره اسراء آمده) است، و اگر محتلم شود و هنوز رشد نیافته باشد، و سفیه یا ضعیف باشد، بر عهده ولیّ او است که از دادن مالش به او امساک کند.

۵۵۱۸- و ابن ابی عمیر، از مثنی بن راشد، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره یتیمی سؤال کردم که قرآن را خوانده است، و از نظر عقل نیز باکی بر او نیست، و او مالی دارد که بدست مردی سپرده شده، و نگهدارنده مال قصد آن دارد که با آن مال فعالیت کند، تا آن یتیم محتلم شود، و مالش را به او تسلیم کند، امام فرمود: و اگر محتلم شد و عقلی نداشت، هرگز چیزی به اختیار او داده نمیشود.

۵۵۱۹- و حسن بن علی و شاء، از عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: زمانی که پسر به

«أشد»

خود یعنی سیزده سال برسد، و بچهارده سال داخل شود، هر چه بر محتمل شونندگان واجب است، بر او واجب می شود، چه محتمل شده باشد، و چه نشده باشد، و نیک و بد اعمالش بسود و زیانش نوشته می شود. و همه چیز برای او جایز و نافذ است مگر اینکه ضعیف یا سفیه باشد.

ص: ۷۴

۵۵۲۰- و صفوان بن یحیی، از عیص بن قاسم روایت کرده است که گفت:

از امام صادق علیه السلام در باره دختر یتیم سؤال کردم که چه وقت مالش به او تسلیم می شود؟ فرمود: زمانی که بداند که آن را فاسد و تباه نمیسازد، گفتم: پس اگر ازدواج کرده باشد؟ فرمود: زمانی که ازدواج کند، سلطه وصی از او منقطع می گردد.

مصنّف این کتاب - گوید: مقصود امام از این بیان زمانیست که دختر بسنّ نه سالگی برسد.

۵۵۲۱- و موسی بن بکر، از زراره از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دختر تا نه سال یا ده سال بر او نگذرد بزفاف برده نشود».

شرح: «تعیین دو مدت معلوم میدارد نه سالگی در همه جای جهان ملاک نیست».

۵۵۲۲- و امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که دختر به نه سال بالغ شد، مالش به او تسلیم می گردد، و تصرفش در مالش جایز و نافذ است، و حدود کامل برای او و بر او اقامه می شود.

شرح: «در منطقه حجاز و مناطق گرمسیر دختر پس از نه سالگی رحمش بار بر میدارد و هر کجا که چنین بود حکمش همانست که امام علیه السلام فرموده است».

۵۵۲۳- و روایت شده است که از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای

ص: ۷۵

عزّ و جلّ: «پس اگر رشدی از ایشان احساس کردید اموالشان را به ایشان تسلیم کنید» سؤال کردند. پس فرمود: احساس رشد حفظ مالست.

۵۵۲۴- و در روایت محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبد الله بن مغیره، از کسی که نامش را یاد کرده از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر این آیه فرمود: زمانی که دیدید که ایشان خاندان محمد صلی الله علیه و آله را دوست میدارند، پس ایشان را بدرجه‌ای ترفیع دهید.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: این حدیث مخالفی با حدیث قبل ندارد، زیرا یتیم زمانی که رشدی از جانب او احساس شود، که همان حفظ مال باشد، مالش به او تسلیم می‌شود، و همچنین زمانی که رشد در قبول حقّ از او احساس شود، به این وسیله آزمایش می‌شود، و این سنتی از سنن قرآنی است که گاهی آیه‌ای از آن در باره موضوعی نازل می‌شود، ولی به سنت «جری» در موارد دیگر نیز جریان می‌پذیرد.

شرح: «اطلاق این اخبار بخبر اول و دوم باب تقیید می‌شود، بدین معنی که باید کودک دارای تمیز گشته باشد و معنی نکاح را از سفاح تشخیص دهد و خوب را از بد بداند، و اِلّا رشد نیافته و لو پسر محتمل یا دختر نه سالش تمام شده باشد و «رشد» و «أشد» خود موضوعیت دارد».

ص: ۷۶

باب حکم کسی که پس از بلوغ از گرفتن مال خود امتناع کند

۵۵۲۵- احمد بن محمد بن عیسی، از سعد بن اسماعیل، از پدرش روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره وصیّی سؤال کردم که یتیمانش بالغ میشوند، پس او اموالشان را برایشان عرضه میکند، و از ایشان میخواهد تا آنچه را که به ایشان تعلق دارد برگیرند، ولی ایشان از قبول این پیشنهاد امتناع میکنند، در این صورت تکلیف او چیست؟ امام فرمود: آن را به ایشان ردّ میکند و بدریافت آن مجبورشان میسازد.

باب وصیّی که بعد از بلوغ وارث از تسلیم مال او امتناع میکند، و وارث بعثت عدم امکان ازدواج مرتکب زنا می‌شود

۵۵۲۶- محمد بن یعقوب کلینی- رضی الله عنه- از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن قیس، از کسی که آن را روایت کرده نقل نموده است که امام صادق علیه السلام در باره شخصی که وفات یافته، و مردی را وصیّ خود ساخته، در حالی که پسری خردسال بجای نهاده، پس آن پسر بعد رشد و سنّ بلوغ رسیده، و نزد وصی رفته و گفته است: مال مرا بمن بازگردان تا ازدواج کنم، ولی وصیّ از قبول خواهش او امتناع کرده، تا آن پسر مرتکب زنا شده، امام علیه السلام

ص: ۷۷

در این باره فرمود: دو ثلث گناه این مرد بگردن آن وصیّی است که او را از مال خودش ممنوع ساخته در صورتی که اگر آن را پرداخته بود جوان ازدواج میکرد و مرتکب زنا نمیشد.

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: من این حدیث را جز در کتاب محمد ابن یعقوب نیافتم، و جز از طریق او روایت نکردم، و راویان بسیاری آن را بر من روایت کرده‌اند، و از آن جمله محمد بن محمد عصام کلینی - رضی الله عنه - از محمد بن یعقوب است.

تذکر: «محمد بن قیس، در سند تصحیف «محمد بن عیسی» است چنان که در کافی است، و مراد محمد بن عیسی بن عبید است.»

باب کسی که با داشتن دین وصیتی کند، یا برده‌ای را آزاد سازد

۵۵۲۷- محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از زکریّا بن یحیی السعدی، از حکم بن عتیبه روایت کرده است که گفت: ما جماعتی بودیم که بر در خانه امام ابو جعفر باقر علیه السلام انتظار بیرون آمدن آن امام را میکشیدیم. در همین حال زنی به جمع ما پیوست، و گفت: ابو جعفر کدامیک از شما است؟ حاضران گفتند:

از او چه میخواهی؟ زن گفت: مسأله‌ای دارم، گفتند این (حکم) فقیه اهل عراق است از او پرس، زن گفت: شوهرم در گذشته، و هزار درهم بجا نهاده است، و من

ص: ۷۸

دینی بمبلغ پانصد درهم از باب صدق بر ذمه او داشتم، پس صدق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم، سپس مردی فراز آمد، و هزار درهم بر او ادعا کرد، و من برای او شهادت دادم.

حکم گفت: پس در آن میان که من حساب میکردم امام علیه السلام از درون خانه برآمد، و گفت: ای حکم تو را چه رخ داده است که می بینم انگشتانت را در اثر آن حرکت میدهی؟ گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده، و هزار درهم بجای نهاده، و او پانصد درهم از بابت صدقش بر ذمه شوهر داشته، از این رو صدق و سهم الارث خود را از آن نقدینه برداشته است، سپس مردی از راه رسیده، و مدعی شده است که هزار درهم بر ذمه او داشته است، و این زن برای او شهادت داده است.

حکم گفت: پس بخدا قسم من سختم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت بدو ثلث آنچه در دست دارد شهادت داده، و میراثی برای او نیست. حکم گفت: پس بخدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده‌ام.

محمد بن ابی عمیر گفت: و تفسیر بیان امام اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد، و این مرد متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته، در حالی که هزار و پانصد درهم بهمسرش و به آن مرد مدیون بوده، و بنا بر این ثلث هزار درهم متعلق به

ص: ۷۹

زن او است، زیرا که طلب او پانصد درهم است، و دو ثلث هزار درهم متعلق به آن مرد است، زیرا طلب او هزار درهم است.

۵۵۲۸- و ابن ابی عمیر از جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السّلام در باره مردی روایت کرده است که مملوک خود را بهنگام وفات آزاد کرده، در حالی که دینی بر ذمه داشته است، امام فرمود: اگر قیمت آن مملوک دو برابر چیزی باشد که او بر ذمه دارد آزاد کردنش جایز است، و إلاّ جایز نیست.

۵۵۲۹- و در روایت ابان بن عثمان آمده است که مردی از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کرد، که بمردی وصیت کرد که دینی بر ذمه دارد.

امام فرمود: مردی که بوصایت انتخاب شده دینی را که بر ذمه متوفی است می‌پردازد، و بقیه ترکه را میان ورثه قسمت میکند. گفتم: اگر وصی چیزی را که متوفی وصیت کرده است که در راه اداء دین صرف شود بکار دیگر زند دین از چه کسی گرفته می‌شود، از ورثه یا از وصی؟ امام فرمود: از ورثه گرفته نمیشود، ولی وصی ضامن آنست.

شرح: «این خبر حمل شده است بر موردی که وصی در پرداخت دین تسامح کند و آن را تعویق بیندازد».

ص: ۸۰

باب براءت ذمه میت از دین بوسیله ضمانت کسی که طلبکاران بضمانتش رضا دهند

۵۵۳۰- حسن بن محبوب، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السّلام در باره مردی روایت کرده است که در حالی بمیرد که دینی بر ذمه داشته باشد، ولی ضامنی در مقابل طلبکاران از او ضمانت کند. امام علیه السّلام فرمود: در صورتی که طلبکاران راضی باشند، ذمه میت بری شده است.

باب مبیعی که عینا موجود باشد و مشتری بمیرد، و دینی علاوه بر بهای مبیع بر ذمه داشته باشد

۵۵۳۱- محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از بعضی از اصحاب ما از امام صادق علیه السّلام در باره مردی روایت کرده است که کالائی را به مردی بفروشد، و مشتری کالا را بی آنکه بهای آن را پرداخته باشد دریافت کند، و آنگاه مشتری در حالی بمیرد که آن کالا عینا موجود باشد. امام علیه السّلام فرمود: در صورتی که کالا عینا موجود باشد؟ بصاحب کالا بازگردانده می‌شود، و طلبکاران حقّ

ص: ۸۱

منازعه با او ندارند.

شرح: «مشهور میان فقهای ما آنست که طلبکاران در ما ترک میت یکسانند مگر اینکه مانند آنچه بدهکار است یا بیش از آن باقی گذارد که در این صورت صاحب کالا به برگرفتن کالای خود احقّ و مقدّم است بر سایر طلبکاران دیگر».

باب پرداختن دین از محلّ دیه

۵۵۳۲- صفوان بن یحیی الأزرق، از امام ابو الحسن علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که کشته شود، در حالی که دینی بر ذمه داشته باشد، و مالی بجای نگذاشته باشد، و اولیاء او دیه را از قاتل او بگیرند، آیا ایشان ملزمند که دین او را اداء کنند؟ امام فرمود: آری. گفتم: این در حالیست که او چیزی بجای ننهاده است، امام فرمود: ایشان دیه او را گرفته‌اند، و از این رو میباید دین او را پردازند.

شرح: «در سند خبر افتادگی دارد و اصل «صفوان بن یحیی از یحیی الأزرق» صحیح است. و متن دلالت دارد که دیه در حکم مال میّت است و دیون و سفارشات او را از آن ادا می‌کنند».

باب کراهت وصی ساختن زن

۵۵۳۳- سکونی از امام جعفر بن محمد، از پدرانش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: أمير المؤمنین علیه السلام فرموده است: زن بوصایت انتخاب

ص: ۸۲

نمیشود، زیرا خدای عزّ و جلّ میفرماید: «و أموالتان را بسفیهان مدهید».

۵۵۳۴- و در خبر دیگر از امام باقر علیه السلام از فرمان خدای عزّ و جلّ که میفرماید «و أموالتان را به نابخردان مدهید» پرسیدند، فرمود: آن را بیاده‌خوران و زنان مدهید.

سپس فرمود: و کدامین سفیه از شراب خوار سفیه‌تر است!.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: مقصود، کراهت انتخاب زن برای وصیت است، ولی اگر کسی او را بوصایت بگزیند، بر وی لازمست که- بخواست خدا- بمقتضای مأموریتی که به او احاله می‌شود (وصیتی که به او تفویض میگردد) به امر وصیت قیام کند.

شرح: «سند خبر ضعیف است، و با خبری که سابقاً تحت رقم ۵۴۸۶ گذشت تعارض دارد و فقهای ما جملگی وصی ساختن زن را جایز می‌دانند، و سفیه چه مرد و چه زن وصی نمیتواند باشد، چون آیه قرآن از وصی قرار دادن او نهی فرموده است».

آنچه بر وصی وصی از جهت قیام بوصیت واجبست

۵۵۳۵- محمد بن حسن صفّار- رضی الله عنه- به امام ابو محمد حسن بن -

ص: ۸۳

علی عسکری علیهما السلام نوشت: مردی وصیّ مردی بود و در گذشت، و بمردی دیگر وصیت کرده بود، در این صورت آیا تکالیف وصایت کسی که این مرد وصی او بوده متوجه او می‌شود؟ امام علیه السلام در پاسخ نوشت: در صورتی که موصی حقوق واجب بر ذمه داشته، و آداء آن را به او وصیت کرده، و او آنها را اخراج ننموده لازم است که برای اخراج آنها وصیت کند. *إن شاء الله*.

شرح: «پاره‌ای از فقها این خبر را حمل کرده‌اند به موردی که موصی اجازه داده باشد که وصیّ اگر خود نتوانست وصیت را انجام دهد وصیت کند دیگری عمل کند، و پاره‌ای گفته‌اند بهتر است از ولیّ فقیه و ورثه وصیّ دوّم کسب اجازه کند در انجام وصیت موصی اول».

باب کسی که چیزی از مال خود را برای دیگری وصیت کند، و آنگاه بخطا کشته شود

۵۵۳۶- عاصم بن حمید، از محمد بن قیس روایت کرده است که گفت: به آن امام (باقر علیه السلام) معروض داشتم: مردی برای مردی چیزی از مال خود، ثلث یا ربع مال را وصیت میکند، ولی آن مرد - یعنی موصی - از روی خطا کشته می‌شود. پس امام فرمود: این وصیت هم از اصل مالش، هم از دیه‌اش تنفیذ می‌شود.

شرح: «سؤال از این جهت است که آیا دیه قتل خطا را هم جزء مال موصی بحساب آرند یا نه، چون هنگام وصیت دیه جزء مال نبوده، و آیا ورثه میتوانند دیه را ببخشند بدون اذن موصی له یا نه، از پاسخ امام علیه السلام جواب آن آشکار است که جزء مال است و موصی له حق دارد».

ص: ۸۴

۵۵۳۷- و در خبر دیگر: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردند، که بثلث مال خود وصیت کرد، و آنگاه به خطا و غیر عمد کشته شد، امام فرمود: ثلث دیه‌اش داخل وصیت او است.

باب حکم اینکه مردی در باره فرزندان و مالش بمردی وصیت میکند، و به او اجازه میدهد که مال را سرمایه کار کند و سود میان او و فرزندان قسمت شود

۵۵۳۸- محمد بن یعقوب کلینی - رضی الله عنه - گفت: احمد بن محمد عاصمی، از علی بن حسن میثمی، از حسن بن علی بن یوسف، از مثنی بن ولید، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام برای من حدیث کرد که از آن امام سؤال کردند مردی در باره فرزندان و مالش بمردی وصیت کرد، و بهنگام وصیت به او اجازه داد که آن مال را سرمایه کار قرار دهد، و سود معامله میان او و آن فرزندان قسمت شود، امام فرمود: باکی به آن نیست، زیرا که پدر او در زمان حیاتش به آن وصی در این باره اجازه داده است.

شرح: «مقتضای خبر آنست که فرزندان صغیر بوده‌اند و در این صورت مضاربه پدر با وصی صحیح بوده، ولی بیشتر فقها صحت آن را بطور مطلق که شامل مکلفین نیز

ص: ۸۵

می‌شود پذیرفته‌اند، و پاره‌ای گفته‌اند: اجرة المثل عمل چنانچه کمتر از سود باشد زائد بر آن باید از ثلث محسوب شود».

۵۵۳۹- ابن ابی عمیر، از عبد الرحمن بن حجّاج، از خالد الطویل روایت کرده است که گفت: پدرم بهنگام احتضارش مرا فرا خواند، و گفت: فرزند عزیزم مال برادران کوچکت را قبضه کن، و آن را سرمایه کار قرار ده، و نصف سود را خود بردار و نیم دیگر را به ایشان واگذار، و در این کار بر تو ضمانی نیست، پس بعد از وفات پدرم امّ ولد او مرا بنزد [قاضی] ابن ابی لیلی برد و گفت: این مرد اموال فرزند مرا میخورد، پس من داستان مأموریتیم از سوی پدرم را برای او باز گفتم. ولی ابن ابی لیلی گفت: اگر پدرت تو را بکار باطلی امر کرده باشد، من آن را تجویز نمیکنم. سپس ابن- ابی لیلی شهودی بر من گرفت که اگر در آن مال تصرفی کنم ضامن باشم، پس من بنزد امام صادق علیه السلام شدم، و داستان خود را به آن حضرت معروض داشتم. و از آن حضرت کسب تکلیف کردم، امام علیه السلام فرمود: اما قول ابن ابی لیلی را، من نمیتوانم ردّ کنم، و اما در رابطه میان تو و خدای عزّ و جلّ ضمانی بر عهده تو نیست.

شرح: «ابن ادريس گوید: صحت مضاربه مشروط ببودن مال تا حدّ ثلث است و در زائد بران نافذ نیست، و صاحب مسالك گوید: اگر فرزندان صغیر باشند، و پدر وصی را قیم ایشان قرار داده پس مضاربه در تمامی مال مطلقا صحیح است، تا زمانی که صغیر کبیر شود و چون بحدّ بلوغ و رشد رسید اختیار فسخ دارد، و فرقی نمی‌کند

ص: ۸۶

که حصّه وصی از اجرة المثل کمتر باشد یا برابر یا زیادتر، یا اینکه مال المضاربة بقدر ثلث باشد یا کمتر یا بیشتر».

باب اقرار مريض بداشتن دين بوارث

۵۵۴۰- حسن بن محبوب از هشام بن سالم، از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که در حال بیماریش بداشتن دینی بیکی از ورثه خود اقرار کند امام فرمود: چنین اقراری جایز و نافذ است در صورتی که دین مورد اقرار دون ثلث باشد.

شرح: «ظاهر خبر قصور دین از ثلث است، ولی فقهای ما تا حدّ ثلث را نافذ دانند، و بنظر میرسد که جمله

«دون الثلث»

را بمعنی

«عند التلث»

گرفته باشند».

۵۵۴۱- و حماد، از حلبی روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که: مردی برای وارثی دینی بر ذمه خویش اقرار کند، امام فرمود: چنین اقرار جایز و نافذ است در صورتی که وی ثروتمند باشد.

شرح: «جمله

«يجوز إن كان ملياً»

ممکن است مراد موصی له باشد و ممکن است مراد موصی باشد، در صورت اول ثروتمند بودن وی دلیل است یا قرینه بر اینکه موصی از وی مبلغی گرفته است، و در صورت دوم که مراد موصی باشد باید گفت چندان ثروتمند باشد که پس از پرداخت دین دو ثلث دیگر مال آنقدر باشد که ورثه دیگر کم بهره نمانند، و اقرار مریض نسبت به اجنبی از تمام مال است، و نسبت به وارث از ثلث، در صورتی که موصی متهم به زیان رساندن بوارث نباشد».

ص: ۸۷

۵۵۴۲- و صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت:

از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که در وصیت خود اقرار کرده است که یکی از ورثه اش دینی بر ذمه او دارد، امام فرمود: اگر متوفی از نظر اخلاق و سلوک مورد اتهام نباشد، پس آنچه را وصیت کرده است بشخص مورد وصیت بپرداز.

۵۵۴۳- و علی بن نعمان، از ابن مسکان، از علاء بیاع السابری روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره زنی سؤال کردم که مالی را بمردی سپرده، پس چون ساعت مرگش فرا رسیده به او گفته است: آن مال که بتو سپرده ام متعلق بفلان زن است. پس زمانی که آن زن وفات یافته اولیاء او نزد آن مرد آمده و گفته اند، خویشاوند ما مالی داشته است، و ما آن را جز نزد تو نمیدانیم، پس قسم یاد کن که چیزی نزد تو نیست، در این صورت آیا باید برای ایشان قسم یاد کند؟ امام فرمود: اگر آن زن بعقیده او امین و مورد اطمینان بوده، پس میباید آن مرد قسم یاد کند، و اگر مورد اطمینان نبوده قسم یاد نکند، و کار را بر همان سیاق که بوده است قرار دهد، زیرا که چیزی از مال آن زن که متعلق به او است همان ثلث است.

شرح: «مراد از مورد اطمینان نبودن یعنی متهم باشد که میخواست که برای وارث چیزی باقی نماند».

ص: ۸۸

باب اقرار بعضی از ورثه بعثت یا دین

۵۵۴۴- یونس بن عبد الرحمن، از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که از دنیا رفته، و غلامی را بجای نهاده است، پس یکی از فرزندانش شهادت داده که پدرش آن غلام را آزاد کرده است، امام فرمود:

شهادت او در باره خودش تنفیذ می شود نه در باره دیگران، و غلام در باره پرداخت سهام بقیه ورثه بکار وامیدارند.

۵۵۴۵- و ابن ابی عمیر، از محمد بن ابی حمزه، و حسین بن عثمان، از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که وفات یافته، و بعضی از ورثه اش بدینی که از مردی بر ذمه دارد اقرار کرده اند، امام فرمود: این اقرار تنها برای او نسبت بحصه خودش الزام آور است.

۵۵۴۶- و در حدیثی دیگر آمده است که چون دو وارث عادل از ورثه به این امر شهادت دهند، این شهادت بر همگی ورثه نافذ است، ولی در صورتی که آن دو وارث عادل نباشند، اقرارشان نسبت بسهم خودشان الزام آور است.

ص: ۸۹

باب در باره مرد عیالمندی که بمیرد و دینی بر ذمه خود داشته باشد

۵۵۴۷- ابن ابی نصر بزنطی به اسناد خود روایت کرده است که از آن امام در باره مردی سؤال کردند که بمیرد، و عیالی از خود بجای گذارد، و دینی بر ذمه داشته باشد، در این صورت آیا جایز است که از مال او بر عیالش نفقه کنند؟ امام فرمود: اگر یقین حاصل شود که آن دین همگی مال را فرا میگیرد، به ایشان نفقه نکنند، و اگر چنین یقینی حاصل نشود، میباید از اصل مال به ایشان نفقه کنند.

شرح: «البته باید در مورد انفاق بر آنان اسراف و زیاده روی نشود تا مقدار مال و دین منجز شود و کسر نیارد».

باب نوادر و اخبار متفرقه مربوط بوصایا

۵۵۴۸- محمد بن یعقوب کلینی - رضی الله عنه - از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از عبد الله بن جبلة؛ و غیر او، از اسحاق بن عمار، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابو جعفر بهنگام رحلتش از غلامان خود بدترینشان را آزاد ساخت و بهترینشان را نگاه داشت، من گفتم: ای پدر آنان را آزاد میسازی و اینان را نگاه میداری! فرمود: آنان گاهی ضربتی از من دریافت کرده اند، پس این آزادی بجای آن.

ص: ۹۰

۵۵۴۰- و حسن بن علی و شاء، از عبد الله بن سنان، از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام سه بار بیمار شد، که در هر بیماری وصیتی میکرد، پس چون صحت خود را باز می یافت وصیتش را خود اجراء میکرد.

۵۵۵۰- و ابن ابی عمیر، و صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت: از امام ابو الحسن علیه السلام سؤال کردم که آیا آنچه مردم در باره وصیت پدر شما میگویند، حاکی از اینکه آن حضرت بهنگام رحلتش به ثلث و ربع وصیت کرده است چیزی صحیح و معروفست؟ و اگر چنین نبوده پدر شما چگونه عمل فرموده است؟ امام فرمود: ثلث، همان چیز است که پدرم علیه السلام بجا آورده است.

شرح: «یعنی آنچه پدرم وصیت کرده همانست که ثلث معین کرده است، و ما همه آن را پذیرفته‌ایم و ورثه راضی هستند».

۵۵۵۱- و محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از سلمی پرستار پسر حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: من بهنگام احتضار امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت بودم، پس حال غشوه‌ای به او دست داد، و چون

ص: ۹۱

بهوش آمد، فرمود: هفتاد دینار به حسن بن علی بن علی بن الحسن - معروف به افطس - بپردازید. گفتم: آیا به آن مردی که با کارد بزرگ و خنجر [بقتل کشنت] بر تو حمله برده عطیه می‌بخشی؟! فرمود: وای بر تو! آیا قرآن را نمی‌خوانی؟

گفتم: چرا، فرمود آیا نشنیده‌ای که خداوند عز و جل میگوید: «کسانی که آنچه را خدا امر به پیوستنش فرموده است می‌پیوندند، و از پروردگارشان بیم نمی‌دارند، و از بدی حساب میهراسند».

شرح: «آیه مبارکه در مورد وصف مردمان شایسته و خردمند است که اعمالشان موجب رضایت و خشنودی خداوند است و جزای آن عاقبت بخیری و بهشت جاودانه خواهد بود چنان که در سوره رعد آیه ۲۳ آمده است».

۵۵۵۲- و ابن ابی عمیر، از عمار بن مروان روایت کرده است، که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم: پدرم را ساعت مرگ فرا رسید، او را گفتم:

وصیت کن، گفت: این پسر منست - و اشاره به عمر داشت - پس هر کار که او بکند جایز و نافذ است. امام صادق علیه السلام فرمود: پدر تو مختصر و مفید وصیت کرده برای شما چنان و چنین وصیت کرده است فرمود: انجام ده، گفتم: وصیت کرده کنیزی با ایمان و عارف بحق اهل بیت را آزاد کنیم، ولی وقتی او را آزاد کردیم معلوم شد که او از نکاح شرعی نیست فرمود: برای او کفایت کرد زیرا این مثل کسی است که قربانی را بشرط فربه بودن بخرد، ولی آن را لاغر بیابد، و همان او را کفایت کرده است.

ص: ۹۲

۵۵۵۳- و عبد الله بن جعفر حمیری، از حسن بن مالک روایت کرده است که گفت: به آن امام - یعنی علی بن محمد علیهما السلام - نوشتم: مردی مرده است در حالی که در زمان حیات خود هر چیزی را که داشته بشما اختصاص داده، و او در آن زمان اولادی نداشته است، سپس بعد از انجام این امر از وجود فرزندی برخوردار شده است، و مبلغ مال او سه هزار درهم

است، و من اکنون هزار درهم را برای شما فرستاده‌ام، پس اگر صلاح بدانی - خدا مرا فدایت کند! - نظر خود را بمن اعلام فرمای، تا آن را بکار بندم. امام در پاسخ نوشت: آن مال را بنفع ایشان آزاد ساز.

شرح: «اطلاق دو سوّم مال یا بجهت عدم تنفیذ ورثه بوده یا چون صغیر بوده‌اند یا برای عدم اقباض».

۵۵۵۴- و محمد بن یعقوب کلینی - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی، از محمد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که گفت: به امام علی بن محمد علیهما السلام نوشتم: مردی - خدا مرا فدای تو کند - چیزی از مال خود را برای شما قرار داده، و پس از آن به آن مال محتاج شده. در این صورت آیا آن را برای خود بردارد، یا برای شما بفرستد؟ امام فرمود: تا هر زمان که آن را از دست خود خارج نساخته در اتخاذ تصمیم مختار است، و در صورتی هم که آن مال بدست ما میرسید، هر آینه رأی

ص: ۹۳

ما آن بود که در آن مال که اکنون به آن محتاج شده است با او مواسات کنیم.

شرح: «این خبر را در کافی در مواردی که احتمال نقل آن میرفت نیافتم شاید در رسائل کلینی بوده و آن کتاب در دست نیست و نابود شده است».

همچنین گفت: و به آن امام علیه السلام نوشتم: مردی چیز معلومی از مال خود را بنفع تو - که خدا مرا فدایت کند! - و بنفع خویشان پدری و مادریش وصیت کرده، و پس از آن وصیت خود را تغییر داده، چنان که شخص مورد عطائی را محروم کرده، و شخص محرومی را مورد عطا ساخته است. آیا چنین عملی برای او جایز است؟ امام علیه السلام نوشت: او تا زمانی که مرگش فرا رسد، در همگی این امور مختار است.

۵۵۵۵- و محمد بن عیسی العبیدی، از حسن بن راشد، روایت کرده است که گفت: از امام عسکری علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که نسبت بثلثش پس از مرگش وصیت کرده، و گفته است: ثلث من پس از وفاتم میان موالی و موالیاتم قسمت شود، و پدر او نیز موالی ای دارد، در این صورت آیا موالی پدرش بنام موالیث در وصیت داخل میشوند یا نه؟ حضرتش نوشت: داخل نمیشوند.

۵۵۵۶- و محمد بن احمد بن یحیی در روایت خود گفته است: محمد بن عیسی، از محمد بن محمد، در حدیث خود برای ما گفت: «علی بن بلال به امام ابو الحسن - یعنی علی بن محمد علیهما السلام - نوشت: مردی یهودی مرده است، و برای طلبکارانش چیزی را وصیت کرده است که من میتوانم آن را بردارم، آیا جایز است که

ص: ۹۴

من آن را بگیرم، و بموالی شما پردازم، یا آنکه آن را در طریق وصیتی که آن یهودی تعیین کرده است اجراء کنم؟ حضرتش علیه السّلام نوشت آن مال را برای من بفرست، و از میان اموال بمن بشناسان تا ان شاء الله تعالی در موردی که سزاوار آنست اجراء نمایم.

شرح: «شیخ طوسی (ره) آن را حمل کرده است بر اینکه امام علیه السّلام برای دادن به طلبکاران واقعی وی طلب کرده است.»

۵۵۵۷- و سکونی به اسناد خود روایت کرده و گفته است: امیر المؤمنین علیه السّلام در باره مردی که بهنگام مرگش اقرار کرد، و گفت: هزار درهم از فلان شخص و فلان شخص، یکی از آن دو نزد منست، و پس از این اقرار در همان حال بمرد، امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هر یک از آن دو که دلیل روشنی اقامه کند- یعنی دو شاهد عادل- مال متعلق به او است، و در صورتی که هیچ یک از آن دو دلیل روشنی اقامه نکرد آن مال در میان ایشان تنصیف می شود.

۵۵۵۸- و علی بن مهزیار، از احمد بن حمزه روایت کرده است که گفت: به آن امام (علی بن موسی) علیهما السّلام معروض داشتم که: در شهر ما بسا اتفاق می افتد که مال برای آل محمد مورد وصیت واقع می شود، پس آن را نزد من می آورند، ولی من خوش نمی دارم که بدون کسب تکلیف از شما آن را بسوی شما حمل کنم، امام فرمود: آن را برای من میاور، و مداخله در آن مکن.

شرح: «شاید نهی از روی تقیه بوده یا بجهت عدم اطمینان بر اهلیت وکیل برای

ص: ۹۵

وکالت، هر چند ثقه است.»

۵۵۵۹- و محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان روایت کرده است که گفت:

مردی سی دینار برای اولاد فاطمه علیها السّلام وصیت کرد، پس وصی او آن را نزد امام صادق علیه السّلام آورد، ولی امام فرمود: آن را بفلان پیرمرد از اولاد فاطمه علیها السّلام تسلیم کن، و او شخصی عیالمند و تنگدست بود، پس آورنده مال گفت: همانا که آن مرد آن را برای اولاد فاطمه علیها السّلام وصیت کرده است، امام فرمود: این مبلغ همگی اولاد فاطمه علیها السّلام را فرا نمیگیرد، ولی این مرد عیالوار را کفایت میکند.

۵۵۶۰- و ابن فضال، از علی بن عقبه، از برید بن معاویه روایت کرده است که به امام صادق علیه السّلام معروض داشتم که مردی بمن وصیت کرد، پس من از او خواستم که خویشاوندی از خود را با من شریک سازد، و او چنین کرد، و آن مرد که مرا وصی خود ساخته بود گفت که صد و پنجاه درهم از شخصی که او را شریک وصیت ساخته است طلبکار است، و جامی از نقره به گروگانی آن نزد او هست، و موجود است، ولی چون آن مرد از دنیا رفت وصی او بطرح ادعائی آغاز کرد، دائر بر اینکه چندین کر گندم از او طلب دارد. امام فرمود: اگر گواه روشنی

اقامه کند ادعایش مسموع است، و الا هیچ گونه حقی ندارد. گفت: عرض کردم آیا برای او حلالست که چیزی از مال متوفی را که در دست او است بردارد؟ فرمود:

برای او حلال نیست، گفتم: بنظر شما اگر مردی را مورد تعدی قرار دهند، و مالش را بگیرند، و او قدرت و فرصتی بیابد که آنچه از مالش را گرفته‌اند بازستاند آیا این کار برای او حلالست؟ امام فرمود: این مثل آن مورد نیست.

۵۵۶۱- و محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از عبد الله بن حبیب، از اسحاق بن عمار، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که دینارهایی نزد من داشت، و او در این حال مریض بود، پس با من گفت:

اگر حادثه‌ای برای من رخ داد بفلان شخص بیست دینار بده، و بقیه دینارها را بخواهرم تحویل ده، و آنگاه او درگذشت، و من در زمان و مکان مرگ او حضور نداشتم، پس مرد مسلمان راستگویی نزد من آمد، و گفت: او مرا مأمور ساخته است تا بتو بگویم، آن دینارها را که گفته بودم بخواهرم بدهی بنظر بیاور، و ده دینار از آن را برسم صدقه میان مسلمین قسمت کن. و این در حالی بود که خواهر او نمیدانست که چیزی نزد من هست. امام فرمود: من چنین می‌بینم که ده دینار از آن را، چنان که او گفته است برسم صدقه ببخشی.

تذکر: «عبد الله بن حبیب» در سند خبر تصحیف «عبد الله بن جبلة» است زیرا

عبد الله بن حبیب در رجال در شمار اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است.

۵۵۶۲- و محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن عیسی، از محمد بن سنان از عمار بن مروان، از سماعة بن مهران در باره قول خدای تعالی: **الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ** - یعنی در باره والدین و اقربین به معروف وصیت کنید، که این حقی بر عهده متقین است امام فرمود: این حکم چیز است که خداوند عز و جل برای امام وقت قرار داده است. معروض داشتم که آیا برای مورد وصیت حد معینی هست؟ فرمود: آری. گفتم: چه قدر است؟ فرمود: کمترین آن یک نهم ترکه است.

شرح: «معنی که امام فرموده تأویل آیه است و کسی که مالی باقی میگذارد نیک است برای صاحب زمانش مبلغی معین دارد و بدان وصیت کند».

۵۵۶۳- و یونس بن عبد الرحمن، از داود بن نعمان، از فضیل مولای امام صادق علیه السلام و او از آن امام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وصیتش بعلی علیه السلام چهار ملک از بزرگان ملائکه: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر را که نامش را بیاد ندارم شاهد گرفت.

۵۵۶۴- و محمد بن یعقوب کلینی - رضی الله عنه - از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از سلیمان بن داود، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: به امام

ص: ۹۸

ابو الحسن علیه السلام گفت: یکی از موالی شما در گذشته، و اولاد خردسالی و چیزی از خود بجای گذاشته، و دینی هم بر ذمه دارد، و طلبکاران از آن چیز خبر ندارند، و هر گاه آن چیز بطلبکاران او پرداخته شود، اولاد او بی هیچ چیزی میمانند، پس امام فرمود:

آن را بر اولاد او نفقه کن.

شرح: «راوی این خبر علی بن ابی حمزه بطائنی است و او را کذاب و ضعیف گفته‌اند، و بعلاوه خبرش معارض است با خبر یزنطی که تحت رقم ۵۵۴۷ گذشت، و نیز مخالف است با فرمایش خداوند که فرموده «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ» مادامی بورثه بهره‌ای از ما ترک میرسد که پس از وصیت میت از مورد ثلث و یا آداء دیون چیزی باقی ماند و در آیه قید شده که ارث پس از آداء دین است.»

۵۵۶۵- و محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: از آن امام در باره مردی سؤال کردم که حکم «تدبیر» را در باره غلامش اجرا میکند، آیا حق دارد که در امر تدبیر او رجوع کند؟ امام فرمود: آری، آن بمنزله وصیت است.

۵۵۶۶- و علی بن حکم، از زیاد بن ابی الحلال روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم، که آیا آن حضرت بهنگام انشاء وصیت به امیر المؤمنین علیه السلام بحسن و حسین علیهما السلام هم وصیت کرده است؟ فرمود: آری. گفتم: و در آن حال که ایشان در

ص: ۹۹

چنین سنی میزیسته‌اند؟ فرمود: آری. ولی برای غیر آن دو در کمتر از پنج سال چنین امری واقع نمیشود.

باب وقف و صدقه و عطیه و هبه

۵۵۶۷- محمد بن حسن صفار - رضی الله عنه - طی نامه‌ای به امام ابو محمد حسن بن علی علیه السلام در باره اوقاف و روایاتی که از پدران آن امام در این خصوص رسیده است سؤال کرد. امام علیه السلام با نامه‌ای پاسخ فرمود که: وقفها (موقوفات) بخواست خدای تعالی بر آن گونه که واقفین آنها تعیین کرده‌اند جریان می‌پذیرند.

۵۵۶۸- و محمد بن أحمد بن یحیی، از محمد بن عیسی الیقینی، از علی بن مهزیار، از ابو الحسن روایت کرده است که گفت: طی نامه‌ای به امام ابو الحسن سوم معروض داشتم که: من زمینی را بر فرزندانم و در کار حج و وجوه بر وقف کردم، و برای

شما و برای امام بعد از شما، پس از خودم در آن وقف حقی منظور شده بود، و من آن را از این مجری زایل ساختم، پس امام (علیه السلام) فرمود: تو بحلّ هستی و دست تو در فعالیتت باز است.

شرح: «جواز ظاهرا به جهت عدم تمامیت وقف است به عدم قبض و اقباض».

۵۵۶۹- و علی بن مهزیار در روایت خود آورده است که: به آن امام

ص: ۱۰۰

(علیه السلام) گفتم: یکی از موالی شما از پدران علیهم السلام روایت کرده است، هر وقفی که تا وقتی معلوم باشد اجراء احکام آن بر ورثه واجبست، و هر وقفی که بدون وقت باشد، جهلی مجهول و باطلی مردود است. و تو بقول پدران - علیک و علیهم السلام - داناتری، امام (علیه السلام) در جواب نوشت: این موضوع بنظر من هم همین طور است.

شرح: «یعنی وقف مؤبدی که موقوف علیه ذکر نشده باشد بورثه باز می‌گردد. و لفظ خبر در کافی و تهذیب «جهل مجهول و هو باطل مردود» است، و اگر مراد راوی تفسیر بوده امام بمصلحتی از دادن شرح خودداری کرده، و اگر مرادش صحت خبر بوده امام بوضوح پاسخ فرموده است».

۵۵۷۰- و محمد بن احمد بن یحیی، از عبیدی، از علی بن سلیمان بن رشید، روایت کرده است که گفت: به آن امام علیه السلام نوشتم: فدایت شوم، من فرزندی ندارم، و املاکی دارم که از پدرم به ارث برده‌ام، و بخشی از آن را خود بدست آورده‌ام، و از حوادث روزگار ایمنی ندارم، پس اگر فرزندی نداشته باشم، و حادثه‌ای پیش آید یعنی: با در نظر گرفتن این احتمال که با نداشتن فرزند حادثه‌ای برایم رخ دهد، در این صورت - فدایت شوم - چه مصلحت می‌بینی که بعضی از املاک را بر برادران فقیرم و بر مستضعفین وقف کنم، یا بفروشم و بهای آن را در زمان حیاتم به ایشان صدقه دهم، زیرا بیم آن دارم که پس از مرگ من مقررات وقف اجرا نشود، و اگر آن را در ایام حیاتم وقف کنم آیا میتوانم از درآمد آن بخورم یا نه؟

ص: ۱۰۱

امام علیه السلام در پاسخ نامه، مرقوم داشت: مضمون نامهات را در باره املاکت فهمیدم، و تو نمیتوانی از درآمد آن و از صدقه ارتزاق کنی، پس اگر چیزی از آن را بخوری موضوع وقف اجرا نمیشود. اگر ورثه‌ای داشته باشی آن املاک را بفروش و بخشی از بهای آن را در حال حیات خودت صدقه ده، زیرا چنین کاری را اگر انجام دهی مقداری که برای قوت خود لازم است نگاه میداری، همان گونه که امیر المؤمنین علیه السلام عمل فرمود.

شرح: «آنچه در نزد فقهای ما قطعی است آنست که واقف باید خود را از موقوف علیهم خارج کند تا وقف صحیح باشد، و چنانچه بر خود وقف کند باطل است، و همچنین اگر شرط کند که دیون او را از مورد درآمد موقوفه ادا کنند، یا مخارج او را بدهند تا زنده است، در همه این موارد وقف درست نیست مگر اینکه بر جماعتی وقف کند مثلاً بر فقرا و خود پس از آن فقیر

شود که مشهور جایز دانند از آن برگیرد برای نیاز خود، و تنها ابن ادریس جایز نمی‌داند، و این خبر فی الجمله دلالت دارد بر آن زیرا ممکن است که

«لیس لک أن تأکل منها»

(تو حق نداری از آن ارتزاق کنی) برای این باشد که چون قبض و اقباض صورت نگرفته است وقف باطل شود، چنان که خوردن و تصرف در آن یا منافع آن دلیل بر عدم اقباض است، و خبر دلالت بر افضلیت صدقه دارد زمانی که خوف آن باشد که موقوفه را بمصرف واقعی خود نرسانند».

۵۵۷۱- و محمد بن عیسی بن عبید گفت: احمد بن حمزه برای امام ابو الحسن موسی علیه السلام نوشت بنده مدبری را وقف کرده‌اند، و پس از آن صاحبش مرده است و دینی بدمه دارد که مالش بآء آن وافی نیست، امام علیه السلام فرمود: وقفش

ص: ۱۰۲

برای اداء دین او فروخته می‌شود.

شرح: «مراد از مدبر وقف شده، مدبری است که مدت معلومی برای خدمت گماشته‌اند، چنان که از خبر علی بن معبد که تحت رقم ۵۵۸۰ خواهد آمد استفاده می‌شود. ولی بنظر میرسد که «مدبر» تصحیف «مدین» باشد چنان که در تهذیب آمده است و لفظ تصحیف شده و مفعول «وقف» حذف شده است».

۵۵۷۲- و محمد بن احمد، از عمر بن علی بن عمر، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به آن امام علیه السلام نوشتم: می‌توانی وصیت کرده که برای تأمین معیشت مردی تا هر زمان که زنده باشد از مورد ثلثش به او انفاق کنند.

و در باره انفاذ ثلثش توصیه‌ای نکرده است، در این صورت آیا وصی حق دارد که ثلث میّت را برای انفاق از درآمدش بر آن مرد، وقف نماید یا نمی‌تواند؟ امام علیه السلام نوشت: ثلث میّت انفاذ می‌گردد، و وقف نخواهد شد.

شرح: «در باره انفاذ ثلثش توصیه نکرده یعنی وصیت نکرده است که ثلث مرا بپردازید بفلان مورد، و چون چنین وصیت نکرده تا مادامی که آن مرد موصی له حیات دارد از درآمد آن باو پرداخته می‌شود و چون از دنیا رفت به ورثه مرد باز می‌گردد، وصی حق ندارد بدون اذن ورثه آن را وقف کند».

۵۵۷۳- و صفوان بن یحیی، از امام ابو الحسن موسی علیه السلام روایت کرده است، که گفت: از آن امام در باره مردی سؤال کردم که ملکی را وقف میکند، سپس بنظرش میرسد که در آن وقف تغییری بدهد، امام فرمود: اگر آن ملک را برای

ص: ۱۰۳

اولادش یا برای دیگری وقف کرده و پس از آن متولی برای آن قرار داده باشد، حق ندارد که از وقفیت آن رجوع کند، و اگر موقوف علیهم صغار باشند، و واقف تولیت آن ملک را برای ایشان شرط کرده باشد، و خودش تا زمان بلوغ صغار از طرف ایشان آن را حیات کند، حق ندارد که رجوع نماید [و اگر موقوف علیهم همه کبیر باشند، و او موقوفه را به ایشان تسلیم نکرده باشد، و ایشان برای حیات آن بمرافعه با او برنخاسته باشند حق دارد که رجوع کند] زیرا ایشان با اینکه بالغ بوده‌اند آن ملک را از او حیات نکرده‌اند.

شرح: «خبر دلالت دارد به اینکه تا موقوفه بتصرف موقوف علیه داده نشود حق رجوع هست و پس از حیات موقوف علیهم فی الجملة وقف ثابت و حق رجوع نیست».

۵۵۷۴- و محمد بن علی بن محبوب، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن سلیمان نوفلی روایت کرده است که گفت: بوسیله نامه‌ای که به امام ابو جعفر ثانی علیه السلام نوشتم، در باره زمینی از آن امام سؤال کردم که جدّم بر نیازمندان از اولاد فلان بن فلان، رئیس و سرپرست قبیله، وقف کرده، و ایشان از نظر شمار بسیارند، و در بلاد مختلف پراکنده‌اند. در حالی که اولاد خود واقف در نیاز شدیدی بسر میبرند، و از این جهت از من خواسته‌اند که ایشان را نه سایر اولاد رئیس قبیله را، به استفاده از درآمد آن زمین اختصاص دهم، در پاسخ نامه امام علیه السلام نوشت: در باره زمینی که جدّت آن را بر فقرای اولاد فلانی وقف کرده سخن گفته‌ای، و آن بکسانی تعلق دارد

ص: ۱۰۴

که در شهر محلّ وقف سکونت دارند، و برای تو روا نیست که از غائبانشان جستجو کنی.

شرح: «خبر متضمّن اینست که اگر وقف بر جماعتی که از یک تیره‌اند باشد واجب نیست که کسانی که در آن شهر نیستند جستجو کرد و منفعت را بآنان رسانید ولی اگر در یک شهر هستند تتبع را لازم دانند از روی احتیاط».

۵۵۷۵- و عباس بن معروف، از علی بن مهزیار روایت کرده است که گفت:

به امام ابو جعفر علیه السلام نوشتم که فلان شخص مزرعه‌ای را خریده، و آن را وقف کرده، و خمس آن را برای شما قرار داده است، و اکنون در باره اینکه سهم شما از آن زمین را بفروشد، یا بحساب خودش بهمان مبلغی که خریده است تقویم کند، یا همچنان آن را بصورت موقوفه باقی گذارد، رأی شما را همی جوید، امام علیه السلام نوشت: بفلان شخص اعلام کن، که من او را بفروختن سهم خودم از آن مزرعه و رساندن بهای آن بمن همی فرمایم و به او اعلام کن که بخواست خدا این همان رأی منست، و یا اگر برای او آسانتر باشد آن را بحساب خودش تقویم کند.

راوی گفت: و به آن امام نوشتم که آن مرد گفته است، که میان کسانی که این مزرعه بر ایشان وقف شده، اختلاف شدیدی وجود دارد، و او از آن میترسد که کار این اختلاف در میان ایشان بالا گیرد، پس اگر مصلحت را در آن می‌بینید که این وقف را بفروشد، و بهر یک از ایشان آنچه را بر او وقف کرده است تسلیم کند او را

ص: ۱۰۵

بفرمائید تا چنین کند.

امام علیه السّلام بخطّ خود برای من نوشت: به او اعلام کن که رأی من اینست که اگر از وجود اختلاف میان صاحبان وقف اطلاع دارد، و فروختن وقف را بهتر میدانند، آن را بفروشد، زیرا بسا که اختلاف، تلف اموال و نفوس را در پی داشته باشد! مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: این وقفی بوده که به آن جمع اختصاص داشته، و مربوط بنسل بعد نبوده، و اگر به ایشان و اولادشان تا زمانی که زاد و ولد کنند، و پس از آن تا پایان جهان و انقراض جهانیان بفقراء مسلمین تعلق میداشت، فروختن آن هرگز جایز نمیبود.

شرح: «معلوم نیست که شخص واقف آیا مورد وقف را در اختیار موقوف علیهم گذارده تا وقف تمام گشته، و بازگشت از آن جایز نباشد یا نه، لذا نمیتوان از این خبر بضرر قاطع استفاده کرد که فروش وقف تمام جایز باشد در شرائط خاصی، و هر گاه خبر صریحی جز این خبر باشد که دلالت بر جواز با وجود شرط کند آنگاه میتوان این خبر را مؤید آن دانست ولی تنها این خبر دلیل نمیشود».

۵۵۷۶- و محمد بن عیسی، از ابو علی بن راشد روایت کرده است که گفت:

«برسم سؤال به امام ابو الحسن علیه السّلام معروض داشتم: فدایت شوم، قطعه زمینی را در همسایگیم بهزار درهم خریدم، پس چون بهای زمین را بدو می‌پرداختم با خیر شدم که

ص: ۱۰۶

آن زمین وقفست. امام فرمود: خریدن وقف جایز نیست، و در آمد آن را بمال خود داخل مکن. آن را بکسانی که زمین بنفع ایشان وقف شده است تسلیم کن، گفتم:

سرپرستی برای آن نمی‌یابم، فرمود درآمد آن را صدقه بده.

شرح: «این خبر دلالت دارد بعدم جواز بیع وقف».

۵۵۷۷- و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از جعفر بن حنان روایت کرده است که گفت: از امام علیه السّلام در باره مردی سؤال کردم که درآمد زمینی از آن خود را بر خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری خود وقف کرده، و برای مردی که قرابتی با او ندارد، و برای اعقاب آن مرد سالیانه سیصد درهم از آن درآمد وصیت کرده، چنان که پس از برداشت این مبلغ ما بقی میان خویشاوندان پدری و مادریش قسمت شود، امام فرمود: این وصیت برای کسی که بنفع او مقرر شده نافذ است.

گفتم: اگر مجموع درآمد آن زمین چیزی بجز پانصد درهم نباشد چه باید کرد؟ فرمود:

مگر در وصیت او نیامده است که سیصد درهم از درآمد زمین را بکسی که در باره‌اش وصیت کرده است بدهند؟ گفتم: چرا. فرمود: در این صورت خویشاوندان او حق ندارند که چیزی از درآمد را بردارند، مگر وقتی که سیصد درهم بشخص مورد وصیت پردازند، سپس آنچه را که باقی بماند برای خود بردارند. گفتم: اگر شخص

ص: ۱۰۷

مورد وصیت بمیرد تکلیف چیست؟ فرمود: اگر او بمیرد آن سیصد درهم متعلق بورثه او است، و تا هر زمانی که یکی از ایشان باقی باشد آن را به ارث میبرند، پس چون نسل ورثه او منقطع شود و احدی از ایشان باقی نماند، آن سیصد درهم بخویشاوندان میت تعلق میگیرد، و به درآمد وقف بر میگردد، و آنگاه بین ایشان قسمت می‌شود، و تا هر زمان که یکی از ایشان باقی بماند، و درآمدی بدست آید آن را به ارث میبرند، گفتم:

بنا بر این آیا آن ورثه که از خویشاوندان میت هستند در صورتی که نیازمند شوند، و درآمد زمین برای ایشان کافی نباشد حق دارند که آن زمین را بفروشند؟ فرمود: آری.

در صورتی که همگی راضی باشند، و فروش زمین بنفع ایشان باشد آن را میفروشند.

شرح: «حدیث دلالت دارد بر جواز فروش موقوفه در حال نیاز و هنگامی که فروش آن فائده‌اش بیش از نگهداریش باشد، و آن اشکالی ندارد اگر موقوف علیهم یک نسل بیش نباشند و همگی بیع را امضا کنند، و این فتوای سید مرتضی و ابن زهره و جماعتی از فقهای شیعه است در صورتی که هر دو شرط (هم نیاز و هم بیشتری فائده) حاصل شده باشد، و تنها فائده بیشتر مجوز آن نیست، و خبر بشرط بودن نیاز صراحت دارد، و نیز چنانچه موقوف علیهم نسلاً بعد نسل باشند جواز بیع معلوم نیست بلکه عدم آن از اخبار فهمیده می‌شود».

۵۵۷۸- و عباس بن معروف از عثمان بن عیسی، از مهران بن محمد روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که وصیت فرمود، تا در هفت موسم از مواسم حج نوحه‌گری برای او ترتیب دهند، و بهمین جهت برای هر

ص: ۱۰۸

موسمی مالی تعیین فرمود که در راه آن خرج شود.

۵۵۷۹- و عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: آیا دوست نداری که وصیت فاطمه - علیها السلام - را برای تو حکایت کنم؟ عرض کردم: چرا. پس جعبه‌ای کوچک را برآورد، و نامه‌ای را از آن خارج ساخت، و بر این گونه آن را قراءت کرد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این چیز است که فاطمه، دختر محمد (صلی الله علیه و آله) به آن وصیت کرده است، او بوستانهای هفتگانه‌اش: عواف، و دلال، و برقه، و میثب، و حسنی. و صافیه، و مال ام ابراهیم را برای علی بن ابی طالب وصیت کرده است.

پس اگر علی در گذشت برای حسن، و اگر حسن درگذشت برای حسین، و اگر حسین درگذشت برای بزرگترین فرد از اولاد خود وصیت کرده است. بر این وصیت خدا و مقداد بن اسود کندی و زبیر بن عوام شهادت داده‌اند، و علی بن ابی طالب آن را نوشته است.

شرح: «در کافی «ما لأم ابراهیم» است، یعنی هر چه از آن مادر ابراهیم فرزند پدرم رسول خدا است.»

و روایت شده است که این بوستانها وقف بوده، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنچه را که بر میهمانانش و بر عابرین از منطقه‌اش نفقه میفرموده از این بوستانها

ص: ۱۰۹

بر میداشته است، پس چون آن حضرت بسرای رحمت الهی رحلت فرمودند عباس در باره این بوستانها بمخاصمه با فاطمه علیها السلام برآمد، تا علی علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آن بوستانها وقف بر آن خاتون است.

آنچه در باره نام یکی از این هفت بوستان شنیده شده «میشب» است، ولی من از سید ابو عبد الله محمد بن حسن موسوی - آدام الله توفیقه - شنیدم که میگفت: آن بوستان نزد ایشان معروف به «میثم» است.

شرح: «این شخص همان کسی است که مؤلف بدرخواست او کتاب من لا یحضره الفقیه را تألیف کرده است.»

۵۵۸۰- و محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن فرج، از علی بن معبد روایت کرده است که گفت: محمد بن احمد بن ابراهیم در سال دویست و سی و سه طی نامه‌ای از آن امام علیه السلام در باره مردی سؤال کرده است که وفات یافته، و همسری و پسرانی و دخترانی از خود بجای نهاده، و غلامی را برای ایشان باقی گذاشته است که او را بمدت ده سال برای ایشان وقف کرده، و مقرر داشته است که پس از انقضای ده سال آن غلام آزاد باشد. اکنون سؤال من - خدا مرا فدای تو کناد! - اینست که آیا برای ورثه در حالت اضطرار فروختن چنین غلام، در صورتی که چنان باشد که برای تو وصف کردم جایز است؟

امام علیه السلام نوشت: تا فرا رسیدن وقت شرطش او را نمیفروشند، مگر در

ص: ۱۱۰

صورتی که به این کار اجبار و اضطرار داشته باشند، که در این صورت فروختنش برای ایشان جایز است.

شرح: «این خبر را حمل کرده‌اند به بیع خدمتش مراد از بیع را صلح یا اجازه دانسته‌اند، ولی سخت بعید می‌نماید.»

۵۵۸۱- و محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت کرده است که گفت:

من حاضر و ناظر دادگاه ابن ابی لیلی بودم، آنگاه که وارثان و خویشاوندان مردی که مال الاجاره خانه‌اش را، بی‌آنکه وقتی برای آن تعیین کند، بیک تن از خویشانش اختصاص داده، و آنگاه وفات یافته بود نزد او بدادخواهی آمده بودند. ابن ابی لیلی گفت: رأی من اینست که مال الاجاره آن خانه را بهمان صورت که صاحب آن واگذاشته است واگذاریم، محمد بن مسلم ثقفی گفت: آگاه باش که علی بن - ابی طالب علیه السلام در همین مسجد حکمی بر خلاف حکم تو صادر کرد. قاضی گفت: تو از کجا دانسته‌ای؟ محمد بن مسلم گفت: از امام ابو جعفر باقر محمد بن علی علیهما السلام شنیدم که میگفت: علی علیه السلام به بازگرداندن ملک حبیبس بورثه، و اجراء مواریث حکم کرد. ابن ابی لیلی گفت: این حکم در کتابی نزد تو موجود است؟ گفت: آری. قاضی گفت: آن را نزد من آور. محمد بن مسلم گفت: به این شرط که در آن جز به این حکم ننگری گفت: این شرط را برای تو می‌پذیرم. راوی گفت:

محمد بن مسلم آن کتاب را حاضر کرد، و حدیث منقول از امام ابو جعفر علیه السلام را

ص: ۱۱۱

به او نشان داد، و قاضی با دیدن آن، حکمی که صادر کرده بود پس گرفت.

و «حبیبس» یعنی هر وقفی که مدتی معلوم نداشته باشد بورثه باز میگردد.

شرح: «خبر دلالت دارد بر آنکه اگر در حبس مدت معین نشده باشد و حابس از دنیا رود به ورثه باز می‌گردد».

۵۵۸۲- و عبد الله بن مغیره، از عبد الرحمن جعفی روایت کرده است که گفت:

من در باره مواریثی متعلق بخودمان، که ملکی حبیبس در ضمن آنها بود، بمحضر قاضی ابن ابی لیلی آمد و شد میکردم، و از او میخواستم تا آن مواریث را میان ما قسمت کند، ولی او در کار من دفع الوقت میکرد، چون این ماجرا بدرازا کشید شکایت او را به امام صادق علیه السلام بردم، امام علیه السلام فرمود: آیا او نمیداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بازگرداندن حبیبس و اجراء مواریث امر فرموده است؟! گفت:

من بنزد قاضی شدم، و این بار نیز او بعاتد خود عمل کرد، به او گفتم: شکایتت را به امام صادق علیه السلام بردم، و آن امام با من چنین و چنان گفت، عبد الرحمن گفت: ابن ابی لیلی مرا قسم داد که این سخن را امام گفته است و من برای او قسم یاد کردم، و در این هنگام او همان حکم را در باره من صادر کرد.

۵۵۸۳- و یعقوب بن یزید، از محمد بن شعیب، از ابی کهمس از امام صادق

ص: ۱۱۲

علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شش چیز است که پس از وفات مؤمن به او میرسد: فرزندی که برای او طلب آمرزش کند و کتاب یا قرآنی که پس از او بجای ماند، و نهالی که آن را برنشاند، و چاهی - که برای بهره بردن مردم از آبش - آن را حفر کند، و صدقه‌ای که آن را جریان بخشد، و سنتی که پس از او بکار گرفته شود».

۵۵۸۴- و علی بن أسباط، از محمد بن حرمان، از زراره از امام ابو جعفر علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که صدقه مشترکی اداء کند. امام علیه السلام فرمود: جایز است.

شرح: «خبر دلالت دارد بر جواز وقف و یا صدقه در سهم مال مشاع، و این مثل وقف یک دانگ از خانه‌ای که شخص با دیگران در آن شریک است می‌باشد».

۵۵۸۵- حسین بن سعید، از نصر، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره مردی که بفرزندان بالغ خود صدقه‌ای بدهد، فرمود: هر گاه آن را دریافت نکنند تا او بمیرد، آن صدقه میراث خواهد بود - یعنی بورته باز خواهد گشت - ولی اگر بفرزندان غیر بالغ خود صدقه کند، امری درست و تمام است زیرا پدر همان کس است که ایشان را سرپرستی میکند و ولی آنها است. و فرمود: چون کسی چیزی را برای طلب رضای خداوند عز و جل صدقه کند رجوعی در آن نیست.

ص: ۱۱۳

۵۵۸۶- و در روایت ابن ابی عمیر از جمیل بن درّاج آمده است که: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که مالی یا خانه‌ای را بفرزند خود صدقه دهد در این صورت آیا حق دارد که در آن کار رجوع کند؟ امام فرمود: آری، مگر آنکه آن فرزند صغیر باشد.

شرح: «یعنی اگر شخصی مالی را وقف اولاد خود کند بقصد قربت تا بمصرف ایشان رساند، پس اگر منصرف شود در صورتی که فرزندان کبیر باشند حق رجوع دارد، ولی اگر صغیر باشند، چون خود ولی آنان بوده است و از جانب آنان خود قبض کرده است وقف یا صدقه تمام گشته و حق رجوع ندارد».

۵۵۸۷- و موسی بن بکر، از حکم روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که: پدرم خانه‌ای را بمن صدقه داد، و آنگاه اندیشید که در این باره رجوع کند، و قضات ما در این باره بنفع من رأی میدهند، امام فرمود:

قضات شما نیکو داوری کرده‌اند، و هر آینه پدرت کار بدی کرده است، زیرا صدقه برای خداوند عز و جل است، پس چیزی که برای خدا صورت پذیرد بازگشتی در آن نیست، اگر تو با او بمرافعه برخاستی بانگ بر او مزین، و اگر او بانگ بر تو زد از صدایت فرو گاه. گفت: گفتم: او وفات یافته است، فرمود: پس تو بخوبی و خوشی از آن بهره بردار.

شرح: «موسی بن بکر در سند خبر اشتباه است و صواب آن «ابن بکیر» است

چنان که در کافی و تهذیب آمده است، و خبر دلالت دارد که میتوان حق را بحکم قاضی جور نیز دریافت کرد بر خلاف اخبار دیگر، و نیز بر جواز مرافعه با پدر در مورد دعوی با رعایت احترام او.»

۵۵۸۸- و ربیع بن عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام خانه خود را که در محله بنی زریق مدینه بود، وقف کرد، و قفنامه اش را بر این گونه انشاء فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

، این چیز است که علی بن ابی طالب در حال حیات و سلامت خود آن را وقف کرده است، او خانه خود که در محله بنی زریق واقع است، بصورت وقفی درآورده است، که بفروش نمی رود، و بخشیده نمیشود، و به ارث برده نمیگردد، تا وقتی که خدای وارث آسمانها و زمین آن را به ارث ببرد.

و او خاله هایش را در آن موقوفه سکونت داده است، تا هر زمان که ایشان و اعقابشان زندگی کنند، پس چون ایشان منقرض شوند این خانه به نیازمندان از مسلمین تعلق دارد. خدا و فلان و فلان بر این وقف شهادت داده اند.

شرح: «بنو زریق طائفه ای از انصار در مدینه اند.»

۵۵۸۹- و حماد بن عثمان، از ابو الصَّبَّاح [کنانی] روایت کرده است که گفت: به امام ابو الحسن علیه السلام معروض داشتم که مادرم سهمیه ای را که از

خانه ای داشت، بمن تصدق کرد، به او گفتم: قضات این کار را تجویز نمیکنند، پس بنویس که: او آن را خریده است، مادرم گفت: هر کار که بنظرت میرسد بکن، و هر چه انجامش برای تو جایز است انجام ده، پس وثیقه ای تهیه کردم، ولی یکی از ورثه از من خواسته است تا برای او قسم یاد کنم که بهای آن رقبه را پرداخته ام، و این در حالتی است که من هیچ مبلغی از این بابت بمادرم نداده ام، رأی امام در این باره چیست؟ امام فرمود: برای او قسم یاد کند.

تذکر: «این خبر بتمامه در باب ایمان و نذور گذشت برقم ۴۲۷۶.»

۵۵۹۰- و محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن امام در باره مردی سؤال کردم که بخشی از خانه خود را بمردی غریب تصدق میکند، و پس از آن میمیرد، امام فرمود: آن بخش از خانه تقویم می شود، و بهای آن به او پرداخته میگردد.

شرح: «ظاهراً در این خبر تصدّق بمعنی تملیک باشد با قصد قربت، و شاید تقویم و پرداخت قیمت بر وجه صلح و یا استحباب باشد، و سلیمان دیلمی ضعیف است و چندان مورد اعتماد نیست».

۵۵۹۱- و محمد بن ابی عمیر، از ابان، از اسماعیل جعفی روایت کرده است که گفت: امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: کسی که چیزی را برسم صدقه بدهد، و آنگاه از طریق ارث به او منتقل شود، آن چیز متعلق به او است.

۵۵۹۲- و در روایت سکونی آمده است: که علی علیه السلام چیزی را که

ص: ۱۱۶

کسی در مرض موت بخشیده بود جزء ثلث بحساب می‌آورد، و آنچه را که هنگام مرگش بدون سندی یا گواهی به آن اقرار میکرد، و مردود میساخت.

شرح: «فرق میان صدقه و نحلّه و عطیّه تنها بنیت شخص است و اگر نیت صدقه با قصد قربت کند بازگشت معنی ندارد و جایز نیست و در نحلّه و عطیّه اگر عین باقی باشد و معوضه نباشد بازگشت و رجوع جایز است».

۵۵۹۳- و محمد بن علی محبوب، از علی بن سندی، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجّاج روایت کرده است که گفت: امام ابو الحسن موسی علیه السلام وقف نامه موقوفه‌ای را بر این گونه انشاء فرمود: این چیز است که موسی بن جعفر آن را وقف کرده است. او همگی زمین خود در محلّ چنین و چنان را وقف کرده، و حدّ آن زمین چنان و چنین است. او کلیه این رقبه را با نخل و عرصه و قنات و آب و آسیاها و حقوق و حقّابه‌اش را و هر گونه حقّی را که در ارتفاع یا مظهر یا عرض یا طول یا مرفق (بالوعه) یا حیاط یا حقّ الشرب نهرها یا جویها و جدولهای منشعب شده یا مسیل یا زمین آباد یا ویرانی که به آن تعلق گیرد، کلیه حقوق خود در این موارد را بر اولاد صلبی خود، چه مرد و چه زن، وقف کرده است.

سرپرست آن زمین، غلّه و درآمد آن را که خدای عزّ و جلّ برآورده، بعد از تعمیرات و اصلاحات لازم در آن بحدّ کافی، و پس از برداشت سی شاخه از خوشه‌های خرما و تقسیم آن میان مساکین قریه، میان اولاد فلانی، بنسبت «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»

ص: ۱۱۷

قسمت میکند، پس اگر زنی از دختران فلان ازدواج کند، از این موقوفه حقّی ندارد، مگر زمانی که بدون شوهر به آن قریه باز گردد، پس اگر بازگشت همان بهره را خواهد داشت که دختران ازدواج نکرده فلان دارند، و هر کدام از اولاد فلان که فوت شود، و فرزندی داشته باشد، پس آن فرزند بحکم «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» از سهم پدر خود برخوردار می‌شود، همان گونه که فلان بین اولاد صلبیش شرط کرده است. و نیز کسی از اولاد فلان که فوت شود و فرزندی از خود بجای نگذارد، حقّ او بمستفیدان از موقوفه باز میگردد، و اولاد دخترانم در این موقوفه من حقّی ندارند، مگر آنکه پدرانشان از اولاد من باشند، و تا هر زمان که احدی از اولاد من و اولاد اولاد من و اعقاب ایشان باقی باشد هیچ کس در موقوفه من حقّی ندارد، پس اگر ایشان منقرض شوند، بطوری که احدی از آنان باقی نماند، درآمد این موقوفه میان اولاد پدرم از طرف مادرم قسمت می‌شود، تا هر

زمان که یکی از ایشان باقی باشد. همان طور که میان اولاد و اعقاب خود شرط کردم. پس چون ایشان منقرض شوند، چنان که احدی از آنان باقی نماند، درآمد این موقوفه من بر اولاد پدرم و اعقاب ایشان قسمت می‌شود، تا هر زمان که یکی از ایشان باقی باشد. همان طور که میان اولاد و اعقاب خودم شرط کردم توزیع گردد.

و چون اولاد پدرم منقرض شوند چنان که احدی از ایشان باقی نماند، درآمد موقوفه‌ام

ص: ۱۱۸

بمصرف الأولی فالأولی میرسد تا زمانی که خدا که وارث آنست آن را به ارث ببرد، و او بهترین وارثان است. این موقوفه را فلان در حال تندرستیش بقصد کسب رضای خدا و تحصیل ثواب سرای آخرت بصورت وقفی قطعی و حتمی درآورده است، چنان که هیچ شائبه‌ای در آن نیست، و هرگز مردود نمیگردد. و برای هیچ مؤمنی که بخدا و روز جزا ایمان داشته باشد روا نیست که آن را بفروشد، یا بخرد، یا هبه کند، یا ببخشد، یا چیزی از آن را تغییر دهد، تا زمانی که خداوند زمین و آنچه را که بر آنست وارث شود.

و تولیت این موقوفه را برای علی و ابراهیم قرار داده، پس چون یکی از آن دو منقرض شود قاسم بآن فرد باقی ملحق می‌شود و اگر یکی از آن دو فوت کرد اسماعیل به آن فرد باقی مانده ملحق می‌شود، پس اگر یکی از آن دو نیز منقرض شد عباس با فرد باقیمانده بتولیت آن داخل می‌شود، آنگاه اگر یکی از آن دو منقرض گشت بزرگترین فرد از اولاد من با فرد باقی مانده منضم می‌گردد، و اگر جز یک نفر از اولاد من با او باقی نمانده باشد، همان یک نفر بفرد باقیمانده خواهد پیوست.

۵۵۹۴- و عباس بن عامر، از ابو الصّحاری روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السّلام معروض داشتم: مردی خانه‌ای را خریده است، ولی همچنان

ص: ۱۱۹

بخشی بصورت عرصه باقی مانده بوده، او آن را مستغلات بنا کرده است، آیا میتواند آن را بر مسجد وقف کند؟ امام فرمود: مجوس بر آتشکده وقف کرده‌اند.

شرح: «ظاهر خبر چنان که شهید و مجلسی و جماعتی دیگر فهمیده‌اند منع است و صدوق خود در فتاویش در مجلد اول از آن عدم جواز فهمیده است، به خبر تحت رقم ۲۳۸ مراجعه شود، ولی پاره‌ای از شرّاح از آن جواز فهمیده‌اند و گویند: امام فرمود:

مجوس بر آتشکده‌های خود وقف می‌کنند چرا ما وقف بر مساجد و معابد خود نکنیم».

باب سکنی و عمری و رقبی

۵۵۹۵- محمد بن ابی عمیر، از حسین بن نعیم روایت کرده است که گفت: از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که منفعت سکونت خانه‌اش را برای مردی در ایام حیاتش قرار دهد، یا برای او و پس از وی برای بازمانده‌اش مقرر دارد، امام فرمود: این حق همان طور که شرط کرده برای او و بازمانده‌اش محفوظ است. گفتم: اگر بفروش آن محتاج شود میتواند آن را بفروشد؟

فرمود: آری. گفتم: آیا فروختن خانه توسط مالک آن حق سکنی را نقض میکند؟

فرمود: فروش خانه سکنی را نقض نمیکند. چنین شنیده‌ام از پدرم علیه السلام که میگفت: ابو جعفر علیه السلام فرمود: فروش، اجاره و سکنی را نقض نمیکند، ولی فروشنده به این شرط میفروشد که مشتری تا انقضاء سکنی چنان که شرط شده، و

ص: ۱۲۰

همچنین تا منقضی شدن مدت اجاره مالک منفعت خانه خریداری خود نمیشود.

گفتم: پس اگر مالک، مال مستأجر و کلیه مخارج او را باز گرداند؟ فرمود: با طیب خاطر و رضایت مستأجر باکی نیست.

شرح: «سکنی» یعنی استفاده از خانه یا حجره یا سرائی را به کسی واگذاردن یا بخود مالکش و رقبه آن را بدیگری دادن، «عمری» آنست که صاحب خانه‌ای بدیگری بگوید منفعت این خانه را بتو وامی‌گذارم تا تو زنده هستی از آن استفاده کن یا تا من زنده هستم از آن تو باشد و پس از مرگم به ورثه‌ام برسد، و «رقبی» آنست که مردی بدیگری گوید این ملک تا من زنده‌ام از آن تو باشد و چنانچه تو زودتر از دنیا رفتی بمن بازگردد و اگر من پیش از تو از دنیا رفتم از آن تو باشد. و آن «فعلی» از مراقبه است زیرا هر یک مراقب مرگ دیگری است، و فقها پاره‌ای آن را تملیک دانند و پاره‌ای عاریه، و بفروش اصل ملک منفعت به خریدار منتقل نمی‌شود مانند ملکی که در اجاره دیگری است که رقبه آن تملیک می‌شود و منفعت آن تا مدت نامبرده شده تملیک خریدار نخواهد شد.»

۵۵۹۶- و حسن بن محبوب، از خالد بن نافع بجلی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که سکنای خانه‌ای از آن خود را بمردی برای مدت حیاتش واگذار کند. - یعنی مدت حیات صاحب خانه - ولی قرار دهنده سکنی بمیرد، و کسی که سکنی به او واگذار شده باقی بماند. در این صورت اگر ورثه بخواهند او را از آن خانه بیرون کنند چنین حقی دارند؟ فرمود نظر من اینست

ص: ۱۲۱

که خانه را بقیمت عادلانه تقویم کنند، و ثلث میت را منظور دارند، پس اگر در ثلث او مبلغی باشد که بهای خانه را فرا گیرد، ورثه حق ندارند که او را بیرون کنند، ولی اگر ثلث بهای خانه را فرا نگیرد، حق ندارند که او را بیرون کنند، به آن امام گفتند:

اگر مردی که حقّ سکنی به او واگذار شده بعد از مردن صاحب خانه بمیرد، آیا سکنی به بازماندگان او انتقال می‌پذیرد؟ فرمود: نه.

شرح: «ظاهر لفظ خبر ابهام دارد، زیرا گفته است: صاحب خانه کسی را مالک منفعت خانه تا زمانی که خودش زنده است قرار داده، بعد گفته است ورثه می‌توانند آن شخص را بیرون کنند یا نه، در صورتی که مدّتش تا زمان حیات صاحب خانه بوده و مدّت که تمام شده باشد دیگر جای سؤال باقی نیست، جمعی گفته‌اند جمله تفسیریّه که - یعنی صاحب‌دار - باشد اشتباه است، و مدّت حیات صاحب منفعت مراد بوده، علی‌کلّ حال بنظر میرسد این کار در مرض موت صاحب خانه انجام شده و بحساب ثلث باید گذارده شود اگر منافع خانه کمتر از ثلث باشد در مدّتی که آن شخص ساکن شده است در آن بماند تا تمام ثلث، یا از دنیا برود آن وقت بورثه بازگردد و اگر بیش از ثلث شده بود میتوانند او را بیرون کنند».

۵۵۹۷- و حسن بن علی بن فضّال، از احمد بن عمر حلبی، از پدرش روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کردم که شخصی را بمدّت حیاتش در خانه خود سکنی داده، فرمود این کار برای او جایز است و حقّ ندارد که او را بیرون کند. گفتم این کار هم برای او جایز است و هم برای بازماندگانش؟ فرمود: برای او جایز است، و از آن امام در باره مردی سؤال کردم که

ص: ۱۲۲

مردی را اسکان کرده و وقتی برای او تعیین ننموده. فرمود: صاحب خانه هر وقت بخواهد او را بیرون میکند.

۵۵۹۸- و محمد بن اُبی عمیر، از اُبان بن عثمان، از عبد الرّحمن بن اُبی عبد اللّه، از حرمان روایت کرده است که گفت: از آن امام علیه السّلام در باره سکنی و عمری سؤال کردم، پس فرمود: مردم در این باره بشروطشان باید عمل کنند، اگر مدّت حیات خود را شرط کرده باشد پس سکنی مربوط بمدّت حیات او است، و اگر برای بازماندگانش شرط کرده باشد بمقتضای همین شرط متعلّق به بازماندگانست، تا زمانی که ایشان فانی شوند، پس از آن به صاحب خانه بازگردانده می‌شود.

شرح: «از این خبر استفاده می‌شود که اصل در «عمری» و «رقبی» لزوم است و چنانچه مدّت معین شود عقد لازم است و حقّ بازگشت و رجوع نیست، و عقد بموت یکی از طرفین که به موت او عقد معلّق نشده باطل نمیشود، چنانچه بموت مالک معلّق بود و ساکن از دنیا رفت بورثه ساکن انتقال پیدا می‌کند تا مالک حیات دارد».

۵۵۹۹- و محمد بن فضیل، از ابو الصّباح کنانی روایت کرده است، که گفت:

از امام علیه السّلام در باره سکنی و عمری سؤال کردند، فرمود: اگر سکنی را برای ایّام حیات طرف قرار داده، کار بر مدار همین شرطست، و اگر برای او و بازماندگانش تا انقراض ایشان قرار داده، حقّ ندارند که آن خانه را بفروشند، یا آن را به ارث بدهند، آنگاه پس از انقراض بازماندگان، آن خانه بصاحب اولّش باز میگردد.

ص: ۱۲۳

۵۶۰۰- سماعه از ابو بصیر، از امام أبو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: بیگمان کسی که - یعنی خدائی که - ریگهای توده درهم فشرده را شمرده، و بحساب آورده است، میدانند که سهام ارث افزون از شش سهم نیست. هر گاه ایشان وجوه و موارد آن را بنظر آورند، از شش وجه تجاوز نمیکرد.

۵۶۰۱- و سیف بن عمیره، از ابو بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابن عباس میگفت: بیگمان کسی که ریگهای توده درهم فشرده را شمرده است، هر آینه میدانند که سهام از شش سهم افزون نمیشود.

۵۶۰۲- و فضل بن شاذان، از محمد بن یحیی، از علی بن عبد الله، از یعقوب بن - ابراهیم بن سعد، از پدرش روایت کرده و گفته است: پدرم از محمد بن اسحاق برای من حکایت کرد که گفت: زهری از عبید الله بن عبد الله بن عتبه برای من حکایت

ص: ۱۲۴

کرد و گفت: که من در درس ابن عباس نشستم، پس او سخن در باره سهام موارث را بر من عرضه کرد، و بر این گونه سخن آغاز نمود که: سبحان الله العظیم! آیا می‌پندارید که کسی که شماره ریگهای توده درهم فشرده را به احصاء درآورده، در یک مال نصف و نصف و ثلث قرار داده و این دو نصف همگی آن مال را فرا میگیرد؟! پس موضع ثلث کجا است؟! در این هنگام زفر بن اوس بصری گفت: ای پسر عباس، پس نخستین کسی که عول را در سهام ارث بکار بست که بود؟ ابن عباس گفت: «رمع» وقتی سهام پیش او درهم شد، و بعضی از آن با بعض دیگر تراحم داشت، گفت: بخدا قسم نمیدانم خدا کدام یک از شما را مقدم داشته، و کدام یک را واپس نهاده، و من راهی سهلتر از آن نمی‌بینم که این مال را بصورت حصه‌ها بر شما قسمت کنم، چنان که بر هر صاحب حقی همان عول و زیادی فریضه را که بر او داخل شده است داخل سازم. و بخدا قسم است که اگر او کسی را که خدا مقدم داشته است مقدم میداشت، و کسی را که خدا واپس نهاده است واپس مینهاد، هیچ سهمی عول نمیشد. پس زفر بن اوس گفت: کدام یک را خدا مقدم داشته، و کدامین را واپس نهاده است؟ ابن عباس گفت: هر فریضه‌ای که خدا بهنگام فرودآوردنش آن را بسوی فریضه‌ای دیگر فرود آورده همانست که خدا آن را مقدم داشته، و هر فریضه‌ای که چون از فرض خود زایل شود چیزی بجز باقیمانده سهام نصیبش نمیشود

ص: ۱۲۵

همانست که خدا آن را واپس نهاده است.

شرح: «یعنی آن را که در صورتی برایش فریضه‌ای معین فرموده، و در صورت دیگری فریضه دیگر معلوم داشته او بر کسی که بیش از یک فریضه در هر صورت برای او معین نساخته مقدم است».

از جمله فرائضی که خدا آن را مقدم داشته فریضه زوج است که نصف ترکه زوجه را به ارث میبرد، ولی چون عاملی بر آن داخل شود که آن را از نصف زایل سازد، به ربع باز میگردد، و هیچ چیز آن را از ربع زایل نمیسازد، و دیگر از این موارد فریضه

زوجه است که ربع ترکه متعلق به او است، ولی چون عاملی بر آن داخل شود که آن را از ربع زایل سازد، ثمن باز میگردد، و هیچ چیز آن را از ثمن زایل نمیسازد، و همچنین سهمیه مادر ثلث است، ولی چون عاملی بر آن داخل شود که آن را از ثلث زایل سازد به سدس مبدل می‌شود، و هیچ چیز آن را از سدس زایل نمیسازد، پس اینها همان فرائضی هستند که خدا آنها را مقدم داشته است.

اما آنچه خدا آن را واپس نهاده پس فریضه متعلق بدختران و خواهرانست که اگر وارث در این دو طبقه یکی باشد سهمش نصف ترکه است، و اگر دو نفر یا بیشتر باشند سهمشان دو ثلث است، ولی در صورتی که فرائض آنان را زایل کنند چیزی جز آنچه باقی مانده است بهره ایشان نمیشود و این همان فریضه‌ای است که خدا آن را واپس نهاده است، پس در صورت اجتماع چیزی که خدا آن را مقدم داشته و چیزی که خدا آن را واپس نهاده تقسیم میراث را از آنچه خدا مقدم داشته است شروع میکنند، و حق آن را بطور کامل می‌پردازند، پس اگر چیزی باقی بماند، بکسی که

ص: ۱۲۶

خدا او را واپس نهاده است تعلق میگیرد، و اگر چیزی باقی نماند بهره‌ای ندارد.

آنگاه زفر بن اوس گفت: پس چه عاملی تو را از آن باز داشت که این رأی را با «رمع» در میان گذاری؟ ابن عباس گفت: از او ترسیدم. پس زهری گفت: بخدا قسم اگر رأی امام عادل که کارش بر ورع بنیاد شده بر این رأی مقدم نشده بود، و بصورت کاری امضاء شده و گذشته در نیامده بود، حتی دو نفر از اهل علم در این باره با ابن عباس اختلاف نمیکردند.

شرح: «در اینکه گفت: «اگر چیزی باقی نماند بهره‌ای ندارد» اشکال واضحی است، زیرا اگر مؤخر و مقدم را در یک مرتبه در نظر بگیریم و میراث را علی ما فرض الله تقسیم کنیم و چنانچه جمع فرائض از یک واحد بیش بود از سهام آنان که خدا مقدم داشته کسر کنیم چگونه تصور بی بهره ماندن آنان که خداوند مؤخر کرده است می‌شود؟! جز اینکه بگوئیم وی بر فرض محال این کلام را گفته است برای مبالغه».

۵۶۰۳- فضل گفت: و عبد الله بن ولید عدنی راوی سفیان (ثوری) روایت کرده است که گفت: ابو القاسم کوفی تلمیذ ابو یوسف از ابو یوسف برای من حکایت کرد که گفت: لیث بن ابي سلیم، از ابو عمرو عبدی از ابن سلیمان «۱»، از علی بن ابی طالب علیه السلام برای من حکایت کرد که او میفرمود: فرائض از شش سهم تشکیل میشوند: دو ثلث چهار سهم، و نصف سه سهم، و ثلث دو سهم، و ربع یک سهم و نیم، و ثمن سه ربع سهم، و هیچ کس با وجود فرزند جز پدر و مادر و زوج و زن ارث نمیبرد و مادر را جز فرزندان و برادران از ثلث محجوب نمیسازند. و سهم زوج از نصف نمیفزاید، و از ربع نمیکاهد،

(۱) ابو عمرو عبدی اشتباه است و صحیح ابو عمرو عبیده السلمانی است که از اصحاب امیر المؤمنین است.

ص: ۱۲۷

و سهم زن از ربع افزون نمیشود، و از ثمن کاسته نمیگردد، و زنان اگر بچهار بالغ شوند، یا کمتر از آن باشند، در این باره (یک هشتم) مساوی هستند، و سهم برادران مادری بر ثلث فزونی نمیگیرد، و از سدس کاهش نمی‌پذیرد، و مرد و زنشان در این باره مساوی هستند، و جز ولد و والد، ایشان را از ثلث محجوب نمیسازد، و دیه بر کسانی که ارث را احراز کرده‌اند قسمت می‌شود.

شرح: «فرائض را شش سهم گفت: ولی در بیان پنج سهم را بیشتر نام نبرد، و فریضه ششم که سدس و یک سهم است ذکر نکرد، و آن را بوضوحش واگذارند، یا اینکه از قلم نسّاح کتاب یا مؤلف - رحمه الله - افتاده است.

باری غرض آنست که فرائضی که در کتاب خدا آمده است از شش فریضه خارج نیست، و اینکه در آخر حدیث گفته است: «جز ولد و والد ایشان را از ثلث محجوب نمی‌کند» تصحیف بنظر میرسد و صوابش: «جز ولد و والدان ایشان را از ثلث محجوب نمی‌کند» و حاصل خیر آنست که وارث نسبی اگر تنها بود تمام مال را به ارث می‌برد اگر صاحب فرض بود برخی را بفرض و برخی را بخویشی و نسب، و اگر صاحب فرض نبود پس بخویشی، و چنانچه بیش از یکتا بودند و بعضی حاجب بعض دیگر نبودند از سه حال خارج نیست یا میراث همگی به نسب است، و یا بفرض و یا پاره‌ای بفرض و پاره‌ای بخویشی، پس در صورت اول مال را بر اساسی که بعد به تفصیل ذکر خواهد شد میانشان تقسیم کنند، و در صورت سوم صاحب فرض را مقدم دارند و سهم مفروض را به او دهند و باقی از آن میراث‌بران دیگر است، و در صورت دوم از دو حال خارج نیست یا منطبق با سهام فرائض است یا کم و زیاد

ص: ۱۲۸

دارد، در صورت انطباق که مشکلی در کار نیست، و در صورت دوم بنزد امامیه زائد را بر خویشان نسبی به نسبت تقسیم می‌کنند اضافه بر سهامشان چون «الأقرب یمنع الأبعد» و بنا بر صورت دوم نقص بر دختر و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها وارد می‌شود آنان که یک فرض در کتاب خدا بیش ندارند نه آنان که دو فرض در باره ایشان معین شده است، و اگر از فرض اولی نبرند از سهم دومی نصیبشان کمتر نخواهد بود».

فضل بن شاذان گوید: «این، حدیثی صحیح بر اساس موافقت کتابست، و در این حدیث دلیلی بر این حقیقت موجود است که برادران و خواهران در صورت وجود فرزند چیزی به ارث نمی‌برند، و همچنین جدّ در صورت وجود فرزند از ارث نصیبی ندارد. و نیز در این حدیث دلیلی بر این معنی وجود دارد که مادر، برادران مادری را از ارث حاجب می‌شود».

پس اگر معترضی بگوید: چرا والد گفته، و والده و والدین نگفته است؟ جوابش اینست که این، تعبیری جایز است، همان طور که ولد میگویند، و پسر و دختر هر دو در این تعبیر داخل میشوند، گاهی مادر والد نامیده می‌شود، و این در صورتیست که مادر را با پدر منضمّ سازند، همان طور که گاهی اب نامیده می‌شود، و این در موردیست که با اب منضمّ شود، چنان که در قول خدای عزّ و جلّ آمده است که: «و برای «ابوین» او، هر یک از آن دو را سدسی هست». و یکی از ابوین که در این آیه آمده است مادر است. و همچنین فرموده است: «وصیّت برای «والدین» و خویشاوندان نزدیکتر» و یکی از والدین مادر است. و این، مطلبی واضح و آشکار است، و سیاس

خداوند راست.

شرح: «این قسمت از «پس اگر معترضی» تا اینجا کلام مصنف است نه فضل بن شاذان».

۵۶۰۴- و امام صادق علیه السلام فرمود: و علّت اینکه سهام موارث از شش سهم مقرر شده، چنان که چیزی بر آن فزوده نمیشود، اینست که انسان از شش چیز آفریده شده، و خدای عزّ و جلّ در همین باره فرموده است: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ**. تا آخر آیه».

علّت دیگر اینست که طبقات وراثت که همیشه ارث میبرند و ساقط نمیشوند، شش طبقه‌اند. و این طبقات عبارتند از پدر و مادر، و پسر، و دختر، و زوج، و زوجه.

شرح: «این علّت اخیر از کلام یونس بن عبد الرحمن أخذ شده است، و کلینی آن را بتمامه در کافی کتاب میراث ج ۷ ص ۸۳ آورده است».

باب میراث فرزند صلبی

زمانی که مرد پسری از خود بجای گذارد، و همسری و پدر و مادری بجای نگذاشته باشد، پس همگی مال متعلق به پسر است، و همچنین اگر بازماندگان دو پسر یا بیشتر

باشند، مال بطور مساوی میان ایشان تقسیم می‌شود، و همین گونه است در صورتی که دختری بجای نهد، و همسری و پدر و مادری بجای نگذارد، که در این صورت همگی مال به آن دختر تعلق میگیرد، زیرا که خداوند عزّ و جلّ مال را برای «ولد»- یعنی فرزند- قرار داده است «۱» و برای دختر نصف مال تعیین نشده است مگر در صورت وجود والدین، و همچنین در صورتی که شماره دختران به دو یا بیشتر بالغ شود، که در این حال نیز همگی مال متعلق به ایشانست، و بطور مساوی میان ایشان قسمت می‌شود، و اگر متوفی دختری و دختر پسری و پسر پسری بجا نهاده باشد، و همسری و پدر و مادری در میان نباشند، مال بطور کلی متعلق بدختر است، و برای فرزند فرزند- یعنی نوه- چیزی منظور نشده است، زیرا کسی که از نظر ذات خود نزدیک باشد، از کسی که بواسطه غیر نزدیک شده باشد نسبت به آن مال اولی و أحقّ است. و کسی که یک شکم به میت نزدیکتر باشد، از کسی که یک شکم دورتر باشد سزاوارتر است «۲».

بنا بر این اگر شخص متوفی پسری و دختری و یا پسران و دخترانی بجا گذاشته باشد کلّ مال او بمقتضای قاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود، و این کلیت در صورتی است که زوج و والدین در کنار آن پسران و دختران وجود

نداشته باشند، و در صورتی که متوفی دختری و برادری و خواهری و جدی از خود بجای گذاشته باشد، مال بطور کلی متعلق بدختر است، و احدى بجز پسر و همسر و

(۱) اگر مراد «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» است که آن دلالت بر حکم دختر تنها ندارد، و اگر مراد آیه اولو الارحام است، پس محتاج به این تکلیف نیست بلکه برای او نیم مال بفرض و نیم برد خواهد بود.

(۲) یعنی در مرتبه واحده و الا فرزند فرزند فرزند از جد اولی است با اینکه جد دو بطن جلوتر است.

ص: ۱۳۱

والدین با آن دختر سهیم نمیشود، و همچنین با بودن فرزند مذکر، کسی بجز همسر و والدین بنا بر آنچه خداوند عز و جل در کتاب خود ذکر کرده ارث نمیرد.

۵۶۰۵- و جمیل بن درّاج از زراره روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود: علیّ علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله علمش را، و فاطمه علیها السلام ترکه‌اش را به ارث بردند.

۵۶۰۶- و احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسن بن موسی الحنّاط، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود: نه بخدا قسم، نه عباس و نه علیّ علیه السلام هیچ یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث نبرده‌اند، پیمبر صلی الله علیه و آله جز فاطمه علیها السلام و ارثی نداشته است.

و برداشتن سلاح و سایر اشیاء متعلق به پیمبر صلی الله علیه و آله از سوی علیّ علیه السلام جز برای آن نبوده است که او دین پیمبر صلی الله علیه و آله را اداء کرده است. سپس امام علیه السلام فرمود: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».

۵۶۰۷- و از بزنی روایت شده است که گفت: به امام ابو جعفر تانی

ص: ۱۳۲

معروض داشتم: فدایت شوم، مردی مرده است، و دخترش و عمویش را از خود بجای نهاده است، امام فرمود: مال متعلق بدختر است، گفت معروض داشتم: مردی مرده است، و دختر و برادری - یا گفت: برادرزاده‌اش را - از خود بجای نهاده است، امام علیه السلام مدتی سکوت کرد، و آنگاه فرمود: مال متعلق به آن دختر است.

شرح: «وجه سکوت امام علیه السلام شاید این باشد که همه حاضران توجه کنند، و یا برای اینکه موضع تقیه است یا نه».

۵۶۰۸- و علیّ بن حکم، از علیّ بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: از امام ابو الحسن علیه السلام در باره یکی از همسایگانم سؤال کردم که مرده است، و دخترانی بجای نهاده است؟ امام فرمود: مال متعلق به آن دخترانست.

۵۶۰۹- و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب از زراره از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که مرده، و دخترش، و خواهر پدر و مادریش را بجای نهاده است. امام فرمود: مال متعلق بدختر است، و خواهر پدری و مادری بهره‌ای ندارد.

۵۶۱۰- و بزنی، طی نامه‌ای از امام ابو الحسن علیه السلام در باره مردی سؤال کرد که مرده است، و دخترش و برادرش را بجای نهاده است، امام فرمود: مال را بدختر تسلیم کن، در صورتی که از عمومی دختر بیم و هراسی نداشته باشی.

شرح: «در پاره‌ای از نسخ بجای

«عمها» «عملها»

آمده، و در این صورت

ص: ۱۳۳

معنایش آنست که اگر نترسی از اینکه وی مسأله را فاش کند و بگوش مفتیان اهل سنت رسد و موجب زحمت تو و ما شود».

باب میراث ابوبن

۵۶۱۱- حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره مردی روایت کرده که مرده و والدیش را بجا گذاشته است، امام فرمود: ثلث مال متعلق بمادر، و دو ثلث آن متعلق به پدر است.

باب میراث زوج و زوجه

۵۶۱۲- معاویه بن حکیم، از علی بن حسن بن زید، از مشعل، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره زنی سؤال کردم که مرده، و شوهرش را بجای نهاده است، و جز او وارثی ندارد. امام فرمود:

در صورتی که وارثی جز او نداشته باشد، پس مال متعلق به او است. ولی زن - در چنین موضعی - ربع مال را به ارث میبرد، و ما بقی مال متعلق به امام است.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: این در حال ظهور امام است، و اما در

ص: ۱۳۴

حال غیبت آن حضرت پس چون مرد بمیرد و زنی را بجای گذارد، و وارثی جز آن زن نداشته باشد، مال متعلق به آن زن است و دلیل صدق این مدعی:

۵۶۱۳- خریست که محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام در باره زنی روایت کرده است که از دنیا رفته، و شوهرش را بجای نهاده است، امام فرمود: در این صورت همگی مال متعلق بشوهر است، گفتیم: پس اگر مرد بمیرد و همسرش را بجای بگذارد؟ فرمود: مال متعلق به آن زن است.

شرح: «شیخ طوسی - رحمه الله - پس از نقل خبر پیش و توجیه مصنف گوید:

وجه دیگر برای توجیه خبر هست و آن اینست که در صورتی که زن از اقربای مرد باشد و بهمسری او درآمده تمام مال را میبرد و الا ربع آن را و بقیه از آن امام است و دلیل بر این توجیه روایت فضیل بن یسار از امام هفتم علیه السلام است که از وی سؤال شد مردی از دنیا رفته و همسرش که از خویشان نسبی اوست بجای گذاشته و جز او خویشی ندارد؟ فرمود: همه مال باو داده می شود».

باب میراث فرزند صلبی و ابوی

۵۶۱۴- محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است، که امام ابو جعفر علیه السلام صحیفه فرائضی - یعنی صحیفه مربوط بسهام و

ص: ۱۳۵

اقسام ارثی - را که رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء فرموده، و علی بن ابی طالب علیه السلام آن را بدست خود نوشته، به او اجازه خواندن داد، پس محمد بن مسلم گفت: من در آن صحیفه یافتیم که چون مردی مادرش و دخترش را از خود بجا گذارد، نصف ترکه اش متعلق بدختر، و سدس آن متعلق به مادر او است، و مال بچهار بخش قسمت می شود، پس آنچه به سه سهم اصابت کند متعلق بدختر، و آنچه به یک سهم اصابت کند متعلق بمادر است.

شرح: «یعنی آنچه خداوند برای مادر فرض نموده یک ششم و برای دختر نیم مالست و بقیه به نسبت فرض بر ایشان رد می شود، پس مال را چهار قسمت کرده سه قسمت از آن دختر و یک قسمت از آن مادر است بفرض و برد رویهم».

محمد بن مسلم گوید: و در آن صحیفه یافتیم که چون مردی دختر و والدین خود را بجای گذارد، پس نصف مال: سه سهم متعلق بدختر، و دو سدس متعلق بوالدین است، بر این گونه که مال به پنج سهم قسمت می شود، پس آنچه سه سهم اصابت کند متعلق بدختر، و آنچه بدو سهم اصابت کند متعلق بوالدین است.

گفت: و در آن صحیفه خواندم که چون مردی دخترش و پدرش را بجا گذارد، نصف مال متعلق بدختر، و یک سهم متعلق بپدر است، بر این گونه که مال بچهار سهم قسمت می شود، پس آنچه به سه بخش اصابت کند، مربوط بدختر، و آنچه به یک بخش اصابت کند مربوط به پدر است.

شرح: «این قسمت اخیر در کافی و تهذیب ذکر نشده چون مبنی بر آنچه در باره مادر گذشت میباشد و آن را لازم بذکر ندیده‌اند. و از اینجا به بعد کلام مصنف

ص: ۱۳۶

است.»

اگر متوفی والدین و پسری و دختری، یا پسران و دخترانی را بجای گذارد، دو سدس از مال متعلق بوالدین، و بقیه آن مخصوص پسران و دخترانست که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود، و اگر پسری و والدین را بجا گذارد، دو سدس مال متعلق بوالدین، و بقیه آن مخصوص پسرانست، و اگر مادر و پسری را بجا گذارد، سهم مادر سدس و بقیه مال از آن پسرانست، و اگر پدر و پسری را بجا گذارد سهم پدر سدس و بقیه مال متعلق به پسرانست و اگر مادر و پسران و دخترانی را بجا گذارد سهم مادر سدس و بقیه مال مخصوص پسران و دخترانست، که بیروی از قاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود، و اگر پدر و پسران و دخترانی را بجا گذارد سهم پدر سدس است، و بقیه مال بیسران و دختران اختصاص دارد، که بهمان قاعده میان ایشان قسمت می‌شود.

باب میراث زوج با فرزند

هر گاه زنی بمیرد، و پسری و شوهری بجای گذارد، سهم شوهر ربع مال، و بقیه آن متعلق به پسرانست، و همچنین اگر پسران متعدد باشند سهم شوهر ربع است، و بقیه مال، پس از برداشت ربع به پسران تعلق دارد، که بطور مساوی میان ایشان قسمت

ص: ۱۳۷

می‌شود، و سهم شوهر در هر حال از ربع کاهش نمی‌گیرد، و از نصف نیز تجاوز نمی‌کند، چنان که سهم زن از ثمن کاهش نمی‌پذیرد، و افزون از ربع نیز نمیشود، و زن و شوهر در هیچ حال از میراث ساقط نمی‌گردند.

شرح: «در اخبار آمده است که زوجین از کسانی هستند که خداوند آنان را در ارث مقدم داشته است لذا از دو حقیقت چه حقّ اعلی و چه حقّ و نصیب ادنی چیزی کسر نخواهد شد، اضافه هم نخواهند برد به ردّ زیرا ردّ به حکم آیه اولو الارحام است و آنان از رحم نیستند و چنانچه از اقرباء باشند ردّ بقربابت است: نه بزوجیت.»

پس اگر زن دختری و شوهری از خود بجا بگذارد، سهم شوهر ربع است، و بقیه مال مخصوص دخترانست، زیرا خداوند عزّ و جلّ برای دختر در صورت وجود والدین نصف مال را مقرر داشته است.

و اگر زن متوفات شوهر و دو دختر یا چند دختر بجای نهاده باشد، سهم الارث شوهر ربع مال است، و بقیه مال بطور مساوی میان دختران قسمت می‌شود.

و اگر زن متوفات شوهر و پسری و دختری، یا چند پسر و چند دختر بجا گذاشته باشد، سهم الارث شوهر ربع مال است، و بقیه آن متعلق به پسران و دخترانست، که بمقتضای قاعده «وَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ» میان ایشان قسمت می‌شود.

ص: ۱۳۸

باب میراث زوجه با فرزند

هر گاه مردی بمیرد، و زنی و پسری از خود بجا گذارد، ثمن (یک هشتم) مال سهم زن، و بقیه مال متعلق به پسر است، و همچنین اگر زنی و پسری و دختری یا پسران و دخترانی بجا گذارد، سهم زن ثمن مال، و بقیه آن مخصوص پسران و دخترانست که به مقتضای قاعده «وَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ» قسمت می‌شود.

باب میراث فرزندان و والدین با زوج

۵۶۱۵- محمد بن ابی عمیر در روایت خود گفت: ابن اذینه گفته است که به زراره گفتم: من از محمد بن مسلم و بکیر شنیدم که از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره بازماندگانی متشکل از زوج و والدین و دختری روایت میکردند که حصه زوج سه سهم از دوازده سهم است، و حصه والدین دو سدس یعنی چهار سهم از دوازده سهم است، و در این صورت پنج سهم باقی میماند که متعلق بدختر است، زیرا که او اگر پسر نیز میبود بهره‌ای بجز این نمی‌داشت و اگر بجای یک دختر دو دختر

ص: ۱۳۹

باشند جز این پنج سهم باقی مانده بهره‌ای ندارند.

شرح: «چون در فرائض برای شوهر ربع و برای پدر و مادر هر یک، یک ششم و برای دختر نصف مال فرض گردیده، و مخرج نصف با ربع و سدس مشترک است و ربع و سدس مخرجشان متوافق است به نصف، و ضرب نیم یکی در تمام دیگری دوازده می‌شود، پس نصیب شوهر $\frac{۱۲}{۳}$ است که ربع مال است و نصیب والدین $\frac{۱۲}{۴}$ است که دو سدس است و باقی $\frac{۱۲}{۵}$ است که سهم دختر یا پسر خواهد شد، چون زوج و والدین را خداوند مقدم داشته نصیبشان نقص نمی‌پذیرد، و دختر را چون خداوند مؤخر داشته سهم الارثش نقص پذیر است و در قبال آن سهم بیشتری برای او فرض کرده است، و عامه گویند: نقص بر همه صاحبان سهام وارد می‌شود، و نه شوهر ربع تمام میبرد و نه هر یک از والدین سدس مال را میبرند و نه دختر تمام نصف را».

زراره گفت: اگر خواسته باشی که عول را کنار بگذاری و در نتیجه به گونه‌ای مال را قسمت کنی که سهام از اصل مال زیادتز نشود حق همین است که محمد بن - مسلم و بکیر گفته‌اند.

و افزایش نمی‌پذیرد، و کاهش بر کسانی - از قبیل فرزندان و برادران پدری و مادری - داخل می‌شود که از افزایش هم بهره دارند، و اما برادران مادری از آن سهمی که برای ایشان نام برده شده است کاهش نمی‌پذیرند.

و در آنجا که زن شوهرش و والدینش و پسری یا دو پسر یا بیشتر را بجا گذارد، سهم شوهر ربع ترکه و سهم والدین دو سدس آنست، و باقیمانده مال بطور تساوی میان پسران قسمت می‌شود و اگر آن زن شوهرش و والدینش و پسری و دختری یا پسرانی و دخترانی را بجا گذارد، سهم شوهر ربع ترکه و سهم والدین دو سدس آنست،

ص: ۱۴۰

و باقیمانده مال متعلق به پسران و دختران است که بمقتضای بیان الهی:

«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود.

باب میراث فرزندان و والدین با زوجه

چون مردی بمیرد و والدین و زن و پسری از خود بجای گذارد، ثمن مال برای زن، و دو سدس آن برای والدین، و ما بقی برای پسر است، و همچنین در صورتی که بجای یک پسر دو یا سه پسر، یا بیشتر هم باشند، همگی از آن باقی مانده برخوردار میشوند.

و اگر آن مرد زن و والدین و دختری بجا گذارد، ثمن مال برای زن، و دو سدس آن برای والدین، و نصف آن برای دختر است، و بقیه مال بدختر و والدین، هر کدام بنسبت سهمش مردود می‌شود، ولی بزن و به زوج چیزی مردود نمیشود، و این از آنجا که پای ثمن در کار است، مخرج مشترکش ۲۴ می‌شود، پس چون از مجموع ۲۴ یک ثمن که سه سهم است، و دو سدس، که هشت سهم است، و نصف که ۱۲ سهم است برداشته شود، یک سهم، یعنی یک بیست و چهارم باقی میماند، و چون سهم والدین را که دو سدس است، و سهم دختر را، که یک دوم است، جمع کنیم پنج ششم می‌شود، و از آنجا که ۲۴ بر ۵ قابل قسمت نیست ناچار آن را در ۵ ضرب میکنیم که حاصل ضرب آن ۱۲۰ می‌شود، و از این ۱۲۰ یک ثمن یعنی ۱۵ بهره زنست، و دو

ص: ۱۴۱

سدس آن یعنی چهل، بهره والدین است، و ۶۵ باقی میماند، که نصف ۱۲۰ یعنی شصت سهم آن متعلق بدختر است و در این صورت پنج سهم باقی میماند، که سه سهم آن رداً بدختر میرسد، و با این ترتیب مجموع سهم او شصت و سه سهم می‌شود و دو سهم از این پنج سهم برای والدین است به این ترتیب مجموع سهام این دو رداً و فرضاً ۴۲ سهم می‌شود.

و همچنین اگر مردی بمیرد، و یک زن و دو دختر، یا دختران بیشتر، و والدین خود را بجای گذارد، ثمن مال برای زن، و دو سدس برای والدین، و ما بقی برای دخترانست، و عول در مورد آن باطلست، زیرا اگر بجای دختران پسرانی نیز میبودند، چیزی جز آنچه زیاد آمده است برای ایشان نمیبود.

شرح: «سهم دختران ۱۳/۲۴ می‌شود و فرض آنان ۱۶/۲۴ است و از نصیبشان که در فرض آمده ۳/۲۴ کسر می‌شود».

باب میراث والدین با زوج و زوجه

هر گاه زنی شوهرش و والدینش را بجا گذارد، نصف ترکه او برای شوهرش و ثلث کامل آن برای مادرش، و بقیه که عبارت از سدس است برای پدر او است، چنان که خدای عزّ و جلّ در این باره فرموده است: «پس اگر فرزندی نداشته باشد، و والدینش

ص: ۱۴۲

ترکه‌اش را به ارث ببرند، ثلث آن برای مادر او است». و چنان که ملاحظه می‌شود، در صورتی که شخص در گذشته فرزندان و برادرانی نداشته باشد خدای عزّ و جلّ ثلث کامل مال را برای مادر قرار داده است.

فضل [ابن شاذان] گوید: و از جمله ادله اینکه سهم مادر یک ثلث از همگی ترکه است اینست که کلیه مخالفین ما، در این فریضه قائل به سدس برای مادر نشده‌اند، بلکه گفته‌اند ثلث باقیمانده ترکه متعلق ب مادر است، و ثلث باقیمانده همان سدس است، و چنان که ملاحظه می‌شود ایشان خوش داشته‌اند که با لفظ کتاب خدا مخالفت نکنند، و بهمین جهت لفظ کتاب را ثابت داشته‌اند، و با حکم آن مخالفت کرده‌اند، و این نوعی تزویر و تلبیس و مخالفت با خدای عزّ و جلّ و کتاب او است، و همچنین در میراث زن با والدین سهم زن ربع است، و سهم مادر ثلث، و باقیمانده مال متعلق به پدر است، زیرا خدای تبارک و تعالی در این فریضه و در فریضه قبل از این برای زوج نصف را و برای زن ربع را و برای مادر ثلث را نام برده است، و برای پدر چیزی را نام نبرده است، و همانا که خدای عزّ و جلّ در این باره فرموده است: «و والدینش از او ارث برند، پس برای مادرش ثلث است» و باقیمانده مال پس از برداشت سهام را برای پدر قرار داده، و بهمین جهت پدر آنچه را که بعد از ذهاب سهام بجای مانده باشد به ارث میبرد.

(پایان کلام فضل)

ص: ۱۴۳

۵۶۱۶- و محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام ابو جعفر باقر علیه السلام مرا بخواندن صحیفه فرائضی - یعنی صحیفه مربوط به سهام ارثی - که رسول خدا آن را املاء فرموده، و علی بن ابی طالب علیه السلام آن را بدست خود نوشته بود اجازت فرمود، پس در آن صحیفه خواندم که:

زنی مرده است، و شوهرش و والدینش را بجای نهاده است، پس در این صورت نصف ترکه یعنی سه سهم، برای شوهر، و ثلث آن یعنی دو سهم برای مادر، و سدس آن، یعنی یک سهم برای پدر است.

شرح: «برای شوهر نصف چون زن فرزندی ندارد، و برای مادر ثلث از همه مال، و برای پدر سدس است، و این در صورتیست که حاجب نداشته باشد و الا سهم مادر و پدر عکس می‌شود و برای مادر سدس و برای پدر ثلث خواهد بود».

۵۶۱۷- و احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل، از اسماعیل جعفری از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که گفت: به آن امام معروض داشتم: مردی مرده است، و همسرش و والدینش را بجای نهاده است، امام فرمود: ربع ترکه او متعلق بهمسر او، و ثلث آن متعلق بمادر، و ما بقی متعلق بپدر او است.

تذکر: «در کافی سند از اسماعیل از ابی جعفر امام باقر علیه السّلام- الخ است».

پس اگر زنی شوهرش و مادرش را بجا گذارد، نصف ترکه او متعلق بشوهر، و

ص: ۱۴۴

ما بقی آن متعلق بمادر او است، و اگر شوهرش و پدرش را بجا گذارد، نصف ترکه متعلق بشوهر، و ما بقی آن متعلق بپدر او است.

باب میراث فرزند فرزند- یعنی نوه-

۵۶۱۸- حسن بن محبوب، از سعد بن ابی خلف از امام ابو الحسن (کاظم) علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «هر گاه شخص متوفی دخترانی و وارثی غیر از دختران نداشته باشد، ایشان جایگزین دخترانند. و فرمود: و هر گاه متوفی فرزندی و وارثی غیر از دختران پسر نداشته باشد ایشان جایگزین پسرند.

شرح: «مراد از «نبودن وارثی جز دختران پسر» آنست که دختر یا پسر صلبی وجود نداشته باشد نه مطلق وارث، زیرا زوج و زوجه و پدر و مادر با فرزند فرزند باتفاق فقها جمع میشوند و در یک طبقه اند چنان که نسبت بزوجه و زوجه مصنف خود قبول نموده است و مفصل در باره این مطلب بحث خواهد آمد».

بنا بر این، چون مردی پسر دختری و دختر پسری از خود بجای گذارد، سهم الارث پسر دختر ثلث، و سهم دختر پسر دو ثلث است، زیرا هر خویشاوند میراث بری سهم کسی را میبرد که او را وارث ساخته است.

۵۶۱۹- و محمد بن حسن صفار- رضی الله عنه- طی نامه ای به امام ابو محمد حسن بن علی علیهما السّلام در باره مردی سؤال کرد که در گذشته است، و دختر

ص: ۱۴۵

دخترش و برادر پدری و مادریش را بجا گذاشته است، در این صورت میراث آن مرد متعلق به کدام یک است؟ امام علیه السّلام در این باره توفیق فرمود که: میراث، بخواست خدا بنزدیکترین آنان تعلق دارد.

در صورت وجود فرزند صلبی پسر پسر و دختر دختر ارث نمیبرند، و با وجود پسر پسر، پسر پسر پسر ارث نمیبرد، و هر کسی که نسبت نزدیک باشد برای دریافت میراث از کسی که نسبت دور باشد سزاوارتر است، و در صورت وجود فرزند

فرزند، اگر چه در مراحل پائین باشد، برادر و خواهر، و عمو و عمه و خالو و خاله، و پسر برادر و پسر خواهر، و پسر عمو و پسر خالو و پسر عمه و پسر خاله ارث نمیبرند.

باب میراث والدین با وجود فرزند فرزند

چهار گروهند که با وجود ایشان احدی جز زوج یا زوجه ارث نمیبرد، و آن چهار عبارتند از: پدر و مادر و پسر و دختر و این از نظر ما - فقهاء شیعه - اصل در موارث است، و بنا بر این چون شخص متوفی والدین و پسر پسر، و پسر دختر را بجا گذارد مال به نسبت ثلث برای مادر، و دو ثلث برای پدر متعلق بوالدین است، زیرا که فرزندان فرزند زمانی جایگزین فرزند میشوند که فرزند یا وارثی غیر او نباشد در اینجا وارث همان

ص: ۱۴۶

پدر و مادر هستند.

شرح: «در خبری عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده:

ابن الابن يقوم مقام الابن إذا لم یکن للمیت وارث غیره

« و مراد از

«وارث غیره»

وارث صلیبی است یعنی پسر یا دختر نه هر وارثی».

و فضل بن شاذان - رحمه الله - در این مسأله بر خلاف قول ما قائل شده، و مرتکب خطا شده است. او گفته است: اگر متوفی پسر دختری و دختر پسری و پدر و مادرش را بجا گذارد، در این صورت دو سدس از ترکه متعلق بوالدین است، و هر چه باقی بماند دو ثلث از آن متعلق بدختر پسر، و یک ثلث از آن متعلق به پسر دختر است، چنان که دختر پسر جای گزین پدر خود و پسر دختر جای گزین مادر خود می شود، و این از موارد لغزش قدم او از طریق مستقیم و راه کسی است که مرتکب قیاس شود.

شرح: «مؤلف چون خود از اخبار چنان فهمیده که پدر و مادر حاجب ابن الابن (اولاد اولاد) هستند و بعکس فضل بن شاذان بحسب بعض اخبار هم طبقه می داند از این رو این کلام را گفته است ولی ناروا گفته است».

باب میراث نوه با زوج و زوجه

چون مرد، زنی و فرزند فرزند را بجای گذارد، ثمن (یک هشتم) مال برای زن و ما بقی برای فرزند فرزند - نوه - است. پس چون زنی شوهرش و فرزند فرزند را بجا

ص: ۱۴۷

گذارد، ربع (۱/۴) مال برای شوهر، و ما بقی برای فرزند فرزند است، زیرا که شوهر و زن وارث اصلی نیستند، بلکه از جهت سبب ارث میبرند نه از جهت نسب، پس فرزند فرزند با وجود آن دو بمنزله فرزند است، زیرا که شخص متوفی نه فرزند دارد و نه والدین.

باب میراث پدر و مادر و برادران و خواهران

چون مردی بمیرد و پدر و مادرش را بجا گذارد، ثلث ترکه‌اش برای مادر، و دو ثلث آن برای پدر است، و اگر پدر و مادر و برادری یا خواهری بجای گذارد، ثلث ترکه‌اش برای مادر، و دو ثلث آن برای پدر است، و اگر پدر و مادر و یک برادر و دو خواهر یا دو برادر و چهار خواهر پدری یا پدری و مادری بجای گذارد، سدس مال برای مادر، و ما بقی برای پدر است، زیرا خداوند عزّ و جلّ در این باره فرموده است:

«پس اگر برای او برادرانی - پدری یا پدری و مادری - باشند، در این صورت سدس مال متعلق بمادر او است».

و علّت اینکه ایشان مادر را از ثلث ترکه حاجب شده‌اند اینست که ایشان در جمع عیال پدرند، و نفقه ایشان بر عهده پدر است، و بهمین جهت حاجب میشوند و ارث نمی‌برند.

و هر گاه پدر و مادر و برادرانی و خواهرانی مادری هر چه باشند بجای گذارد، مادر

ص: ۱۴۸

را حاجب از ثلث نشوند و خود ارث نبرند.

باب میراث والدین و شوهر و برادران و خواهران

هر گاه زنی شوهر و پدر و برادران و خواهران پدری و مادری، یا پدری یا مادری خود را بجای گذارد، نصف ترکه او برای شوهر و ما بقی برای پدر است، و برادران و خواهران با وجود پدر و وجود مادر بهره‌ای ندارند.

و همچنین اگر شوهرش و مادرش، و برادران و خواهران پدری و مادری، یا پدری، یا مادری خود را بجای گذارد، نصف ترکه برای شوهر، و سدس آن برای مادر است، و ما بقی بمادر مردود می‌شود، و برادران و خواهران همگی ساقط میشوند، زیرا مادر صاحب سهم است، و او نزدیکترین ارحامست، و او بخودی خود و مستقلاً از قرابت برخوردار است، در صورتی که برادران بوسیله غیر تقرب می‌یابند.

و اگر آن زن شوهر و مادر و برادرانی مادری، و خواهری ابوینی بجای گذاشته باشد در این صورت نصف ترکه برای شوهر است، و ما بقی متعلق بمادر است.

و اگر شوهر و پدر و مادر و برادرانی پدری و مادری یا پدری بجای گذارد نصف

ص: ۱۴۹

ترکه برای شوهر، و سدس آن برای مادر، و بقیه آن برای پدر است، و اگر برادران از جانب مادر باشند نصف ترکه برای شوهر، و ثلث آن برای مادر و سدس آن برای پدر است.

باب کسی که حاجب از میراث نمیشود

۵۶۲۰- محمد بن سنان، از علاء بن فضیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوزاد و کودک نه تو را محجوب میسازند، و نه از تو ارث میبرند، مگر کسی از ایشان که بوسیله فریاد زدن حیات خود را اعلام کند، و همچنین جنین اگر چه بحرکت آمده باشد حاجب و وارث می شود مگر آنکه شب و روز بر او بگذرد.

شرح: «یعنی زنده دنیا آید و حساب عمرش بروز و شب معلوم گردد».

و برادران و خواهران مادری، بهر شمار که باشند، مادر را از ثلث حاجب نمیشوند، و جز دو برادر، یا یک برادر و دو خواهر، یا چهار خواهر پدری، یا پدری و مادری، یا بیشتر از آن مادر را محجوب نمیسازد. و مملوک نه حاجب می شود، و نه ارث میبرد.

شرح: «پس اگر متوفی دارای فرزندی مملوک باشد آن مملوک اقربای خود را از ارث حاجب نخواهد بود، و همچنین اگر برادرانی مملوک داشت آنان مادر را از بردن اضافه بر سدس حاجب نباشند».

ص: ۱۵۰

باب میراث برادران و خواهران

چون مرد، تنها برادری ابوینی بجای گذارد، همگی مال برای او است، و همچنین در صورتی که بازماندگان دو برادر یا بیشتر باشند مال بالسویه میان ایشان قسمت می شود، ولی اگر خواهری ابوینی بجای گذاشته باشد، نصف مال بفرض معین کتاب، و بقیه آن از طریق «رد» به او تعلق میگیرد، زیرا او هم صاحب سهم و هم نزدیکترین ارحام است.

شرح: «زیرا تنها خویشی نزدیک در بردن ارث به (رد) کافی نیست، بلکه باید صاحب سهم در کتاب خدا ذکر شده باشد تا رد از ارث برخوردار شود».

و همچنین اگر متوفی دو خواهر یا بیشتر بجای بگذارد، پس در این صورت دو ثلث مال بوسیله «تسمیه» - یعنی تصریح شارع - به ایشان تعلق میگیرد، و باقی مانده از طریق «رَدِّ بَدْوَى الْأَرْحَامِ» متعلق به ایشان می‌شود، و اگر بازماندگان برادرانی و خواهرانی ابوینی باشند ترکه متوفی بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود. و همچنین در آنجا که برادران و خواهران ابوینی وجود نداشته باشند، برادران و خواهران پدری در هر مقام جای گزین برادران و خواهران ابوینی میشوند.

و اگر متوفی برادری ابوینی و برادری پدری بجای گذارد، همگی مال برادر ابوینی تحویل می‌شود، و برادر پدری از شبکه وراثت ساقط میگردد. و برادران و

ص: ۱۵۱

خواهران پدری با بودن برادران و خواهران ابوینی ارث نخواهند برد.

ولی اگر متوفی برادری ابوینی و خواهری پدری بجای نهاد، در این صورت همگی مال متعلق به برادر ابوینی است، و همچنین اگر خواهری ابوینی و برادری پدری بجای نهاد، همگی مال متعلق بخواهر ابوینی است، بنحوی که نصف آن به فرضی که در کتاب خدا برای او معین شده و بقیه بعنوان نزدیکترین فرد اولو الأرحام به او تعلق میگیرد، زیرا که او نزدیکترین ارحام است.

۵۶۲۱- و این به پیروی از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

«فرزندان یک مادر از فرزندان مادران مختلف بمیراث سزاوارترند».

و اگر متوفی خواهرانی ابوینی، و خواهرانی پدری، و پسر برادری پدری بجای گذارد، از طریق فرض دو ثلث ترکه برای خواهران ابوینی است، و بقیه مال از طریق «رَدِّ» به ایشان تحویل می‌شود، زیرا ایشان نزدیکترین ارحامند.

و اگر متوفی برادری پدری و پسر برادری ابوینی بجای گذارد، همگی مال متعلق به برادر پدری است، زیرا که او یک شکم بمتوفی نزدیکتر است، و بدان جهت که برادر پدری، در صورتی که برادری ابوینی وجود نداشته باشد، جای گزین برادر

ص: ۱۵۲

ابوینی می‌شود و بنا بر این وقتی که برادر پدری جای گزین برادر ابوینی باشد، و یک شکم هم بمتوفی نزدیکتر باشد، از پسر برادر بدریافت میراث سزاوارتر است.

و اگر متوفی برادری ابوینی و برادری مادری بجای گذارد، سدس مال برای برادر مادریست، و بقیه آن برای برادر ابوینی است.

و اگر متوفی برادران و خواهرانی ابوینی، و خواهری مادری بجای گذارد، سدس مال برای خواهر مادری است، بقیه آن بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان برادران و خواهران ابوینی قسمت می‌شود.

و اگر متوفی خواهری ابوی، و خواهری یا برادری مادری بجا گذاشته باشد، سدس مال برای برادر یا خواهر مادریست و ما بقی برای خواهر ابوی است.

شرح: «نیم آن از راه فرض و بقیه از طریق رد».

و اگر دو برادر یا دو خواهر مادری یا بیشتر از ایشان، و برادرانی ابوی بجا گذارد، ثلث مال برای برادران یا خواهران مادری است، که بالسویه بین ایشان قسمت می‌شود، ما بقی مال برادران ابوی تعلق می‌گیرد.

و برادر یا خواهر مادری در صورتی که تنها باشد یک سدس از ترکه به او تعلق

ص: ۱۵۳

می‌گیرد، ولی اگر بیش از یکی باشند چه پسر و چه دختر، یک ثلث از مال متعلق به ایشان می‌شود، و اینان هیچ‌گاه از ثلث بیشتر، و از سدس کمتر نمی‌برند در صورتی که تنها باشند.

خدای تبارک و تعالی فرموده است: «و اگر مردی یا زنی ورثه‌ای جز از طبقه اول داشته باشد و دارای برادر یا خواهری باشد، در این صورت هر یک از آن دو سدس مال را به ارث می‌برد، و در صورتی که افزون باشند ایشان مشترکا یک ثلث از مال را به ارث می‌برند» (نساء: ۱۶) شرح: «میان فقهاء اختلاف است که آیا میراثبرانی که سبب میراثشان مادر بوده باشد با میراثبرانی که پدر و مادری هستند هر دو در یک طبقه‌اند. به بردن میراث هر گاه از سهام مفروض مال زاید آید، یا اینکه زیادی، تنها به نزدیکان ابوی می‌رسد بنسبت سهامشان، مشهور آنست که فاضل مال مخصوص است به کسانی که ابوی هستند و بر این مطلب ادعاء اجماع نیز شده است. و لکن ابن ابی عقیل و فضل بن شاذان گویند: هر دو دسته بنسبت سهامشان زائد را ارث می‌برند. و چنانچه بجای متقرب بسبب پدر و مادر، متقرب به پدر باشد آیا هر دو گروه هم متقربان بمادر و هم متقربان به پدر از فاضل مال بنسبت سهامشان ارث می‌برند یا نه؟ صدوق و شیخ در استبصار و نهاییه و ابن برّاج و ابو الصلاح، و بیشتر متأخرین مخصوص به متقرب مادری دانند، ولی شیخ در مبسوط و ابن ادریس و ابن جنید و محقق حلّی گویند بهر دو گروه باز می‌گردد».

و اگر متوفی برادر پدریش، و برادر مادریش، و برادر ابوینش را بجا گذارد، سدس مال برای برادر مادری است، و ما بقی آن برای برادر ابوی است، و آن برادر پدری از شما وراثت ساقط می‌شود.

ص: ۱۵۴

و اگر برادران و خواهرانی مادری، و برادران و خواهرانی ابوی، و برادران و خواهرانی پدری بجا گذارد، ثلث مال بطور تساوی بین پسر و دختر میان برادران و خواهران مادری قسمت می‌شود، و ما بقی آن برای برادران و خواهران ابوی است که بقاعده «لِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى» بین ایشان توزیع می‌گردد، و برادران و خواهران پدری از شما وراثت ساقط می‌شوند.

و اگر خواهری مادری، و خواهری ابوینی، و خواهری پدری از متوفی بجای مانده باشند، سدس مال برای خواهر مادری، و ما بقی برای خواهر ابوینی است، و خواهر پدری از شما ورثه ساقط میگردد.

و اگر دو خواهر مادری، و دو خواهر ابوینی، و دو خواهر پدری بجای مانده باشند، ثلث مال بطور تساوی میان خواهران مادری قسمت می‌شود، و ما بقی آن بخواهران ابوینی تعلق میگیرد، و دو خواهر پدری از شما ورثه ساقط میشوند.

و اگر خواهری ابوینی، و برادران و خواهرانی مادری و پسر برادری ابوینی بجای گذارد، ثلث مال متعلق به برادران و خواهران مادری است که بطور تساوی میان ایشان تقسیم می‌شود، و ما بقی آن برای خواهر ابوینی اوست، و پسر برادر ابوینی از شمار ورثه ساقط میگردد.

ص: ۱۵۵

و اگر برادری پدری و پسر برادری مادری بجای گذارد، همگی مال متعلق برادر پدری است.

و اگر برادری مادری، و پسر برادری ابوینی بجای مانند، همگی مال برای برادر مادری است، و پسر برادر ابوینی از شمار ورثه ساقط می‌شود.

و فضل بن شاذان در این مسأله مرتکب غلط شده و گفته است: سدس مال بعنوان سهم مسمی برای برادر مادری، و ما بقی برای پسر برادر ابوینی است، و او در این باره بحجت ضعیفی احتجاج کرده، و گفته است: چون پسر برادر ابوینی جای گزین برادری است که مستحق همگی مال است لذا بمنزله برادر ابوینی است، و استحقاق همگی ترکه را بحکم کتاب واجد است، و از طرف مادر از مزیت قرابت نیز برخوردار است.

مصنف این کتاب - گوید: و همانا که پسر برادر در صورتی بمنزله برادر است که برادری نداشته باشد، ولی در صورتی که برادری داشته باشد بمنزله برادر نیست همان طور که فرزند فرزند در صورتی فرزند محسوب می‌شود که متوفی فرزندی و والدینی نداشته باشد، و اگر قیاس در دین خدای عز و جل جایز بود هر آینه وقتی متوفی برادری پدری و پسر برادری ابوینی از خود بجا میگذاشت، همگی مال به پسر برادر ابوینی تعلق

ص: ۱۵۶

میگرفت، و این مورد نیز به عم پدری و ابن عم ابوینی قیاس میشد، زیرا در آن مورد همگی مال به ابن عم ابوینی تعلق میگیرد، و این بدان جهت است که او هر دو کلاله، کلاله پدر و کلاله مادر را در وجود خود جمع کرده است، و این به استناد خبریست که از طرف ائمه‌ای رسیده است که تسلیم در برابر ایشان علیهم السلام واجبست.

و فضل در این مسأله میگوید: مال متعلق به برادر پدریست، و پسر برادر ابوینی از جمع ورثه ساقط شده است، در صورتی که بنا بر قیاس خودش بر او لازم می‌آید که مال میان پسر برادر ابوینی و برادر پدری تقسیم شود، زیرا پسر برادر بوسیله مادر از

قربانیت نزدیکتری برخوردار است، و او به توسط کسی نزدیک می‌شود که بسبب سهم الارث مفروض مستحق همگی مال است، و نیز بکسی که با بودن او برادر پدری ارث نمیبرد.

و اگر متوفی پسر برادری مادری و پسر برادری پدری و مادری، و پسر برادری پدری بجای گذارد سدس مال برای پسر برادر مادری، و ما بقی برای پسر برادر پدری و مادری است، و پسر برادر پدری از شمار ورثه ساقط است.

و اگر پسر برادر پدری، و پسر برادری ابوینی بجای گذارد، همگی ترکه برای پسر برادر ابوینی است، و پسر برادر پدری از شما ورثه ساقط است.

ص: ۱۵۷

و اگر دختر خواهری مادری، و دختر خواهری ابوینی، و دختر خواهری پدری بجای گذارد، سدس مال برای دختر خواهر مادری، و ما بقی برای دختر خواهر ابوینی است، و دختر خواهر پدری از شمار ورثه ساقط است.

و اگر دختر برادری ابوینی، و پسران برادری ابوینی بجای گذارد، در صورتی که همگی از یک پدر باشند، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود، و اگر برادری که پدر دختر بوده غیر از برادری باشد که پدر پسران بوده، در این صورت نصف میراث یعنی بهره پدر دختر برای دختر برادر است، و نصف دیگر میراث یعنی بهره پدر پسران برای پسران برادر است.

و اگر پسر برادری مادری، و پسر پسر [پسر] برادری ابوینی بجای گذارد، همگی مال برای پسر برادر مادری است، زیرا او بمتوفی نزدیکتر است، و چنان نیست که فضل بن شاذان گفته است، دائر بر اینکه سدس مال برای پسر برادر مادری است، و ما بقی برای پسر پسر [پسر] برادر ابوینی است، زیرا گفته او مخالف اصلی است که خدای عز و جل سهام موارث را بر آن بنا نهاده است.

و اگر پسر پسر برادری ابوینی یا پدری یا مادری، و عموی یا عمه‌ای، و خالی

ص: ۱۵۸

یا خاله‌ای بجای گذارد، مال برای پسر پسر برادر [ابوینی] است، زیرا اولاد برادر بهر اندازه هم که در سطح پائین قرار گرفته باشند، در حقیقت از اولاد پدرند، ولی عم و عمه از اولاد جدند، و خال و خاله از اولاد جدند، و اولاد پدر هر چند که در سطوح پائین باشند از اولاد جد بمیراث سزاوارترند، و همچنین فرزند خواهر، چه پدری باشد و چه مادری یا ابوینی در مسیر همین حکم سیر میکنند، و از این جهت در صورت وجود ایشان عم و عمه و خال و خاله ارث نمیبزنند، همان طور که با وجود فرزند فرزند، هر چند که در سطوح پائین باشند، نه برادر و نه خواهر، چه پدری و چه مادری و چه ابوینی ارث نمیبزنند.

۵۶۲۲- و ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بکیر بن اعین روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که زنی مرده است و شوهرش و برادران مادریش و برادران [و خواهران] پدریش را بجای گذاشته است. امام فرمود:

نصف ترکه: سه سهم برای شوهر، و ثلث آن برای برادران مادری است که بطور مساوی میان پسران و دختران قسمت می‌شود، و سهمی باقی مانده است که آن بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» به برادران و خواهران پدری تعلق می‌گیرد.

تذکر: «[و خواهران] میان گروه در این کتاب نبود از تهذیب و کافی اخذ شد».

۵۶۲۳- و گفت: «و مردی نزد امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمد، و از آن امام

ص: ۱۵۹

در باره زنی سؤال کرد که شوهر و برادران مادری، و خواهر پدریش را بجای نهاده است، پس امام فرمود: نصف ترکه او: سه سهم برای شوهر، و دو سهم برای برادران مادری، و برای خواهر پدری یک سهم مقرر است. پس آن مرد گفت: ولی فرائض زید و فرائض عامه بر غیر این رأی استوار است، ای ابا جعفر، ایشان میگویند سهم خواهر پدری سه ششم است که بر حسب قاعده عول به سه هشتم بر می‌آید. امام ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: و چرا چنین گفته‌اند؟ آن مرد گفت: بدلیل آنکه خدای عزّ و جلّ فرموده است: «چون متوفی خواهری داشته باشد نصف ترکه به او میرسد». ابو جعفر علیه السلام فرمود: اگر بجای خواهر برادر ميبود؟ گفت: چیزی جز سدس برای او نیست. امام فرمود: پس شما را چه رخ داده است که سهم برادر را کاهش داده‌اید؟ اگر برای اینکه سهم خواهر نصف ترکه است به این احتجاج میکنید که خدای عزّ و جلّ نصف را برای او نام برده است، چرا توجه نمیکنید که خدا کلّ مال را برای برادر معین کرده است؟ و کلّ بیش از نصف است، زیرا خدای عزّ و جلّ در باره خواهر فرموده است: «فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ» ولی در باره برادر فرموده است: «وَهُوَ يَرِثُهَا» یعنی اگر خواهر فرزندی نداشته باشد همگی مالش متعلق ببرادر است. و بنا بر آن شما در بعضی از فرائضتان بکسی که خدای عزّ و جلّ همگی مال را برای او قرار داده است هیچ چیزی نمی‌دهید، و بکسی که خداوند نصف مال را برای او قرار داده همگی مال را میدهید!! و در باره شوهر و مادر و برادران مادری و خواهری پدری سخنانی میگوئید بر این گونه که نصف مال را بشوهر، و سدس آن را به

ص: ۱۶۰

مادر، و ثلث آن را به برادران مادری، و نصف آن را به خواهر پدری میدهید! و مأخذ سهام را «نه» قرار میدهید، در صورتی که آن شش است که شما آن را به نه بالا می‌برید، مرد گفت: این چنین میگویند، امام فرمود: اگر بجای خواهر برادر پدری بود، مرد در پاسخ گفت: چیزی برای او نبود، شما چه می‌فرمائید، امام فرمود: در صورت بودن مادر برای برادران ابوینی و برادران پدری چیزی نخواهد بود.

شرح: «مراد از «زید» زید بن ثابت بن ضحاک أنصاری است که از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِيْبَاشِد، و او یکی از شش تن اصحاب فتوا است که همه صحابی بودند، و شعبی عامر بن شراحیل که خود از بزرگان تابعین است گوید: زید بر دیگران به دو چیز برتری دارد یکی علم بفرائض (یعنی تقسیم میراث) و دیگری قرآن».

باب میراث زوج و زوجه با برادران و خواهران

چون مردی بمیرد و زنی و برادری پدری یا ابوینی یا مادری بجای گذارد، ربع ترکه برای زن، و ما بقی برای برادر است، و همچنین اگر زنی و خواهری پدری یا ابوینی یا

ص: ۱۶۱

مادری بجای گذارد ربع ترکه برای زن، و ما بقی برای خواهر است.

و اگر زنی و برادری مادری، و برادری ابوینی، و برادری پدری بجای گذارد ربع ترکه برای زن، و سدس آن برای برادر مادری و ما بقی برای برادر ابوینی است، و برادر پدری از شمار ورثه ساقط است.

و اگر متوفی زنی و برادری و خواهری مادری، یا برادران و خواهرانی مادری، و برادران و خواهرانی ابوینی، و برادران و خواهرانی پدری بجای گذارد، ربع ترکه برای زن، و ثلث آن برای برادران و خواهران مادری، بطور تساوی میان مرد و زن، و ما بقی برای برادران و خواهران ابوینی است که بمقتضای «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود، و برادران و خواهران پدری از شما ورثه ساقط میشوند.

و اگر زنی شوهرش و برادری پدری یا مادری یا ابوینی را بجای گذارد، نصف ترکه برای شوهر، و ما بقی برای برادر او است، و همچنین اگر شوهر و خواهری پدری یا مادری یا ابوینی بجای گذارد، نصف ترکه برای شوهر و ما بقی برای خواهر است.

و اگر شوهر و برادران و خواهرانی مادری، و برادران و خواهرانی ابوینی، و برادران و خواهرانی پدری بجای گذارد، نصف ترکه برای شوهر، و ثلث آن برای برادران و خواهران مادریست، که بالسویه بین ایشان قسمت می‌شود، و ما بقی که

ص: ۱۶۲

سدس مالست برای برادران و خواهران ابوینی است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» بین ایشان قسمت می‌شود، و برادران و خواهران پدری از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر شوهر و برادری مادری، و برادری ابوینی، و برادری پدری را بجای گذارد، نصف ترکه او برای شوهر، و سدس آن برای برادر مادری، و ما بقی برای برادر ابوینی است، و برادر پدری از شمار ورثه ساقط می‌شود.

و سهام فرزندان برادران و خواهران با زوج و زوجه بر همین منوال جریان دارد.

باب میراث اجداد و جدّات

۵۶۲۴- محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت:

از امام ابو جعفر باقر علیه السّلام در باره فریضه جدّ سؤال کردم، فرمود: احدی از مردم را نمیشناسم که جز به رأی در این باره سخن گفته باشد، مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام را که او در این باره بنا بقول رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفته است.

ص: ۱۶۳

۵۶۲۵- یحیی بن ابی عمران، از یونس، از مردی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: جدّ و جدّه پدری، و جدّ و جدّه مادری همگی ارث میبرند.

۵۶۲۶- و حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا جدّه پدری را در حال حیات پسرش از سدس مال برخوردار کرد، و جدّه مادری را در حال حیات دخترش نیز از سدس میراث برخوردار نمود.

شرح: «ظاهر این خبر که از نظر سند صحیح است اینست که مستحبّ است که جدّ و جدّه را از میراث فرزندزاده‌شان به چیزی برخوردار نمایند، و شهید- رحمه الله- در مسالک گوید: عدم ارث با وجود ابویین یا یکی از آن دو در میان اصحاب مشهور است و مخالفی ندارد، مگر ابن جنید که او فاضل از سهام دختر و پدر و مادر را برای جدّ و جدّه دانسته، لکن مشهور بر والدین یا هر کدام که میراث بر هستند مستحبّ دانسته که از اصل مال جدّ را یک ششم بدهند، و ابن جنید گفته است از سهم خود، البتّه در صورتی که سهم هر یک از ابویین از سدس افزون باشد، و اطلاق «طعمه ثلث» در اخبار ظاهرش از اصل ترکه است نه ثلث نصیب دهنده آن، و نیز به آن جدّ دهند که منسوب به دهنده است نه آنکه منسوب به دیگری است، و چنانچه چیزی جز یک ششم نصیب هر یک از ابویین نشد- مانند مادر با وجود حاجب یا پدر با وجود همسر- دادن چیزی به جدّ استحباب ندارد، و چنانچه نصیب یکتا از آن دو از سدس افزون بود بر همو فقط مستحبّ است که چیزی به جدّ بپردازد نه آن دیگر که سهمش بیش از سدس نیست».

ص: ۱۶۴

۵۶۲۷- و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی در روایت خود گفته است که حمّاد بن عثمان، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصری روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السّلام معروض داشتم که: دختر من در حال حیات مادرم وفات کرد. و ابان بن تغلب گفت: جدّه بهره‌ای ندارد. امام (خطا دانسته) فرمود:

سبحان الله! سهمی را به او اختصاص ده، - یعنی همان سدس را-.

شرح: «محقق در مختصر نافع گفته است: «برای جدّ در صورت انفراد چه پدری باشد و چه مادری همه میراث است، و همچنین برای جدّه، و هر گاه جدّ و جدّه جمع شدند چنانچه پدری باشند دو ثلث ما ترک از آن جدّ و یک ثلث از آن جدّه است، و چنانچه مادری باشند مال میان هر دو بیک نسبت تقسیم می‌شود. و اگر اجداد بطور مختلف باقی ماندند آنکه جدّ مادری است ثلث، و آنکه جدّ پدری است دو ثلث چه یکی باشد چه بیشتر، بنا بر قول أصحّ، و هر گاه جدّ و یا جدّ با شوهر یا زوجه جمع شدند، شوهر یا زوجه نصیب اعلای خود را خواهند برد، و جدّ ادنی حاجب جدّ اعلی است، و اگر با برادران جمع شدند پس جدّ سهم برادر را و جدّه سهم خواهر را می‌برد».

۵۶۲۸- و حسن بن محبوب، از سعد بن ابی خلف روایت کرده است که گفت: از امام أبو الحسن موسی علیه السّلام در باره دختران دختر و جدّ سؤال کردم، فرمود: سدس برای جدّ است، و باقی برای دختران دختر است.

شرح: «ظاهر مؤلف عمل به این خبر است و مشهور آن را طرح کرده‌اند».

۵۶۲۹- و حسن بن علی بن فضال، از عبد الله بن بکیر، از زراره از امام

ص: ۱۶۵

أبو جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا سدس را بجدّه داد در حالی که خدای عزّ و جلّ چیزی برای او مقرر نفرموده است.

۵۶۳۰- و یعقوب بن یزید، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبلة، از ابی جمیله، از اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که در باره ابوین و جدّه مادری فرمود: برای مادر سدس، و برای جدّه سدس است، و ما بقی، که دو ثلث باشد، برای پدر است.

شرح: «این خبر قطع نظر از ضعف شدید سند معلوم نیست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای جدّ که سدس قرار داده آیا از روی استحباب بوده یا وجوب، و در صورت شکّ چگونه میتوان گفت: مستحبّ است و شیخ طوسی فرموده: که بهره جدّ از جهت میراث نیست بلکه از جهت بهره‌ای است که باید آنان از آن برخوردار شوند».

۵۶۳۱- و در روایت معاویة بن حکیم، از علی بن حسن بن رباط، بسند مرفوع از امام صادق علیه السّلام- آمده است که آن امام فرمود: جدّه با وجود پسرش و با وجود دخترش سدس مال را بخود اختصاص میدهد.

شرح: «شیخ طوسی- رحمه الله- این خبر را دلیل بر آن گرفته است که طعمه جدّ یا جدّه هنگامیست که فرزند آنان حیات داشته باشد ولی اگر از دنیا رفته باشد جدّ و جدّه از طعمه بهره‌ای ندارند».

ص: ۱۶۶

۵۶۳۲- و حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن امام در باره مردی که مرده، و زنش و خواهرش و جدش را بجای گذاشته است، فرمود: این بر چهار سهم است: برای زن ربع، و برای خواهر یک سهم، و برای جد دو سهمست.

۵۶۳۳- و أبان، از بکیر و حلبی از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده‌اند که فرمود: برای برادران مادری با وجود جدّ ثلث است، (و سهم جدّ دو ثلث است) و او با برادران پدری در ارث شریکست.

۵۶۳۴- و حسن بن محبوب، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت:

از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که برادر مادریش را بجای نهاده است، و وارثی جز او را بجای نگذاشته است. امام فرمود: مال متعلق به او است، گفتم: پس اگر با برادر مادری جدی وجود داشته باشد؟ فرمود: سدس مال برادر مادری، و بقیه آن بجدّ داده می‌شود.

شرح: «یعنی جدی که از جانب پدر باشد، و همین معنی مراد است در اخبار آینده».

۵۶۳۵- و محمد بن فضیل، از ابو الصباح روایت کرده است که گفت: از امام

ص: ۱۶۷

صادق علیه السلام در باره برادران مادری با جدّ سؤال کردم، امام فرمود: برای برادران مادری در صورت بودن جدّ فریضه ایشان همان ثلث است.

۵۶۳۶- و حسن بن محبوب از خالد بن جریر از ابی الرّبیع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره جدّ با وجود برادران مادری فرمود: در کتاب علی علیه السلام آمده است که برادران مادری با بودن جدّ، ثلث ترکه را به ارث می‌برند.

۵۶۳۷- و ابن محبوب از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره وجود برادری پدری و جدّ سؤال کردم، امام فرمود: مال میان ایشان بتساوی قسمت می‌شود.

شرح: «گذشت که مراد از جدّ جدّ پدری است، و الا به جدّ امی یک ششم میدهند».

۵۶۳۸- و ابن محبوب، از خالد بن جریر، از ابو الرّبیع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده: علی علیه السلام برادر پدری را با جدّ وارث متوقّی میساخت، و او را در مقام و منزلت جدّ جای میداد.

۵۶۳۹- و ابن اذینه، بواسطه زراره، و بکیر، و محمد بن مسلم، و فضیل؛ و برید بن معاویه از یکی از دو امام (باقر یا صادق) علیهما السلام روایت کرده است که

جدّ با وجود برادران پدری مانند یکی از برادرانست.

۵۶۴۰- و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره روایت کرده است که گفت: «از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کردم که مرده است، و برادر ابونیش و جدّش را بجا نهاده است. امام فرمود: مال میان ایشان قسمت می‌شود، و دو برادر باشند یا صد برادر، جدّ در جمع ایشان مانند فردی از ایشانست، و بهره جدّ برابر با بهره یکی از برادرانست.

شرح: «این خبر حمل شده است بر مورد اتحاد جهت باینکه جدّ پدری با برادران پدری یا پدری و مادری، و یا برادران مادری با جدّ مادری باشند، و شهید- رحمه الله- در دروس فرموده: برای جدّ منفرد همه مال است چه پدری باشد چه مادری، و همچنین جدّه، و هر گاه با هم میراث بر شوند چنانچه هر دو پدری باشند مال را قسمت کنند برای مرد دو چندان زن، و اگر هر دو هم جدّ و هم جدّه از جانب مادر میراث بر شدند مال میانشان بطور مساوی تقسیم می‌شود».

۵۶۴۱- و حمّاد، از حرّیز، از فضیل- یا غیر او- از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: جدّ، شریک برادران است، و بهره او مانند بهره یکی از ایشانست. بهره شمار که بر آیند، چه بسیار باشند و چه اندک

۵۶۴۲- و محمد بن ولید، از حمّاد بن عثمان، از اسماعیل جعفری روایت کرده

است که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السّلام شنیدم که میفرمود: جدّ بهره مساوی با بهره برادران میگیرد، اگر چه ایشان صد هزار نفر باشند.

شرح: «خبر دلالت دارد بر جواز مبالغه در کلام و بودن آن در احادیث».

۵۶۴۳- و ابن ابی عمیر، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السّلام معروض داشتم که مردی مرده است، و شش برادر و یک جدّ بجای نهاده است. امام فرمود: او نیز یکی از ایشانست.

شرح: «یعنی او نیز یک هفتم بمیراث خواهد برد».

۵۶۴۴- و در روایت یونس، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمار، از ابو بصیر آمده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که در باره سهام شش برادر و جدّ میفرمود: سهم جدّ سبع (یک هفتم) ترکه است.

۵۶۴۵- و ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کردم که برادران و خواهرانی ابوی و جدّی از خود بجای گذاشته است، امام فرمود: جدّ مانند یکی از برادرانست، و مال بقاعده **«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ»** میان ایشان قسمت می‌شود.

۵۶۴۶- و ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت از امام باقر علیه السلام در باره عموزاده‌ای و جدی سؤال کردند، امام فرمود:

مال متعلق بجد است.

۵۶۴۷- بزنی، از مثنی، از حسن بن صیقل روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره حکم ارث برادرزاده‌ای و جدی سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: مال بین آن دو تنصیف می‌شود.

شرح: «خبر دلالت بر آن دارد که فرزندان برادران جایگزین پدران می‌شوند و با وجود جد ارث می‌برند، و در مسالک است که جد مانع ارث برادرزاده نخواهد بود هر چند جد نزدیک و برادرزاده دور باشد زیرا از یک صنف نیستند تا مراعات تقدّم الأقرّب فالأقرب لازم باشد، و همچنین برادر حاجب جد دور نخواهد گشت».

۵۶۴۸- و حسن بن محبوب، از سعد بن ابی خلف، از یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام در باره دختران خواهری و جدی روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: ثلث ترکه برای دختران خواهر، و ما بقی برای جد است.

شرح: «دختران خواهر جایگزین خواهرند، و جد بمنزله برادر است».

۵۶۴۹- و حسن بن علی بن نعمان، از عبد الله بن نمیر «۱»، از اعمش، از سالم بن

(۱) عبد الله بن نمیر عامی است و او را تقه دانند، و سلیمان اعمش نیز عامی و همچنین سالم بن ابی الجعد همه عامی مذهبند. و سلیمان اعمش هر چند پاره‌ای او را شیعی گفته‌اند ولی صرف وهم است.

أبی الجعد روایت کرده است که علی علیه السلام همگی مال را بجد داد.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: از آنرو امیر المؤمنین علیه السلام همگی مال را بجد داده است که متوفی وارثی غیر از او نداشته است.

۵۶۵۰- و از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود:

هر کس دوست داشته باشد که بی‌پروا خود را به اعماق جهنّم در افکند، در باره جد سخن بمیان آورد.

و ابن سیرین از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: از یکی از صحابه صد قضیه در باره جدّ حفظ کردم که بعضی از آنها با بعضی دیگر اختلاف دارد.

و فضل بن شاذان گوید: بدان که جدّ همیشه بمنزله برادر است، هر کجا که آن، ارث ببرد این نیز ارث میبرد، و هر کجا که آن از شمار ورثه ساقط شود، این نیز ساقط می‌شود. وی در این باره بغلط رفته است، زیرا جدّ با نوه ارث میبرد، و برادر با او ارث نمیبرد. و جدّ پدری با بودن پدر ارث میبرد، و همچنین جدّ مادری با بودن مادر، ولی برادر با بودن پدر و مادر ارث نمیبرد. و پسر برادر با بودن جدّ ارث میبرد، ولی با بودن برادر ارث نمیبرد، بنا بر این چگونه جدّ همیشه بمنزله برادر است؟! و چگونه هر کجا که او ارث ببرد، این نیز ارث میبرد، و هر کجا که از شمار ورثه ساقط شود این نیز

ص: ۱۷۲

ساقط می‌شود؟! بلکه حقیقت امر اینست که جدّ با وجود برادران بمنزله یکی از ایشانست، و اما اینکه همیشه بمنزله ایشان باشد، چنان که هر جا برادر ارث ببرد، او نیز ارث ببرد، و هر جا از شمار ورثه ساقط شود او نیز ساقط گردد، چنین چیزی واقعیت ندارد.

شرح: «در کتاب کافی چنین آمده است که فضل بن شاذان گفته است: همانا جدّ بمنزله برادر است و ارث میبرد همان طور که برادر ارث میبرد و از ارث محروم می‌شود هر کجا که برادر محروم است، زیرا که خویشی برادر با میت بسبب پدر میت است و همچنین جدّ خویشی اش با میت بسبب پدر میت است، پس چون در قرابت هر دو مساویند و از یک جهت بمیت نزدیکند فرض و نصیب آنان یکی است. و قول فضل مشهور است، و اعتراض صدوق - رحمه الله - بر او شاید وارد نباشد، زیرا ارث بردن دو تن از یک شخص جز این نیست که هر دو در یک مرتبه واقع شده‌اند، لا جرم اگر یکی ارث نبرد دیگری نیز ارث نخواهد برد و بعکس، و برادر با فرزند ارث نخواهد برد و جدّ نیز در همان مرتبه است پس لازم است که او نیز از بردن میراث ساقط باشد و این قیاس نیست.» «۱» و فضل بن شاذان بعنوان دلیل بر مدّعی خود خبری را ذکر کرده است که:

۵۶۵۱- فراس، از شعبی، از ابن عباس روایت کرده است که او گفت:

«علی بن ابی طالب علیه السلام در باره شش برادر و یک جدّ برای من نوشت که او را مانند یکی از ایشان قرار ده، و نامه مرا محو کن» و بر این گونه علی علیه السلام او را

(۱) فضل بن شاذان مردی است فقیه ثقه و جلیل القدر و یک صد و هشتاد کتاب در مذهب امامیه دارد، و حضرت عسکری دو بار بر او رحمت فرستاده، و مقامش اجل از آنست که بر وی غمزی یا طعنی روا داریم، و فتوای فضل را دیگران نیز رد نکرده‌اند.

ص: ۱۷۳

با ایشان هفتمین قرار داده است. و اینکه امر کرده است تا نامه را محو کند، بدان جهت است که خوش نمیداشته که بعثت مخالفت با کسانی که پیش از او میبوده‌اند مورد سرزنش واقع شود.

ولی این روایت حجتی برای فضل بن شاذان نیست، زیرا این خبر تنها این مطلب را ثابت میکند که جدّ چون در جمع برادران واقع شود بمنزله فردی از آن جمع است، و ثابت نمیکند که او همیشه و در همگی موارد بمنزله برادر است، و ثابت نمیکند که هر جا برادر ارث ببرد او نیز ارث میبرد، و هر جا برادر از شمار ورثه ساقط شود او نیز ساقط میگردد.

و مخالفین ما روایت کرده‌اند که عمر پسر پسرش درگذشت، و او را و دو برادرش را بجای گذاشت، پس عمر از زید بن ثابت در این باره سؤال کرد، و زید گفت: چنین بنظرم میرسد که ترکه او بصورت سه بخش درآید، پس عمر قول زید را بپذیرفت، و خود را که جدّ بود بجای برادر گرفت.

و اما ابن مسعود - رضی الله عنه - در باره برادری ابوینی و برادری پدری و جدّ گفت: ترکه متوفی میان برادر ابوینی و جدّ بالمناصفه تقسیم می‌شود، و برادر پدری بهره‌ای ندارد، و او در اینجا جدّ را بجای برادر گرفته است، چنان که گوئی متوفی دو برادر ابوینی و یک برادر پدری بجا نهاده است، و این قول از سوی ابن مسعود که پدر را بجای برادر تلقی کرده با قول ما موافق است.

ص: ۱۷۴

و اگر مردی برادر و خواهری مادری، و جدّ و جدّه‌ای مادری، و خواهری ابوینی، و برادری پدری بجای گذارد، برادر و خواهر مادری، و جدّ و جدّه مادری ثلث مال را بطور تساوی به ارث می‌برند، و ما بقی آن برای خواهر ابوینی است، و برادر پدری از شما ورثه ساقط می‌شود.

و اگر برادران و خواهرانی مادری، و جدّ و جدّه‌ای مادری، و برادران و خواهرانی ابوینی و جدّ و جدّه‌ای پدری، و برادران و خواهرانی پدری بجای گذارد، ثلث مال متعلق برادران و خواهران مادری، و جدّ و جدّه مادری است که مرد و زن آن را بتساوی قسمت میکنند، و ما بقی آن برادران و خواهران ابوینی، و جدّ و جدّه پدری تعلق دارد که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى» میان ایشان قسمت می‌شود، و برادران و خواهران پدری از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر برادری مادری، و جدّی مادری، و برادری ابوینی، و جدّی پدری و برادری پدری، بجای گذارد، ثلث مال به برادر مادری و جدّ مادری تعلق می‌گیرد که بالسویه میان ایشان قسمت می‌شود، و ما بقی متعلق برادر ابوینی و جدّ پدریست که بالمناصفه از آن بهره می‌گیرند، و برادر پدری از شمار ورثه ساقط می‌شود.

ص: ۱۷۵

و اگر زنی، و برادری مادری، و جدّی مادری، و برادری پدری بجای گذارد، ربع مال متعلق به زن، و ثلث آن متعلق برادر مادری و جدّ مادریست که بالسویه قسمت میکنند، و ما بقی متعلق به برادر پدری است.

و اگر زنی شوهرش، و پسر پسرش، و جدّ، و برادران و خواهرانی ابوینی را بجای گذارد، ربع ترکه او برای شوهر، و سدس آن برای جدّ، و ما بقی برای پسر پسر است، و برادران و خواهران از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر زنی شوهر و والدین و جدّش - پدر مادرش - را بجای گذارد، نصف مال او برای شوهر، و ثلث آن برای مادر است، و نصف این ثلث گرفته می‌شود، و بجدّ تحویل میگردد، و آن، سدس از همگی مالست، و پدر نیز سدس مال را به ارث میبرد.

و اگر مرد پدر و مادرش، و جدّ پدری و جدّ مادری را بجای گذارد، سدس ترکه او برای مادر، و همچنین سدس آن برای جدّ مادری، و نصف آن برای پدر، و سدس آن برای جدّ پدری او است.

و اگر مردی پدرش، و جدّش - پدر مادرش - را بجای گذارد، مال برای پدر است.

و اگر مردی مادرش، و جدّش - پدر پدرش - را بجا گذارد، مال متعلق بمادر او

ص: ۱۷۶

است، زیرا جدّ - پدر پدر - سدسی بعنوان «طعمه» از مال پسرش دریافت میکند، و همچنین جدّ - پدر مادر - سدسی برسم طعمه از مال دخترش می‌برد.

و اگر مرد، زنش، و ابوینش، و جدّش - پدر پدرش - و جدّش - پدر مادرش - را بجا گذارد، ربع مال متعلق به زن، و سدس آن متعلق به مادر و سدس دیگر متعلق به جدّ - پدر مادر - و سدس دیگر متعلق به پدر پدر است. و بقیه میراث متعلق به پدر است.

و اگر زن شوهرش، و پدر و مادرش، و جدّش - پدر پدرش - و جدّش - پدر مادرش - را بجا گذارد، نصف مال متعلق بشوهر، و سدس آن متعلق بمادر، و سدس دیگر متعلق به جدّ - پدر مادر - و سدس دیگر متعلق به پدر است، و جدّ - پدر پدر - ارث نمی‌برد. و از بردن ارث محروم است.

و این، موردی است که جدّ - پدر پدر - با بودن پدر، در آن ارث نمیبرد، و علت این امر اینست که میراث جدّ سدس از مال پسرش برسم طعمه است، و در این مورد که پسرش جز سدس به ارث نبرده جدّ از طعمه ساقط می‌شود.

و اگر زنی شوهرش، و پدر و مادرش، و جدّش - پدر پدرش - و جدّش - پدر -

ص: ۱۷۷

مادرش - و برادران و خواهرانی پدری، یا ابوینی را بجای گذارد، در این صورت نصف ترکه برای شوهر، و سدس آن برای مادر، و سدس دیگر برای جدّ - پدر پدر - و ما بقی برای پدر است، و جدّ - پدر مادر - از شمار ورثه ساقط می‌شود، و این موردیست که جدّ - پدر مادر - با بودن مادر در آن مورد ارث نمیبرد. و علت این امر اینست که برادران و خواهران پدر و

مادری، یا پدری مادر را از ثلث محبوب ساخته‌اند، و آن را به سدس بدل کرده‌اند، و بدین جهت چون مادر بجز سدس دریافت نمیکند، پدرش از دریافت طعمه از مال او ساقط می‌شود.

و اگر آن زن جدی یا جدّه‌ای پدری یا مادری، و عمو یا عمّه‌ای، یا خالی یا خاله‌ای، بجای گذارد، در این صورت مال متعلق بجد یا جدّه است، و عم و عمّه و خال (دائی) و خاله از شمار ورثه ساقط میشوند، و در صورت بودن جد و برادر، و خواهر، و پسر برادر، و پسر خواهر، و دختر برادر، و دختر خواهر، هیچ‌گاه عمو و عمّه، و خال و خاله، و پسر عمو و پسر عمّه، و پسر دائی و پسر خاله‌ای ارث نمی‌برند.

و فرزندان برادر، و فرزندان خواهر، اگر چه در نسلهای بعدی واقع شده باشند، برای بهره گرفتن از میراث، از عموها و عمه‌ها، و خالوها و خاله‌ها سزاوارترند، و لا

ص: ۱۷۸

قوة الا بالله.

باب میراث خویشاوندان

هر گاه شخص متوفی عموی بجای گذارد، همگی ترکه متعلق به عمو است، و همچنین اگر دو یا سه عمو یا بیشتر بجای گذارد ترکه به ایشان تعلق دارد که بالسویه میان ایشان قسمت می‌شود.

پس اگر عموها و عمه‌هایی بجای گذارد، همگی ترکه بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود.

و اگر دو عمو بجای گذارد که یکی ابوینی و دیگری پدری باشد، مال برای عموی ابوینی است، و عموی پدری از شمار ورثه ساقط می‌شود.

و اگر عموی ابوینی، و عموی مادری، بجای گذارد، عموی مادری سدس ترکه را به ارث می‌برد، و ما بقی برای عموی ابوینی است، و همچنین هر گاه عمه‌ای پدری، و عمه‌ای مادری بجای گذارد، سدس مال متعلق بعمه مادری، و ما بقی برای عمه پدری است.

و اگر خالی بجای گذارد همگی مال برای دائی است، و همچنین اگر دو خال یا

ص: ۱۷۹

سه یا بیشتر بجای گذارد، پس مال بالسویه میان ایشان توزیع می‌شود.

و اگر خاله‌هایی و خاله‌هایی بجای گذارد، پس مال بالسویه میان ایشان قسمت می‌شود، و مرد و زن در این مورد مساویند.

و اگر دو خال بجای گذارد که یکی از آن دو ابوینی و دیگری پدری باشد، مال برای خال ابوینی است، [و خال پدری از شمار ورثه ساقط است].

و اگر دو خال بجای گذارد که یکی از آن دو مادری و دیگری ابوینی باشد، سدس مال برای خال مادری، و ما بقی برای خال ابوینی است، و همچنین اگر خالی پدری، و خالی مادری بجای گذارد، سدس مال برای خال مادری، و ما بقی برای خال پدری است، و همچنین اگر خاله‌ای مادری و خاله‌ای پدری بجای گذارد، سدس مال برای خاله مادری، و ما بقی برای خاله پدری است.

و اگر سه خال متفاوت، و سه عمّ متفاوت بجای گذارد، ثلث مال برای دو خالست، بر این گونه که سدس از ثلث بخال مادری، و پنج سدس از ثلث بخال ابوینی، تعلق می‌گیرد، و خال پدری از شمار ورثه ساقط می‌شود، و دو ثلث مال برای دو عمّ است، بر این گونه که یک سدس آن دو ثلث بعمّ مادری، و پنج سدس دو

ص: ۱۸۰

ثلث بعمّ ابوینی تعلق می‌گیرد، و عمّ پدری ساقط می‌شود، و حساب آن از سی و شش سهم برآورده می‌شود، که دو سهم آن متعلق بخال مادری، و ده سهم آن متعلق بخال ابوینی، و چهار سهم آن بعمّ مادری، و بیست سهم بعمّ ابوینی تعلق می‌گیرد.

و اگر دو خال ابوینی، و دو خال مادری، و دو عمّ ابوینی، و دو عمّ مادری بجای گذارد، ثلث ثلث چهار سهم از سی و شش سهم، برای دو خال مادری، و دو ثلث هشت سهم از سی و شش سهم برای دو خال ابوینی و ثلث ثلثین هشت سهم از سی و شش سهم، برای دو عمّ مادری، و شانزده سهم از سی و شش سهم برای دو عمّ ابوینی است.

و اگر خالوها و خاله‌ها، و عموها و عمه‌هایی بجای گذارد، ثلث مال بطور تساوی میان مرد و زن برای خالوها و خاله‌ها است، و دو ثلث مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» برای عموها و عمه‌ها است.

و اگر خالی پدری، و عمّی مادری بجای گذارد، ثلث مال برای خال پدری است و دو ثلث آن سهم عمومی مادری است.

و اگر خالی مادری، و عمّی پدری بجای گذارد، ثلث آن مال از آن خال مادری

ص: ۱۸۱

است زیرا در این مورد خویشاوندی مادری که در میراث با او شریک باشد وجود ندارد. و دو ثلث مال برای عمّ پدری است.

شرح: «مراد آنست که دائی بسبب قرابت مادری ارث می‌برد و در این مرتبه قرابت، کسی را شریک ندارد لذا تمام سهم مادر نصیب او می‌شود».

و اگر عمّی پدری، و پسر عمّی ابوینی بجای گذارد، مال برای پسر عمّ ابوینی است، زیرا او در دو کلاله عضویت دارد: کلاله پدر، و کلاله مادر، و این حکم به اصل فقهی مستند نیست بلکه به استناد خبر صحیح وارد از ائمه علیهم السلام مسلم است.

شرح: «زیرا اصل آنست که: الأقرب یمنع الأبعد. هر چند ابعد از دو جهت میراثبر باشد، لکن این مسأله اجماعی است و مخالف اصل و لذا اگر بجای عمو دائی بود یا بجای پسر عمو دختر عمو یا پسر دائی حکم تغییر میکرد و به اصل عمل میشد».

و اگر دو پسر عمّ بجای گذارد یکی از آنها با وی برادر مادری باشد، مال برای برادر مادری است.

و اگر زنی دو پسر عمّ بجای گذارد، که یکی از آن دو شوهر (ش) باشد، نصف ترکه برای شوهر است، و نصف دیگر میان ایشان قسمت می شود.

و اگر مردی دختر عمّی ابوینی، و دختر عمّی مادری بجای گذارد، سدس مال برای دختر عمّ مادری، و ما بقی برای دختر عمّ ابوینی است.

ص: ۱۸۲

و همچنین چون دختر خالوئی ابوینی، و دختر خالوئی مادری بجای گذارد، سدس - مال برای دختر خالوی مادری، و ما بقی برای دختر خالوی ابوینی است.

و اگر خالی و جدّه‌ای مادری بجای گذارد، مال برای جدّه مادری است، و خال ساقط می شود.

و فضل بن شاذان که گفته است: مال در این مورد، بمانند مورد پسر برادر و جدّ تنصیف می گردد، مرتکب غلط شده است.

شرح: «زیرا جدّه با برادر در یک مرتبه شریک است، و دائی بواسطه اینکه فرزند جدّه است میراث می برد و با بودن جدّه ارث نخواهد برد، و اصل آنست که با بودن برادر، دائی محجوب است».

و اگر عمّی، و پسر خواهری بجای گذارد، مال برای پسر خواهر است.

و اگر عمّی و پسر برادری بجای گذارد، مال برای پسر برادر است، و یونس ابن عبد الرحمن که گفته است، مال بین آن دو تنصیف می شود، مرتکب غلط شده است، و علّت اینکه این شبهه بذهن او راه یافته اینست که او دیده است که فاصله میان عمّ و شخص متوفّی سه نسل است، و فاصله میان پسر برادر و متوفّی نیز سه نسل است، و از دیگر سو دیده است که رابطه این هر دو با متوفّی نیز از طریق پدر است، بهمین جهت گفته است: مال میان آن دو تنصیف می شود. و این غلطست، زیرا اگر

ص: ۱۸۳

چه آن هر دو بر آن گونه بوده‌اند که او وصف کرده، ولی پسر برادر از اولاد پدر است، و عمّ از اولاد جدّ است، و فرزندان پدر برای بهره گرفتن از میراث از فرزند جدّ سزاوارترند اگر چه در طبقات بعد باشند. همان طور که پسر پسر برای بهره گرفتن از میراث، احقّ و اولی از برادر است، زیرا پسر پسر از فرزندان شخص متوفّی است، و برادر از فرزندان پدر است، و فرزندان متوفّی برای بهره گرفتن از میراث، از فرزندان پدر سزاوارترند، اگر چه در بطون برابرند.

و اگر متوفّی دختر خاله‌اش و عمّه مادرش را بجای گذارد، مال برای دختر خاله اوست، زیرا دختر خاله از اولاد جدّه است، و عمّه مادر از اولاد جدّه مادر است، و فرزندان جدّه متوفّی برای بهره گرفتن از میراث از فرزندان جدّه مادر متوفّی اولی هستند. و همچنین اگر عمّ مادرش را و پسر دایی‌اش را بجای گذارد، مال برای پسر دایی است.

و اگر عمّه مادرش و دختر خاله‌اش را بجای گذارد، این هر دو از نظر بطون برابرند، إلاً اینکه عمّه مادر از اولاد جدّه مادر است، و دختر خاله از اولاد جدّه متوفّی است. و بنا بر این، دختر خاله بکلیه آن مال سزاوارتر است، و همچنین است پسر خاله.

و اگر زنی شوهرش، و عمّه‌اش، و خاله‌اش را بجای گذارد، نصف ترکه او برای

ص: ۱۸۴

شوهرش، و ثلث آن برای خاله و ما بقی برای عمّه است، و این چنان است که زن شوهر و پدر و مادر خود را باقی گذاشته باشد، پس برای شوهر نصف مال، و برای مادر ثلث مال، و برای پدر یک ششم آن منظور می‌شود.

شرح: «اینکه گفته است: برای مادر ثلث است. از این جهت است که مادر حاجبی ندارد، زیرا مفروض اینست که میت فرزند و برادری ندارد، چرا که اگر داشت، دیگر به عمّه و خاله‌اش ارثی نمی‌رسید و خداوند نصیب مادر را اگر بدون حاجب شد ثلث قرار داده است و فرموده: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ».

و اگر متوفّی خالویی و خاله‌ای بجای گذارد، مال بین آن دو تنصیف می‌شود، و همچنین اگر پسر خالو و پسر خاله‌ای را بجای بگذارد، مال بین آن دو تنصیف می‌شود.

و اگر خاله مادر، و عمّه پدرش را بجای گذارد، ثلث مال برای خاله مادر، و دو ثلث آن برای عمّه پدر است.

و اگر عمّی و خالویی بجای نهاد، ثلث مال برای خالو، و دو ثلث برای عمّ است.

و اگر پسر خواهری مادری، و دختر برادری مادری بجای گذاشت، در این صورت مال بین آن دو تنصیف می‌شود، و همچنین است دختر خواهری مادری، و پسر برادری مادری، زیرا پسر و دختر از برادران مادری در میراث برابرند.

و اگر سه پسر خواهر مختلف بجای گذاشت، سدس مال برای پسر خواهر مادری،

ص: ۱۸۵

و ما بقی برای پسر خواهر پدری و مادری است.

و اگر سه دختر خواهر مختلف که هر یک از آنان برادری با خود داشته باشد بجای بگذارد، سدس مال برای دختر خواهر مادری و برادر او است که بالسویه از آن بهره میبرند، و ما بقی برای دختر خواهر ابوینی و برادر او است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» آن را قسمت میکنند.

و اگر دختر خواهری، و پسر خواهری از یک مادر را بجای گذارد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان ایشان قسمت می‌شود، و اگر از دو خواهر باشند مال میان ایشان تنصیف می‌شود، و همچنین اگر پنج پسر خواهر و دختر خواهر دیگری باشند، نصف ترکه میان پنج پسر خواهر و نصف دیگر به دختر خواهر دیگر تعلق می‌گیرد. و تقسیم ترکه در هر موردی از این گونه، بر همین حساب جریان می‌پذیرد، زیرا هر خویشاوندی سهم کسی را دریافت میکند که او را بجمیع وارثان کشیده است. و اگر دختر خواهری پدری، و پسر پسر خواهری ابوینی را بجای گذاشته باشد، مال متعلق به دختر خواهر پدریست، و آن دیگری ساقط می‌شود.

و اگر سه پسر دختر خواهر ابوینی، و سه پسر دختر خواهر پدری، و سه پسر دختر

ص: ۱۸۶

خواهر مادری بجا گذاشته باشد، سدس مال برای پسران دختر خواهر مادری است، و ما بقی برای پسران دختر خواهر ابوینی است، و پسران دختر خواهر پدری ساقط میشوند.

و فضل بن شاذان در این مسأله و امثال آن مرتکب غلط شده است، زیرا گفته است: نصف ترکه متعلق به پسران دختر خواهر ابوینی است، و سدس آن برای پسران دختر خواهر مادری است، و ما بقی مال بنسبت سهامشان به ایشان مردود می‌شود.

و اگر دختر برادر ابوینی، و دختر برادر پدری خود را بجای گذارد، مال برای دختر برادر ابوینی است.

اگر ده دختر برادر مادری، و دختر برادری ابوینی بجای گذارد، سدس مال برای دختران برادر مادری است که بالسویه بین ایشان قسمت می‌شود، و ما بقی برای دختر برادر ابوینی است.

و اگر دو دختر از دو خواهر مادری، و یک دختر خواهر ابوینی بجای گذارد، ثلث مال برای دو دختر خواهران مادری، و ما بقی برای دختر خواهر ابوینی است.

و اگر سه دختر از برادران مختلف، و سه دختر از خواهران مختلف بجای گذارد، پس اصل حسابش از شش بر این گونه است که ثلث مال، یعنی دو سهم، برای دختر

ص: ۱۸۷

خواهر مادری و دختر برادر مادری است، که هر یک از آن دو یک سهم به ارث میبرد، و دو ثلث باقی میماند که یک ثلث از این دو ثلث برای دختر خواهر ابوینی، و دو ثلث از این دو ثلث برای دختر برادر ابوینی است، و چون چهار در میان آن دو قابل قسمت نبود، شش را در سه ضرب کردیم، و حاصل آن هجده شد، که ثلث آن - یعنی شش سهم برای دختر خواهر مادری، و دختر برای مادری است که بالمناصفه آن را قسمت میکنند، و آنگاه دوازده سهم باقی میماند، که هشت سهم آن برای دختر برادر ابوینی و چهار سهم برای دختر خواهر ابوینی است.

و اگر یک دختر دختر برادر ابوینی، و یک دختر پسر برادر پدری بجای گذارد، مال برای دختر دختر برادر ابوینی است، زیرا برادر پدری در صورت بودن برادر ابوینی ارث نمیبرد، و از این جهت کسی که بواسطه او خویشاوند شده است از ارث بهره‌ای ندارد. و همچنین پسر برادر پدری با بودن دختر برادر ابوینی ارث نمیبرد، و بدعت «عصبه» نه از دین خدای عزّ و جلّ است، و نه از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

شرح: «مراد به «عصبه» تقسیم اضافه سهام مفروض به خویشان است بدون ردّ به صاحبان سهام».

و اگر پسر برادری مادری را - که پسر خواهر پدری نیز باشد - و پسر خواهر

ص: ۱۸۸

ابوینی را بجای گذارد، سدس مال برای پسر برادر مادری است، و ما بقی برای پسر خواهر ابوینی است.

شرح: «پسر برادر پدری وقتی پسر خواهر مادری می‌شود که مثلاً مادر زید پس از مفارقت از پدر زید با مردی ازدواج کرده و از وی پسری آورده، و پدر زید از همسری دیگر، غیر مادر زید دارای دختری بوده، و این دختر و پسر با یک دیگر ازدواج کرده و دختری یا پسری آورده‌اند که خواهر زاده مادری و برادر زاده پدری زید میشوند».

و اگر دختر خواهری مادری را - که دختر برادر پدری نیز باشد - و دختر خواهری ابوینی بجای بگذارد، سدس مال برای دختر خواهر مادری، و ما بقی برای دختر خواهر ابوینی است.

و اگر دختر خواهری مادری را - که دختر برادر مادر نیز باشد - و دختر خواهری ابوینی، و خواهری مادری، و خواهری پدری را بجای گذارد، سدس مال برای خواهر مادری، و ما بقی برای خواهر پدری است، و دو دختر خواهران از شبکه وراثت ساقط میشوند، زیرا که آن دو یک نسل دورترند.

و اگر دختر خواهری پدری را - که دختر برادر مادری نیز باشد - و دختر خواهری ابوینی، و خاله مادری که عمه پدری نیز باشد و خاله‌ای ابوینی بجای گذارد، سدس مال برای دختر برادر مادری است، و او از جهت اینکه دختر خواهر پدری است چیزی نمیبرد، و ما بقی مال برای دختر خواهر ابوینی است، - و خاله مادر که کذا عمه پدر نیز

ص: ۱۸۹

هست - و خاله پدری و مادری همگی از وراثت ساقط میشوند.

و اگر پسر دختر خواهر، و پسر پسر خواهرش را بجای گذارد، در صورتی که مادر آن دو پسر و دختر یکی باشد مال میان آنان بر سه سهم است، دو ثلث مال برای پسر پسر خواهر، و یک ثلث برای پسر دختر خواهر است، ولی اگر از دو خواهر باشند، مال میان ایشان بالمناصفه قسمت می‌شود.

و اگر پسر دختر برادر آبوینی، و دختر پسر برادر آبوینی اش را بجای گذارد، در صورتی که پسر برادر و دختر برادر از یک پدر باشند، یک ثلث مال برای پسر دختر برادر، و دو ثلث برای دختر پسر برادر است. ولی در صورتی که پدر دختر برادر غیر از پدر پسر برادر باشد، مال بالمناصفه بین ایشان قسمت می‌شود، و هر یک از آن دو از میراث جدّ خود بهره میبرد.

و اگر پسر دختر برادر آبوینی، و دختر دختر برادر آبوینی اش را از خود بجای گذاشت، در صورتی که مادر آن دو یکی باشد، مال بین ایشان بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» قسمت می‌شود، و اگر مادرشان یکی نباشد، مال بالمناصفه بین ایشان قسمت می‌شود.

ص: ۱۹۰

و اگر پسر دختر برادر مادریش، و پسر دختر برادر پدریش را از خود بجای گذارد، سدس مال برای پسر دختر برادر مادری است، و ما بقی برای پسر دختر برادر پدری است.

و اگر دختر دختر برادر آبوینی، و دختر برادر مادریش را بجای گذارد، مال برای دختر برادر مادری است، زیرا که او به متوفی نزدیکتر است.

و اگر سه دختر از خواهرهای مختلف را بجای گذارد، سدس مال برای دختر خواهر مادری، و ما بقی برای دختر خواهر آبوینی است، و دختر خواهر پدری از جمع ورثه ساقط می‌شود، زیرا مادر او با بودن خواهر آبوینی ارث نمیبوده است.

و اگر پنج پسر خواهر، و یک دختر از خواهری دیگر بجای گذارد، نصف ترکه برای پنج پسر خواهر است، و نصف دیگر برای دختر خواهر دیگر است.

شرح: «در اینجا میراث یک زن پنج برابر یک مرد است، با اینکه در طبقه برابند».

و اگر زنی شوهرش، و برادر مادریش، و پسر عمش، و پسر دخترش را بجای گذارد، ربع ترکه او برای شوهر، و ما بقی برای پسر دختر او است، و دیگران ساقط میشوند.

ص: ۱۹۱

و اگر مردی پسر دختر، و دختر دخترش را بجای گذارد، در صورتی که مادر آن دو یکی بوده و مرده باشد و ایشان را بجای نهاده باشد مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» بین ایشان قسمت می‌شود. و اگر دختر دختری، و دختر دختر پسری را بجای نهاده باشد مال برای دختر دختر است، زیرا او یک نسل جلوتر است.

و اگر پسر دختر پسر، و پسر دختر دخترش را بجای گذارد، دو ثلث مال برای پسر دختر پسر است، و یک ثلث آن برای پسر دختر دختر است. و همچنین اگر پسر پسر دخترش، و دختر دختر پسرش را بجای گذارد، دو ثلث مال برای دختر دختر پسر، و یک ثلث برای پسر پسر دختر است.

و اگر پسرانی از یک دختر، و یک دختر از دختر دیگر بجای گذارد، نصف ترکه برای پسران دختر، و نصف دیگر آن برای دختر دختر دیگر است. و همچنین اگر ده دختر دختری، و یک دختر دختر دیگر را بجای گذارد، نصف ترکه یعنی ده سهم از بیست سهم برای ده تن دختر دختر، و نصف باقی برای آن یک دختر دختر دیگر است. و همچنین اگر ده پسر دختری، و یک دختر دختر دیگری را بجای گذارد، نصف مال برای ده پسر دختر، و نصف دیگر برای دختر دختر دیگر است.

ص: ۱۹۲

و اگر یک دختر دختر دختری، و دو دختر دختر دختری و سه دختر دختر دیگر بجای گذارد، ترکه متوفی بهجده سهم تقسیم می‌شود، که شش سهم آن برای دختر دختر دختر، و شش سهم برای دو دختر دختر دختر، برای هر یک از آن دو سه سهم، و شش سهم برای سه دختر دختر دختر، برای هر یک دو سهم است.

و اگر دختر پسر دختر، و دختر دختر دخترش را که جدّه آن دو یکی باشد و یک دختر دختر دیگر را بجای گذارد، مال در میان ایشان طیّ شش سهم قسمت می‌شود، بر این گونه که دو سهم آن برای دختر پسر دختر، و یک سهم برای دختر دختر دختر، و سه سهم برای دختر دختر دختر دیگر باشد.

و اگر دختر دختر دخترش را با دختر برادر بجا گذارد مال از آن دختر دختر دختر است.

و اگر دختر دختر دخترش را با سه دختر از خواهرهای مختلف بجا گذارد، همگی مال برای دختر دختر دختر است، و دختران برادران و خواهران با بودن دختران دختران هر چند که در طبقات بعدی باشند ارث نمی‌برند.

و اگر زنی پسر دخترش، یا دختر دخترش، و شوهرش، و برادر مادریش یا پدری و مادریش و پسر عمّش را بجای گذارد، ربع مال برای شوهر، و ما بقی آن برای فرزندان دختر است.

ص: ۱۹۳

و اگر مردی عمو، و پسر دختر، یا دختر دخترش را بجای گذارد، همگی مال برای فرزندان دختر است. و عمو از دو جهت ساقط شده است: یکی آنکه فرزندان دختر، اولاد متوفی هستند، در صورتی که عمو فرزند جدّ است، و فرزند خود متوفی

سزاوارتر و نزدیکتر از فرزند جد است. و دیگر آنکه بین عمو و متوفی سه نسل فاصله است، زیرا عمو بوسیله جد و جد بوسیله پدر، و پدر بلا واسطه کسب قرابت میکند، در صورتی که فاصله میان دختر دختر و متوفی دو نسل است، زیرا اولاد دختر بوسیله دختر، و دختر بلا واسطه کسب قرابت مینماید، و بنا بر این، فرزند دختر از جهت نسلها و از جهت نسب بمتوفی نزدیکتر است، و جد با بودن فرزند چیزی به ارث نمیبرد، و عمو بوسیله کسی بمتوفی قرابت یافته است که خودش ارث نمیبرد، و اولاد اولاد بوسیله کسی کسب قرابت میکنند که ارث میبرد، و از این رو ایشان به آن مال سزاوارترند. و لا قوة إلا بالله و بالله التوفیق.

و برادر و اولاد برادر در این باره بمنزله عمو هستند، که با بودن اولاد دختر سهمی از میراث ندارند.

و اگر متوفی برادری مادری، و دختر برادری ابوی، و دختر دخترش و پسر دخترش را بجای گذارد، مال برای دختر دختر و پسر دختر است که بقاعده «لِلذَّكَرِ»

ص: ۱۹۴

مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان آن دو قسمت می شود.

و اگر دختر خواهر پدریش، و دختر خواهر مادریش، و عصبه اش را باقی گذارد سدس مال برای دختر خواهر مادری، و ما بقى آن برای دختر خواهر پدری است، و عصبه ساقط است.

و اگر عمه ای ابوی، و عمه ای پدری، بجا گذارد، مال برای عمه ابوی است.

و اگر عموی و پسر خواهری بجای گذارد، مال برای پسر خواهر است، زیرا که اولاد برادران بمنزله خود برادرانند، و عمو بمنزله جد نیست، و نیز از آن جهت که اولاد برادران از اولاد پدرند، و عمو از اولاد جد است. و نیز از آن جهت که پسر برادر با بودن جد به اجماع فقهاء ارث میبرد، و پسر جد با بودن برادر ارث نمیبرد. و همچنین اگر عموی و پسر برادری بجای گذارد، مال برای پسر برادر است.

و اگر دختر عموی ابوی، و دختر عموی مادری بجای گذارد، سدس مال برای دختر عموی مادری است، و ما بقى آن برای دختر عموی ابوی است. و همچنین است دختر خالوی مادری، و دختر خالوی ابوی، که سدس مال برای دختر خالوی مادری، و ما بقى آن برای دختر دایی ابوی است.

و اگر دختران عمو، و پسران عموی بجای گذارد، مال میان ایشان بقاعده «لِلذَّكَرِ»

ص: ۱۹۵

مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» قسمت می شود.

و اگر دختران خالو، و پسران خالوی را بجای گذارد، مال میان ایشان بالسویه قسمت می شود.

و اگر پسر عمویی، و دختر عمه‌ای بجای گذارد، دو ثلث مال برای پسر عمو، و یک ثلث آن برای دختر عمه است.

و اگر پسر عمه‌اش، و دختر عمه‌اش را بجای گذارد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» قسمت می‌شود.

و اگر عمویی مادری، و خالویی أبوینی بجای گذارد، ثلث مال - که نصیب مادر است - برای خالو، و بقیه مال - که نصیب پدر است - برای عموی مادری است.

اگر دختر عمه‌اش، و عمه پدرش را بجای گذارد، همگی مال برای عمه است.

و اگر ده پسر عمه، و دختری از عمه دیگر بجا گذارد، نصف مال برای ده پسر عمه، و نصف باقی برای دختر عمه دیگر است.

و اگر عمه‌ای پدری، و عمه‌ای أبوینی بجای گذارد، مال برای عمه أبوینی است.

و اگر پنج دختر عمه أبوینی، و یک دختر عمه مادری، و یک دختر عمه پدری بجای گذارد، پنج سدس مال برای پنج دختر عمه أبوینی، و یک سدس آن برای دختر عمه

ص: ۱۹۶

مادری است، و دختر عمه پدری ساقط می‌شود.

و اگر دو دختر عمو، و یک دختر از عموی دیگری بجای گذارد، نصف مال میان دو دختر عمو قسمت می‌شود، و نصف باقی برای دختر عموی دیگر است، و همچنین است در صورتی که بجای این دختران پسران باشند.

و اگر سه دختر از عموهای مختلف، یا سه دختر دختران عموهای مختلف یا دختران عمه‌های متعدد بجای گذارد، حکم مسأله همانست که در باره دختران خالوها، و دختران عمه‌ها، و دختران دختران عمه‌ها بیان کردم.

شرح: «بیان آن چنانست که کسانی که منتسب به مادرند یک ششم، و کسانی که منتسب به پدر و مادرند پنج ششم، و آنان که تنها از طریق پدر منسوبند ساقطند».

و اگر پنج پسر از دختران عموهای أبوینی، و دختر دختر عمویی مادری بجا گذارد، سدس مال برای دختر دختر عموی مادری، و ما بقی برای پنج پسر دختران عموهای أبوینی است.

و اگر سه پسر دختران عموی أبوینی و یک دختر دختر عمویی أبوینی - که دختر دختر عمویی غیر از او (که سه دختر باقی گذاشته) باشد - و دختر دختر عمویی مادری بجای گذارد، در این صورت ترکه متوفی به سی و شش سهم تقسیم می‌شود، که سدس مال

یعنی شش سهم برای دختر دختر عموی مادری، و پانزده سهم برای دختر دختر عموی ابوی، و پانزده سهم برای سه پسر دختران عموی ابوی است. هر یک پنج سهم.

و اگر دختر عموی پدرش، و دختر دختر عموی را بجای گذارد، مال برای دختر دختر عموی او است، و دختر عموی پدرش ساقط می‌شود، زیرا این مورد بمانند آنست که جد پدرش، و عموی را بجای گذارد، که در این صورت عمو برای بهره گرفتن از میراث از جد سزاوارتر است.

شرح: «زیرا عمو از اولاد جد میت است و قائم مقام اوست، پس وی اَحقِّ بمیراث است از جد پدر میت، زیرا همچنان که جد متوفی اولی به اوست از جد پدرش، همین طور کسی که قائم مقام او باشد اولی بمتوفی است از جد پدرش».

و اگر عمه‌ای پدری، که خاله مادری باشد، و خاله‌ای ابوی، و عمه‌ای پدری بجای گذارد، ترکه متوفی بهجده سهم تقسیم می‌شود، که سدس ثلث - یعنی یکسهم از هجده سهم - بخاله مادری - که عمه پدری است - تعلق می‌گیرد، و پنج سدس ثلث - یعنی پنج سهم از هجده سهم به خاله ابوی، و نصف ثلثین - یعنی شش سهم از هجده سهم به عمه پدری میرسد و به آن عمه پدری که خاله مادری نیز هست نصف دو سوم که شش سهم از هجده سهم است، تعلق می‌گیرد، و با یک سهمی که بعنوان خاله مادری گرفته است در ید او هفت سهم خواهد بود.

و اگر مردی خاله و عمه و همسر خود را بجای گذارد، برای همسرش ربع مال، و برای خاله‌اش ثلث، و ما بقی آن میراث عمه خواهد بود.

و اگر زنی شوهر و خاله و عمه‌اش را بجای گذارد، نصف مال برای شوهر، و ثلث آن برای خاله و ما بقی برای عمه است، و در اینجا نقصان بر عمه وارد شده است، همان طور که چون زنی شوهر و والدین خود را بجای گذارد نقصان بر پدر وارد می‌شود.

و اگر متوفی زنش، و پسران عمه‌اش، و دختران خالویش، و پسران خالویش را بجای گذارد، ربع مال برای زن، و ثلث آن برای پسران خالو و دختران خالو است که زن و مرد بالسویه قسمت میکنند، و ما بقی برای پسران عمه است.

و اگر خالوهائی، و خاله‌هائی، و پسر عمی بجای گذارد، مال برای خالوها و خاله‌ها است که بالسویه بین خود قسمت میکنند، و پسر عم از آنرو ساقط شده است که یک نسل پائین تر است.

و اگر دختر عمو، و پسر عمه را بجای گذارد، دو ثلث مال برای دختر عمو، و یک ثلث برای پسر عمه است.

و اگر عمّه مادر، و خاله پدر را بجای گذارد، ثلث مال برای عمّه مادر، و دو ثلث

ص: ۱۹۹

برای خاله پدر است.

و اگر پسر عمّ مادری، و پسر دختر عمّه ابوینی را بجای گذارد، مال برای پسر عمّ مادری است.

و اگر پسر عمّی، و دختر عمّی، و خالوئی بجای گذارد، مال برای خالو است.

و خاله‌ها و عمّه‌ها، و عموها و خالوها و اولاد ایشان، در صورت وجود اولاد برادران و خواهران، و اولاد اولاد ایشان چیزی به ارث نمی‌برند، زیرا اولاد برادران و خواهران اولاد پدرند، ولی عموها و دائی‌ها و عمّه‌ها و خاله‌ها از اولاد جدّند، و اولاد پدر، اگر چه در طبقات بعدی باشند اُحَقّ و اُولی از اولاد جدّند.

و اگر جدّی - پدر مادر - و پسر برادری مادری بجای گذارد، چنانست که دو برادر مادری بجا نهاده باشد، و بنا بر این ترکه او میان آن دو تنصیف می‌شود.

و اگر جدّی - پدر مادر - و عموئی مادری، و پسر برادری مادری، و پسر پسر عموئی بجای گذارد، مال میان جدّ و پسر برادر تنصیف می‌شود، و بقیّه ساقط میشوند.

و اگر جدّه‌اش - مادر مادرش - و خالوئی و خاله‌ای، و عموئی و عمّه‌ای بجای گذارد، مال برای جدّه: مادر مادر است، زیرا او یک نسل نزدیکتر است، و همچنین

ص: ۲۰۰

است اگر بجای جدّه جدّ مادری باشد، زیرا جدّه و جدّ توسط مادر نزدیک میشوند، و عموها و خالوها توسط جدّ بمتوفّی نزدیک میشوند، و کسی که بوسیله مادر نزدیک می‌شود، بمتوفّی نزدیکتر، و از کسی که بوسیله جدّ نزدیک میگردد برای دریافت میراث سزاوارتر است، و خالو پسر پدر مادر است، پس چگونه با بودن پدر مادر ارث میبرد؟

و اگر جدّی، یعنی پدر مادر، و دختر خواهری ابوینی از خود بجای گذارد، سدس مال برای جدّ: یعنی پدر مادر است، و ما بقی برای دختر خواهر ابوینی است.

شرح: «مقتضای قاعده آنست که تمام نصیب مادر که ثلث است به جدّ مادری برسد، زیرا مشارکی ندارد، و مانند آن در ارث خالو گذشت، و شهید ثانی علیه الرّحمه این کلام مؤلف را از اقوال نادره شمرده است.»

و اگر متوفی زن خود، و جدی - یعنی پدر مادر - و دو خواهر مادری و دو دختر خواهر ابوینی بجای گذارد، ربع مال برای زن، و سدس آن برای جد - یعنی پدر مادر - و سدس دیگر برای دو دختر خواهر مادری است، و ما بقی برای دو دختر خواهر ابوینی است.

و اگر زن شوهرش، و جدش - یعنی پدر مادرش - و پسر خواهر پدریش، و دختر برادر ابوینیش را بجای گذارد، نصف مال برای شوهر، و سدس آن برای جد - پدر

ص: ۲۰۱

مادر - و ما بقی برای دختر برادر ابوینی است، و پسر خواهر پدری ساقط می‌شود.

و اگر متوفی خالوی ابوینی، و خالوی پدری، بجای گذارد، مال برای خالوی ابوینی است. و خاله نیز در مسیر همین حکم است، چنان که عمو و عمه نیز در این مورد همین گونه‌اند. زیرا بطور کلی مال برای خویشاوند ابوینی است، نه پدری.

و اگر دختر خالوی ابوینی، و دختر خالوی مادری بجای نهاد، سدس مال برای دختر خالوی مادری، و ما بقی برای دختر خالوی ابوینی است.

و اگر خالوی، و دختر برادر مادری، بجای نهاد، مال برای دختر برادر مادری است.

و اگر خاله‌ای، و پسر خاله‌ای بجای نهاد، مال برای خاله است، زیرا که او یکنسل نزدیکتر است.

و اگر خاله‌ای پدری، و پسر خواهر مادری را بجای نهاد، مال برای پسر خواهر مادری است.

و اگر خاله‌اش، و دختر دختر خواهرش و پسر برادر مادری را بجای گذارد، مال برای پسر برادر مادری او است.

و اگر خاله‌اش، و پسر برادرش، و دختر پسر برادرش، و دختر دختر برادرش را

ص: ۲۰۲

بجای گذارد، مال برای پسر برادر او است، و دیگران ساقط شده‌اند.

و اگر پسر خاله‌اش، و خالوی مادرش، و عمو مادری را بجای گذارد مال برای پسر خاله او است.

و اگر دختران خاله، و پسران خاله، و زنش را بجای نهاد، ربع مال برای زن اوست، و ما بقی میان پسران خاله، و دختران خاله بالسویّه تقسیم می‌شود.

و اگر سه خاله مختلف بجای نهاد، سدس مال برای خاله مادری، و باقی آن برای خاله ابوینی است، و خاله پدری ساقط شده است.

و اگر سه خالوی مختلف، و سه خاله مختلف بجای نهاد، ثلث مال برای خالو و خاله مادری است، که بالسویه میان ایشان قسمت می‌شود، و ما بقی برای خالو و خاله ابوینی است، و خالو و خاله پدری ساقط شده‌اند.

و اگر خاله و خالوی مادرش را بجای نهاد، مال بین آن دو تنصیف می‌شود.

و اگر دختر خالو، و دختر خاله، و خاله‌ای مادری، بجای نهاد، مال برای دختر خالو و دختر خاله است، که میان آن دو تنصیف می‌شود، و خاله مادری ساقط شده است.

ص: ۲۰۳

باب میراث خویشاوندان و موالی

۵۶۵۲- احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سهل، از حسن بن حکم از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره مردی که دو خاله و موالیش را بجای نهاده بود، فرمود: «أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» - یعنی خویشاوندان بیکدیگر سزاوارترند - و آنگاه فرمود: مال بین دو خاله قسمت می‌شود.

۵۶۵۳- و علی بن یقظین از امام ابو الحسن علیه السلام در باره مردی سؤال کرد که اگر بمیرد، و خواهرش و موالیش را بجای گذارد. امام فرمود: مال برای خواهر او است.

شرح: «مراد به موالی آزاد کنندگان متوفی بعثت یا ضامنان جریره او میباشد، و روایات باب دلالت دارد بر اینکه خویشاوندان هر چه دور باشند باز از موالی بمتوفی نزدیکترند».

و چون مردی خویشاوندی را بجای گذارد - چه مرد باشد، و چه زن - از قبیل دختر خواهر یا دختر دختر، یا دختر دایی، یا دختر خاله، یا دختر عمو، یا دختر عمه، یا دورتر از ایشان، همگی مال برای خویشانش هر چه دور، و موالی با بودن یکی از ایشان ارث نمی‌برند، زیرا خدای عزّ و جلّ خویشاوندان را نام برده و سهم الإرث برای آنان

ص: ۲۰۴

مقرر داشته، و خبر داده است که ایشان اولی هستند، و این در قول خداوند عزّ و جلّ است، که فرمود: «و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی از آنان بر بعضی اولی هستند» (احزاب: ۶) ولی موالی را نام نبرده است.

۵۶۵۴- و جابر از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که علی علیه السلام خویشاوندان را از میراث بهره میداد بر خلاف موالی.

و أما حدیثی که مخالفین روایت کرده‌اند، دائر بر اینکه مولائی از حمزه (ابن عبد المطلب) در گذشت، و پیمبر صلی الله علیه و آله نیمی از ارث او را بدختر حمزه، و نیم دیگر را بموالی عطا فرمود، حدیثی منقطع است، زیرا آن از عبد الله بن شداد از پیمبر صلی الله علیه و آله است، و آن مرسل است، و شاید که این واقعه چیزی قبل از نزول فرائض و آیات ارث بوده و منسوخ شده است، آری خدای عز و جل در کتاب خود برای هم‌پیمانان سهمی مقرر داشته است، و در این باره فرموده: **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ** - یعنی بهره هم‌پیمانان را به ایشان پردازید - ولی این حکم بوسیله قول خدای عز و جل **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ** منسوخ شده است.

روایت شده است که ابراهیم نخعی حدیث مولای حمزه را رد می‌کرده است، و

ص: ۲۰۵

حکم صحیح در این باره کتاب خدای عز و جل است، نه حدیث.

شرح: «عبد الله بن شداد بن هاد لیبی اهل مدینه و از تابعین است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیده، وی خواهر زاده اسماء بنت عمیس است، و مادرش سلمی نام داشته، و دارای خواهری مادری بوده که دختر حمزه بن عبد المطلب است، و غالباً از او روایت می‌کند یا از ابن عباس یا از ابن مسعود، و نیز ابراهیم بن یزید نخعی یکی از فقهای کوفه است و مردی عامی المذهب، فقیه و صالح و خداپرست و پرهیزکار و پارسا بوده، و از حجّاج بن یوسف خود را مخفی کرده بود در سال ۵۰ هجری بدینا آمده است و چهار ماه پس از مرگ حجّاج در گذشته است.»

۵۶۵۵- و از حنان روایت کرده‌اند که گفت: در حضور سوید بن غفله نشسته بودم که مردی بنزد او آمد، و در باره (سهم الارث) دختر و زنی و مولایانی از او سؤال کرد، و سوید گفت: در این مسأله تو را از قضای علی بن ابی طالب علیه السلام باز می‌گویم. آن حضرت نصف ترکه را برای دختر، و ثمن آن را برای زن قرار داد، و ما بقی آن را بدختر مردود ساخت، و بموالی چیزی از آن را نداد.

تذکر: «حنان، در بعض از نسخ «حیان» است، و در بعض دیگر «حسان» و بنظر میرسد که «حیان» صحیح باشد.»

باب میراث موالی

چون کسی مولائی بجای گذارد، چه آن مولی منعم باشد - یعنی ارباب - و چه مورد انعام - یعنی غلام -، و وارثی جز او بجای نگذارد، مال برای او است.

ص: ۲۰۶

شرح: «این مذهب و رأی صدوق و ابن جنید است و مشهور غلام را وارث ندانند و همچنین کنیز را.»

و اگر مولایانی منعم یا مورد انعام از مردان و زنان بجای گذارد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مَثَلِ الْأُنثِيَّيْنَ» میان ایشان قسمت می‌شود.

و اگر پسران و دختران مولای منعم یا مورد انعام خود را بجای گذارد، و وارثی جز ایشان بجای نگذاشته باشد، مال برای پسران و دختران مولای او است، که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مَثَلِ الْأُنثِيَّيْنَ» میان ایشان قسمت می‌شود، زیرا که «ولاء» قرابتی مانند قرابت نسب است.

و چون وارثی از خویشاوندان بجای بگذارد، چه نسبش نزدیک باشد و چه دور، و مولای منعم یا مورد انعامی را نیز بجا نهاده باشد، مال برای وارثی است که از خویشاوندانست، و مولی در آن مال بهره‌ای ندارد، زیرا خدای عزّ و جلّ میگوید: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ، إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا.** و مدلول این آیه اینست که: و خویشاوندان بمقتضای احکام مقرر در کتاب خدا، برای توارث ما بین خود، از مؤمنین و مهاجرین سزاوارترند (و بهمین جهت موالی که ارتباطشان با یک دیگر نه از طریق نسب است، بلکه از جهت شرکت در ایمان و در مهاجرتست) و پیش از نزول آیه «**وَأُولُوا الْأَرْحَامِ**» از یک دیگر ارث می‌بردند، پس از نزول این آیه با بودن خویشاوندان سهمی در میراث

ص: ۲۰۷

ندارند، مگر آنکه بخواهید نسبت بدوستانتان (یعنی موالی) کار پسندیده‌ای انجام دهید. یعنی چیزی را بنفع ایشان وصیت کنید، یا آنکه ورثه چیزی از میراث را به ایشان هبه نمایند.

باب میراث کسانی که غرق شوند یا سقفی فرود آید و نتوان دانست کدام وارث دیگری شده‌اند

۵۶۵۶- این محبوب، از عبد الرحمن روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره قومی سؤال کردم که در کشتی غرق میشوند، یا سقف اتاق بر ایشان فرود می‌آید، پس می‌میرند و نمیتوان دانست که کدام یک پیش از آن دیگر مرده است. امام فرمود: ایشان از یک دیگر ارث می‌برند، و این موضوع در کتاب علی علیه السلام نیز چنین است.

۵۶۵۷- و علی بن مهزیار، از فضاله، از أبان، از فضل بن عبد الملک روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره زن و شوهری که سقف اتاقی بر ایشان فرود آمده بود فرمود: نخست زن را از مرد، و پس از آن مرد را از زن ارث می‌دهند.

شرح: «باید توجه داشت که شرط توارث بقاء وارث پس از مرگ مورث است، هر چند یک نفس باشد، و تا علم بتقدم موت یکی بر دیگری پیدا نشود، بردن ارث

ص: ۲۰۸

وجهی ندارد، و در مورد غرق و هدم و امثال آن نصّ شارع است که در صورت عدم علم بوجود شرط، هر یک از آن دیگر به خویشی ارث می‌برند، و وارث در غیر این صورتها- غرق یا هدم یا امثال این حوادث- از بردن ارث محروم است، مثلاً اگر پدر

در شهری و پسر در شهری دیگر بدو سبب مختلف در گذشته باشند و تقدّم فوت یکی بر دیگری معلوم نباشد هیچ یک از آن دیگر ارث نخواهد برد بلکه مال پدر بفرزندان و وارث دیگر او تقسیم می‌شود، و مال پسر بورته زنده او، اما اگر آسیب و آفت یکباره گروهی را فرا گیرد و هلاک کند مانند غرق شدن یا فرود آمدن سقف یا سقوط هواپیما و امثال اینها، در صورتی که تاریخ مرگ آنها را ندانیم، از یک دیگر - بنص صریح - ارث می‌برند، با اینکه خلاف قاعده توارث است، و ما نمیدانیم که کدام پس از موت آن دیگر زنده بوده است، و در روایتی که تحت رقم ۵۶۵۷ گذشت امام صادق علیه السلام در باره زن و شوهری که سقف بر ایشان فرو ریخته و هر دو را کشته بود فرمود: ابتدا سهم زن را از میراث شوهر بدهند سپس مرد را از میراث زن، یعنی آنکه سهمش از میراث در فرائض کمتر معین شده، در تقسیم ارث او را مقدّم بدانند سپس آنکه سهمش بیشتر است، و این تقدیم و تأخیر چنانچه ارث از اموال اصلی هر کدام باشد تفاوتی نمی‌کند و صرف تعبد است، و اما اگر، هم از اموال اصلی و هم از ارث که از یک دیگر برده‌اند باشد در بعض موارد و فروض بضرر و زیان یک دسته از ورثه خواهد بود، و چون اصل بردن ارث به نصّ خاصّ بوده و مخالف قاعده است پس احتیاط آنست که اقتضای بمورد نصّ شود و همان از مال اصلی سهمبرند نه از ارث، و شیخ مفید رأیش آنست که هر کدام که فرض فوتش را زودتر کرده‌ایم فقط از اموال اصلیش به آن دیگر ارث دهیم و آنکه وارث او فرض شده است هم از اموال اصلی و هم از ارثی که برده است به آن دیگر ارث دهیم، زیرا هنگام مرگ، اولی غیر مال اصلی چیزی نداشته، و دومی ارث هم داشته است. و در این صورت نیز تقدّم و تأخّر موجب کم بهره‌گی و زیان یک دسته از ورثه خواهد بود، و خلاف احتیاط است، و اینکه اشاره کردیم که در پاره‌ای از فروض در بردن ارث هم از اصل مال و هم از ارث یک دیگر، ورثه یک دسته زیان خواهند دید آن به این صورت است که مثلاً زن و شوهری بدون فرزند در حادثه‌ای غرق یا هدم جان سپرده‌اند، و زن دارای شصت هزار

ص: ۲۰۹

دینار، و مرد دارای چهل هزار دینار ما ترک بوده‌اند، و ارث زن از مرد یک چهارم چهل هزار: ده هزار دینار است، و ارث مرد از زن یک دوم شصت هزار: سی هزار دینار خواهد بود، و چهل بعلاوه سی منهای ده مساوی است با شصت هزار دینار که نصیب وارثان مرد است، و شصت منهای سی، بعلاوه ده مساوی است با چهل هزار که نصیب ورثان زن است، و در صورتی که از ارث هم ارث برند از سی هزار ارث زن یک چهارم که هفت هزار و پانصد است به زن باز می‌گردد، و از ده هزار ارث مرد پنج هزار آن بمرد باز می‌گردد و ۲۵۰۰ دینار بزیان وارثان مرد و بنفع وارثان زن خواهد شد، و چون اصل آن بر خلاف قاعده توارث است، لذا احتیاط در آنست که اقتضای باصل ترکه شود و مظلّم‌های بیار نیارود، و جمعی از فقها بردن ارث را فقط به هدم و غرق منحصر دانسته‌اند، و در موارد دیگر مثل آتش‌سوزی و سقوط هواپیما و خفگی به گاز و یا ذغال را نپذیرفته‌اند، بگمان اینکه قیاس است، ولی قولشان چندان عقلانی نیست و شارع هدم و غرق را مثال زده و ذکر آن دو از باب تعیین مصداق است و تنبیه بر مثال آن، و این استنباط را نباید قیاس گفت، بلکه از لفظ خاصّ معنی عامّ میتوان فهمید و نظیر آن زیاد است.»

۵۶۵۸- و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در باره مردی و زنی که سقف اتاقی بر ایشان فرود آمد، و ایشان را کشت، و معلوم نبود که کدام یک قبل از آن دیگر مرده است، فرمود: هر یک از آن دو بر آن گونه که خداوند عزّ و جلّ برای ورثه آن دو فرض کرده است از همسر خود ارث میبرد.

۵۶۵۹- و محمد بن ابی عمیر، از عبد الرحمن روایت کرده است که گفت: از

ص: ۲۱۰

امام صادق علیه السلام در باره اتاقی سؤال کردم که بر گروهی گرد آمده فرود آید، و معلوم نشود که کدام یک از ایشان پیش از رفیق خود مرده است، امام فرمود ایشان از یک دیگر ارث میبرند، گفتم: أبو حنیفه چیزی را به این بحث داخل کرده است. فرمود:

چه چیز را به این بحث داخل کرده است؟ گفتم: او گفته است: اگر دو مرد در کشتی نشستند باشند، که یکی از آن دو، صد هزار سکه با خود میداشته، و آن دیگر چیزی نداشته، هر دو غرق شده‌اند، و معلوم نشده است که نخست کدام یک از آن دو مرده است، میراث برای ورثه مسافریست که چیزی نداشته است و برای ورثه مسافر صاحب مال، نصیبی از آن مال نیست، امام صادق علیه السلام فرمود: بحقیقت آن را شنیده است، و مطلب همانست.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: و این در صورتیست که آن دو مسافر وارثی دیگر نداشته باشند، و هیچ کس بیکی از آن دو از رفیق همسفرش نزدیکتر نباشد.

۵۶۶۰- و حماد بن عیسی، از حسین بن مختار روایت کرده است که گفت:

«أبو حنیفه بمحضر امام صادق علیه السلام داخل شد، پس امام به او فرمود: رأی تو در باره اتاقی که بر گروهی فرود آمده، و دو کودک از آن گروه باقی مانده، که یکی از ایشان آزاد و دیگری غلام رفیق خویش است، ولی کودک آزاد از کودک برده باز

ص: ۲۱۱

شناخته نشده است؟ پس أبو حنیفه گفت: نیمی از این و نیمی از آن آزاد می‌شود، و مال میان آن دو تنصیف میگردد. امام صادق علیه السلام فرمود: حکم مسأله چنین نیست، ولی میان آن دو قرعه میکشند، پس هر کدام که قرعه به او اصابت کند آزاد است، و آن دیگر را آزاد میکنند، و مولای او قرار میدهند.

شرح: «مراد از مولی، ضامن جریره و وارث است».

باب میراث جنین و منفوس و سقط

۵۶۶۱- حریز، از فضیل روایت کرده است که گفت: حکم بن عتیبه از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره کودکی که از مادرش ساقط می‌شود، بی آنکه بانگی برآورد، آیا ارث میبرد؟ امام علیه السلام روی از او بگرداند، ولی او سؤال خود را بر امام اعاده کرد، امام فرمود: وقتی که حرکتی آشکار از او سرزند، ارث میبرد، زیرا ممکن است که او لال باشد، و قدرت بانگ برآوردن نداشته باشد.

شرح: «ملاک، زنده بدنیا آمدن کودک است و همین که حرکتی از او صادر شود دلیل است که زنده بدنیا آمده. و لال چون میتواند شیون کشد پس لابد مراد آنست که ممکن است طفل بجهتی صدایش جوهر نداشته باشد».

۵۶۶۲- و حسن بن محبوب، از حماد بن عیسی، از سوار، از حسن (بصری) روایت کرده است، که گفت: علیّ علیه السّلام چون طلحه و زبیر را شکست داد،

ص: ۲۱۲

سپاه جمل رو بفرار نهادند، و در وسط راه به زنی آبتن برخوردند، پس آن زن از مشاهده فراریان وحشتزده و سراسیمه شد و جنین خود را زنده بیفکند، و جنین همچنان دست و پا میزد تا بمرد، و بعد از آن مادر نیز درگذشت. حسن گفت: پس علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و یارانش بر آن زن که با کودکش در راه افتاده بوده بگذشتند. راوی گوید: علیّ علیه السّلام مردمان را از کار آن زن باز پرسید، و مردم گفتند: او آبتن بود، و چون جنگ و هزیمت را بدید بهراسید، امام علیه السّلام از ایشان پرسید که کدام یک زودتر بمرد؟ گفتند: پسرش پیش از خودش جان داد.

گفت: امام علیه السّلام شوهر آن زن- پدر پسر مرده- را فرا خواند، و دو ثلث دیه پسرش را بعنوان ارث به او داد، و ثلث دیه را برای مادر درگذشته کودک گذاشت، و پس از آن نصف دیه را که بعنوان ارث پسر مرده بمادرش رسیده بود بابت ارث بشوهر آن زن داد، و بقیه را بخویشاوندان آن زن سپرد. گفت: سپس نصف دیه آن زن در گذشته را که ۲۵۰۰ درهم بود بابت ارث بشوهر داد، و این بدان جهت بود که آن زن بهنگام سقط کودک در اثر بیم و هراس فرزند دیگری نداشت. و بقیه دیه زن را بخویشاوندان او داد. حسن (بصری) گفت: و امام همگی مبلغ دیه را از بیت المال بصره پرداخت.

شرح: «این عمل امتیاز و فرق حکومت حقّ و حکومت باطل را بوضوح نشان می‌دهد».

ص: ۲۱۳

باب میراث دو کودکی که زوج یک دیگر شده‌اند و آنگاه یکی از آن دو میمیرد

۵۶۶۳- نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره روایت کرده است که او از امام صادق علیه السّلام در باره کودکی که به کودکی دیگر تزویج کرده بودند پرسیده است که آیا آن دو از یک دیگر ارث میبرند؟ امام فرموده: اگر پدر و مادرهاشان مباشر تزویج ایشان بوده‌اند، آری.

قاسم بن سلیمان گفت: اگر پدر و مادرهاشان زنده باشند، آری.

شرح: «وجه قول قاسم بن سلیمان بر ما معلوم نشد».

۵۶۶۴- و حسن بن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از عبید بن زرارہ روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیہ السلام در بارہ مردی سؤال کردم کہ دخترک یتیمی را کہ در دامان تربیت دارد بہ ازدواج پسرش درمی‌آورد، در حالی کہ پسر او بالغ است، و دختر یتیم بحد بلوغ نرسیده است، امام فرمود: نکاح او در بارہ پسرش جایز و نافذ است، و اگر آن پسر بمیرد میراث دختر از مال او جدا می‌شود، و در کناری قرار می‌گیرد تا زمانی کہ دخترک بحد بلوغ برآید، پس چون بالغ شود، او را بخدا قسم میدهند چیزی جز رضایتش بنکاح او را بگرفتن میراث و انداشته است. و پس از آن،

ص: ۲۱۴

میراث و نصف مهریہ بہ او تحویل می‌شود، فرمود: پس اگر دختر قبل از رسیدن بمرز بلوغ و قبل از مردن شوهرش بمیرد شوهر از او ارث نمیبرد، زیرا دختر از آنجا کہ عقد نکاحش فضولی بوده وقتی کہ بالغ شود در برابر پسر دارای اختیار است، و میتواند آن عقد را رد کند، ولی پسر در برابر دختر دارای خیاری نیست.

شرح: «این خبر بر چند حکم دلالت دارد ۱- جواز عقد فضولی، ۲- لزوم عقد ولی، ۳- اینکه موت اگر قبل دخول باشد مهریہ نصف می‌شود، ۴- قسم برای گرفتن میراث، ۵- خیار فسخ برای صغیری کہ بالغ گشته است.»

۵۶۶۵- و حسن بن محبوب، از علی بن حسن بن رباط، از ابن مسکان، از حلبی روایت کرده است کہ گفت: بہ امام صادق علیہ السلام معروض داشتم: پسری ده سال از عمر او میگذرد، و پدرش او را در کودکی بہ ازدواج وامیدارد، آیا آن پسر در ده سالگی میتواند همسر برگزیده پدرش را طلاق گوید؟ امام علیہ السلام فرمود: اما تزویج پس امری صحیح است، و اما در خصوص طلاق پس زنش را برای او نگاه دارند، تا زمانی کہ بالغ شود، و معلومش دارند او را طلاق گفته است، پس در آن وقت اگر بہ این امر اقرار نمود، و آن را امضاء کرد طلاق بائن است، و آن پسر اگر وی را بخواهد باید دوبارہ خواستگاری و عقد کند، و اگر منکر شد و از امضاء آن امتناع کرد آن زن همسر او است. گفتم: پس اگر یکی از آن دو بمیرد؟ فرمود: میراث او

ص: ۲۱۵

توقیف می‌شود، تا زمانی کہ فرد باقیمانده بالغ گردد، پس او را بخدا قسم میدهند کہ جز رضایتش بہ این نکاح چیزی او را بگرفتن میراث و انداشته است. و آنگاه میراث بہ او تحویل میگردد.

باب توارث مطلق و مطلقه

۵۶۶۶- حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زرارہ از امام ابو جعفر باقر علیہ السلام روایت کرده است کہ فرمود: چون مرد زن خود را طلاق بگوید، تا زمانی کہ زن در ایام عدہ باشد از یک دیگر ارث میبرند، پس چون برای سومین بار او را طلاق گفت: حق رجوع بہ آن زن را ندارد، و میراثی بین آن دو مبادله نمیشود.

شرح: «خبر دلالت دارد بر توارث در عدہ رجعیہ فقط.»

باب توارث مردیکه در مرض موت زن را تزویج و بعد طلاق گوید

۵۶۶۷- حسن بن محبوب، از ابی ولّاد حنّاط روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کردم که در دوران بیماریش ازدواج کرده است. امام فرمود: اگر با آن زن مقاربت کرده، و در بیماری خود مرده باشد، زن از او ارث میبرد، و اگر با او مقاربت نکرده باشد، زن از او ارث نمیبرد، و نکاحش باطل است.

شرح: «این خبر تحت رقم ۴۸۷۶ در طلاق مریض گذشت، و مراد به بطلان

ص: ۲۱۶

نکاح نبودن مهریه و میراث میان آن دو است، و إلاً چگونه با بطلان نکاح دخول جایز باشد».

۵۶۶۸- و ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از ابو العباس از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: چون مرد زن را در بیماری خود طلاق گوید، تا زمانی که در این بیماری بسر برد، زن از او ارث میبرد، اگر چه عده اش منقضی شده باشد، مگر آنکه از این بیماری صحت یابد. گفتم: پس اگر بیماریش بدرزا کشد؟ فرمود: تا مدّت یک سال از او ارث میبرد.

شرح: «بردن ارث پس از تمام شدن عده مطلقه در مرض موت و لو بانه، مخصوص است به زوجه نه زوج، ولی شیخ و جماعتی دیگر آن را از هر دو سو دانند. و نیز شرط است که زن پس از تمام شدن عده تا مدّت یک سال پس از فوت همسر خود شوهر اختیار نکرده باشد».

۵۶۶۹- و حمّاد، از حلبی روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کردند که در حال احتضار زن خود را طلاق گوید، آیا این طلاق جایز و نافذ است؟ فرمود: آری، و آن زن از مرد ارث میبرد، و اگر او بمیرد مرد از او ارث نمیبرد.

شرح: «این خبر محمول است به طلاق بائن یا پس از تمام شدن عده».

۵۶۷۰- و صالح بن سعید، از یونس، از یکی از رجالش روایت کرده است

ص: ۲۱۷

که گفت: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم که علت چیست که مرد چون در وقت بیماری، و به قصد زیان رساندن، زنش را طلاق گوید زن از او ارث میبرد، ولی او از زن ارث نمیبرد؟ امام فرمود: علت همان زیان رساندنست، و معنی زیان رساندن ممنوع ساختن زن از میراث مرد است، و از این رو مرد برسم کیفر بمیراث ملزم شده است.

شرح: «این خبر را مؤلف در کتاب علل الشرائع بسند خود از یونس بن عبد الرحمن از جماعتی از مشایخش از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است».

باب میراث زن شوهر مرده

۵۶۷۱- و حسن بن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: «از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که با زنی ازدواج کند، و پیش از آنکه با او همبستر شود بمیرد. امام فرمود: میراث بطور کامل به او تعلق میگیرد، و عده چهار ماه و ده روز را بر عهده دارد و اگر مرد مهری - یعنی صدیقی - برای او معین کرده باشد، نصف آن متعلق به او می شود، و اگر مهری برای او معین نکرده باشد چیزی از این بابت نصیب او نمیشود.

شرح: «خبر دلالت بر تنصیف مهر بموت قبل از دخول، و تمام میراث دارد، و مشهور میان فقهای ما آنست که بموت تنصیف نخواهد شد، و اخباری در این خصوص وارد شده که شیخ طوسی آنها را ذکر کرده است، و مذهب مصنف تنصیف است، چنان که در مقنع تصریح بدان کرده است، و ابن جنید گوید: بصره عقد نیم مهر

ص: ۲۱۸

لازم میگردد و نیم دیگر آن بدخول و بنا بر این نیم مهر بعقد ثابت شده است، و لزوم نیم دیگر نیاز به اثبات دخول و دلیل دارد.»

۵۶۷۲- و آن امام علیه السلام در حدیثی دیگر فرمود: اگر مرد با او همبستر شده باشد، زن از صدق کامل برخوردار می شود.

شرح: «چنان که خداوند فرموده: **وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً**.

۵۶۷۳- و ابن ابی نصر، از عبد الکریم بن عمرو، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به امام ابو جعفر باقر علیه السلام معروض داشتم: مردی زنی را بمهری بر اساس تعیین خود آن زن بهمسری گرفته است، ولی آن مرد پیش از آنکه زن در این باره حکمی کند مرده است. امام فرمود: زن مهری ندارد، ولی از آن مرد ارث میبرد.

شرح: «از کلام فقها استفاده می شود که موت محکوم علیه اثری در سقوط مهر ندارد شاید بتوان گفت: سقوط برای اینست که زن وکیل بوده و اکنون وکالت ساقط شده است.»

باب میراث مخلوع

۵۶۷۴- صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت کرده است که از آن امام علیه السلام در باره مخلوع سؤال کردم که پدرش نزد سلطان، از او و از میراثش

ص: ۲۱۹

و جنایتش بیزاری میجوید بنا بر این میراث مخلوع متعلق بکیست؟ امام فرمود: علی علیه السلام فرموده است: میراث او متعلق بنزدیکترین مردم بیدر او است.

شرح: «مخلوع و خلیع آن کس است که اهلش او را رها کرده‌اند، پس اگر جنایتی از او سرزند خویشانش ضامن او نیستند، و در زمان جاهلیت هر گاه کسی میگفت این فرزند من است و او را رها کردم، دیگر او را بجرمی که آن فرزند مرتکب شده مأخوذ نمی‌داشتند».

باب میراث حمیل

۵۶۷۵- حسن بن محبوب، از ابن مهزم، از طلحة بن زید روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: و بحمیل ارث نمیدهند مگر بوسیله وجود بیته‌ای، و فرمود: حمیل کسی است که زن اسیرشده‌ای که هنگام دستگیر شدن آبستن بوده است او را بیاورد، و بعدا پدرش یا برادرش او را بشناسد.

۵۶۷۶- و صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره حمیل سؤال کردم، فرمود: و حمیل چیست؟

گفتم: زن از سرزمین خود به اسارت میرود، در حالی که کودکی خردسال به‌مراه دارد، و میگوید: او پسر من است. و مردی را نیز به اسارت می‌آورند، آن پسر او را ملاقات کرده و ادعا می‌کند که این مرد برادر من است، بیته و شاهدهی ندارند جز همین ادعای اخوت که می‌کنند؟ فرمود: مردم شما در این ماجرا چه می‌گویند؟ عرض کردم آنان را

ص: ۲۲۰

وارث هم نمی‌دانند هر گاه بیته‌ای بر میلاد او ندارند، چرا که ولادت ایشان در بلاد اجنبی و شرک بوده است، امام فرمود: سبحان الله!! اگر زن با فرزندش از بلاد شرک آمده، همیشه اقرار به فرزندگی او داشته، و همین که برادرش را دیده شناخته و از نظر سن و اقرار و از جهات دیگر اشکالی ندارند و صحیح است، و پیوسته اقرار به برادری داشته‌اند از یک دیگر ارث می‌برند.

شرح: «این خبر با خبر قبل منافات ندارد، زیرا در خبر اول کودک در رحم مادر بود، و در اینجا کودک چند ساله است».

باب میراث فرزند مورد شک

۵۶۷۷- حسن بن محبوب، از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی از انصار بدیدار پدرم علیه السلام آمد، و گفت:

من بکاری عظیم گرفتار شده‌ام، کنیزی دارم که با او مقاربت می‌کرده‌ام، پس روزی بعبادت مألوف با او مقاربت کردم، و پس از آنکه از مقاربت با او غسل کردم از خانه بیرون شدم، چون درهمایم را فراموش کرده بودم، بقصد برداشتن آن بخانه بازگشتم، و غلام خود را روی شکم او یافتم، پس از آن روز نه ماه حساب کردم، و او در رأس آن موعده دختری بدنیا آورد، امام فرمود: برای تو سزاوار نیست که با آن دختر نزدیکی

کنی یا او را بفروشی، بلکه تا هر زمان که زنده باشی نفقه او را از مال خودت به او انفاق کن، و آنگاه بهنگام مردنت وصیت کن که از مال تو به او انفاق کنند، تا آنگاه که خدا برای تو و او راه نجاتی بگشاید.

شرح: «از خبر چنین استفاده می‌شود که در این مورد خاص و چنین شرط نمی‌باید بقاعده «الولد للفراش» تمسک جست».

۵۶۷۸- و از عبد الحمید (بن اسماعیل) روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که کنیزی داشته که با او مقاربت می‌کرده، و آن کنیز برای انجام امور و تهیه ما یحتاج او از خانه بیرون میرفته است، پس در این میان باردار شده و آن مرد بی‌بیم آن کرده است که حمل از او نباشد، در این صورت او چه کند؟ آیا کنیز و بچه‌اش را بفروشد؟ امام فرمود کنیز را بفروشد، ولی نه بچه را بفروشد، و نه چیزی از میراث خود را به او بدهد.

شرح: «گفته‌اند خبر محمول است بر عدم احتمال بودن فرزند از وی و نیز خبر در تهذیب و استبصار و کافی از عبد الحمید بن اسماعیل است و مصنف در مشیخه او را عنوان نکرده و عبد الحمید بن عواض و عبد الحمید ازدی را عنوان کرده».

۵۶۷۹- و قاسم بن محمد، از سلیم مولای طربال، از حریر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره مردی که با کنیزی از آن خود مقاربت می‌کرد، و آن کنیز را برای برآوردن نیازهای خود نیز می‌فرستاد، تا در این میان باردار شد، و خبر

فساد او به آن مرد رسید، فرمود: به او بگوئید که چون آن کنیز کودک خود را بدنیا آورد، آن کودک را نگاه دار، و او را بفروش، از خانه خود بهره‌ای به او اختصاص ده، پس به آن امام معروض داشتند که: مردی با کنیزی از آن خود مقاربت می‌کرد، و او را در پی حوائج خود نمی‌فرستاد، و آن مرد کنیز را مورد تهمت قرار داد، در این میان آن کنیز باردار شد. امام علیه السلام فرمود: چون کنیز کودک را بدنیا آورد، آن مرد می‌باید کودک را نگاه دارد، و او را بفروشد، و سهمی هم از خانه‌اش و هم از غیر خانه‌اش از مال برای او قرار دهد، این قضیه بمانند آن قضیه نیست.

باب میراث فرزندی که پدرش انتساب او را پس از اقرار نفی کند

۵۶۸۰- حماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

هر آن مردی که بصحت نسب فرزند خود اقرار کند، و پس از آن او را از خود نفی نماید، نه شرع چنین حقی به او میدهد، و نه کرامت اخلاقی آن را می‌پذیرد، او می‌باید فرزندش را در صورتی که از همسرش یا کنیزش ولادت یافته است (از خود داند و) بخود او ملحق خواهد بود.

باب میراث زنزاده

۵۶۸۱- حسین بن سعید، از محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری روایت کرده است که گفت: یکی از یاران ما با معیت من طیّ نامه‌ای از امام ابو جعفر ثانی

ص: ۲۲۳

محمد بن علیّ علیهما السّلام در باره مردی سؤال کرد که با زنی مرتکب فجور شد، و آن زن باردار گشت، و پس از بارداری آن زن، با او ازدواج کرد، پس آن زن پسری آورد، و آن پسر شبیه‌ترین خلق خدا به آن مرد بود. و آن امام علیه السّلام با خطّ و مهر خود نوشت: زنازاده ارث نمیبرد.

۵۶۸۲- و یونس، از عبد الله بن سنان روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم که: فدایت شوم، دیه ولد الزّنا چند است؟ فرمود:

هزینه‌ای که کسی برای او خرج کرده است بوی داده می‌شود. گفتم: او مرده است، و ثروتی دارد، پس چه کسی از او ارث میبرد؟ فرمود: امام.

و در روایتی آورده‌اند که دیه زنازاده هشتصد درهم است، و میراثش میراث فرزند ملاعنه است.

باب میراث قاتل و آنکه از دیه ارث میبرد، و آنکه نمیبرد

۵۶۸۳- صفوان بن یحیی، از ابن ابی عمیر، از جمیل از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السّلام روایت کرده است که آن امام در باره مردی که پدرش را بکشد، فرمود: او از پدرش ارث نمیبرد، و اگر آن قاتل پسری داشته باشد، آن پسر از حدّ ارث میبرد.

ص: ۲۲۴

۵۶۸۴- و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: در صورتی که کسی مادر خود را از روی خطا بکشد، از او ارث میبرد، و اگر از روی عمد بکشد از او ارث نمیبرد.

شرح: «این خبر دلالت دارد بر اینکه قاتل در قتل خطا از میراث سهم می‌برد، و دیه را استثنا کرده‌اند و پاره‌ای مخصوص بمادر دانند.»

۵۶۸۵- و نضر، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «زن از دیه شوهرش، و مرد از دیه زنش برخوردار می‌شود در صورتی که یکی از آن دو آن دیگر را نکشته باشد.»

شرح: «این خبر مفهوماً دلالت دارد بر نبردن ارث بر تقدیر قتل، و شامل عمد و خطا هر دو هست، و به خبر پیش تخصیص نمی‌خورد زیرا آن در مورد مادر بود نه مطلق.»

۵۶۸۶- و حسن بن محبوب، از أبو ایوب، از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در مورد دیه مقتول حکم فرمود که اگر مقتول دینی نداشته باشد، ورثه به استثنای برادران و خواهران مادری که از دیه او بهره‌ای ندارند آن را بر وفق حکم کتاب خدای تعالی و سهام آن به ارث میبرند.

ص: ۲۲۵

۵۶۸۷- و حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام أبو جعفر باقر علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که کشته شده است، در حالی که برادری در دار الهجرة و برادر دیگری در دار البدو (صحرا) دارد که این برادر هنوز هجرت نکرده است، اکنون اگر آن برادر مهاجری قاتل را عفو کند، و برادر بدوی اراده قتل او را داشته باشد، آیا او چنین حقی دارد؟ امام فرمود: شخص بدوی حق ندارد که شخص مهاجری را بکشد، مگر آنگاه که خود هجرت کند، و اگر مهاجر قاتل را عفو کند، عفو او جائز و نافذ است، گفتم: در این صورت آیا آن بدوی از میراث سهمی دارد؟ فرمود: اما میراث و سهم دیه برادر مقتول او، در صورتی که بر گرفتن دیه توافق شود حق او است.

شرح: «علامة مجلسی فرموده: کسی از فقها را نمیدانم که بضمنون این خبر فتوا داده باشد».

۵۶۸۸- و حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از أبو عبيده روایت کرده است که گفت: از امام أبو جعفر باقر علیه السلام در باره زنی سؤال کردم که در حال بارداری عمدا دوائی نوشیده، و شوهرش را از این کار آگاه نساخته، تا جنین خود را سقط کرده است. امام فرمود: اگر جنین استخوانی داشته که گوشت بر آن روئیده، دیه کامل بر ذمه دارد که میباید آن را بپدر جنین تسلیم کند، و اگر بصورت علقه و مضغه بوده، چهل دینار بر ذمه او است، یا غلامی یا کنیزی که میباید آن را بپدر جنین تأدیه

ص: ۲۲۶

کند. گفتم: در این صورت آیا او از دیه فرزندش با پدر او ارث نمیبرد؟ فرمود: نه زیرا که آن زن او را کشته است و از این جهت ارثی از او نمیبرد.

۵۶۸۹- و زرعه از سماعة روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم مردی دختر حامله خود را چنان زده است که فرزندش مرده سقط شده، پدر کودک شکایت کرده و دختر گفته است آنچه از دیه و میراث طفل بمن میرسد بیدرم بخشیدم؟ امام فرمود: برای پدر جایز است.

۵۶۹۰- و سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: از امام جعفر بن محمد علیهما السلام در باره دو طایفه از مؤمنین سؤال کردم که یکی از آن دو باغی [ستمکار] است، و دیگری عادل است، و این دو طایفه با یک دیگر جنگ کرده‌اند، و مردی از اهل عراق پدرش یا پسرش یا برادرش یا دوستش را که از اهل بغی بوده کشته است، در حالی که او وارث آن مقتول است در این صورت آیا از او ارث میبرد؟ امام فرمود: آری، زیرا که او مقتول را به آئین حق کشته است.

فضل بن شاذان نیشابوری گفت: اگر مردی پسرش را بقصد تأدیب بزند، بی آنکه آن زدن بمرز اسراف برسد، ولی پسر در اثر آن زدن بمیرد، پدر از او ارث میبرد، و کفّارهای بر او لازم نمیآید، زیرا پدر حق دارد که بچنین کاری اقدام کند، و او

ص: ۲۲۷

بتأدیب فرزند خود مأمور است، از آن جهت که او در این مقام بمنزله امام است که بر مردی اقامه حدّ کند، و آن مرد در اثر آن حدّ بمیرد، پس دیه‌ای و کفّارهای بر امام لازم نمی‌آید، و امام چون حدّ خدای عزّ و جلّ را بر کسی اقامه کند، و او در اثر اجراء حدّ بمیرد، قاتل نامیده نمیشود، و اگر پدری پسرش را بحدّ اسراف بزند، چندان که آن پسر بمیرد، پدر از او ارث نمیبرد، و کفّاره بر ذمه‌اش تعلق میگیرد، و هر کس که از میراث بهره‌ای داشته باشد، کفّاره بر ذمه ندارد بر عکس غیر وارث که کفّاره بر ذمه دارد.

و اگر پسر جراحتی در بدن داشته، و پدر آن را بشکافد، و پسر در اثر آن بمیرد، چنان شخص قاتل نیست، و از آن پسر ارث میبرد، و کفّارهای بر ذمه ندارد، زیرا این عمل بمنزله ادب و اصلاح و نیاز فرزند به این اقدام و معالجاتی از این گونه است.

و اگر مردی بر مرکبی سوار باشد، و آن مرکب پدر یا برادر او را زیرپا لگد کند، که در اثر این حادثه بمیرد، آن مرد از او ارث نمیبرد، و دیه بر عاقله است، و کفّاره بر ذمه او است، و اگر از عقب حیوان را براند یا از پیش آن برود و مهارش را بکشد و آن حیوان پدر و یا برادرش را زیرپا لگد کند، چندان که بمیرد، از او ارث میبرد، و دیه‌ای که بر عاقله است، متعلق بورثه است، و کفّارهای بر او لازم نمی‌آید.

ص: ۲۲۸

و اگر مردی چاهی در محلی بکند که حقّ کندن چاه در آنجا را نداشته باشد یا حظیره‌ای برای چارپایان بسازد، یا سایه‌بانی بنا کند، و در آن میان چیزی از آن بوارثی اصابت کند، و او را بکشد، کفّاره بر او لازم نمی‌آید، و دیه بر عاقله است و آن شخص از مقتول ارث میبرد، زیرا که او قاتل نیست، آیا نمی‌بینی که آن شخص اگر کاری از این گونه را در محلی که حقّ او است بجا آورد قاتل نبوده است، و از این جهت دیه‌ای و کفّارهای بر او لازم نمی‌آمده است؟ بنا بر این بجا آوردن آن کار در غیر محلّ استحقاقیش قتل نیست، زیرا که عین این عمل در محلّ استحقاقیش واقع می‌شود، و قتل محسوب نمیشود. و اما لازم آمدن دیه بر عاقله در این مورد، از نظر احتیاط در دماء است، و برای آنست که خون مرد مسلمانی تباه نشود، و مردم از مرز حقوق خودشان بجائی که حقّی در آن ندارند گام فرانهند.

و همچنین کودک و دیوانه اگر مرتکب قتلی شوند هر آینه ارث میبرند، و دیه بر عاقله آنانست. و قاتل اگر چه ارث نبرد حاجب می‌شود. آیا نمی‌بینی که برادران مادر را محجوب میسازند، و خود ارث نمیبرند؟

شرح: «اینکه دیه را بر عاقله قرار داد مبتنی بر آنست که قتل را خطا دانسته، و در حدیث محمد بن قیس گذشت که اگر کسی به خطا مادر خود را بکشد از ارثش محروم نخواهد بود. و اینکه گفت قاتل و لو اینکه ارث نمی‌برد ولی حاجب هست، مشهور

میان فقها آنست که قاتل حاجب نیست بلکه پاره‌ای ادعای اجماع کرده‌اند، و کلام فضل بن - شاذان اطلاقش صحیح نیست چرا که لازم می‌آید در قتل پسر پدر خود را هر گاه وارث

ص: ۲۲۹

در او منحصر باشد، آنکه کسی از مقتول ارث نبرد، زیرا پسر حاجب است از ارث غیر خود چه آن غیر، پسر قاتل باشد چه غیر او».

باب میراث فرزند ملاعنه

شرح: «ملاعنه آنست که مرد زوجه خود را که حامله است متهم کند و فرزند را از خود نداند، و این احکامی دارد که توضیح آن در کتاب طلاق گذشت».

فرزند ملاعنه از طرف پدرش وارثی ندارد، و تنها مادر و برادران مادریش، و اولادش و خالوهایش و خاله‌هایش و همسرش از او ارث می‌برند، پس اگر اولادی از خود بجای گذارد، مال بین ایشان بر سهامی که خدای عزّ و جلّ مقرر ساخته است قسمت می‌شود.

و اگر پدر و مادرش را بجای گذارد، مال متعلق بمادر او است.

و اگر پدرش و پسرش را بجای گذارد، مال بیسرش تعلق می‌گیرد.

و اگر پدرش و خالوهایش را بجای گذارد، مال او برای خالوهای او است.

و اگر خالو و خاله‌ای بجای گذارد، مال بالسویّه میان ایشان قسمت می‌شود.

و اگر خالوهای و خاله‌ای و عموی و عمه‌ای بجای گذارد، مال برای خالو و خاله است، که بالسویّه بین ایشان قسمت می‌شود، و عمو و عمه ساقط میشوند.

و اگر برادرانی مادری و جدّه‌ای مادری بجای گذارد، مال بالسویّه بین ایشان

ص: ۲۳۰

قسمت می‌شود.

و اگر پسر خواهری مادری، و جدّی - یعنی پدر مادرش - را بجای گذارد مال بین آن دو تنصیف می‌شود.

شرح: «چون ابن اخت (پسر خواهر) با جدّ در یک طبقه است زیرا که بجای خواهر محسوب خواهد بود».

و اگر مادرش و همسرش را بجای گذارد، ربع مال برای همسرش و بقیّه برای مادر اوست.

و اگر ابن ملاعنه زنی و جدّی مادری، و خاله‌ای بجای گذارد، ربع مال برای زنش، و بقیّه مال برای جدّ او است.

و اگر سه خاله مختلف، و زن و پسر برادر مادری بجای گذارد، ربع مال برای زنش، و ما بقی برای پسر برادر او است.

و اگر دخترش و مادرش را بجای گذارد، نصف مال برای دختر، و سدس آن برای مادر، و ما بقی ردّ برای ایشانست که بنسبت سهامشان به ایشان تحویل می‌شود.

و اگر مادر و برادرش را بجای گذارد، مال برای مادر است.

و اگر زن و دختر و جدّ و جدّه‌ای مادری، و برادر و خواهری مادری بجای گذارد، ثمن (۸ / ۱) مال برای زن، و ما بقی برای دختر است.

ص: ۲۳۱

و اگر زنی و جدّی و مادر و جدّه‌ای، و پسر برادری، و پسر خواهری، و خالوئی و خاله‌ای بجای گذارد، ربع مال برای زن و ما بقی برای مادر است و بقیّه ساقط میشوند، و اگر دختری، و دختر پسرش را بجای گذارد، مال برای دختر است. و همچنین اگر دختری و پسر پسر بی‌بجای گذارد، مال برای دختر است.

پس اگر ابن ملاعنه برادری أبوینی، و برادری مادری به جای گذارد، مال بالسّویّه بین ایشان قسمت می‌شود. و همچنین اگر خواهری مادری، و خواهری أبوینی بجای گذارد، مال بین آن دو تنصیف می‌شود.

و اگر پسر برادری، و دختر خواهری مادری بجای گذارد، مال بین ایشان تنصیف می‌شود. و اگر دختر ملاعنه بمیرد و پسر دختر، و پسر دختر پسرش، و شوهرش، و خالویش، و جدّش، و پسر خواهرش، و پسر برادرش را بجای گذارد، ربع مال برای شوهر، و ما بقی برای پسر دختر او است، و بقیّه خویشاوندان ساقط میشوند.

و اگر پسر ملاعنه خواهر و دختر برادر مادریش را بجای گذارد، همگی مال برای خواهر است.

و اگر زنی، و جدّه‌ای، و جدّی مادری بجای گذارد، ربع مال برای زن است، و ما بقی میان جدّ و جدّه مادری تنصیف می‌شود، و امّا فرزند فرزند پسر ملاعنه چون

ص: ۲۳۲

بمیرد، میراث او مانند غیر پسر ملاحنه است، و در همگی سهام مواریث با دیگران مساوی است. و میراث زنا زاده مثل میراث فرزند ملاحنه است.

شرح: «اینکه گفت در همگی سهام مواریث یعنی غیر از منتسبین بسبب پدر ملاحنه».

۵۶۹۱- و حماد، از حلیبی روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره زن ملاحنه سؤال کردم، که شوهرش او را متهم کند، و فرزندش را نفی نماید، و با او ملاحنه کند، و پس از آن شوهرش بگوید: فرزند متعلق بمن است، و بر این گونه خودش را تکذیب نماید. امام علیه السلام فرمود: اما زن هرگز به او باز نمیگردد، و اما در باره فرزند پس وی را چون مدعی صحت نسبش گردد، به او باز میگردانم، و فرزندش را بحالی وانمیگذارم که میراثی از او نداشته باشد، و آن پسر از پدر ارث میبرد، ولی آن پدر از پسر ارث نمیبرد، بلکه میراث او بخالوهایش تعلق میگیرد، و اگر کسی او را زنازاده بخواند حدّ قذف بر او اجراء می‌شود.

۵۶۹۲- و موسی بن بکر، از زراره از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است، که فرموده: میراث فرزند ملاحنه متعلق بمادر او است، و اگر مادرش زنده نباشد، به نزدیکترین مردم بمادرش که خالوها هستند تعلق میگیرد.

ص: ۲۳۳

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: زمانی که امام غائب باشد، میراث ابن ملاحنه برای مادر او است، و زمانی که امام ظاهر باشد، ثلث ترکه برای مادرش، و بقیه برای امام مسلمین است. و دلیل صدق این مدعی خبریست که آن را

۵۶۹۳- حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از عبیده از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فرزند ملاحنه ثلث ترکه‌اش بمادرش میرسد، و باقی آن برای امام مسلمین است.

۵۶۹۴- و ابن ابی عمیر، از ابان و غیر او، از زراره از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین در باره اولاد ملاحنه حکم راند که مادرش ثلث ترکه‌اش را به ارث میبرد، و باقی آن برای امام است، زیرا که ضمانت قتل خطای او نیز بر عهده امام است.

شرح: «شیخ طوسی- رحمه الله- در استبصار این دو خبر را عنوان کرده و گفته است: توجیه این دو روایت آنست که میگوئیم: در صورتی ثلث مال بمادرش تعلق میگیرد که عاقله‌ای که دیه خطای او را ضامن باشد نداشته باشد، پس چنین کسی چون ضامن جریه‌اش امام است میراث خور او نیز امام خواهد بود، و حق آنست که مادرش ثلث برد و باقی از آن امام شود، و چنانچه متوفی دارای خویشانی بود که عاقله‌اش بودند تمام مال بمادرش میرسید، یا بکسی که بسبب مادر با وی خویش می‌شدند اگر مادر وفات کرده بود.

و شهید- علیه الرحمه- در دروس گفته است: «اگر ابن ملاحنه تنها مادر را باقی

گذاشت ثلث مال به فرض به او تعلق می‌گیرد و باقی به ردّ، بدلیل روایت ابی الصّباح و زید شحّام از امام صادق علیه السّلام [که تحت رقم ۵۶۹۸ خواهد آمد] و باید دانست آنچه صدوق علیه الرّحمة - گفته است مبتنی بر آنست که زمان حضور امام معصوم مراد باشد و حال آنکه این دو خبر که وی بدان تمسّک جسته است هیچ یک مقید بحضور و ظهور نیست، و بعض علماء هم جمع میان این دو دسته روایات را به این کرده‌اند که امام خود برای توسعه بماندر بخشیده است و این جمع چنان که دیده می‌شود بسیار از صواب دور است.»

۵۶۹۵- و أبو الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرش، از جدّش روایت کرده است از علیّ - علیهم السّلام - در باره مردی که زن خود را متهم سازد، و پس از آن بسفر رود، چون از سفر باز آید آن زن وفات یافته باشد. امام علیه السّلام فرمود: در این صورت به او اختیار میدهند که یکی از دو کار را برگزیدن: اگر بخواهی گناه را بخود بخر، تا حدّ قذف بر تو اجراء گردد و میراث بتو داده شود، و اگر بخواهی در قول خود پابرجا بمان، و با نزدیکترین خویشاوند آن زن ملاعنه کن، و در این صورت میراثی برای تو نیست.

شرح: «ابو الجوزاء کنیه منبه بن عبد الله تمیمی است، و او صحیح الحدیث و مورد اعتماد است و طریق مؤلف به او نیز صحیح است، و اما حسین بن علوان عامی مذهب و موثق است، و اما عمرو بن خالد ابو خالد واسطی توثیق نشده و دارای کتاب بزرگیست و عامی مذهب است.»

۵۶۹۶- و منصور بن حازم از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: علیّ علیه السّلام میفرمود: چون این ملاعنه بمیرد، و برادرانی بجای گذارد، مال

او بمقتضای سهامی که خداوند عزّ و جلّ مقرر فرموده است قسمت می‌شود.

و مقصود برادران مادری یا ابوینی هستند، زیرا برادران پدری ارث از او نمیبیرند، و برادران ابوینی از جهت مادر از او ارث میبیرند، نه از جهت پدر، و بهمین جهت در میراث با برادران مادری برابرند.

۵۶۹۷- و حسن بن محبوب، از علیّ بن رئاب، از حلبی روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کردم که با زن خود ملاعنه کند، در حالی که آن زن آستن باشد، و آثار بارداری او آشکار شده باشد، و آن مرد جنبی را که در شکم او است انکار کند، ولی چون وضع حمل کرد آن مرد مدعی پدری کودک شود، و به انتسابش معترف گردد، و چنین پندارد که نوزاد از او است.

پس امام صادق علیه السّلام فرمود: در این صورت نوزاد به او باز گردانده می‌شود، و از او ارث میبرد، و حدّ بر مرد اجراء نمیگردد، زیرا لعان گذشته است.

شرح: «در جمله متن که گفته شده است

«لا یجلد»

و ترجمه شده است به آنکه «حدّ بر او جاری نمی‌شود» در مسالک شهید- علیه الرّحمه- نقل شده

«لا یحلّ له»

یعنی میراث میبرد ولی بر او حلال نیست. بنظر میرسد نسخه‌اش تصحیف شده بوده.»

۵۶۹۸- و محمد بن فضیل، از أبو الصّباح؛ و عمرو بن عثمان، از مفضّل، از زید

ص: ۲۳۶

روایت کرده است که از امام صادق علیه السّلام در باره پسر ملاعنه سؤال کرد که چه کسی از او ارث میبرد؟ امام علیه السّلام فرمود: مادرش از او ارث میبرد، گفتم:

اگر مادرش بمیرد، و او از مادر ارث ببرد، و پس از آن او نیز بمیرد، در این صورت چه کسی از او ارث میبرد؟ فرمود خویشاوندان مادریش، و او از خالوهایش ارث میبرد.

شرح: «مراد از مفضّل، مفضّل بن صالح است و مراد از زید، زید شحّام.»

۵۶۹۹- و حمّاد بن عیسی، از شعیب، از أبو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «پسر ملاعنه بمادرش نسبت داده می‌شود، و امورش همگی با او است.»

باب میراث کسی که بر سر میراث اسلام آورد یا آزاد شود

۵۷۰۰- محمد بن اَبی عمیر، از اَبان بن عثمان، از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام صادق علیه السّلام در باره مردی سؤال کردند که بر سر میراث اسلام آورده است. امام فرمود: اگر میراث قسمت شده باشد، حقیّی برای او نمی‌ماند، و اگر قسمت نشده باشد، ارث میبرد، گفت: گفتم: غلامی بر سر میراث آزاد می‌شود؟

فرمود او نیز در مقام همان مرد است.

شرح: «این خبر دلالت دارد بر اینکه اگر وارث کافر بود و هنگام تقسیم ما ترک

ص: ۲۳۷

متوفی اسلام آورد، ارث خواهد برد. ولی اگر میراث تقسیم شده باشد و بعد از آن اسلام آورد چیزی باو نخواهد رسید، بدون در نظر گرفتن اینکه میت مسلمان باشد یا کافر، و وارثان دیگر مسلمان باشند یا نه، فرق نمی‌کند قبلاً ایمان آورد نصیبش را می‌برد و بعداً نمی‌برد، چه مشارک داشته باشد چه نداشته باشد. و اگر مشارک مسلمان داشت سهم مفروض خود را می‌برد و اگر نداشت تمام مال را.»

باب میراث خنثی

۵۷۰۱- حسن بن موسی الخشاب، از غیاث بن کلوب، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که: «علی علیه السلام میفرمود: میراث خنثی از وضع مجرای ادرارش تعیین می‌شود، پس اگر از هر دو مجری ادرار کند از هر کدام که ادرار زودتر جاری شود ارث بر آن اساس تعیین می‌شود، ولی اگر بمیرد، و ادرار نکند نصف میراثش بعنوان مرد، و نصف دیگرش بعنوان زن مقرر میگردد.»

شرح: «مشهور نیز میراث خنثی مشکل را نیم میراث مرد و زن فتوا داده و به ذیل این خبر استناد کرده‌اند، لکن احتمال می‌رود که در آن مورد باشد که قبل از استعمال درگذشته باشد.»

۵۷۰۲- و سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که «علی بن ابی طالب علیه السلام برای تعیین میراث خنثی دنده‌های او را

ص: ۲۳۸

میشمرد، پس اگر دنده‌هایش یکی از دنده زن کمتر میبود، ارث او را بحساب مرد می‌پرداخت، زیرا که دنده‌های مرد یک دنده از دنده‌های زن کمتر است، و این بدان جهت است که حواء از آخرین دنده سمت چپ آدم خلق شده، و از این رو یکی از دنده‌هایش ناقص شده است.

شرح: «طریق مصنف به سکونی ضعیف است و خبر نیز مخالف اعتبار، و مشهور در کتب تشریح مساوات دنده‌های زن و مرد است، و گفته‌اند عدد آن بیست و چهار است از هر جانب دوازده عدد، إلا اینکه دو دنده زیرین کوتاه‌تر است و محیط مانند دیگر دنده‌ها نیست از ستون فقرات تا اول پهلو است، و منعطف نیست.»

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: حواء از باقی مانده گلی که آدم علیه السلام از آن خلق شده است آفریده شده. این گل از گل دنده‌های او بوده است، نه آنکه پس از کامل شدن خلقت آدم از دنده او خلق شود، به این معنی که دنده‌ای از دنده‌های چپ او را بگیرند و حواء را از آن خلق کنند. و اگر واقع امر چنان میبود که جهال میگویند، یاوه‌گوئی از عیبجویان را امکان آن بود که بگویند بخشی از وجود آدم با بخشی دیگر نکاح میکرده است.

و بر همین سیاق خداوند عز و جل نخل را از باقیمانده گل آدم علیه السلام خلق فرموده، و همچنین کبوتر را، اگر همگی اینها پس از اكمال خلقت آدم علیه السلام از بدن او گرفته شده بود، هر آینه جایز نبود که با حواء ازدواج کند، زیرا در این صورت

لازم می‌آمد که بخشی از وجود آدم با بخش دیگر آن ازدواج کرده باشد، و برای او روا نمی‌بود که خرما بخورد، زیرا لازمه آن این می‌بود که بخشی از وجود خود را خورده باشد، و همچنین کبوتر را و بهمین جهت:

۵۷۰۳- پیمبر صلی الله علیه و آله راجع به نخل فرمود: در باره عمه‌تان بخیر و خوبی عمل کنید.

۵۷۰۴- و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس از امام أبو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در آن میان که شریح قاضی در مجلس قضاء بود، زنی نزد او آمد، و گفت: آیا القاضی، میان من و دشمنم قضاوت کن، و شریح گفت:

دشمن تو کیست؟ زن گفت: تو، قاضی گفت از سر راه او بیکسو روید، پس حاضران بیکسو رفتند، تا زن بدرون آمد. پس شریح گفت: چه ظلمی بر تو رفته است؟ زن گفت: آنچه مردان و زنان دارند من به تنهایی دارم. شریح گفت:

امیر المؤمنین علیه السلام در این باره بر وضع مجرای ادرار قضاوت میکنند، زن گفت:

من با هر دو ادرار می‌کنم. و هر دو یکوقت آرام می‌گیرند. شریح گفت: بخدا قسم من چیزی عجیب‌تر از این نشنیده‌ام! زن گفت: در این میان چیزی عجیب‌تر وجود دارد، شریح گفت: آن چیست؟ زن گفت: شوهرم با من مجامعت کرده، و من از او

فرزندی آورده‌ام، و من با کنیز خود مجامعت کرده‌ام و او از من فرزندی آورده است، در این هنگام شریح از سر تعجب دستها را بر هم زد، و آنگاه بنزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد، و گفت: یا امیر المؤمنین قضیه‌ای بر من عرضه شده است که عجیب‌تر از آن نشنیده‌ام، سپس داستان آن زن را گزارش کرد، امیر المؤمنین علیه السلام در این باره از او سؤال کرد، زن گفت: داستان همان گونه است که او گفت. فرمود: شوهر تو کیست؟ گفت: فلان شخص. پس امیر علیه السلام کسی از پی او فرستاد، و او را فراخواند، و گفت: آیا این زن را میشناسی؟ گفت: آری او همسر منست، پس در باره اظهارات زن از او جویا شد، و او گفت: واقع امر همین است، علی علیه السلام به آن مرد فرمود: راستی را که تو از سوارشونده بر شیر جسورتری که با او مقاربت میکنی! سپس قنبر را فرمود: آن زن را با زنی دیگر درون حجره‌ای ببر، و دنده‌هایش را بشمار. پس شوهر آن زن گفت: یا امیر المؤمنین، من مردی را بر او امین نمیشمارم، و بزنی بر او اطمینان ندارم. پس علی علیه السلام فرمود: تا

«دینار خصی»

را که مردی از صالحان مردم کوفه و مورد وثوق بود حاضر کردند، پس او را فرمود: ای دینار، این زن را بحجره‌ای درآور و جامه‌هایش را بدر آور، و او را بفرمای تا لنگی بر میان بندد، و آنگاه دنده‌هایش را بشمار، دینار چنین کرد، و دنده‌هایش هفده عدد بود، نه دنده در

سمت راست، و هشت در سمت چپ، پس علیّ علیه السّلام جامه مردان و کلاه و نعلین به او پوشاند، و رداء بدوشش بیفکند، و او را بجمع مردان پیوست. پس شوهرش گفت: یا امیر المؤمنین دختر عمویم را که از من فرزند آورده بجمع مردان می‌پیوندى؟ پس علیّ علیه السّلام فرمود: من حکم خدای عزّ و جلّ را بر او راندم، زیرا خدای تعالیّ حواء را از آخرین دنده چپ آدم آفریده است، و دنده‌های مردان نقصان دارد و دنده‌های زنان کاملست.

شرح: «این خبر هر چند از نظر سند حسن است، لکن از نظر متن مخالف اعتبار است و اصل در خبر خلق حواء از ضلع آدم عامّه‌اند، و طعن بر آن از طریق امامیه آمده است، و شیخ این خبر را در تهذیب آورده و جمله «شوهرم با من مجامعت کرده و من از او فرزندی آورده‌ام» را ندارد، و نباید هم داشته باشد زیرا این ختنی در واقع مرد بوده و مرد حامله نمی‌شود، و بنظر میرسد راجع به قضاء امیر مؤمنان علیه السلام در مورد ختنای مشکل مطلبی بوده، و راوی آن را بصورت حکایت جالب درآورده است و کاملاً از لفظ رداء و قلنسوه و نعلین آشکار است که قصه است نه خبر، و در مسالک شهید ثانی علیه الرحمه - علامت ختنی را با شناخت مخرج بول معین کرده، و چنانچه از هر دو مخرج باشد، به آنکه پیشتر ریزد، و اگر هر دو با هم بود به آنکه زودتر قطع می‌شود».

۵۷۰۵- حسن بن محبوب، از جمیل بن درّاج - یا جمیل بن صالح - از فضیل بن - یسار روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره نوزادی سؤال

کردم که نه آنچه مردان دارند دارد، و نه آنچه زنان دارند؟ فرمود: در این باره امام قرعه می‌افکند، و بر یک چوبه تیر مینویسد: غلام خدا، و بر چوبه دیگر مینویسد:

کنیز خدا، سپس امام یا متصدی قرعه میگوید: «خدایا تو آن الله هستی که معبود حقّی جز تو نیست. که عالم نهران و آشکاری، تو میان بندگان در آن امور که در آن اختلاف داشته‌اند حکم همی رانی، کار این نوزاد را برای ما بیان فرما، تا سهمی را که در کتاب خود برای او مقرر داشته‌ای به ارث ببرد»، سپس آن دو چوبه تیر را در میان تیرهای مبهمی می‌افکنند، و پس از آن آنها را تکان میدهند و هر تیر را با هر نوشته‌ای که بیرون آمد، بمقتضای آن ارث او را تعیین میکنند.

شرح: «از این خبر حصر انسان در ذکر و انثی بعید نیست استفاده بشود، و نیز نمیتوان آن را بمورد سؤال تنها حصر کرد، و حکم ختنای مشکل را حکم دگر دانست».

باب نوزادی که دو سر متولد می‌شود

۵۷۰۶- احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن احمد بن اشمیم، از محمد بن قاسم جوهری، از پدرش، از حریر بن عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بزرگوار امیر المؤمنین علیه السلام نوزادی متولد شد که دو سر داشت، و از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردند که آیا او ارث دو نفر را میبرد، یا یک نفر؟ امام فرمود او را بحال خود میگذارند تا بخواب رود، و در آن حال بانگ بر او میزنند، پس

ص: ۲۴۳

اگر هر دو جمعا و با هم بیدار شدند میراث یک نفر به وی تعلق میگیرد، و اگر یکی از آن دو بیدار شد، و آن دیگر همچنان خفته بماند، از میراث دو نفر بهره میگیرد.

شرح: «مراد از بانگ بر او زدن بیدار کردن اوست بصورتی که موجب بیداری آن دیگر نباشد».

و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از ابو جمیل روایت کرده است که گفت: در فارس زنی را دیدم که دو سر، و دو سینه در یک خاصره داشت، که آن دو بر یک دیگر غیرت می آوردند.

شرح: «با آنکه ابو جمیل را کذاب و ضعیف و خبر ساز معرفی کرده اند ولی گفته اش بعید نیست».

باب میراث مفقود

۵۷۰۷- یونس بن عبد الرحمن، از اسحاق بن عمار، روایت کرده است که گفت: امام ابو الحسن علیه السلام در باره مفقود فرمود: چهار سال با مال او منتظر میمانند، و پس از انقضاء آن مدت آن را قسمت میکنند.

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: یعنی بعد از آنکه زندگیش از مرگش شناخته نشود، و معلوم نباشد که او در کدام سرزمین است، و بعد از آنکه چهار سال

ص: ۲۴۴

از چهار طرف از وی جستجو بعمل آید، و خبر زنده بودن یا مردنش بدست نیاید در این وقت عده وفات را زوجه او معمول میدارد، و مالش به آئین سهام و فرائض مقرر از سوی خداوند عزّ و جلّ قسمت می شود.

۵۷۰۸- و صفوان بن یحیی، از عبد الله بن جندب، از هشام بن سالم، روایت کرده است که گفت: حفص اُعور با حضور من به امام صادق علیه السلام معروض داشت که پدرم اُجیری داشت، و آن اُجیر سپرده ای نزد پدرم داشت، پس اُجیر در گذشت، در حالی که نه وارثی بجای گذاشت، و نه خویشاوندی، و من اکنون در تنگنا قرار گرفته ام که چگونه عمل کنم؟ پس امام فرمود: آن بینوایان تو را بسرگردانی شک و تردید کشیده اند. [آن بینوایان تو را بسرگردانی شک و تردید کشیده اند] پس گفتم: فدایت

شوم، من از این جهت در تنگنا افتاده‌ام که با آن چه کنم؟ فرمود: راه بر- خورد تو با آن مال همان راه برخورد تو با مال خود تو است، که آن را حفظ میکنی تا چون طالبی فراز آمد آن را به او بدهی.

شرح: «مراد از بینوایان فقهای مذاهب‌اند».

۵۷۰۹- و ابن ابی نصر، از حماد، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: از آن امام علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که در گذشته است، و فرزندان بجای نهاده است، و یکی از ایشان در آن حال غائب بوده، و معلوم نبوده است که در کجا بسر میبرد، امام فرمود: میراث آن مرد را قسمت میکنند، و سهم وارث

ص: ۲۴۵

غائب را برای او کنار میگذارند، گفتیم: آیا زکات به آن تعلق نمیگیرد؟ فرمود نه. تا او خود وارد شود، و سهمش را تحویل بگیرد، و سال بر آن بگذرد. گفتیم: اگر معلوم نشود که او در کجاست؟ فرمود اگر ورثه ثروتمند باشند میراث او را بین خودشان قسمت میکنند، پس اگر باز آمد به او باز میگردانند.

۵۷۱۰- و یونس بن عبد الرحمن، از ابن عون، از معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام در باره مردی روایت کرده است که بر ذمه مردی حقی داشته است، و این مرد که حق بر ذمه دارد مرد صاحب حق را گم کرده، و نمیداند که او را در کجا جستجو کند، و نمیداند که آیا او زنده است یا مرده، و وارثی و نسبی و فرزندی از او را نمیشناسد که حق را به او اداء کند. امام فرمود: میباید در باره او جستجو کند، راوی گفت: کار جستجوی او بدرازا کشیده است، در این صورت آیا جایز است که آن را بصدقه دهد؟ فرمود در باره او جستجو کند.

۵۷۱۱- و در این باره خبری دیگر روایت شده است، به این مضمون که «اگر وارثی برای او نیافتی، و خداوند عز و جل کوشش تو را در این باره شناخت، پس آن را صدقه کن».

باب میراث مرتد

۵۷۱۲- حسن بن محبوب، از ابی ولاد حناط روایت کرده است که گفت: از

ص: ۲۴۶

امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که از اسلام مرتد شده است، در این صورت میراث او برای چه کسی خواهد بود؟ فرمود میراث او بنا به ارشاد کتاب خداوند عز و جل بر ورثه اش قسمت می‌شود.

۵۷۱۳- و حسن بن محبوب، از سیف بن عمیره، از ابو بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مرد مسلمان از اسلام مرتد گردد، همسرش بمانند زن سه طلاقه از او جدا می‌شود، و بمانند زن مطلقه از او عده میگیرد،

پس اگر به اسلام باز گردد، و پیش از آنکه آن زن ازدواج نماید توبه کند، او خواستگار است و از نو باید او را بعقد جدید درآورد، و زن از جهت او عده‌ای ندارد، و عده او برای ازدواج با غیر است، پس اگر قبل از انقضای عده آن مرد کشته شود، یا بمیرد، عده متوفی را برای او برگزار میکند. و زن در دوران عده از او ارث میبرد، ولی اگر زن در حال ارتداد شوهرش بمیرد، شوهر از او ارث نمیبرد.

شرح: «خبر دلالت دارد بر اینکه اگر مرتد ملّی یا فطری در ایّام عده زن از ارتداد رجوع کرد توبه‌اش قبول است اما باید از نو صیغه عقد جاری سازد، و عده زن سه طهر است مانند عده طلاق اما نه برای شوهرش بلکه برای استبراء رحم بجهت شوهر دیگر و مرد حق ندارد مانند طلاق رجوع کند، و باید از نو عقد کند هر چند در ایّام عده باشد، و ممکن است مراد این باشد که اگر در ایّام عده زن از ارتداد رجوع کرد پس زن زوجه اوست، و اگر پس از عده رجوع کرد باید عقد جدید کند اگر زن شوهر نکرده باشد. و ارث هنگامیست که قاضی حکم کند که اموالش متعلّق بورثه میباشد،

ص: ۲۴۷

و در فطری حین الارتداد، و در غیر فطری هنگام مرگ، و مؤلف در کتاب مقنع گوید: اگر ترسانی اسلام آورد سپس به نصرانیت باز گردد اموالش متعلّق بورثه نصرانی او خواهد بود پس از مرگش، و اگر مسلمانی نصرانی شود سپس بمیرد اموالش متعلّق به اولاد مسلمانش میباشد».

و اینکه گفته شده مرتد فطری توبه ندارد، صحیح است، بدین معنا که لازم نیست حاکم شرع او را مانند مرتد ملّی توبه دهد، و باصطلاح استیتاب ندارد، نه آنکه توبه‌اش قبول نیست، چه اگر او قبل از صدور حکم توبه کرد توبه‌اش بنا بر نص صریح قرآن کریم که فرموده: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» پذیرفته است، و مفتوح بودن باب توبه را بصریح آیه بصرف استنباطی از خبر مجمل بلکه متشابهی نمی توان نادیده گرفت.

و جمله «لا توبة له» که در حسنه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در کتاب کافی نقل شده است، صریح نیست و مجمل است، و میتوان آن را حمل بر صحیح علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام کرد که فرموده است

«یقتل و لا یستتاب»

و معنای آن را عدم لزوم استیتاب گرفت که با آیه مذکور سازگار است، و در این صورت آیه بر عمومیت خود باقی است و تخصیص نخورده است، و عدم پذیرش توبه را بنا بر نص صریح آیه مبارکه **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ** مقید به ازدیاد کفر و بازنگشتن از ضلال بدانیم، یعنی آنکه خود توبه نکند و به اسلام رجوع ننماید، و پس از صدور حکم خود را در معرض هلاک بیند و آنگاه اظهار ندامت کرده و توبه نماید که البته پذیرفته نیست چه این توبه نوعی حیلۀ برای نجات از مرگ است نه توبه حقیقی، و این تفصیل کلام در اینجا از آن جهت است که شارع مقدس اسلام در مورد دماء و فروج امر اکید به احتیاط و دقت فرموده، و مقتضای احتیاط آنست که حکم مرتد تائب را با غیر تائب یکی ندانیم، و آنچه نزدیکتر به احتیاط است عمل نمائیم».

باب میراث کسی که وارث ندارد

۵۷۱۴- علاء، از محمد بن مسلم از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که بمیرد در حالی که نه وارثی از خویشاوندان بجای گذارد، و نه بنده آزادشده‌ای که جریره او را ضامن شده باشد از او بجای مانده باشد، مال او از انفالست.

شرح: «مقیّد به عتاق کرده است تا آزادشده به کفّاره، و آزادشده غیر ضامن خارج باشد».

۵۷۱۵- و در خبر دیگر آمده است که: کسی که بمیرد، و وارثی نداشته باشد، مالش متعلّق بهمشهریان او است.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: زمانی که امام ظاهر باشد مال او برای امامست، و چون امام غائب باشد، مال او برای مردم شهر او است، و این در صورتیست که وارثی و کسی نزدیکتر از مردم شهر خود نداشته باشد.

شرح: «صاحب مسالک الأفهام گفته است: هر گاه وارثی برای متوفّی نبود حتّی ضامن جریره، مشهور آنست که وارث او امام علیه السلام است چنان که در چندین روایت آمده است، و عامّه گویند میراث چنین کسی بیت المال است، و این فتوای شیخ در استبصار است، و در صورتی که امام معصوم حضور داشته باشد به وی دهند و

در صورت غیبتش، میان فقراء و مساکین تقسیم کنند، و فرقی نمی‌کند اهل بلد او باشند یا اهل دیگر شهرها، و آنچه متعلّق به امام است از باب امامت اوست نه از باب شخص او لذا به نفع تمام مسلمین بمصرف خواهد رسید».

۵۷۱۶- و حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره مرد مسلمانی سؤال کردند که کشته شده، و پدری نصرانی بجای نهاده است، در این صورت دیه او متعلّق بکیست؟ فرمود:

آن را میگیرند، و در بیت المال مسلمین میگذارند، زیرا که دیه جنایتش بر عهده بیت المال مسلمین است.

باب میراث اهل ادیان مختلف

اهل دو دین از یک دیگر ارث نمیبرند، و مسلمان از کافر ارث میبرد، و کافر از مسلمان ارث نمیبرد، و این بدان جهت است که اصل حکم در باره اموال مشرکین اینست که آن، فیئ مسلمین است، و مسلمین نسبت به آن اموال از مشرکین سزاوارترند، و خداوند عزّ و جلّ همانا که میراث را از آنرو بر کفّار حرام کرده است تا کیفر کفرشان باشد، همان طور که آن را بر قاتل بکیفر ارتکاب قتلش حرام کرده است.

ولی شخص مسلمان بکدام گناه، و بکیفر کدامین خطا از میراث محروم شود؟ و چگونه

ص: ۲۵۰

اسلام چنان شود که شری بر او بیفزاید؟! با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

۵۷۱۷- اسلام می‌افزاید و نمی‌کاهد «۱». و نیز فرموده است:

۵۷۱۸- ضرری و اضرائی در اسلام نیست «۲».

و بنا بر این، اسلام بر شخص مسلمان خیر می‌افزاید، و شری بر او نمی‌افزاید. و پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باره فرموده است:

۵۷۱۹- اسلام همچنان به برتری می‌رود، و هیچ دینی بر آن برتر نمی‌شود. و کفار بمنزله مردگانند که نه حاجب از ارت می‌شوند، و نه ارت می‌برند.

۵۷۲۰- و از ابو الاسود دثلی روایت کرده‌اند که معاذ بن جبل در یمن بود، پس مردم بر او گرد آمدند، و گفتند: مردی یهودی مرده است، و برادری مسلمان بجای نهاده است، پس معاذ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: اسلام می‌افزاید، و نمی‌کاهد. و از این رو مرد مسلمان از برادر یهودیش ارت برد.

(۱) این خبر را ابو داود سجستانی در سنن خود، و حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین و احمد بن - حنبل در مسند با سند از معاذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند مانند حدیثی که خواهد آمد.

(۲) این خبر را ابن ماجه قزوینی در سنن خود و احمد بن حنبل در مسند با سند از ابن عباس و عبادة به این لفظ نقل کرده‌اند

«لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»

ص: ۲۵۱

۵۷۲۱- و محمد بن سنان، از عبد الرحمن بن أعین روایت کرده است که از امام أبو جعفر باقر علیه السلام، در باره مردی نصرانی که بمیرد، و پسری مسلمان بجای گذارد سؤال کردند. امام فرمود: خداوند عزّ و جلّ بوسیله اسلام جز عزّت بر ما نیفزوده است، و از این رو ما از ایشان ارت می‌بریم، و ایشان از ما ارت نمی‌برند.

۵۷۲۲- و زرعه، از سماعه در روایت خود آورده است که گفت: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که «آیا شخص مسلمان از مشرک ارت می‌برد؟ امام فرمود: آری. و اما مشرک از مسلمان ارت نمی‌برد.»

شرح: «مسلمان از کافر ارث می‌برد چرا که اگر اسلام نداشت ارث می‌برد اکنون که اسلام آورده اگر ارث نبرد پس اسلام موجب زیان و ضرر و خسران او شده و او را فرود آورده است نه آنکه بالا برده باشد، و چون اسلام شخص را بالا برد و فرود نیاورد پس باید از کافر ارث ببرد».

۵۷۲۳- و موسی بن بکر، از عبد الرحمن بن اعین از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: اهل دو دین از یک دیگر ارث نمی‌برند. ما از ایشان ارث می‌بریم، و ایشان از ما ارث نمی‌برند، زیرا خداوند عزّ و جلّ بوسیله اسلام جز عزّت بر ما نیفزوده است.

شرح: «مشهور آنست که کفار و لو اهل دو ملت باشند از یک دیگر ارث می‌برند، یعنی یهودی از نصرانی، و نصرانی از یهودی، و این روایت دلالت بر عدم ارث آنها از یک دیگر می‌کند، و فقها آن را حمل بر نفی توارث میان مسلم و کافر از جانبین کرده‌اند.

ص: ۲۵۲

و شرط توارث کفار را از هر ملت که باشند عدم داشتن وارث مسلمان بغیر از امام و حاکم دانند».

۵۷۲۴- و حسن بن محبوب، از حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مسلمان در برابر کافر حاجب می‌شود، و از او ارث می‌برد، و کافر نه حاجب مسلمان می‌شود، و نه از او ارث می‌برد.

شرح: «فقهاء ضامن جریره کافر را اگر مسلمان باشد وارث کافر و حاجب «۱» وارث کافر دانند».

۵۷۲۵- و حسن بن محبوب، از ابی ولّاد [حنّاط] روایت کرده است که گفت:

از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: مسلمان از زن ذمی خود ارث می‌برد، ولی آن زن از او ارث نمی‌برد.

۵۷۲۶- و حسن بن علی خزاز، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، و مسلمان را میرسد که از کافر ارث ببرد، مگر آنکه مسلمان چیزی را برای کافر وصیت کرده

(۱) مراد از «حاجب» مانع است یعنی مانع می‌شود کافر را از بردن ارث و مسلمان چه نزدیک باشد و چه دور و متوفی چه کافر باشد و چه مسلمان.

ص: ۲۵۳

باشد.

شرح: «حمل شده بر کفاری که محارب نباشد، و الا وصیت برای کافر محارب موادّات محسوب می‌شود و حرام خواهد بود».

۵۷۲۷- و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس روایت کرده است، که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود: یهودی و نصرانی از مسلمین ارث نمیبرند، و مسلمین از یهودی و نصرانی ارث میبرند.

۵۷۲۸- و حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام در باره مرد مسلمانی سؤال کردم که وفات یافته است، و مادری نصرانی، و همسری و فرزندان مسلمانی از او بجای مانده‌اند، فرمود: اگر مادرش پیش از آنکه میراثش قسمت شود اسلام آورد سدس ترکه به او داده می‌شود.

گفتم: پس اگر زنی و فرزندی و وارثی که در کتاب سهمی برای ایشان تعیین شده است، از جمع مسلمین نداشته باشد، و مادرش و خویشاوندانش همگی نصرانی و از آنان باشند که اگر مسلمان میبودند در کتاب سهمی میداشتند، در این صورت میراث او برای کیست؟ فرمود: اگر مادرش اسلام بیاورد همگی میراثش متعلق به او است.

و اگر مادرش اسلام نیاورد و یکی از آن خویشاوندانش که در کتاب خدا سهمی

ص: ۲۵۴

دارند، به اسلام بگردد، میراث او برای همین خویشاوند است. و اگر هیچ یک از ایشان اسلام نیاورد میراثش برای امام است.

شرح: «سزاوار است که خویشان سببی را جزء خویشان و اقربای او قرار داد، چنان که زن و شوهر باشند».

۵۷۲۹- و حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عبد الملک بن اعین؛ یا مالک بن اعین روایت کرده است، که: از امام باقر علیه السلام در باره ترسائی سؤال کردم که مرده است، در حالی که برادرزاده‌ای مسلمان، و خواهرزاده‌ای مسلمان بجای گذاشته و آن نصرانی اولاد و همسری نصرانی نیز دارد، امام علیه السلام فرمود:

رأی من اینست که دو ثلث ترکه را بیسر برادر مسلمانش و ثلث آن را بیسر خواهر مسلمانش بدهند، و این در صورتیست که فرزند صغیری نداشته باشد، زیرا در این صورت آن دو وارث مکلفند که از آن مال که از پدر صغار به ارث برده‌اند در تأمین امور معیشت ایشان صرف کنند، تا آنگاه که بحد بلوغ برسند، در این هنگام در باره کیفیت صرف مال بر صغار از امام سؤال کردند. حضرت فرمود: وارث دو ثلث مال دو ثلث مخارج را بر عهده میگیرد، و وارث یک ثلث آن یک ثلث از مخارج را متقبل می‌شود، پس زمانی که صغار بالغ شدند، آن مخارج را از ایشان قطع میکنند، گفتند:

پس اگر اولاد او در همان دوران کودکی اسلام بیاورند؟ فرمود: در این صورت ترکه پدرشان در اختیار امام قرار داده می‌شود، تا زمانی که بالغ شوند، پس اگر بعد از بلوغ در

ص: ۲۵۵

مسلمانی استوار ماندند، امام میراثشان را به ایشان تحویل می‌دهد، و اگر در مسلمانی استوار نماندند، امام میراث او را بیسر برادر و پسر خواهرش که هر دو مسلمانند تحویل می‌دهد. بر این گونه که دو ثلث آن را بیسر برادرش، و یک ثلث را بیسر خواهرش می‌بخشد.

شرح: «یعنی خواهر و برادر پدری یا ابوینی. و باید دانست که بدین خبر با اینکه صحیح الاسناد است اشکالاتی شده است که در این مختصر مجال ذکر آن نیست به نسخه اصل عربی که در چهار مجلد بطبع رسیده ج ۴ ص ۳۳۸ مراجعه شود».

۵۷۳۰- و ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید روایت کرده است، که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که: ترسائی اسلام آورده و آنگاه بنصرانیت بازگشته، و پس از آن مرده است، امام فرمود: میراثش برای فرزندان نصرانی او است گفتم. و مسلمانی که نصرانی شود و پس از آن بمیرد؟ فرمود میراثش برای فرزندان مسلمان او است.

باب میراث بردگان

۵۷۳۱- محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در باره مردی که

ص: ۲۵۶

بمیرد، درحالی که مادری برده داشته باشد میفرمود: او را از محل مال پسرش میخرند، و آزاد میکنند، و پس از آن او را در مقام وارث قرار می‌دهند.

۵۷۳۲- و حنان بن سدیر، از ابن ابی یعفر، از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مولائی از امیر المؤمنین وفات یافت، پس فرمود: بنگرید که آیا وارثی برای او می‌یابید؟ گفتند: او در یمامه دو دختر، برده دارد، و امام علیه السلام از محل مال متوفی آن دو را خرید، و آنگاه بقیه میراث را به ایشان بیرداخت.

۵۷۳۳- و محمد بن ابی عمیر، از جمیل روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که بمیرد، و پسری برده بجای گذارد، امام فرمود: پسر او از محل مالش خریده و آزاد می‌شود، و ما بقی ترکه را به ارث میبرد.

۵۷۳۴- و در روایت ابن مسکان، از سلیمان بن خالد آمده است که گفت:

امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام چون مردی میمرد، و زن برده‌ای داشت، آن زن را از محل مال او می‌خرید، و آزاد می‌ساخت، و آنگاه او را از ارث بهره میداد.

ص: ۲۵۷

۵۷۳۵- و عبد الله بن مغیره، از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: أمير المؤمنين عليه السلام در باره کسی که نسبت بگلام کسی ادعائی اقامه می‌کرد، و می‌پنداشت که آن گلام پسر او است، قضاوت فرمود که آن گلام با بهای تأمین شده از مال مدعی آزاد می‌شود، و در این صورت اگر مدعی وفات یافت، و مال او پیش از آنکه گلام آزاد شود قسمت شد، مال بر او سبقت گرفته و فرصت بهره گرفتن از سهم الارث را از او ربوده است، ولی اگر گلام پیش از آنکه مال قسمت شود آزاد شد، گلام آزاد شده از ترکه مدعی بهره‌مند می‌گردد.

۵۷۳۶- و حسن بن محبوب، از وهب بن عبد ربه روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره مردی سؤال کردم که امّ ولد داشته، ولی فرزندی که آن زن از آن مرد داشته مرده است، و پس از آن امّ ولد را با مردی تزویج کرده، و آن مرد فرزندی به او داده، و پس از آن مرده است، و زن بصاحب اصلیش باز گشته است، در این صورت آیا این مرد میتواند که پیش از ازدواج با او مقاربت کند؟ امام فرمود: نمیتواند با او مقاربت کند مگر بعد از آنکه آن زن چهار ماه و ده روز عدّه وفات شوهر متوفی را برگزار نماید، ولی پس از انقضای عدّه میتواند از طریق مالکیت، نه از طریق نکاح با او مقاربت کند. گفتم: پس وضع فرزندی که از آن شوهر آورده چه می‌شود؟ فرمود: اگر آن شوهر مالی بجای نهاده باشد، آن فرزند از محل آن مال از صاحبش خریده و آزاد می‌شود، و از ترکه پدرش ارث میبرد. گفتم: پس اگر آن شوهر

ص: ۲۵۸

مالی بجای نگذاشته باشد؟ فرمود: در این صورت حکم او حکم مادر او است.

شرح: «امّ ولد کنیزی است که از صاحبش دارای اولاد شود».

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گوید: این خبر، همین گونه آمده است، و من آن را بعَلَّت قَوّت اسنادش در اینجا آوردم، و اصل نزد ما اینست که چون یکی از والدین آزاد باشد. فرزند آزاد است. و گاهی مطلبی از ناحیه امام بلفظ اخبار صادر می‌شود، که معنی آن انکار و حکایت از قائلین آنست.

شرح: «این خبر دلالت دارد که فرزند مانند مادرش مملوک است، و این ممکن است مثلاً هر گاه صاحب کنیز هنگام عقد او با شخص شوهر شرط کرده باشد که فرزند رقّ باشد. و یا مرد رقّ باشد و پس از حمل زوجه آزاد شود و مالی بدست آورد».

۵۷۳۷- و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب روایت کرده است که گفت:

امام صادق علیه السلام فرمود: گلام ارث نمیبرد، و طلیق ارث نمیبرد.

شرح: «در کافی در هر دو موضع

«لا یرث»

آمده و ترجمه مطابق کافی شده است، و بنا بر متن (که بصیغه تفعیل مجهول خوانده شود) معنایش آنست که او را ارث نمی‌دهند. و طلیق یا مطلقه باینه است و یا اسیر آزاد شده، و بعید نیست مراد بطلاق کافر باشد زیرا بیشتر طلقاء کافر بودند».

۵۷۳۸- و محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس بزرج، از جمیل بن دراج روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود:

ص: ۲۵۹

آزاد و برده از یک دیگر ارث نمیبرند.

شرح: «شیخ در تهذیب گفته است: زیرا مملوک مالک نیست تا ارثی گذارد، و آزاد از او ارث برد، و او از آزاد ارث نبرد تا مادامی که جز او کس آزادی را متوفی نداشته باشد، و در صورت وجود غیر، برده هرگز از آزاد ارث نبرد».

۵۷۳۹- و علی بن مهزیار، از فضاله، از أبان، از فضل بن عبد الملک روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره غلام و کنیز سؤال کردم که آنها که ارث نمیبرند حاجب دیگری میشوند؟ فرمود: نه.

شرح: «مراد آنست که اگر پسر پسر آزاد شده بود و پدرش مملوک بود اگر جدش وفات یافت فرزند مملوک او حاجب نوه او می‌شود یا نه».

باب میراث مکاتب

۵۷۴۰- یونس بن عبد الرحمن، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم: مکاتبی خود را باز خریده و مالی به ارزش صد هزار درهم بجای نهاده است، و وارثی ندارد، در این صورت چه کسی از او ارث میبرد؟ فرمود: ارث او را کسی میبرد که مولای جرائر او شده است، پرسیدم:

چه کسی ضامن جریره اوست؟ فرمود آنکه ضامن جرائر مسلمین است.

شرح: «خبر دلالت دارد بر اینکه مکاتب سائبه است و امام وارث اوست».

۵۷۴۱- و در روایت محمد بن ابی عمیر، از یکی از اصحاب ما از امام صادق

ص: ۲۶۰

علیه السلام آمده است که مردی با غلام خود مکاتبه نمود، و با او شرط کرد که میراثش برای او باشد، پس چون این داستان بمحضر امیر المؤمنین علیه السلام معروض شد، شرط اول او را ابطال کرد، و فرمود: شرط خدا مقدم بر شرط تو است.

شرح: «مشهور آنست که ولاء قابل خرید و فروش و بخشش و شرط معاملات نیست.»

۵۷۴۲- و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در باره مکاتبی که مرده و مالی بجای نهاده بر این گونه حکم فرمود که: مال او بنسبت بخشی از وجود او که آزاد شده است بحساب ورثه‌اش گذاشته می‌شود، و بنسبت آن بخش که هنوز آزاد نشده است بحساب صاحبانش که با او مکاتبه کرده‌اند احتساب می‌گردد.

۵۷۴۳- و صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مکاتب به اندازه مبلغی که از بابت مکاتبه پرداخته است ارث می‌برد، و از سوی او ارث برده می‌شود.

۵۷۴۴- و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی در روایت خود گفته است که محمد بن سماعه، از عبد الحمید بن عواض، از محمد بن مسلم از امام ابو جعفر باقر علیه السلام برای من حدیث کرد که آن امام در باره مکاتبی که بخشی از قرارداد

ص: ۲۶۱

مکاتبه‌اش را پردازد، و پس از آن درگذرد، و پسری و مالی بیش از دینی که از بابت مکاتبه بر ذمه دارد بر جای گذارد، فرمود: آنچه از بابت مکاتبه بدهکار است بموالیش تأدیه می‌شود، و ما بقی بفرزندش تعلق می‌گیرد.

باب میراث مجوس

مجوس از رهگذر نسب ارث می‌برند، ولی از رهگذر نکاح فاسد ارث نمی‌برند، و بنا بر این اگر مردی مجوسی بمیرد، و مادرش را که خواهر و زن او نیز هست بجای گذارد، ترکه او بزنش از جهت مادر بودنش تعلق می‌گیرد، ولی از جهت خواهری و همسری بهره‌ای ندارد.

شرح: «میراث مجوس چنان که با آنان شرط شده باشد که به احکام اسلام ملتزم باشند ذکرش فائده دارد، و الا نتیجه‌ای بر آن متصور نیست مگر اینکه بقاضی شرع مرافعه آورند، و در این صورت مسأله اختلافی است پاره‌ای گفته‌اند: به نسب صحیح و فاسدش ارث برند، و اما بسبب بصحیحش ارث برند نه فاسدش، و برخی گفته‌اند: به سبب و نسب صحیح فقط ارث برند نه فاسد آن، بعضی گفته‌اند، بسبب و نسب صحیح و فاسدش ارث خواهند برد.»

۵۷۴۵- و در روایت سکونی آمده است که: علی علیه السلام مرد مجوسی را هر گاه با مادر و خواهر، و دختر خود ازدواج کرده بود، از دو جهت ارث می‌بخشید:

یک جهت آنکه آن زن مادر او است، و دیگر آنکه همسر او است.

ص: ۲۶۲

و من به آنچه سکونی در روایت آن منفرد است فتوی نمیدهیم.

و اگر مادرش را که خواهرش نیز هست، و دخترش را بجای گذارد، سدس ترکه‌اش برای مادر، و نصف آن برای دختر او است، و ما بقی مال بنسبت سهم آن دو به ایشان مردود می‌شود، ولی مادر از جهت اینکه خواهر متوفی بوده است چیزی نمیبرد، زیرا برادر و خواهرها با بودن مادر ارث نمیبزنند.

و اگر دخترش را که خواهر و همسرش نیز هست بجای گذارد، نصف ترکه برای او است، و این بدان جهت است که او دختر متوفی بوده، و بقیه مال ردّاً به او داده می‌شود، ولی از جهت خواهری و همسری چیزی به او تعلق نمیگیرد.

و اگر خواهرش را که همسرش نیز هست، و برادرش را بجای گذارد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» بین آن دو تقسیم می‌شود. و آن خواهر از جهت همسر بودن چیزی نمیبرد، و این باب همگی فروع و شقوقش بر همین منوالست.

و اگر مردی مجوسی دختر خود را بهمسری بگیرد، و از او دو دختر بیاورد، و آنگاه بمیرد، در حقیقت او سه دختر بجای نهاده است، و از این رو مال بالسویه بین آن سه قسمت می‌شود و اگر یکی از دو دختر بمیرد، در واقع مادرش را که خواهر پدری او است، و خواهر آبویش را بجای نهاده است، و بنا بر این ترکه او بمادرش که خواهر

ص: ۲۶۳

پدری او است تعلق میگیرد، زیرا با وجود والدین برادران و خواهران ارث نمیبزنند.

و اگر دختر دختر بعد از مرگ پدر بمیرد، او مادرش را که خواهر پدری او است بجای نهاده است، و ترکه‌اش برای مادرش از جهت مادر بودن او است، ولی از جهت خواهر بودن چیزی به او تعلق نمیگیرد.

و اگر مردی مجوسی با دخترش ازدواج کند، و آن دختر برای او دختری بیاورد، و آنگاه دختر دخترش را بهمسری بگیرد، و او نیز دختری برایش بیاورد، و پس از آن مرد مجوسی بمیرد، در این صورت هر یک از آنها یک ثلث از ترکه را به ارث میبرد، پس اگر اولین دختری که مجوسی با او ازدواج کرده است بمیرد، مال بدخترش یعنی دختر وسطی میرسد، و اگر دختر وسطی بعد از مرگ پدرش بمیرد سدس مال بمادرش یعنی بدختر اولی و نصف آن بدختر سوّمی یعنی آخرین میرسد، و باقی بحساب سهام این دو میان ایشان به عنوان ردّ توزیع، و اگر آنکه مرده سوّمین باشد و دختر اول بجای مانده باشد همگی مال بمادرش یعنی بدختر وسطی میرسد، و دختر اولی ساقط می‌شود، زیرا که او از یکسو - خواهر و از دیگر سو جدّه است، و در صورت بودن مادر، خواهر میراثی ندارد.

و اگر مردی مجوسی با دختر خود ازدواج کند، و دو دختر از او بیاورد، و آنگاه یکی از آن دو را بزوجیت بگیرد و این یک برای او دختری بیاورد، سپس آن مرد بمیرد، مال در میان ایشان بچهار قسم مساوی قسمت می‌شود، و از طریق تزویج چیزی

ص: ۲۶۴

به ایشان نمیرسد، پس اگر آن دختری که در مرحله اخیر با او ازدواج کرده است، بمیرد، دخترش و مادرش و خواهرش را که جدّه دختر او است، از خود بجای نهاده است، و در این صورت نصف مال بدخترش، و سدس آن بمادرش میرسد، و ما بقی آن بنسبت سهامشان به ایشان مردود میگردد، و آن خواهر که جدّه است بهره‌ای ندارد.

پس اگر مردی مجوسی با مادر خود ازدواج کند، و دختری از او بیاورد، سپس با آن دختر ازدواج کند، و پسری از او بیاورد، و آنگاه بمیرد، سدس مال برای مادرش، و ما بقی برای دختر و پسر است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» بین آن دو قسمت می‌شود. پس اگر مادرش بعد از او بمیرد، مال برای آن دختر است که مجوسی با آن ازدواج کرده، و با بودن دختر، پسر دخترش بهره‌ای ندارد، ولی اگر مادرش نمیرد، بلکه بعد از مجوسی دختر اولش بمیرد، در این صورت سدس مال برای مادر او است که وی مادر مجوسی است «۱»، ما بقی آن برای پسر است، و اگر بعد از مردن پدر پسر بمیرد، و مادرش زنده باشد، و مادر مجوسی در قید حیات باشد، مال بطور کلی برای مادر او است، و برای مادر مجوسی بهره‌ای نیست.

و اگر مرد مجوسی با مادرش ازدواج کند، و پسری و دختری از او بیاورد، سپس

(۱) در کلام سهوی روی داده و در عبارت متن غفلت شده، و در ترجمه صحت معنی رعایت گشته

ص: ۲۶۵

پسرش نیز با جدّه‌اش که مادر مجوسی است ازدواج کند و دختری بیاورد، سپس مجوسی بمیرد، در این صورت سدس مال برای مادر او، و ما بقی میان پسر و دختر او است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» بین ایشان قسمت می‌شود، پس اگر مادرش بعد از او بمیرد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان پسرش و دخترش قسمت می‌شود، پس اگر مادرش نمیرد، ولی پسر بعد از مرگ پدرش بمیرد، در این صورت سدس مال برای مادرش، و نصف آن برای دختر او است، و ما بقی بنسبت سهام بین آن دو قسمت می‌شود، و خواهرش از آن مال بهره‌ای ندارد.

و اگر مردی مجوسی با مادرش ازدواج کند، و پسری و دختری از او بیاورد، سپس با خواهرش ازدواج کند و پسر و دختری از او بیاورد آنگاه این پسر نیز با خواهرش ازدواج کند، و پسری و دختری از او بیاورد، سپس آن مجوس بمیرد، در این صورت سدس مال برای مادر او است و ما بقی میان پسرش و دخترش بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» بین پسر و دختر قسمت می‌شود. پس اگر پسرش بعد از او بمیرد، سدس مال برای مادر او است، و ما بقی آن بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان پسرش و دخترش قسمت می‌شود. پس اگر پسر پسرش بعد از او بمیرد، سدس مال برای مادرش، و ما بقی میان پسرش و دخترش بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»

ص: ۲۶۶

قسمت می‌شود. پس اگر مادر آن مجوسی پس از آنکه این جمع مردند بمیرد، همگی مال برای دختر او است، و بقیه ساقطند.

باب نوادر و مطالب متفرقه مربوط بمواریث

۵۷۴۶- حماد بن عیسی، از ربیع بن عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مرد بمیرد، شمشیرش، و قرآنش، و انگشتریش و کتابهایش، و اشیاء اختصاصیش، و لباسش برای بزرگترین فرزند او است، ولی اگر بزرگترین فرزندش دختر باشد، پس این اشیاء برای بزرگترین فرزند ذکور او است.

شرح: «مراد از کتابهایش رساله عملیه و کتاب دعا یا بعض دیوانها که با آن همدم بوده است می باشد نه کتابخانه او».

۵۷۴۷- و حماد بن عیسی، از شعیب بن یعقوب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون کسی بمیرد، شمشیر و اشیاء اختصاصی، و لباسهایش - لباسهایی که میپوشیده است - برای بزرگترین پسر او است.

۵۷۴۸- و علی بن حکم، از ابان أحمر، از میسر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره میراثی که بزنان تعلق میگیرد سؤال کردم، فرمود: بهای آجر

ص: ۲۶۷

و بناء، و چوب و نی متعلق به ایشانست، ولی ایشان از زمین و باغ و ملک بهره ای ندارند، گفتم: پس لباسها؟ فرمود: لباس متعلق بخود ایشانست، گفت: گفتم: پس چگونه چنین شده است (و چرا بهره زن از زمین فرو کاسته است و زن از ضیاع و عقار محروم گشته است) در صورتی که خدا در موردی ثمن، و در موردی دیگر ربع ترکه را بنام او کرده است؟ امام فرمود:

این بدان جهت است که زن پیوند نسبی با خانواده شوهر ندارد، که با تمسک به آن ارث ببرد بلکه او عنصر بیگانه ای است که در جمع صاحب نسیب داخل شده، و وضع زن در این مرحله بدان جهت چنین شده است که نتواند بوسیله ازدواج جدید پای شوهر تازه اش را، که فرزند قومی دیگر است بخانواده باز کند، و برای قومی که در ملک و باغ خودشان زندگی و فعالیت میکنند مزاحمتی بوجود آورد.

شرح: «باید این مطلب را توجه داشت که این حکم که زن از زمین خانه مسکونی ارث نمی برد و از ساختمان نیز قیمت آن را طلبکار می شود، در جایی است که خود حقی در تهیه و ساختن آن نداشته باشد، و زن و شوهری که با معاونت یک دیگر زمینی تهیه کرده اند - مثل اینکه از طریق دولت بعنوان اینکه دارای فرزند هستند گرفته باشند یا از طریق دیگر بدست آورده باشند - و با معیت و یاری یک دیگر و گرفتن وام بنائی را برای سکونت خود و فرزندان شان بالا برده باشند بقسمی که اگر فعالیت و پشتکار زن در تهیه مخارج آن نبود خانه ای نبود، اکنون که در آن سامان گرفته و مرد از دنیا می رود، حق زن در آن خانه محفوظ است، و حکمش غیر از آنست که گفته شد، زیرا زن خود نحوه شرکتی در آن خانه دارد هر چند قباله و سند بنام مرد است، و نباید این موارد را مضمول حکم عدم ارث از اراضی و ساختمان دانست، بلکه آن حکم در موردی است که مرد بدون هیچ گونه دخالت زن زمینی تهیه کرده و خانه ای ساخته یا ساخته آن را خریداری کرده و یا بارث برده و زن کوچکترین زحمتی

را در آن متحمل نشده است، و لذا جز ارث که شارع معین کرده است چیزی نخواهد برد، و این را نیز باید دانست که جماعتی از فقها حکم حرمان زوجه را از این مالها مخصوص بغیر زنی که از شوهر متوفایش فرزند دارد دانسته‌اند، و جماعتی از ایشان مانند شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی در استبصار، و ابو الصلاح و ابن ادریس رضوان الله علیهم گفته‌اند حکم عام است در هر زوجه‌ای چه دارای فرزند باشد و چه نباشد، ولی مصنف - رحمه الله - حکم را منحصر بغیر ذات ولد داند، چنان که بیاید:»

۵۷۴۹- و امام رضا علیه السلام ضمن جواب مسائل محمد بن سنان، برای او نوشت: علت اینکه زن از عقارات چیزی جز بهای آجر و مصالح ساختمان را به ارث نمیبرد، اینست که عقار چیز است که تغییر و منقلب کردن آن ممکن نیست، و زن گاهی جایز است که رابطه زوجیتش با شوهر منقطع شود، و تغییر و تبدیل او ممکن و جایز است، ولی فرزند و پدر چنین نیستند، زیرا رها شدن از پیوند موجود بین ایشان برای آنان ممکن نیست، و در مورد زن ممکنست که او را به دیگری تعویض کرد، و بنا بر این، موضوعی که آمد و رفت آن جایز است میراث او هم در چیزی مقرر شده است که تبدیل و تغییرش جایز باشد، زیرا بین آن دو شباهتی وجود دارد، همان طور که رقبات ثابت نیز از جهت ثبات و قیام بعناصر ثابت خانواده شباهت دارند.

۵۷۵۰- و در روایت حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان احوال آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: زنان از

«عقار»

- یعنی ملک و

ص: ۲۶۹

مزرعه و باغ- ارثی نمیبرند، و سهم ایشان بهای ساختمان و درخت و نخل است- مقصود از ساختمان در این بیان خانه‌ها است، و مراد از زنان همسر است-.

۵۷۵۱- و محمد بن ولید، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: همانا بدان جهت بهای چوب و آجر را برای زن مقرر داشته‌اند، که او با ازدواج جدید عنصر بیگانه‌ای را که موجب فساد موارث است بجمع ورته وارد نکند- و

«طوب»

- که در عبارت این خبر آمده- نوعی از آجرهای بزرگ پخته است.

۵۷۵۲- و در روایت حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، و ابو محمد خطّاب همدانی، از طربال از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده است که فرمود: زن از دهکده‌ها، و خانه‌ها، و سلاح، و اسبهای که شوهرش بجا نهاده است ارث نمیبرد، و از مال، و بردگان، و جامه‌ها، و اثاث خانه که آنها را بجا نهاده است ارث میبرد، آنگاه فرمود: و مصالح از تنه‌های نخل و نی و درها ارزش‌یابی می‌شود، و حقّ او از آن اشیاء به او داده می‌شود.

۵۷۵۳- و أبان، از فضل بن عبد الملک، و [یا از] ابن ابی یعفر روایت کرده

ص: ۲۷۰

است که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که آیا مرد چیزی از خانه زنش را و زمین مزروعیش را به ارث میبرد؟ یا در این مورد بمنزله زن است و چیزی از اینها به ارث نمیبرد؟ امام فرمود: هر یک از مرد و زن از هر چیزی که یکی از آن دو بجای نهاده باشد ارث میبرد.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گفت: این در صورتیست که آن زن از آن مرد فرزندی داشته باشد، ولی اگر از آن مرد فرزندی نداشته باشد، از اصول چیزی بجز بهای آن را به ارث نمیبرد، و دلیل صدق این مدّعی:

۵۷۵۴- خبریست که محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه روایت کرده است، دائر بر اینکه زنان زمانی که فرزندی داشته باشند از رباع- یعنی خانه و مسکن و بوستان و کشتزار- سهمی به ایشان داده می‌شود.

۵۷۵۵- و امام رضا علیه السلام ضمن جواب مسائل محمد بن سنان برای او نوشته است: علّت اینکه سهم زنان از میراث را نصف سهم مردان قرار میدهند، اینست که زن چون ازدواج کند میگیرد، ولی مرد می‌بخشد، پس بهمین جهت بر سهم مردان افزوده شده است.

و علّت دیگر در اینکه سهم مرد را دو برابر سهم زن قرار میدهند اینست که زن

ص: ۲۷۱

اگر احتیاج پیدا کند تحت کفالت مرد است، و مرد مکلف است که امور معاش او را کفایت کند و نفقه‌اش را بپردازد، در صورتی که زن مکلف نیست که معاش مرد را سامان بخشد، و اگر مرد محتاج شود زن پرداختن نفقه او الزامی ندارد، پس بهمین جهت بر سهم مرد افزوده شده است، و بیان خداوند عزّ و جلّ ناظر بهمین معنی است آنجا که میفرماید: مردان قیّم و سرپرست زنانند، و این بدان جهتست که خدا بعضی از آدمیان را بر بعضی برتری داده است، و نیز بدان جهت است که ایشان از اموال خودشان انفاق میکنند و سامان دادن اقتصاد خانواده را بر عهده دارند.

۵۷۵۶- و در روایت حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از عبد الله بن سنان آمده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که بچه عتقی میراث مرد برابر با سهم دو زن شده است؟ امام فرمود: این بعلت صدیقی است که خدا برای زن مقرر فرموده است.

۵۷۵۷- و ابن ابی عمیر، از هشام روایت کرده است که ابن ابی العوجاء بمحمد بن نعمان احوال گفت: زن ضعیف را چه موجب شده است که دارای یک سهم است، در حالی که مرد قوی و بدون نیاز دارای دو سهم است؟ وی گفت: من این سخن را برای امام صادق علیه السلام باز گفتم، امام فرمود: زن عاقله‌ای ندارد، و

ص: ۲۷۲

نفقهای و جهادی بر عهده‌اش نیست. - و امام موارد دیگری غیر این را شماره کرد- و این مسئولیتها همگی بر عهده مرد است، پس بدین جهت برای او دو سهم، و برای زن یکسهم مقرر شده است.

شرح: «عاقله‌ای ندارد، یعنی دیه کسی از خویشان را که به خطا مرتکب قتلی شده بعهده ندارد».

۵۷۵۸- و محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمرو بن حسین بن یزید، از علی بن سالم، از پدرش روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که: چگونه میراث برای مرد دو برابر زن شده است؟

فرمود: این بدان جهت است که دانه‌هایی که آدم علیه السلام و حواء در بهشت خوردند، هجده دانه بوده، که آدم دوازده دانه آن را خورده، و حواء شش دانه آن را پس بدین جهت میراث یک مرد برابر با دو زن شده است.

شرح: «در سند این خبر علی بن سالم ضعیف است و اعتباری ندارد، و خوردن آدم دوازده دانه گندم منهی عنه را و حواء شش دانه را که نیم آنست در حقیقت کمتر بودن جرم حواء را می‌رساند و باید ارث بیشتر برد چون کمتر خلاف از او سرزده است، ولی میتوان گفت: نیاز بیشتر مرد را در نظر داشته چون با خوردن شش دانه نیازش برطرف نمی‌شده است، و مؤلف در علل الشرائع روایت دیگری با سند از حضرت رضا علیه السلام آورده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده سنبله سه دانه گندم برآورد، و ابتدا حواء از آن یک حبه خورد و دو دانه را بخورد آدم داد از این جهت زن نیم سهم مرد را می‌برد. باری این گونه اخبار در غیر احکام شرعی چندان حجیت ندارد و در

ص: ۲۷۳

احکام شرعی نیز با شرائطی قابل قبول است ولی غالباً فاقد آن شرائط هستند».

۵۷۵۹- و نضر بن سوید، از یحیی الحلبي، از ایوب بن عطیه حذاء روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من نسبت به ولایت امور و تأمین مصالح هر مؤمن از خود او اولی هستم،

و هر کس که مال بجای گذارد، آن مال برای وارث اوست، و کسی که دینی یا عیالی بجای گذارد، مرجع آن منم و مسئولیت آن بر عهده منست.

شرح: «یعنی ولایت من در آن جهت است که همه بنفع و سود امت است. و گفته‌اند: روایت شده که این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب اسلام بیشتر یهودیان شد.»

۵۷۶۰- و اسماعیل بن مسلم سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش - صلوات الله علیهما - از ابو ذر - رحمة الله علیه - روایت کرده است که گفت: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم میفرمود: چون کسی در سفری بمیرد، وفاتش را از خانواده‌اش مکتوم مدارید، زیرا که آن امانتی برای عده زن او است تا آن را نگاه دارد، و میراث او که میان خویشاوندانش قسمت شود، پیش از آنکه یکی از ایشان بمیرد، و سهم الارث او از میان برود.

۵۷۶۱- و امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی دو هزار سال

ص: ۲۷۴

پیش از آنکه اجساد را خلق کند، در جهان مجردات پیوند دوستی و رابطه اخوتی میان ارواح منعقد ساخت، و از این رو چون قائم ما اهل بیت قیام کند، دو برادری را که در جهان مجردات میان ایشان ارتباط برقرار کرده است، وارث یک دیگر میسازد، و برادر نسبی را وارث قرار نمیدهد.

شرح: «عالم ارواح را گویند عالم اظله است، و گفته‌اند مراد به خلق تقدیر است نه خلق ذوات، و اخبار چون تواتر ندارد تأویل کرده‌اند، و بیان آن در مجلد ۶۱ بحار مفصل نقل شده و یکتا از فضلی معاصر آن را توضیح داده و میان اخبار مختلفش را بوجهی وجیه جمع کرده است.»

باب نوادر، و آن آخر ابواب این کتابست

۵۷۶۲- حماد بن عمرو، و انس بن محمد، از پدرش، همگی از امام جعفر بن - محمد از پدرش، از جدش، از امام علی بن ابی طالب - علیهم السلام - از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که بعلی علیه السلام فرمود:

یا علی تو را بوصیتی توصیه میکنم، پس آن را محفوظ همی دار، زیرا تا هر زمان که وصیت مرا محفوظ بداری از خیر برخوردار می‌باشی:

یا علی: کسی که خشمی را فرو خورد در حالی که به اجراء آن قادر باشد، خدا بروز قیامت امنی و ایمانی را برای او در پی می‌آورد که طعم آن را در کام جانش می‌یابد.

ص: ۲۷۵

یا علی: کسی که وصیتش را بهنگام رحلتش نیکو و کامل نسازد، این کوتاهی از جانب او نقصی در مردانگی او است.

یا علی: برترین نوع جهاد، جهاد کسی است که چون روز را آغاز کند بظلم در باره کسی همت نگمارد.

یا علی: کسی که مردم از زبانش بترسند از اهل دوزخ است.

یا علی: بدترین مردم کسی است که مردم برای احتراز از زخم زبان و آزارش او را گرامی دارند. و در روایتی دیگر آمده است که برای احتراز از شرش.

شرح: «این خبر را ابن ابی الدنیا در ذمّ غیبت از طریق انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که

«شَرَّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ لِسَانَهُ أَوْ يَخَافُ شَرَّهُ».

یا علی: بدترین مردم کسی است که آخرتش را بدنیایش بفروشد، و بدتر از او کسی است که آخرتش را بدنیای غیر خود بفروشد.

یا علی: کسی که عذر معتذری را - چه راستگو باشد و چه دروغگو - نپذیرد.

بشفاعت من نخواهد رسید.

شرح: «چون ندامت طرف برای قبول عذر کافی است، لذا چه عذر او درست باشد چه نباشد باید انسان بپذیرد».

یا علی: خداوند عزّ و جلّ دروغ مصلحت آمیز را دوست میدارد، و راست

ص: ۲۷۶

مفسده‌انگیز را منفور می‌شمارد.

یا علی: کسی که نوشیدن شراب را برای غیر خدا ترک گوید خدا او را از صراحیهای مهر مشک بر نهاده سقایت میکند. پس علی علیه السلام گفت: برای غیر خدا؟! فرمود: آری، اگر بقصد حفظ جان خود آن را ترک گوید، خدا عمل او را مشکور میدارد.

یا علی: شرابخوار بمانند بت پرست است.

شرح: «یعنی عقوبتش چون بت پرست است، لکن معلوم است که عابد وثن مخلّد در آتش است، ولی صاحب گناه کبیره تا مادامی که در دوزخ است عذابش مانند بت پرست است اما خلود ندارد».

یا علی: خداوند عزّ و جلّ نماز شرابخوار را تا چهل روز قبول نمی‌کند، پس اگر او در این چهل روز بمیرد کافر مرده است.

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: یعنی در صورتی که آن را حلال بداند.

یا علی: هر مسکری حرام است، و هر چیز که مقدار بسیار آن مست کند، جرعه‌ای از آن نیز حرامست.

یا علی: همگی گناهان را در حجره‌ای نهاده‌اند، و شرب خمر را کلید آن قرار داده‌اند.

ص: ۲۷۷

یا علی: بر شرابخوار ساعتی می‌گذرد که در آن ساعت پروردگار عزّ و جلّ خود را نمی‌شناسد.

یا علی: برافکندن کوه‌های استوار از برافکندن حکومتی که دوران او سپری نشده باشد آسانتر است.

شرح: «مراد آنست که تا اسباب زوال حکومتی پیدا نشود آن حکومت بر جا است و از بین نخواهد رفت، مثل اینکه مردم خود راضی بحکومتی باشند و از آن اطاعت کنند، و فرمان او را مخالفت نکنند ممکن نیست آن حکومت زائل شود مگر با مردمش».

یا علی: کسی که نه از دینش متنفع شوی و نه از دنیایش، تو را در همنشینی او خیری نیست، و کسی که مقام تو را پاس ندارد، و تو را محترم نشمارد، مقام او را پاس مدار، و او را محترم مشمار.

یا علی: همی سزد تا هشت خصلت در وجود مؤمن دست بهم دهد: متانت و مقاومتی بهنگام بلاء، و شکری بهنگام رفاه، و قناعتی بروزی مقدر از جانب خداوند عزّ و جلّ، چنان که بر دشمنان ستم روا ندارد، و بار توقع خود را بر دوستان تحمیل نکند، بدنش از تحمل کار خود خسته و ملول است، و مردمان از جانب او در آسایش و امانند.

یا علی: چهار گروهند که دعائی از ایشان ردّ نمیشود: پیشوائی که عدالت پیشه سازد، و پدری که بفرزندش دعا کند، و مردی که در غیاب دوستش او را بدعا یاد

ص: ۲۷۸

کند، و کسی که از فشار ظلم دست بدعا بردارد، و خداوند عزّ و جلّ در خطاب به او میگوید: قسم بعزّت و جلالم اگر چه زمانی بر مظلومیت تو بگذرد انتقام تو را خواهیم گرفت.

یا علی: هشت گروهند که اگر مورد اهانت واقع شوند میباید تا کسی جز خودشان را سرزنش نکنند: کسانی که بسفره‌ای روند که به آن دعوت نشده‌اند، و آنان که بصاحب خانه فرمان دهند، و کسانی که از دشمنانشان طلب خیر کنند، و آنان که از لئیمان احسان طلب کنند، و کسانی که میان دو نفر که رازی با یک دیگر باز میگویند بی‌دعوتی داخل شوند، و کسانی که به قدرت

حاکم بی‌اعتنائی کنند، و آنان که در جایی بنشینند که شایستگی آن را ندارند، و کسانی که روی سخن خود را بکسی آورند که گوش به گفتارشان فرا نمیدهد.

یا علی: خدا بهشت را بر هر انسان زشت‌خوی بدزبانی که از هر چه بگوید و از هر چه در باره‌اش بگویند باکی نمیدارد حرام کرده است.

یا علی: خوشا بحال کسی که عمرش دراز و عملش نیکو باشد.

یا علی: مزاح مکن که هیبت از میان برود، و دروغ مگو که فروغت فرو میرد، و از دو خصلت حذر کن، یکی بی‌حوصلگی، و دیگری تنبلی، زیرا اگر بی‌حوصله شوی بر حق صبر نمیکنی، و اگر تنبل شوی حقی را اداء نمینمائی.

ص: ۲۷۹

یا علی: هر گناهی را توبه‌ای است، مگر سوء خلق را که صاحب آن از هر گناه که بیرون آید بگناهی دیگر داخل می‌شود.

یا علی: چهار کس کیفر عملشان از همگان سریعتر است: یک آن کس که تو در باره‌اش نیکی کرده‌ای، ولی او مزد نیکی تو را با بدی داده، و دیگر کسی که تو در باره او ستم نکنی، و او بر تو ستم کند، و دیگر کسی که برای انجام کاری با او تعهدی کنی، و تو بتعهد خود وفا نمائی و او با تو خیانت کند، و چهارم کسی که تو خویشی وی را رعایت میکنی و او از تو می‌گسلد.

توضیح: «ترجمه جمله اخیر مطابق نسخه تحف العقول است و بنظر میرسد در کلام تصرف شده است».

یا علی: کسی که بیحوصلگی بر او چیره شود، آسایش از محیط او رخت بر می‌بندد.

یا علی: دوازده خصلت است که مرد مسلمان را همی سزد بر خوان طعام بیاموزد، چهار خصلت از آن واجبست، و چهار خصلت سنت است، و چهار خصلت ادبست اما آن چهار خصلت واجب: یکی آنست که آنچه را میخورد بشناسد، و دیگر آنکه بهنگام گشودن دست بخوان طعام نام خدا را بر زبان براند، و دیگر آنکه خدا را سپاس گوید، و چهارم آنکه از منعم کریم خود راضی باشد.

ص: ۲۸۰

و اما چهار خصلت سنت عبارت از اینست که روی پای چپ بنشیند، و با سه انگشت طعام صرف کند، و از طعامی که نزدیک او نهاده شده بخورد، و انگشتان را بمکد.

و اما چهار خصلت ادب نیز اینکه لقمه را کوچک بگیرد، و آن را بنحو کامل بجود، و کمتر بصورت مردم نگاه کند، و دستها را بشوید.

یا علی: خدا بهشت را از دو خشت آفرید: خشتی از زر و خشتی از سیم، و دیوارهایش را از یاقوت و سقش را زبرجد، و سنگریزه‌اش را مروارید، و خاکش را زعفران، و مشک بویا قرار داد، و آنگاه به او گفت: سخن بگوی! پس بهشت گفت: معبود حقی جز خدای حی قیوم نیست. سعادت‌مند کسی است که بدرون من درآید، خداوند جلّ جلاله گوید: بعزت و بجلالم قسم است، که شخص شرابخواره‌ای، و سخن چینی، و زن بمزدی، و عسسی، و مخنتی، و کفن دزدی، و مأمور گمرکی، و قاطع رحمی، و قدری مذهبی به آن داخل نمیشود.

یا علی: از این امت ده طایفه بخدای عظیم کافر شده‌اند؛ و آن ده طایفه عبارتند از نمام، و ساحر، و زن بمزد، و کسی که بحرام در دبر زنی مواجهه کند، یا با چهار پائی جمع شود، یا با محرم خود نکاح نماید، یا برای انگیختن فتنه سعایت کند، یا بمردمان

ص: ۲۸۱

جنگ افروز سلاح بفروشد، یا از دادن زکات امتناع نماید، یا با داشتن ثروت حجّ نکرده بمیرد.

یا علی: ولیمه‌ای جز در پنج مورد نیست: در عرس، یا خرس، یا عذار، یا وکار یا رکاز. پس عرس ولیمه ازدواج است، و خرس ولیمه تولّد است، و عذار ولیمه ختنه است، و وکار ولیمه ساختن یا خریدن خانه است، و رکاز ولیمه حاجّ بهنگام بازگشت از مکه است.

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: یکی از اهل لغت را شنیدم که در معنی وکار میگفت: طعامی را که مردم بمناسبت ساختن یا خریدن خانه به آن دعوت میشوند «وکیره» و وکار از آنست، و طعامی را که بمناسبت ورود از سفر اتخاذ میکنند «نقیعه» و «رکاز» میگویند، و رکاز بمعنی غنیمت است، و گوئی که تشریح این اطعام و ترتیب این ولیمه برای قدوم از مکه بمناسبت ثواب عظیمی است که صاحب آن به «غنیمت» میبرد، و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «روزه در فصل زمستان غنیمتی بی‌زحمت و بدون تحمل مشقت است» از این باب است.

یا علی: برای انسان خردمند شایسته نیست که جز در سه مورد از وطن کوچ

ص: ۲۸۲

کند: یا بقصد مرمت معاش، و یا ساختن توشه برای معاد، یا لذتی در غیر حرام.

یا علی: سه چیز در دنیا و آخرت از مکارم اخلاقت: نخست آنکه چون کسی بر تو ستم کرد از او درگذری، و دیگر آنکه با کسی که از تو ببرد بیبندی، و سوم آنکه در مقابل کسی که با تو سفاهت و لجاجت کند بردباری کنی.

یا علی: بشناخت قدر چهار چیز پیش از فرارسیدن چهار چیزی بشتاب: جوانیت پیش از پیریت، و تندرستیت پیش از بیماریت، و توانگریت پیش از درویشیت، و زندگیت پیش از مرگت.

یا علی، خداوند عزّ و جلّ این امور را برای امتّ من ناپسند داشته است: سبک شمردن نماز، و منتّ نهادن در صدقه، و وارد شدن بمسجد در حال جنابت، و خنده در گورستان، و سرکشیدن بخانه مردم، و نگاه کردن بفروج زنان، - که آن موجب ناپسندست - و سخن گفتن در حال مجامعت را - که موجب گنگ شدنست -، و خواب ما بین نماز مغرب و عشاء را - که موجب حرمان از رزقست -، و غسل در فضای باز بدون زیر جامه، و داخل شدن به نهرها با نداشتن ساتر عورت - زیرا که درون نهرها فرشتگانی سکونت دارند -، و داخل شدن بحمام بدون زیر جامه را، و سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح را، و سفر کردن در دریای طوفانی را، و خوابیدن بالای بام بدون نرده و دیواره را، و فرمود: کسی که بر بامی بدون نرده بخوابد تعهد خدا در

ص: ۲۸۳

حفظ و حراستش را از دست داده است، و خدا ناپسند میدارد که شخصی در خانه‌ای تنها بخوابد، و ناپسند میدارد که با همسرش در حال حیض مقاربت کند، پس اگر چنین کرد و طفل در حال ابتلاء به خوره یا پیسی متولد شد کسی جز خودش را سرزنش نکند، و خدا ناپسند میدارد که شخص با کسی که مبتلا به خوره است همسخن شود، مگر آنکه بقدر ذراعی با او فاصله داشته باشد، و فرمود: از شخص مبتلا به خوره بگریز، چنان که از شیر میگریزی.

و خدا ناپسند میدارد که چون شخص محتلم شود، قبل از غسل از احتلام با همسرش مقاربت کند، پس اگر چنین کرد و کودک دیوانه متولد شد جز خودش را سرزنش نکند.

و خدا ادرار کردن در کرانه نهر جاری را و قضاء حاجت در زیر درخت یا نخلی بارور را، و قضاء حاجت در حال ایستادن را ناپسند داشته است، و نیز پوشیدن کفش در حال ایستادن را ناپسند داشته، همچنین ناپسند میدارد که کسی با نداشتن چراغ به حجره‌ای تاریک داخل شود.

یا علی: آفت شرافت اصل فخر فروختن است.

یا علی: کسی که از خداوند عزّ و جلّ بترسد همه چیز از او میترسد، و کسی که از

ص: ۲۸۴

خداوند عزّ و جلّ نترسد، خدا او را از همه چیز میترساند.

یا علی: هشت گروهند که خدا نمازشان را قبول نمیکند، بنده فراری تا زمانی که بسوی مولای خود بازگردد، و زن نافرمانی که شوهرش بر او خشمگین باشد، و آن کس که از پرداختن زکات امتناع کند، و آن کس که وضوء را واگذارد، (بی وضوء بنماز ایستد) و دختر بالغی که بدون مقنعه نماز بگذارد، و امام قومی که به امامت ایشان بایستد در حالی که از او کراهت باشند، و شخص مست، و کسی که بول و غائطش بر او فشار آورد و او خودداری کند.

یا علی: چهار صفت است که در وجود هر کس باشد خدای تعالی خانه‌ای در بهشت برای او بنا میکند: کسی که یتیمی را پناه دهد، و بر ضعیفی رحمت آورد، و بر والدیش دلسوزی کند، و در باره مملوکش مدارا نماید.

یا علی: سه چیز است که چون کسی با داشتن آن خدای عزّ و جلّ را دیدار کند، از برترین مردم خواهد بود: کسی که بسوی خدا آید در حالی که عمل به فرائض الهی را با خود داشته باشد عابدترین مردم است، و کسی که از محارم خداوند عزّ و جلّ اجتناب کند از پارساترین مردم است، و کسی که به روزی خدا داده‌اش قانع باشد از بی‌نیازترین مردمان است.

ص: ۲۸۵

یا علی: سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند: مواسات با برادر در مال خود، و دادن داد مردم از وجود خود، و ذکر خدا در همه حال، و این ذکر خدا

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر»

نیست، بلکه آنست که چون در برابر چیزی که بر او حرامست واقع شود از خداوند عزّ و جلّ در باره آن بترسد، و آن را ترک کند.

یا علی: سه گروهند که اگر چه به آئین انصاف با ایشان رفتار کنی بر تو ستم میکنند: فرومایگان، و خاندان، و خدمتکارت. و سه گروهند که حقّ خود را بسنگ تمام از سه گروه نمیستانند: آزادی از برده‌ای، و عالمی از جاهلی، و نیرومندی از ناتوانی.

شرح: «مراد از صدر کلام بیان روحیات آن افراد است به حقیقت و واقع، نه آنکه تجویز ترک انصاف باشد، بدین معنی که اینان چون این چنین هستند لذا انسان لابد و ناگزیر است با ایشان به مدارا و صبر و نرمی رفتار کند، و آزار آنها را تحمل نماید، و مراد به ذیل کلام آنست که نمی‌سزد که با این گروه مردم سخت‌گیری کرد، چون در مرتبه ادنی هستند و درجه سوم جامعه بشمار میروند».

یا علی: هفت صفت است که چون در وجود کسی گرد آید حقیقت ایمان را بکمال یافته است، و درهای بهشت بروی او باز است: کسی که وضوی خود را شاداب سازد، و نمازش را نیکو بجای آورد، و زکات مالش را بپردازد، از خشم خود جلوگیری کند، و زبانش را زندانی سازد، و از گناهانش آمرزش بطلبد، و شرط پیروی و دوستی

ص: ۲۸۶

اهل بیت پیمبرش (سلام الله علیهم) را بجا آورد.

یا علی: خدا سه کس را از رحمت خود محروم و مهجور ساخته است: کسی که توشه‌اش را تنها بخورد، و کسی که تنها راه بیابان را در پیش گیرد، و کسی که تنها در خانه‌ای بخوابد.

یا علی: سه عمل است که بیم جنون از آن می‌رود: قضاء حاجت در میان قبور، و راه رفتن در یک پای افزار، و تنها خفتن در خانه.

یا علی: سه مورد است که دروغ گفتن در آن نیکو است: تدبیر در جنگ، و وعده دادن به همسر و زوجه، و اصلاح میان مردم. و همنشینی سه طایفه دل را میمیراند: همنشینی فرومایگان، و همنشینی توانگران، و گفتگو با زنان.

یا علی: سه چیز از حقایق ایمانست! انفاق در حال تنگدستی، و گرفتن داد مردم از خویشان، و بذل علم بر جوینده آن.

یا علی: سه چیز است که چون در وجود کسی نباشد، عملش کامل نمیشود:

یکی آن پارسائی که او را از معاصی خدا مانع شود، و دیگر خلقی که بوسیله آن با مردم مدارا کند، و سوم حلمی که سفاهت سفیهان را از سوی خود بگرداند.

ص: ۲۸۷

یا علی: برای مؤمن در دنیا سه شادمانی موجود است: دیدار برادران، و افطاری دادن بروزه دار، و تهجد در ساعات آخر شب.

یا علی: تو را از سه خصلت نهی میکنم: از حسد، و حرص و کبر.

یا علی: چهار خصلت علامت شقاوتست: خشکی چشم، و قساوت قلب و طول امل (درازی آرزو)، و حبّ بقاء در این سرای.

یا علی: سه چیز موجب ترفیع درجاتست، و سه چیز کفاره سیئاتست، و سه چیز علت هلاکتست، و سه چیز موجب نجات.

اما آن سه چیز که موجب ترفیع درجاتست: کامل ساختن وضوء، در هوای بسیار سرد، و انتظار نماز از پی نماز، و پیمودن راه در شب و روز بسوی جماعات است.

و اما آن سه چیز که کفاره سیئاتست بر ملا ساختن سلام، و اطعام طعام، و گذراندن بخشی از شب بهنگام خفتن مردم برکوع و سجود و قیام است. و اما آن چیز که علت هلاکتست، یکی بخلی است که (مانعی از عقل و شرع در برابر خود نیابد، و آدمی را مطیع خود سازد و بموجب آن عمل نماید، و دیگر هوای نفسی است که همگی نیروهای وجود انسان تابع و فرمانبردار آن گردد، و دیگر آنکه آدمی گرفتار خوی مهلک خودپسندی شود. و اما آن سه چیز که موجب نجات است، خوف خدا در نهان و آشکار، و رعایت اعتدال در حال فقر و غنی، و سخن عدل است در حال

ص: ۲۸۸

رضایت و بهنگام خشم.

یا علی: طفل بعد از آنکه از شیر گرفته شد حکم رضاع مورد ندارد، و نوجوان چون محتلم شود یتیمی دیگر وجود ندارد.

یا علی: اگر احسان بوالدینت به پیمودن دو سال راه، و اگر صلّه رحم بیک سال، و اگر عیادت مریضی به پوئیدن دو میل راه، و اگر تشییع جنازه‌ای به سه میل، و اگر دیدار برادری دارای رابطه اخوت فی الله چهار میل، و اگر فریادرسی گرفتاری به پنج میل، و اگر یاری مظلومی به پیمودن شش میل راه نیازمند باشد آن راه را طی کن، و در همه حال از خدا آمرزش بطلب.

یا علی: مؤمن را سه علامت است: نماز و زکات و روزه؛ و متکلف را سه علامت است: در حضور تملّق میگوید، و در غیاب غیبت میکند، و چون مصیبتی بکسی رسد او را بشماتت میگیرد، و ظالم را سه علامت است: زیر دستان را بسر پنجه چیرگی، و زبردستان را بنافرمانی مقهور میسازد، و از ستمکاران پشتیبانی میکند، و ریاکار را سه علامت است: چون در برابر مردم باشد خود را فعال نشان میدهد، و چون تنها می شود تبلی می کند، و دوست میدارد که مردم در همگی شتون زندگیش او را بستایند. و منافق را سه علامت است: چون سخن بگوید دروغ میگوید، و چون وعده کند

ص: ۲۸۹

تخلّف میکند، و چون او را امین قرار دهند خیانت روا میدارد.

یا علی: نه چیز موجب نسیانست: خوردن سیب ترش، و خوردن پنیر و گشنیز و نیمخورده موش، خواندن سنگ نوشته قبور، راه رفتن در میان دو زن، و زنده رها کردن شپش، و حجامت در نزدیکی مخچه، و ادرار کردن در آب راکد.

یا علی: لذت زندگی در سه چیز است: خانه‌ای وسیع، و کنیزکی زیبا، و اسبی «قبا» - یعنی میان باریک.

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: در کوفه از مردی لغت‌شناس شنیدم که میگفت: اسب قبا آنست که شکمش لاغر باشد. در لغت میگویند: «فرس اقب و قبا» زیرا فرس هم بر نر اطلاق می‌شود، و هم بر ماده، ولی کلمه «قبا» مخصوص اسب ماده است.

ذو الرّمه گفته است: روزی اسبانی طلانی رنگ دراز پشت که لاغری در احشائشان راه یافته بود پیرامون او گوشها را تیز کرده و بمراقبتش پرداخته بودند.

و کلمه «صحر» که در شعر ذو الرّمه آمده، اسبی است که رنگ آن متمایل بسرخ است، و این رنگ در گور خرها دیده می‌شود، و «سماحیح» در آن بیت جمع سمحج بمعنی دراز است و «قبا» بمعنی لاغری است.

ص: ۲۹۰

یا علی: بخدا قسم اگر در دولت اشرار (مردم شریر) فرد فرومایه‌ای در قعر چاهی باشد، هر آینه خداوند عزّ و جلّ بادی را بسوی او میفرستد تا او را از آن پست بر جای برآورد، و بر فراز سر مردم خیر قرار دهد.

یا علی: کسی که خود را بغیر موالی خود نسبت دهد، پس لعنت خدا بر او باد؛ و کسی که مزد اجیری را از او باز دارد، پس لعنت خدا بر او باد؛ و کسی که حادثه‌ای پدید آورد، و یا حادثه سازی را پناه دهد، پس لعنت خدا بر او باد! پس سؤال کردند که آن حادثه چیست؟ فرمود: آن حادثه قتل است.

یا علی: مؤمن کسی است که مردم او را بر اموال و نفوسشان امین شمارند، و مسلم کسی است که مسلمین از دست و زبانش در سلامت باشند، و مهاجر کسی است که از بدیها هجرت کرده باشد.

یا علی: محکمترین دستگیره ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست.

یا علی: کسی که از زن خود اطاعت کند، خدا او را برو در آتش می‌افکند، پس علی علیه السلام پرسید: مقصود از این اطاعت چیست؟ فرمود مقصود اینست که او را در رفتن بحمامها و عروسی‌ها و عزاها و پوشیدن لباسهای نازک آزاد گذارد.

ص: ۲۹۱

یا علی: خداوند تبارک و تعالی بوسیله اسلام کبر و غرور جاهلیت و افتخار آن بیدران را بزود، که مردمان همگی از آدمند، و آدم از خاکست، و گرمی‌ترین ایشان نزد خدا پرهیزگارترین ایشانست.

یا علی: بهای میت، و بهای سگ، و بهای شراب، و مهر زانیه، و رشوه در قضاء، و مزد کاهن از اقسام سحت و از مکاسب حرام و پلید است.

یا علی: کسی که علمی را بیاموزد، تا با سفیهان لجاج و تفاخر کند، یا آن را وسیله مجادله با دانشمندان قرار دهد، یا مردم را بسوی خود بخواند، پس او از اهل دوزخ است.

یا علی: چون بنده خدا بمیرد مردم میگویند چه چیز بجای نهاده، و فرشتگان میگویند: چه چیز از پیش فرستاده است؟

یا علی: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

یا علی: مرگ فجاء و ناگهانی برای مؤمن راحت و برای کافر حسرتست.

یا علی: خدای تبارک و تعالی بدنیا وحی کرد که هر کس مرا خدمت کند او را خدمت کن، و هر که تو را خدمت کند خسته و رنجورش ساز.

ص: ۲۹۲

یا علی: دنیا اگر نزد خدای تبارک و تعالی برابر با بال پشه‌ای ارزش میداشت، هر آینه شربت آبی از آن را بکافر نمینوشاند.

یا علی: هیچ فردی از اقوام نخستین و مردم عصر واپسین وجود ندارد یعنی از گذشتگان و آیندگان نباشد مگر آنکه در روز قیامت آرزو میکند که ای کاش جز قوتی از این دنیا به او داده نشده بود.

یا علی: بدترین مردم کسی است که خدا را در قضایش متهم سازد.

شرح: «یعنی چنان پندارد که اگر خدا فلان تقدیر را نمی‌کرد بهتر بود، یا بهتر این بود که فلان چیز فلان طور بود و امثال اینها».

یا علی: ناله مؤمن تسبیح، و فریادش تهلیل، و خوابیدنش در بستر عبادت، و گشتنش از این پهلو به آن پهلو جهاد در راه خداست، پس اگر از بیماریش عافیت یافت بحالتی در میان مردم گام میسپارد که گناهی بر ذمه ندارد.

یا علی: اگر پاچه گوسفندی بمن هدیه کنند آن را قبول میکنم، و اگر بصرف پاچه‌ای (یا براه دوری) دعوت شوم اجابت میکنم.

شرح: «این خبر در کتاب معیشت «فقیه» گذشت و شرحی بر آن ذکر شد به مجلد ۴ برقم ۴۰۷۰ مراجعه شود».

یا علی: زنان جمعه و جماعت، و اذان و اقامه و عیادت بیمار، و تشییع جنازه، و

ص: ۲۹۳

هروله میان صفا و مروه، و دست سودن بر حجر الأسود، و تراشیدن سر، و تصدّی منصب قضا را بر عهده ندارند، و ایشان مورد مشورت واقع نمیشوند، و جز بهنگام ضرورت ذبح نمیکند، و آواز خود را به تلبیه بر نمی‌آورند، و در کنار قبری اقامت نمیکنند، و باستماع خطبه عیدین نمی‌نشینند، و امر ازدواجشان را خود متصدّی نمیشوند، و از خانه شوهر جز به اذن او بیرون نمیروند، پس اگر زنی بی‌اذن شوهرش از خانه او بیرون رود، خدا و جبرئیل و میکائیل او را لعنت میکنند، و زن چیزی از خانه شوهرش بی‌اذن او نمی‌بخشد، و شب را در حالی که شوهرش بر او خشمگین باشد بصبح نمی‌آورد، اگر چه شوهرش در حق او ظالم باشد.

شرح: «اینکه فرمود: در کنار قبری اقامت نمی‌کنند، از این رو است که در عصر جاهلی زنان پس از مردن شوهر بر گور او چادر میزدند و تا یک سال یا کمتر در آنجا عده وفات را می‌گذرانیدند و اسلام از این کار منع فرموده است».

یا علی: اسلام برهنه است، پس لباسش حیا، و آرایشش وفا، و مردانگیش عمل صالح، و ستونش پارسائی است، و هر چیزی را پایه‌ای است، و پایه اسلام محبت اهل بیت است.

یا علی: زشتخوئی شوم است، و اطاعت زن مایه پشیمانیست.

یا علی: اگر نحوستی در چیزی باشد، پس آن در زبان زنت.

ص: ۲۹۴

یا علی: سبکباران نجات یافتند.

یا علی: کسی که از روی عمد چیزی را بدروغ از من روایت کند میباید بداند که جایگاهش دوزخ است.

یا علی: سه چیز است که بر نیروی حافظه می‌افزاید، و بلغم را از میان میبرد:

یکی کندر، و دیگری مسواک، و سوم خواندن قرآنست.

یا علی: مسواک از سنت است، و پاک و پاکیزه‌کننده دهانست، و چشم را جلا میدهد، و خدای رحمان را خشنود میسازد، و دندانها را سفید میکند، و زنگ و زردی دندانها را میزداید، و لثه را محکم میسازد، و اشتهای طعام را موجب می‌شود، و بلغم را از میان میبرد، و نیروی حافظه را می‌افزاید، و حسنات را دو چندان میکند، و فرشتگان از آن شاد میشوند.

یا علی: خواب بر چهار قسم است: خواب پیمبران علیهم السلام بر پشتهاشان، و خواب مؤمنان روی سمت راستشان، و خواب کفار و منافقین روی سمت چپشان، و خواب شیاطین برویشان.

یا علی: خداوند عزّ و جلّ هیچ پیمبری را مبعوث نکرده است، مگر آنکه

ص: ۲۹۵

ذریه‌اش را از صلب خودش قرار داده، و ذریه مرا از صلب تو قرار داده است، و اگر تو نمیبودی من ذریه‌ای نمیداشتم.

یا علی: چهار چیز از شکننده‌های پشت است: امام و پیشوائی که خداوند عزّ و جلّ را معصیت کند، و امرش مطاع باشد، و زنی که شوهرش او را نگهداری کند و او بشوهر خود خیانت نماید، و فقری که مبتلای به آن چاره‌ای نیابد، و همسایه بد همیشگی.

یا علی: عبدالمطلب (ع) در عصر جاهلیت پنج سنت را تأسیس کرد که خداوند عزّ و جلّ آن را در اسلام جریان بخشید: همسران پدران را بر پسران تحریم کرد، پس خداوند عزّ و جلّ این آیه را فرو فرستاد که: «و زنانی را که پدران با ایشان نکاح کرده‌اند بنکاح مگیرید». و او گنجی بیافت پس خمس آن را خارج ساخت، و بصدقه داد، پس خدای عزّ و جلّ این آیه را فرو فرستاد که: «و بدانید که هر غنیمت را که بدست آورید خمس آن برای خدا و برای رسول است - تا آخر آیه» و چون چاه زمزم را حفر کرد آن را

«سقایة الحاج»

نامید، پس خدای تبارک و تعالی این آیه را فرو فرستاد که: «آیا سقایت حاجّ و عمارت مسجد الحرام را با ایمان بخدا و روز باز پسین برابر نهاده‌اید؟». و برای خونهای آدمی صد شتر را مقرر داشت، پس خدای عزّ و جلّ آن را در اسلام اجراء فرمود: و طواف نزد قریش شمار معینی نداشت، پس عبدالمطلب

هفت شوط را برای ایشان مقرر داشت، پس خدای عزّ و جلّ آن را در اسلام مجری ساخت.

یا علیّ: عبد المطلب با ازلام قرعه نمی افکند، و بتها را نمیپرستید، و از گوشت قربانیها برای بتها نمیخورد، و میگفت: من پیرو آئین ابراهیم علیه السلام.

یا علیّ: عجیب ترین مردم از جهت ایمان، و عظیمترین ایشان از جهت یقین گروهی هستند که در آخر الزمان زیست میکنند، زیرا ایشان بدیدار پیمبر نبیوسته اند، و حجّت از ایشان غائب است، ولی ایشان بنوشته ای ایمان آورده اند.

یا علیّ: سه چیز قسوت قلب می آورد: شنیدن لهُو، و طلب شکار، و آمدن بدرگاه و دربار پادشاه.

یا علیّ: در لباسی از پوست حیوانی که نوشیدن شیر و خوردن گوشتش را حرام میدانی نماز مگذار، و همچنین در

«ذات الجیش»

و

«ذات الصّلاصل»

و

«ضجنان»

نماز بپا مدار.

شرح: «ذات الجیش و ذات الصّلاصل و ضجنان نام سه وادی است در حجاز».

یا علیّ: از تخم پرندگان آن را که دو طرفش با هم اختلاف داشته باشد، و از ماهی آن را که فلس داشته باشد، و از پرندگان آن را که بهنگام پرواز بال بر هم زدندش

بیشتر باشد بخور. و خوردن گوشت آن را که بهنگام پرواز بالش را گشوده بدارد، و آن را بیحرکت گذارد، واگذار، و از پرندگان آب زی آن را که بمانند انسان معده داشته باشد، یا در پشت پایش خاری داشته باشد بخور.

شرح: «مراد از معده شاید سنگدان باشد زیرا همه پرندگان دارای معده و روده هستند، و شرح آن در کتاب ذبایح گذشت».

یا علی: از درندگان هر کدام که دارای نیش باشد، و از پرندگان هر کدام که چنگال داشته باشد، خوردنش حرامست، تو آن را مخور.

یا علی: سرقت میوه آویخته بدرخت، و پیه خرما حدّ قطع ندارد.

یا علی: مرد زناکننده مهري بر عهده ندارد، و قذفی که بصورت کنایه و گوشه زدن باشد حدی ندارد، و حدّ شفاعت بر نمیدارد، و در قطع رحم، و در مورد فرزند نسبت پیدرش، و زن نسبت بشوهرش، و غلام نسبت بمولایش قسم واقع نمی‌شود، و سکوت یک روز تا شب، و وصال در روزه، و تعرب بعد از هجرت بیمورد است.

شرح: «یکی از اقسام روزه در ادیان گذشته روزه صمت بوده که از قصه مریم بنت عمران فهمیده می‌شود و اسلام آن را نسخ کرده است و همچنین دو روز را در روزه بهم پیوستن».

یا علی: پدری را بکیفر قتل پسرش نمیکشند.

یا علی: خدا دعای دل بی‌توجه را مستجاب نمیکند.

یا علی: خواب عالم از عبادت عابد برتر است.

ص: ۲۹۸

یا علی: دو رکعتی که عالم بجا آورد، از هزار رکعتی که عابد بگزارد برتر است.

یا علی: زن جز با اجازه همسرش، و غلام جز با اجازه مولایش، و میهمان جز با اجازه میزبانش روزه مستحبّ نمیگیرند.

شرح: «مشهور کراهت این امور است».

یا علی: روزه عید فطر حرامست، و روزه عید اضحی حرام است، و روزه وصال حرامست، و روزه خاموشی (صمت) حرامست، و روزه نذر معصیت حرامست، و روزه سراسر عمر (روزه دهر) حرامست. (شرح آن در مجلد دوم گذشت)

یا علی: در زنا شش خصلت است: سه خصلت آن در دنیا، و سه خصلت در آخرتست. اما آن سه که در دنیا است اینست که رونق و هیبت را میبرد، و فنا را سرعت می‌بخشد، و رزق را قطع میکند. و اما آن سه که در آخرت است، دشواری حساب، و خشم خدای رحمان، و جاودانگی در دوزخ است.

یا علی: ربا، هفتاد جزء است، که ساده‌ترین آنها بمانند اینست که مرد با مادر خود در خانه خدا زنا کند.

یا علی: یکدرهم ربا نزد خداوند عزّ و جلّ از هفتاد زنا که همگی آنها با محارم، در

خانه خدا سرزده باشد عظیمتر است.

یا علی: کسی که قیراطی از زکات مالش را نپردازد، نه مؤمن است، و نه مسلم است و نه از کرامت انسانی و عزت اسلامی برخوردار است.

یا علی: تارک زکات بازگشت دنیا را از خدا مسألت میکند، و این در قول خداوند عز و جل آمده است که فرمود: «تا چون یکی از ایشان را مرگ فرا رسد میگوید: پروردگارا مرا باز گردانید. تا آخر آیه» (سوره مؤمنون: ۱۰۰)

یا علی: ترک‌کننده حج اگر استطاعت داشته باشد کافر است چنان که خداوند می‌فرماید: و خدای را حج بر ذمه مردم هر یک از ایشان که استطاعت آن را داشته باشد مقرر است، و کسی که کافر شود زیبایی بخدا وارد نمی‌آورد، زیرا خدا از جهانیان و همگی عوالم جهان بی‌نیاز است. (آل عمران: ۹۷)

یا علی: کسی که حج را بتأخیر افکند تا بمیرد خدا او را بروز قیامت یهودی یا نصرانی محشور میکند.

یا علی: صدقه قضائی را که بشدت استحکام یافته است (یعنی قضای حتمی) بر طرف میسازد.

یا علی: صله رحم بر عمر می‌افزاید.

یا علی: طعامت را با نمک افتتاح کن، و با نمک بی پایان بر، زیرا در نمک شفاء از هفتاد و دو درد نهفته است.

یا علی: اگر در «مقام محمود» قیام کنم، هر آینه برای پدرم، و مادرم، و عمویم، و برادری که در عصر جاهلیت داشتم شفاعت خواهم کرد.

یا علی: من پسر دو ذبیحم.

شرح: «مراد از دو ذبیح اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل الرحمن علیهما السلام است، و عبد الله بن عبد المطلب، و هر دو اسما ذبیحند نه رسما، و ما توضیحی در باره ذبیح عبد الله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجلد چهارم باب قرعه داده‌ایم بدان جا مراجعه شود، و در روایت سلیمان اعمش از امام صادق علیه السلام آمده است که مراد از ذبیحین اسماعیل و برادرش اسحاق است زیرا وقتی که اسماعیل سرافراز از امتحان بیرون آمد، و میان فرشتگان سربلندی یافت اسحاق تمنا کرد ای کاش من بجای او بودم، خداوند فرشتگان را فرمود او را نیز ذبیح خوانید، و عرب عمو را نیز پدر خواند، و قرآن نیز اسماعیل و اسحاق را پدران یعقوب گفته است.»

یا علی: من حاصل دعای ابراهیمم.

شرح: «ناظر است به دعای ابراهیم در آیه شریفه: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ - الْآيَةَ.

یا علی: عقل چیز است که بوسیله آن بهشت بدست آید، و خشنودی خدای رحمان بوسیله آن خواسته شود.

یا علی: نخستین مخلوقی که خداوند عز و جل آن را خلق کرده، عقل است، پس چون آن را بیافرید، او را فرمود: به پیش آی. پس عقل به پیش آمد، سپس او را فرمود: واپس رو، پس واپس رفت، آنگاه فرمود: بعزت و جلال خودم قسم آفریده‌ای

ص: ۳۰۱

را نیافریده‌ام که در پیشگاه من محبوبتر از تو باشد، من بسبب تو میگیرم و میبخشم، و بسبب تو پاداش میدهم و بکیفر میرسانم.

شرح: «راغب اصفهانی در کتاب تفصیل النشأتین گفته است: «مراد بعقل در این خبر عقول بشری نیست، بلکه اشاره بآن جوهر شریفی است که عقول بشر از آن سرچشمه گرفته است». و اینکه در ابتداء کلام فرمود: نخستین مخلوق، سپس گفت:

آفریده‌ای را نیافریدم که در پیشگاه من محبوبتر از تو باشد یعنی آفریده‌ای را تقدیر نکردم که نزد من از تو با ارزشتر باشد، و مراد باقبال و ادبار او، قابلیت او را برای عمل باوامر و نواهی و اکتساب علوم و معارف و کمالات و ارتقاء معرفتی فرمود، و همان که مدار تکلیف و اختیار است تا ثواب و عقاب وجه داشته باشد».

یا علی: با بودن خویشاوندی نیازمند جای صدقه (بغیر) نیست.

یا علی: صرف یکدرهم برای خضاب، از انفاق هزار درهم در راه خدا بهتر است، و در خضاب چهارده خاصیت است: باد را از گوشها میراند، و چشم را جلا میدهد، و موئین رگهای درون بینی را نرم میسازد، و دهان را خوشبو میکند، و لثه‌ها را محکم می‌سازد. و لاغری و ضعف را از میان میبرد، و وسوسه شیطان را میکاهد، و فرشتگان از بوی آن شاد میشوند، و مؤمن بوسیله آن مسرور میگردد، و کافر بوسیله آن خشم میگیرد، و آن زینت و عطر است، و منکر و نکیر از آن شرم میکنند، و آن برای صاحبش در قبرش برات رهائی است.

یا علی: گفتار را جز با کردار، و ظاهر را جز با باطن، و مال را جز با سخاوت و

ص: ۳۰۲

صدق را جز با وفاء، و فقه را جز با پارسائی، و صدقه را جز با نیت، و زندگی را جز با تندرستی، و وطن را جز با امنیت و مسرت خیری نیست.

یا علی: از گوسپند هفت چیز حرام شده است: خون، و نری، و مئانه، و نخاع، و غده‌ها، و سپرز، و زهره.

یا علی: در چهار چیز چانه مزین: در خریدن قربانی، و کفن، و برده، و کرایه مرکب برای سفر مکه.

یا علی: آیا شما را از شبیهترینان در جهت خلق بخودم باز نگوییم؟ گفت: آری یا رسول الله. فرمود: شبیهترین شما بمن خوشخوی ترین، و بردبارترین، و خوشرفتارترین شما بخویشاوندانش و منصف‌ترین شما در داوری راجع بخویشتن است.

یا علی: اَمّت من بهنگام سوار شدن بکشتیها چون این بیان الهی را بخوانند بیگمان در امانند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»

«بنام خداوند بخشنده مهربان، و مشرکین قدر و منزلت خدا را چنان که حق شناختن است نشناخته‌اند، در صورتی که همگی زمین بروز قیامت در قبضه قدرت او، و آسمانها درنوردیده بدست توانای او است. و منزّه و

ص: ۳۰۳

متعالی است از شرک آوردن ایشان (زمر: ۶۶) «بنام خدا و خواست او این کشتی در دریا روان شود، و هر آن وقت که لنگر افکند و ثابت بماند، زیرا پروردگار من هر آینه آمرزنده و مهربانست. - هود: ۴۱».

یا علی: ایمنی اَمّت من از سرقت در این بیان الهی است: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى - تا آخر سوره» «بگو: چه الله را بخوانید، و چه رحمان را، هر کدام را بخوانید او را خوانده‌اید، زیرا که اسماء حسنی همگی از آن او است - تا آخر سوره اسراء: ۱۱۰».

یا علی: ایمنی اَمّت من از ویرانی در این بیان الهی است: «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» «همانا که خدا آسمانها و زمین را از اختلال نظم و زوالشان مانع می‌شود، و اگر او زوال را برای آنها مقدر کند، بعد از خدا هیچ نیروئی را یارای آن نیست که آنها را حفظ کند، همانا که او حلیم است، و در کیفر دادن مخالفین شتاب نمیکند، و آمرزنده است و گناهان تائبان را می‌آمرزد - فاطر: ۴۱».

یا علی: ایمنی اَمّت من از هم و غم در این بیان الهی است:

«لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم، لا ملجأ و لا منجأ من الله الاّ الیه»

«هیچ توانی و نیروئی جز بمدد خداوند علیّ عظیم نیست، هیچ پناهگاهی و راه نجاتی از حیطه قدرت خدا جز بسوی او نیست».

شرح: «گفته‌اند این دعای بسیار مجرب است برای هر امر مهم».

یا علی: ایمنی امت من از آتش سوزی به این بیان الهی است: **إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ، «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»** تا آخر آیه «همانا سرپرست من خدائی است که این کتاب را فرو فرستاده، و او صالحان را سرپرستی میکند- تا آخر سوره» (اعراف ۱۹۵) **وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»** تا آخر آیه در سوره انعام: ۹۱».

یا علی: هر کس که از درندگان بترسد، میباید این بیان الهی را بخواند: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ** - تا آخر سوره «هر آینه پیمبری از خودتان بسوی شما آمده است، که زیانکاری شما بر او گران می‌آید، و او بر هدایت شما علاقه‌ای شدید دارد، و عطوفت و محبتش نسبت بمؤمنان عظیم است - توبه:

۱۲۹».

یا علی: چون مرکب کسی بر او توسنی (چموشی) کند، میباید این بیان الهی را در گوش راستش بخواند: **وَلَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ** «و هر آن کس که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه در برابر او سر تسلیم فرود آورده است، و همگان بسوی او باز میگردند - آل عمران: ۸۳».

یا علی: کسی که در شکمش آبی زرد باشد، میباید آیه الکرسی را بر شکمش بنویسند، و آن را بشوید، و بنوشد تا بفرمان خدا و یاری او شفا یابد.

شرح:

«ماء اصفر»

که به آبی زرد ترجمه شده است هروی در بحر الجواهر گفته

ص: ۳۰۵

است: «ماء اصفر، صفرائیست که از طریق ادرار دفع می‌شود» و ممکن است مراد بیماری استسقاء باشد».

یا علی: کسی که از جادوگری یا شیطانی بترسد، این آیه را بخواند: **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - تا آخر آیه** «اینکه پروردگار شما خدائی است که آسمانها و زمین را آفریده است - تا آخر آیه». اعراف ۵۴، یونس ۳.

یا علی: حق فرزند بر پدرش اینست که در انتخاب نام و آدب او بکوشد، و او را در موضعی شایسته جای دهد، و حق پدر بر فرزندش اینست که او را بنام خطاب نکند، و پیشاپیش او راه نرود، و در برابر او ننشیند، و با او بحمام داخل نشود.

یا علی: سه چیز از وسواس است: خوردن گل، و جویدن سر ناخنها، و جویدن ریش.

یا علی: خدا لعنت کند پدر و مادری را که فرزند خود را بنافرمانی و بی‌احترامی خود وادارند.

شرح: «یعنی بر او تکلیف کنند چیزی را که در طاقت او نیست و یا توقعات بیجا».

یا علی: والدین را از عقوق فرزندشان همان لازم می‌آید که فرزند را از عقوق ایشان.

ص: ۳۰۶

یا علی: خداوند رحمت آورد بر آن والدینی که فرزند خود را بر نیکی کردن بر آنان وادار کنند.

شرح: «یعنی نوعی او را تربیت کنند که وظایف خود را نسبت بپدر و مادر بشناسد و بدان پایبند بوده عمل بنماید».

یا علی: کسی که والدینش را غمگین سازد، ایشان را خوار داشته و در باره آن دو بی‌مهر شده است.

یا علی: کسی که در حضور او از برادر مسلمانی غیبت کنند، و توانائی یاری او را داشته باشد، و بیاریش قیام نکند خدا او را در دنیا و آخرت مخدول و درمانده میسازد.

یا علی: کسی که مخارج یتیمی را با مال خود تأمین کند تا زمانی که آن یتیم بی‌نیاز شود البته بهشت بر او واجب می‌شود.

یا علی: کسی که از روی ترحم دست بر سر یتیمی بساید، خداوند عز و جلّ بروز قیامت در برابر هر تار موئی نوری به او عطا خواهد فرمود.

یا علی: فقری سخت تر از جهل، و ثروتی سودمندتر از عقل، و تنهایی دهشتناکتر از خودپسندی، و عقلی همچون عاقبت اندیشی، و پارسائی همچون خودداری از محرّمات خداوند سبحان، و شأن و عنوانی همچون حسن خلق، و عبادتی همچون تفکر نیست.

ص: ۳۰۷

شرح: «خود پسند و آن کس که دارای عجب است خود را بهترین و شایسته‌ترین افراد می‌شمرد لا جرم توقع احترام و تعظیم بیشتری از مردم دارد و چون توقع پیش سلامی و احترام از دیگران دارد و آنان وی را چندان که خواسته اوست، تحویل نمی‌گیرند ناچار از مردم دور می‌شود و بوحشت شدید مبتلا می‌گردد».

یا علی: آفت سخن گفتن، دروغ، و آفت علم فراموشی، و آفت عبادت سستی، و آفت زیبایی خودپسندی و تکبر، و آفت دانش حسد است.

یا علی: چهار چیز است که بهدر میرود: خوردن پس از سیری، و چراغ در مهتاب، و کشت و کار در شوره‌زار، و احسان به نااهل.

شرح: «در صورتی که چراغ در مهتاب اسراف باشد در نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حال روشن نمودن شمع در روز در مشاهد مشرفه معلوم است».

یا علی: کسی که صلوات بر من را فراموش کند در حقیقت راه بهشت را گم کرده است.

یا علی: زنهار که سجده را بمانند منقار بر زمین زدن کلاغ بجا نیاوری و در آن بمانند شیر اعضاء خود را بر زمین نگستی.

یا علی: هر آینه اگر دست خود را تا مرفق بدهان اژدها برم، برای من خوشتر از آنست که از نوکیسه‌ای چیزی بخواهم.

ص: ۳۰۸

یا علی: ستمگرترین مردم نزد خداوند عز و جل کسی است که غیر دشمن خود را بکشد و غیر زننده خود را بزند، و کسی که خود را از انتساب بمولای خود بدیگری نسبت دهد، به آنچه خداوند عز و جل بر من نازل کرده کافر شده است.

یا علی: انگشتی در دست راست کن، زیرا که آن فضیلتی از جانب خدا برای مقربین است، علی علیه السلام پرسید: با چگونه نگینی انگشتی بدست کنم؟ فرمود با عقیق سرخ، زیرا که آن نخستین کوهیست که برای خدا بر بوییت، و برای من به نبوت، و برای توبه وصایت و برای فرزندان به امامت، و برای شیعیان تو به بهشت و برای دشمنان توبه دوزخ اقرار کرده است.

یا علی: خدا از اوج مقام ربوبیتش به اهل دنیا بنگریست، پس مرا بر مردان جهان بگزید، سپس بار دوم بنگریست و تو را بر مردان جهان بگزید، آنگاه برای سومین بار به اهل دنیا بنگریست، و امامان از فرزندان تو را بر مردان جهان بگزید، سپس چهارمین بار بنگریست، و فاطمه را بر زنان جهان بگزید.

یا علی: من نام تو را در سه جا با نام خویش مقرون دیدم، پس با نگرستن به آن دلم آرام گرفت: در سفر معراجم به آسمان چون به بیت المقدس رسیدم این عبارت را بر صخره آن یافتیم: «معبود حقّی جز الله نیست، محمد رسول خداست، او را بوسیله

ص: ۳۰۹

وزیرش تأیید کردم، و بوسیله وزیرش نصرت دادم».

پس جبرئیل علیه السلام را گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب است. پس چون بسدره المنتهی رسیدم بر آنجا نوشته یافتیم که: «من الله هستم، معبود حقّی جز من نیست که یکتا و بی‌همتایم، محمد برگزیده من از خلق منست. او را بوسیله وزیرش تأیید کردم، و بوسیله وزیرش نصرت دادم» پس جبرئیل علیه السلام را گفتم: وزیر من کیست؟ گفت:

علی بن ابی طالب است. پس چون از سدره المنتهی بگذشتم بعرش رب العالمین جل جلاله پیوستم، پس بر پایه‌های عرش این عبارت را نوشته یافتیم: «من الله هستم، معبود حقّی جز من نیست، که یکتا و بی‌همتایم، محمد حبیب من است که او را بوسیله وزیرش تأیید کردم، و بوسیله وزیرش نصرت دادم».

یا علی: خدای تبارک و تعالی مرا در هفت خصلت با تو شریک ساخته است: تو نخستین کسی هستی که همراه من قبر از او شکافته می‌شود، و تو نخستین کسی هستی که بر صراط با من می‌ایستد، و تو نخستین کسی هستی که چون مرا بجامه‌های بهشتی بیوشانند با من به آن جامه‌ها پوشیده می‌شود، و چون من زندگی را باز یابم زنده می‌شود و تو نخستین کسی هستی که در علیین با من سکونت میکند، و تو نخستین کسی هستی

ص: ۳۱۰

که با من از شراب مهر بر نهاده‌ای مینوشد که مهر آن مشک است.

سپس پیمبر - صلی الله علیه و آله - بسلمان - رحمة الله علیه - فرمود: تو را در بیماریت بهنگامی که بیمار شوی سه خصلت است: نخست آنکه تو دائما در یاد خدای تبارک و تعالی بسر میبری، و دیگر آنکه دعایت در آن حال مستجاب می‌شود، و سوم آنکه بیماری همگی گناهانت را میزداید. خدا تو را تا سپری شدن دوران زندگی از عافیت برخوردار کند! سپس پیمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به ابو ذر - رحمة الله علیه - فرمود:

زنهار، از سؤال بیرهیز، زیرا سؤال ذلتی حاضر و فقریست که آمدنش را شتاب میدهی و بروز قیامت نیز حسابی طولانی در پی دارد.

ای ابا ذر، تو تنها زندگی میکنی، و تنها میمیری، و تنها به بهشت داخل میشوی، گروهی از اهل عراق بوسیله تو سعادت‌مند میشوند، و غسل و تجهیز و دفن تو را مباشرت میکنند.

شرح: «ابو ذر پس از آنکه او را بریده تبعید کردند چندی نگذشت که در آنجا فرزندش ذر وفات یافت، و خود با کمال فرسودگی و پیری به نگهداری چند گوسفندی که با آن معاش خود را میگذرانید مشغول شد، و زوجه‌اش ویرا یاری میکرد، و بسختی روزگار میگذرانیدند تا زن نیز مریض شد و از دنیا رفت، و ابو ذر

ص: ۳۱۱

ماند و دختری از او، این دختر گوید: پس از مرگ برادرم و مادرم آفتی در میان گوسفندان افتاد و یکی پس از دیگری تلف شدند، و روزگار بر ما تنگ شد تا بحدی که سه روز بر من و پدرم گذشت چیزی بدست نیاوردیم تا سدّ جوع کنیم، گرسنگی بر ما غلبه کرد، پدرم مرا گفت: بیا تا بصحرا رویم شاید گیاهی بدست آوریم و شکم خود را سیر کنیم، بهمراه پدر بصحرا رفتیم ولی چیزی نیافتیم، پدرم از شن بالشی ساخت و سر بر آن نهاد و مهبّای مرگ شد، و من در روی او می‌نگریستم و می‌گریستم چون بحال احتضار رفته بود، و می‌گفتم ای پدر بگو من با این تنهائی و غربت، با جنازه تو در این بیابان چه کنم، او چشم باز کرد و گفت: ای دخترم مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیابند و امر غسل و نماز و کفن و دفن مرا بعهده گیرند و حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک بمن از عاقبت کارم خبر داده است.

دخترم هنگامی که من جان سپردم عابیم را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین و چون قافله‌ای پیدا شد نزدیک رو و بگو ابو ذرّ صحابی رسول خدا صلی الله و علیه و آله از دنیا رفته، کسانی خواهند آمد و امر مرا کفایت خواهند کرد، گوید:

چون روحش بعالم قدس شتافت دستورش را انجام دادم و قافله‌ای که در میان آنان مالک اشتر و عبد الله بن مسعود بودند آمدند و او را بخاک سپردند».

ای ابا ذرّ، دست طلب بسوی مردم مگشای، و اگر چیزی برای تو برسد آن را بپذیر.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: آیا شما را از شریرترینان باز نگویم؟ گفتند: چرا، یا رسول الله. فرمود: آری آنان کسانی هستند که راه نمایی را همی پویند، و دوستان را از هم جدا میسازند، و از پاکان و پاکیزگان عیبجوئی میکنند.

ص: ۳۱۲

و اینک سخنانی موجز و بیسابقه از رسول خدا صلی الله علیه و آله

۵۷۶۳- دست بالا- که ببخشش گشوده می‌شود- از دست زیرین- که آن را دریافت میکند- بهتر است.

۵۷۶۴- مقدار کمی از مال که نیازمندیها را کفایت کند از مال فراوانی که صاحبش را از یاد خدا و تفقد از بینوایان باز دارد بهتر است.

۵۷۶۵- بهترین توشه راه تقوی است.

۵۷۶۶- سر فصل حکمت خوف خداوند عزّ و جلّ است.

۵۷۶۷- بهترین چیزی که بقلب آدمی فرو افتد یقین است.

۵۷۶۸- شکّ و ریب از آثار کفر است.

۵۷۶۹- نوحه‌گری بر متوفی از اعمال جاهلیت است.

شرح: «توضیح در باره این گونه اخبار در کتاب جنائز گذشت».

۵۷۷۰- آنچه مستی آورد زبانه آتش است.

ص: ۳۱۳

۵۷۷۱- (و آن شعر (که از حکمت منحرف و بقول زور منصرف باشد) از ابلیس است.

شرح: «این کلام جزء خطبه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگامی که بسوی تبوک از مدینه خارج میشد خوانده است، و کلام مبهم است، و معلوم نیست «شعر» ضبطش چیست آیا بفتح شین است یا بکسر، یا نه بفتح و نه بکسر بلکه بضم شین و عین است که هر کدام معنای جداگانه دارد، بفتح بمعنی مو است، و بکسر بمعنی کلام منظوم، و بضم شین و عین بمعنی پشه‌های ریزی است که بر زخم شتر یا حیوانات دیگر گرد می‌آید.

و بعید نیست که تصحیفی در نسخه اصل رخ داده باشد و اصل کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

«السَّعْرُ مِنَ ابْلِيسِ»

می‌بوده و سین بی نقطه بواسطه اعجام به شین با نقطه تبدیل و «السَّعْرُ»، «الشَّعْرُ» خوانده و نسخه برداری شده است، و شعر و سحر - بضم سین و سکون عین و ضم هر دو - بمعنی دیوانگی و گرسنگی و حرارت و تندی است، و شاید مراد تندخوئی و خشم باشد. و العلم عند الله.»

۵۷۷۲- خمر مجموعه گناهانست. (یعنی موجب ارتکاب آنها است)

۵۷۷۳- زنان دام شیطانند.

۵۷۷۴- جوانی شاخه‌ای از جنونست.

۵۷۷۵- بدترین کسبها کسب ربا است.

۵۷۷۶- بدترین خوردنیها خوردن مال یتیم است.

۵۷۷۷- سعادت‌مند کسی است که از دیگران پند بگیرد.

ص: ۳۱۴

۵۷۷۸- شقی کسی است که در شکم مادرش شقی باشد.

شرح: «شقاء و شقاوت بدبختی است در مقابل سعادت، و همچنان که سعادت دنیوی و اخروی دارد شقاء و شقاوت نیز دنیوی و اخروی دارد، و در اینجا مراد شقاوت دنیوی است زیرا شقاوت اخروی بستگی به اختیار انسان و اعمال او دارد، و چون در شکم مادر، انسان نه اختیاری دارد و نه عملی، از این رو لا جرم مراد شقاوت دنیوی است، و آن سه قسم است یا از نظر جسم بدبخت است یعنی معتدل نیست، یا از نظر روح و روان یا از نظر دیگر خارج از این دو، و در اینجا ممکن است هر کدام از اینها مراد باشد یا همه، و بنا بر این معنی کلام این خواهد شد که شقی و بدبخت حقیقی آن کس است که بدبختی او از هنگامی

که در شکم مادر است شروع شود، و ممکن است مراد این باشد که بدبخت آن کس است که نطفه‌اش بحریمی در رحم مادرش ریخته شود».

۵۷۷۹- فرجام کارتان خانه‌ای بمساحت چهار ذراع است.

هر که را خوابگاه آخر به دو مشتی خاکست گو چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را

۵۷۸۰- معصیتی که عقابش از همگی معاصی بیشتر است، دروغ گفتن است.

۵۷۸۱- دشنام گفتن بمؤمن فسق است، جنگ با مؤمن کفر است، خوردن گوشتش - یعنی غیبتش - معصیت خداوند عزّ و جلّ است، احترام مالش بمانند احترام خون او است.

۵۷۸۲- کسی که خشم را فرو خورد خدا به او اجر میدهد.

ص: ۳۱۵

۵۷۸۳- کسی که بر مصیبت صبر کند خدا به او پاداش میدهد.

۵۷۸۴- در غزوه حنین فرمود: هم اکنون تنور جنگ شعله‌ور شده است.

۵۷۸۵- مؤمن دو بار از یک سوراخ گزیده نمیشود.

۵۷۸۶- هر بلا که بر سر انسان آید از جانب خود او است.

ز دست غیر تنالم چرا که همچو حباب همیشه خانه خراب هوای خویشتنم.

۵۷۸۷- نیرومند کسی است که بر نفس خود پیروز گردد.

۵۷۸۸- شنیدن کسی بود مانند دیدن؟.

۵۷۸۹- خدایا اُمّت مرا در پگاه خاستن روز شنبه و پنجشنبه‌اش برکت عنایت فرما.

۵۷۹۰- اسرار مجالس در حکم امانت است.

۵۷۹۱- رئیس هر قوم خادم آن قوم است.

۵۷۹۲- اگر کوهی بکوهی ستم کند، خدا آن را متلاشی خواهد ساخت.

۵۷۹۳- چون قصد انفاق کنی از اهل و عیال خود شروع کن.

۵۷۹۴- جنگ در گرو نیرنگست.

ص: ۳۱۶

۵۷۹۵- شخص مسلمان آئینه‌ای برای برادر خویش است.

۵۷۹۶- بمرگ طبیعی بمرد.

شرح: «در حدیثی آمده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«مات حتف أنفه في سبيل الله فهو شهيد»

و مؤلف نظرش در اینجا فصاحت رسول خداست که مردن در فراش و بستر را بلفظ

«مات حتف أنفه»

گفته است.»

۵۷۹۷- بلاء بر سخن گفتن گمارده شده است.

شرح: «خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو درداء نقل کرده است که می‌گفت بلاء بر گفتن موکل است و انسان در باره چیزی نمی‌گوید «که نه بخدا سوگند هرگز فلان کار را نخواهم کرد مگر اینکه شیطان کارهای خود را رها کرده و بدو می‌پردازد تا او را بدان کار وادار کند». و از ابن مسعود نقل کرده که گفت: «بلاء به نطق و گفتن موکل است که اگر کسی را انسان بخوردن شیر سگ ملامت کند خودش گرفتار خوردن آن خواهد شد». و این را سمعانی در تاریخش از علیّ علیه السلام نقل کرده است.»

۵۷۹۸- مردم بمانند دندان‌های شانه برابرند.

۵۷۹۹- کدام درد سخت‌تر از درد بخل است؟

۵۸۰۰- حیاء سراسرش خیر است.

۵۸۰۱- قسم دروغ شهرها را ویران، و از ساکنینش تهی می‌سازد.

۵۸۰۲- کیفر ظلم از هر گناه دیگر سریعتر است.

ص: ۳۱۷

۵۸۰۳- اجر نیکوکاری از هر کار خیری سریعتر است.

۵۸۰۴- مسلمانان در گرو شروط خویشند.

۵۸۰۵- هر آینه قسمتی از شعر حکمتست، و هر آینه بخشی از بیان سحر است.

۵۸۰۶- به اهل زمین رحم کن تا اهل آسمان بتو رحم کنند.

۵۸۰۷- کسی که در دفاع از مال خود کشته شود شهید است.

۵۸۰۸- کسی که مال بخشیده خود را باز پس خواهد، عملش از جهت زشتی بمانند کار کسی است که بخواهد قی کرده خود را باز پس خورد.

۵۸۰۹- برای مؤمن روا نیست که بیش از سه روز از برادر مؤمنش (بقهر) دوری کند.

۵۸۱۰- کسی که رحم نکند مورد رحم واقع نمیشود.

۵۸۱۱- پشیمانی حقیقت توبه است.

۵۸۱۲- فرزند متعلق بصاحب بستر- یعنی شوهر- است، و نصیب- شخص زانی- که مدعی پدری آن فرزند شده- خیبت و نومیدی است.

۵۸۱۳- راهنمای بخیر بمانند انجام دهنده آن عمل خیر است.

ص: ۳۱۸

۵۸۱۴- دلبستگی بچیزی تو را از دیدن و شنیدن عیوب آن کور و کر میسازد.

۵۸۱۵- کسی که شکر احسان مردم را منظور نداشته باشد خدا را شکر نمیکند.

۵۸۱۶- زن گمراه را جز مرد گمراه در پناه خود نمیگیرد.

۵۸۱۷- از آتش جهنم بپرهیز، هر چند با بخشیدن نیمی از یک حبه خرما باشد.

۵۸۱۸- ارواح، گروههایی صف‌آرایی شده‌اند، و از همان آغاز خلقت بر اساس ائتلاف و اختلاف آفریده شده‌اند، و بمانند دو سپاه متخاصم در برابر هم قرار گرفته‌اند، آنها که در عالم مجردات آشنائی داشته‌اند، پس از تعلق به ابدان در دنیا با یک دیگر مأنوس و مؤتلف میشوند، و آنها که با هم ناآشنا بوده‌اند در دنیا هم با یک دیگر نامأنوس و مختلفند.

۵۸۱۹- مماطله و تأخیر غنی در پرداختن دین یا حقوق فقیر ظلم است.

۵۸۲۰- سفر پاره‌ای از عذابست.

۵۸۲۱- مردم از نظر تفاوت در ارزشها معادنی متفاوت بمانند معادن و کانه‌های زر و سیمند.

۵۸۲۲- صاحب مجلس بصدور مجلس خود سزاوارتر است.

۵۸۲۳- به روی ستایشگران متملق خاک بیفشانید.

ص: ۳۱۹

شرح: «مراد آنست که پاداش آنان (چاپلوسان) بی‌اعتنائی به ایشان و بی‌ارج دانستن کار آنان و خوار شمردن شخصیتشان است.»

۵۸۲۴- روزی را با دادن صدقه طلب کنید.

۵۸۲۵- بلا را با دعا برطرف کنید.

۵۸۲۶- دلها به فطرت دوست داشتن کسی که به ایشان نیکی کند، و دشمن داشتن کسی که به ایشان بدی کند آفریده شده‌اند.

۵۸۲۷- هیچ مالی از دادن صدقه کاسته نشده است.

۵۸۲۸- با بودن خویشاوندی محتاج جای صدقه (بغیر) نیست.

۵۸۲۹- تندرستی و فراغ خاطر دو نعمت پوشیده و ناشناخته‌اند.

۵۸۳۰- چشم پوشی والی از خطای رعیت برای بقاء سلطنت مؤثرتر از انتقام او است.

۵۸۳۱- هدیه مرد به‌مسررش عفت او را می‌افزاید.

۵۸۳۲- فرمانبرداری هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق برای مردم جایز نیست.

۵۸۳۳- و محمد بن ابراهیم بن اسحاق- رضی الله عنه- از احمد بن محمد بن- سعید همدانی برای من روایت کرد که: حسن بن قاسم بر سبیل قراءت برای من

ص: ۳۲۰

حکایت کرد، که: علی بن ابراهیم بن معلی برای ما حدیث کرد، که: محمد بن خالد برای ما حدیث کرد که: عبد الله بن بکر مرادی، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جدش، از علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام برای ما حدیث کرد، که فرمود: در آن میان که امیر المؤمنین علیه السلام روزی با یاران خود برای مهیا ساختنشان بکار جنگ نشسته بود ناگهان پیری که آثار رنج سفر بر چهره اش نمودار بود، بنزد آن امام آمد، و گفت: امیر المؤمنین کجاست؟ یاران گفتند: اینک او است، وی به آن حضرت سلام کرد، و آنگاه گفت: یا امیر المؤمنین، من از ناحیه شام بسوی تو آمده‌ام، و من پیری بزرگسالم که در فضیلت تو چیزها شنیده‌ام که بشمار در نمی‌آورم، و خود چنین گمان میبرم که تو بزودی با مکر دشمنان شهید خواهی شد، پس چیزی از آنچه خدا بتو آموخته است بمن بیاموز، فرمود: آری ای شیخ: کسی که دو روز از ایام زندگیش یکسان باشد مغبونست، و کسی که هدف همتش دنیا باشد، حسرتش بهنگام مفارقت آن شدید است، و کسی که فردایش بدترین دو روز او باشد، محرومست، و کسی که چون دنیای او سالم بماند بکاسته شدن از آخرتش بی‌اعتناء باشد هلاک‌شونده است، و کسی که در باره بیرون آوردن نفس خود از کاستی تعهد نکند هوای نفس بر او چیره می‌شود، و کسی که در حال کاهش بسر برد مردن برای او بهتر است.

ص: ۳۲۱

ای شیخ برای مردم همان را بیسند که برای خود می‌پسندی، و با مردم چنان برخورد کن که دوست داری تا مردم همان گونه با تو برخورد کنند.

سپس رو به اصحاب خود کرد، و فرمود: آیا ای مردمان، آیا نمی‌بینید که اهل دنیا بر حالات متفاوتی روز را شب میکنند، و شب را بصبح می‌آورند: یکی از شدت درد از این پهلو به آن پهلو می‌شود، و یکی عیادت‌کننده و دیگری عیادت شده است، و یکی در حال جان دادنست، و دیگری امید بزنده ماندنش نمانده است، و آن یک در بستر مرگ غنوده است. یکی طالب دنیا است، در حالی که مرگ او را همی طلبد، و دیگری غافلست که احکام قضاء و قدر از او غفلت نمی‌کند، و بازماندگان این کاروان بدنبال در گذشتگان آن روانند.

پس زید بن صوحان عبدی به آن حضرت معروض داشت که: یا امیر المؤمنین کدام سلطه چیره‌تر و نیرومندتر است؟ فرمود: هوای نفس، گفت: کدام ذلت‌کننده‌تر است؟ فرمود: حرص نسبت دنیا، گفت: پس کدامین فقر سخت‌تر است؟ فرمود: کفر بعد از ایمان، گفت: کدام دعوت گمراه‌کننده‌تر است؟ فرمود:

دعوت‌کننده بچیزی که امکان تحقق آن نیست، گفت: پس چه عملی افضل است؟

فرمود: تقوی، گفت: پس چه عملی موقفتر است؟ فرمود: طلبیدن آن چیز که نزد خداوند عزّ و جلّ است، گفت: پس کدام معاشر برای آدمی بدتر است؟ فرمود: آن

ص: ۳۲۲

معاشر که معصیت خداوند عزّ و جلّ را برای تو بیاراید، گفت: پس کدام مخلوق بدبخت تر است؟ فرمود: کسی که دین خود را بدنیای دیگری بفروشد، گفت: پس کدام مخلوق نیرومندتر است؟ فرمود: شخص بردبار، گفت: پس کدام مخلوق حریصتر است؟ فرمود: کسی که مال را از راه غیر حلال بدست آورد، و در غیر حقّ آن صرف کند، گفت: پس کدام فرد از افراد مردم زیرکتر است؟ فرمود: کسی که هدایتش را از ضلالت باز شناسد، و بطرف هدایت متمایل شود، گفت: پس حلیمترین مردم کیست؟ فرمود: کسی است که خشم نمیگیرد، گفت: پس ثابت‌رأی‌ترین مردم کیست؟ فرمود: کسی است که مردم او را نسبت بخودش مغرور نسازند، و دنیا با نمایش زینتهایش او را نفریبد، گفت: پس احمق مردمان کیست؟ فرمود: کسی است که دنیا او را بفریبد، در حالی که دگرگون شدن احوال آن را همی نگرد، گفت: پس کدام کس حسرتش شدیدتر است؟ فرمود: کسی است که هم از دنیا محروم شده باشد، و هم از آخرت، و او مظهر

«خسران مبین»

است، گفت: پس کدام آفریده‌ای نابینا است؟ فرمود: آن کسی که برای غیر خدا کار کند، و ثواب آن کار را از جانب خداوند عزّ و جلّ بطلبد، گفت: کدام قانع افضل است؟ فرمود: کسی است که بداده خداوند عزّ و جلّ قانع باشد، گفت: پس کدام مصیبت سخت‌تر است؟ فرمود:

ص: ۳۲۳

مصیبت در دین، گفت: پس کدام عمل نزد خداوند عزّ و جلّ خوشایندتر است؟

فرمود: انتظار فرج، گفت: پس کدام یک از مردم نزد خدا بهتر است؟ فرمود: کسی که از خدا بیشتر بترسد، و تقوی را بیشتر بکار بندد، و زهدش نسبت بتمنّعات دنیا افزون باشد، گفت: پس کدام سخن نزد خداوند عزّ و جلّ افضل است؟ فرمود: کثرت ذکر او، و تضرّع بوسیله دعاء در پیشگاه او، گفت: کدام سخن صادق‌تر است؟

فرمود: شهادت به اینکه معبود حقّی جز الله نیست. گفت: پس کدام عمل نزد خداوند عزّ و جلّ عظیمتر است؟ فرمود: تسلیم و پارسائی، گفت: پس چه کسی از مردمان راستگوتر است؟ فرمود: کسی که در موارد سخت همه راست بگوید.

سپس امام علیه السّلام رو به آن شیخ کرد، و فرمود: ای شیخ، خداوند عزّ و جلّ حلقی را بیافرید، که چون به ایشان نظر داشت، دنیا را بر ایشان تنگ ساخت، و از این رو ایشان را نسبت به آن و متاع آن بی‌رغبت کرد، تا به دار السّلام، که ایشان را به آن فراخوانده بوده راغب شدند، و بر سختی معیشت و وضع ناپسند صبر کردند، و بکرامت و عزّتی که نزد خداوند عزّ و جلّ است مشتاق گشتند، تا جانهاشان را در طلب خشنودی خدا بذل کردند، و پایان اعمال ایشان شهادت بود، پس خدای عزّ و جلّ را

در حالتی دیدار کردند که او از ایشان راضی بود، و این بزرگواران دانستند که راه گذشتگان و آیندگان مرگست، از این رو برای آخرتشان توشه‌ای غیر از زر و سیم آماده

ص: ۳۲۴

ساختند، و جامه زبر پوشیدند، و در برابر بلا یا صبر کردند، و ما زاد درآمد خود را از پیش فرستادند، و حبّ و بغض خود را در راه رضای خدا مبذول داشتند. ایشان چراغهای راه هدایت و اهل نعمت در سرای آخرتند. و السلام.

شیخ گفت: پس بهشت را بگذارم و بکجا بروم، در حالی که آن را و اهل آن را با تو می‌بینم. یا امیر المؤمنین، مرا به نیروئی مجهز ساز که آن را بر ضدّ دشمنت بکار برم، پس امیر المؤمنین علیه السلام سلاحی به او داد و او را بر مرکبی سوار کرد، و او در میدان رزم پیش روی امیر المؤمنین علیه السلام دلیرانه شمشیر میزد، و امیر المؤمنین علیه السلام از کار پیکار او تعجب میکرد، پس چون کار جنگ شدّت گرفت، اسب خود را به پیش تاخت و بقلب سپاه دشمن حمله برد تا او - که رحمت بر روانش باد - شهید شد، و مردی از یاران امیر المؤمنین علیه السلام بجستجوی او روان شد، تا پیکر پاکش را بخاک و خون آغشته یافت، و اسبش را و شمشیرش را که همچنان در دستش مانده بود بیافت، پس چون جنگ سپری شد اسب و سلاح او را بنزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، و آن حضرت بر او نماز گزارد، و فرمود: بخدا قسم این همان سعادت‌مند حقیقی است، پس برای برادران طلب رحمت کنید.

۵۸۳۴- و امیر المؤمنین علیه السلام در وصیّت پسرش محمد بن حنفیه - رضی

ص: ۳۲۵

اللّه عنه - فرمود: فرزند عزیزم، زنهار از اتکاء بر آرزوها، زیرا که آنها سرمایه‌های مردم احمق و موجب تعویق از پرداختن بکار آخرتست، و از بهترین بهره‌های مرد، مصاحبی صالح است، با اهل خیر همنشین شو تا از جمع ایشان باشی، و از اهل شرّ و کسی که تو را با سخنان باطل آرایش یافته، و از اخبار دروغ و زشت خود ساخته بهم بافته از یاد خداوند عزّ و جلّ و تذکّر مرگ باز دارد، دوری گزین، تا از جمع ایشان جدا باشی، و مبادا که بدگمانی نسبت بخداوند عزّ و جلّ بر تو چیره گردد زیرا که آن، جای هیچ گونه آشتی میان تو و دوست تو را باقی نخواهد گذاشت. دل خود را بوسیله ادب بر افروز، همان گونه که آتش را بوسیله هیزم بر افروزی، زیرا ادب برای حفظ سلامت، و همچنین تجارب برای خردمند، نیکو مساعد و یاور است. آراء رجال را ضمیمه یک دیگر ساز، و آنگاه نزدیکترین آنها بصواب، و دورترین آنها از شکّ و ریب را بگزین.

فرزند عزیزم، هیچ شرف والاتر از اسلام، و هیچ چیز نفیس عزیزتر از تقوی، و هیچ قلعه محکمتر از پارسائی، و هیچ شفیع موقّتر از توبه، هیچ لباس زیباتر از خلعت عافیت، و هیچ حافظ منیع‌تر از سلامت، و هیچ گنج غنی‌تر از قناعت، و هیچ مال

ص: ۳۲۶

فقرزادتر از رضایت بقوت نیست، و کسی که بزندگی کفاف اکتفاء کند آسایش را برشته انتظام کشیده، و در سرای وسعت عیش مسکن گزیده است. حرص آدمی را به در افتادن در گناهان همی خوانند؛ بار گران واردات هموم را بوسیله عزیمتهای صبر از خود فرو افکن.

نفس خود را بصبر عادت ده، زیرا که صبر نیکو خلقی است، و نفس را بتحمل مخاطر و همومی از دنیا که بر تو اصابت میکند بگمار. کامیابان بمدد صبر کامیاب شده‌اند، و کسانی که سرنوشت خوب از سوی خدا برای ایشان مقدر شده است با بهره گرفتن از صبر رستگار گشته‌اند، زیرا که صبر سپری در برابر احتیاج و فقر است.

و نفس خود را در همگی امور بخدای واحد قهار بسیار، زیرا اگر چنین کنی آن را در پناه ملجئی مستحکم، و دژی استوار، و مدافعی نیرومند قرار می‌دهی.

و سؤال از خدا را از مسألت غیر خدا پیراسته ساز، زیرا زمام خیر و شرّ، و بخشش و دریغ، و صلّه دادن و محروم ساختن همگی، بدست او است.

و امیر المؤمنین علیه السلام در همین وصیت فرمود: فرزند عزیزم، رزق دو رزق است، یکی آن رزق که تو آن را میجویی، و دیگر رزقی که آن تو را میجوید، چنانچه اگر تو بسراغ آن نروی خود بسوی تو می‌آید، پس غم سالت را بر غم روزت بار مکن، و برای هر روز از ایام عمرت همان روزی یا غم و دلمشغولی که در آن وجود دارد کافیت، و اگر آن سال که تو در باره آن می‌اندیشی از عمر تو باشد، خداوند

ص: ۳۲۷

عزّ و جلّ در هر بامداد از ایام آن سال روزی تازه مقسوم تو را برای تو می‌آورد، و اگر آن سال از عمر تو نباشد پس تو را با همّ و غمّ چیزی که از آن تو نیست چه کار؟! و بدان که هیچ جوینده‌ای برزق تو سبقت نخواهد گرفت، و هیچ غالبی بدست یافتن به آن بر تو چیره نخواهد شد، و آنچه بنام تو مقدر شده است هرگز از تو روی نخواهد پوشید پس چه بسا جوینده را دیده‌ای که جان خود در این راه خسته ساخته و با این حال روزیش بر او تنگ آمده، و چه بسا جوینده معتدل و میانه روی را دیده‌ای که تقدیر با تدبیرش موافق شده! و در حال همگی توأم با فنایند.

امروز که در آن بسر میبری از آن تو است، و تو از رسیدن بفردا یقین نداری. و چه بسا استقبال‌کننده روزی که آن را بدرقه نمیکند!- فرصت شام کردن آن روز را نمی‌یابد- و چه بسا کسا که در اوّل شب مورد رشک همگان بوده، و در آخر شب مویه‌گران بر مصیبت مرگش گریه سر کرده‌اند!

پس طول مدّت توالی انعام، و بتأخیر افتادن روز انتقام تو را از جانب خدا مغرور نسازد، زیرا اگر خدا بیم آن میداشت که فرصت انتقام را از دست بدهد، پیش از فرا رسیدن مرگ پیشدستی میکرد.

فرزند عزیزم، پندهای حکیمان را بپذیر، و در احکامشان تدبّر کن، و بیش از سایر مردم اوامر خود را بکار بند، و افزون از سایر مردم از ارتکاب آنچه نهی کرده‌ای خودداری کن و مردم را بکار پسندیده بفرمای تا خود از اهل آن باشی، زیرا بکمال

ص: ۳۲۸

رسیدن امور نزد خداوند تبارک و تعالی با امر بمعروف و نهی از منکر است. حقایق و معارف دین را بیاموز، و در این باره تفقّه کن، زیرا فقیهان وارثان پیمبرانند. پیمبران دینار و درهمی به ارث نهاده‌اند، بلکه میراث علم را بجای گذاشته‌اند، از این رو کسی که از این میراث بهره‌ای ببرد، حظّی وافر و بهره‌ای عظیم بدست آورده است.

و بدان که طالب علم در موضعی قرار دارد که اهل آسمانها و زمین، حتّی پرندگان در فضای آسمان، و نهنگ در دریا برای او آموزش می‌طلبند، و فرشتگان بالهانشان را بعلامت رضایت از طلب علم برای طالب علم می‌گسترند. و شرف دنیا و دست یافتن بهشت بروز قیامت در علم نهفته است، زیرا فقیهان خود دعوت‌کنندگان به بهشت و راهنمایان بسوی خداوند تبارک و تعالی هستند.

و در باره همگی مردم نیکی کن همانسان که دوست داری که در باره تو نیکی کنند، و همان را برای ایشان بیسند که برای خودت می‌پسندی، و چیزی را که از دیگران زشت میداری از خود نیز زشت شمار، و خلق خود را با مردم چنان نیکو ساز که چون از جمع ایشان غائب شوی مشتاق دیدارت باشند، و چون بمیری بر تو بگریند، و کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بر زبان جاری کنند و بگویند: (ما از آن خدائیم و بسوی او باز گردنده‌ایم)، و از آنان مباش که مردم بهنگام مردنشان

ص: ۳۲۹

بگویند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

(سپاس خدای ربّ العالمین را).

و بدان که رأس عقل، بعد از ایمان بخداوند عزّ و جلّ سازش با مردم است، و آن کس که با کسی که معاشرتش اجتناب ناپذیر باشد بنحوی پسندیده معاشرت نکند، تا زمانی که خدا راهی برای نجات از او بگشاید، خیری در وجود او نیست، زیرا که من محتوای همگی همزیستی‌ها و معاشرتهای مردم را چنان یافته‌ام که دو ثلث آن حمل بر خوبی و یک ثلث تغافل و نادیده انگاشتن است، و خداوند عزّ و جلّ چیزی را نیافریده است که زیباتر از کلام و زشت‌تر از آن باشد، گروهی بوسیله کلام رو سفید شده‌اند، و گروهی بوسیله کلام رو سیاه گشته‌اند، و بدان که کلام تا به آن تکلم نکرده باشی در بند تو است، ولی چون به آن تکلم کردی تو خود در بند آن گرفتاری، پس زبانت را در خزانه دهان بدار، همچنان که زر و سیم خود را در خزانه همی داری، زیرا زبان سگی درنده است، که اگر آن را بحال خود گذاری میدرد، و بسا یک کلمه که نعمتی را سلب کرده است، کسی

که عنان آن را رها کند او را بسوی هر امر ناپسند و رسوا سوق میدهد، و آنگاه از دوران زندگانی خود جز خشم شدیدی، از جانب خدا و نکوهشی از جانب مردم بدست نمی‌آورد.

کسی که خود را با رأی خود از آراء دیگران بی‌نیاز بداند، جان خود را بخطر می‌افکند، و کسی که بررسی وجوه آراء روی آورد، موارد خطا را باز میشناسد.

ص: ۳۳۰

کسی که بی‌توجه بعواقب امور خود را بورطه مشکلات آن در افکند خویشتن را در معرض مصیبت‌های سخت قرار میدهد، و اندیشیدن در پایان کار پیش از اقدام به آن، تو را از پشیمانی در امان میدارد؛ عاقل کسی است که تجربه‌ها او را پند دهد، در طی تجارب، علمی باز یافته نهفته است، و در دگرگون شدن اوضاع و احوال گوهر مردان شناخته می‌شود؛ روزگار پرده استتار را از رازهای نهفته برطرف می‌سازد، این وصیت مرا فهم کن، و مبادا که از روی بی‌اعتنائی از خاطرت محو گردد، زیرا که بهترین سخن آنست که سودمند باشد.

بدان ای فرزند عزیزم که تو را از کوشش در طلب- خیر و صلاح- و تهیه توشه‌ای که با سبکباری بمنزلت برساند، گزیری نیست، پس باری افزون از طاقتت بر دوش خود مگذار، که تو را در حشر و نشت در قیامت گرانبار سازد، زیرا تعدی بر عباد توشه بدیست برای راه معاد.

و بدان که در پیش روی تو مهالک و پرتگاهها و پلهائی، و گردنه‌های صعب العبوری است که ناگزیر میباید از آنها فرود آئی، و جای فرود آمدنش یا بهشت است، و یا جهنم. پس پیش از فرود آمدنت به آنجا بهشت را برای خود بگزین، و اگر از مستمندان کسی را ببابی که توشه‌ات را بسوی قیامت بدوش گیرد، و فردا که به آن نیاز خواهی داشت آن را بطور کامل در اختیار تو قرار دهد، پس او را مغتنم شمار، و

ص: ۳۳۱

آن بار را (به انفاق) بر دوش او گذار، و اکنون که قدرت دارای محموله او را بیفزای، زیرا بسا که او را بجوئی و نیابی. و زنهار که برای بار کردن توشه‌ات بکسی که پارسائی و امانت ندارد اعتماد نکنی، که اگر چنین کنی مثل تو مثل تشنه‌ای باشد که سرابی را ببیند، تا چون بسوی آن آید، آن را چیزی نیابد، و در این حال تو در قیامت بدون توشه خواهی ماند.

و امام علیه السلام در این وصیت فرمود: ظلم سوق دهنده بسوی هلاک است.

کسی که قدر خود را بشناسد هلاک نخواهد شد.

کسی که شهوت خود را حفظ کند آبرویش را مصون داشته است.

ارزش هر کس بنسبت دانش او است.

عبرت گرفتن هدایت را برای تو بیار می آورد.

شریفترین نوع بی نیازی ترک آرزوها است.

حرص فقری حاضر است.

دوستی نوعی خویشاوندی بدست آمده است. دوست تو خود برادر ابوینی تو است، و هر برادر ابوینیت دوست تو نیست، مبادا که دشمن دوستت را دوست بگیری، که در این صورت با دوستت دشمنی کرده ای، بسا شخص دوری که از نزدیک بتو نزدیکتر است.

فقیری که بسیار بیوندد از ثروتمندی که فاصله گیرد بهتر است.

ص: ۳۳۲

موعظه پناهگاهی برای کسی است که آن را درنپوشد.

کسی که با احسانش منت نهد، آن احسان را تباه کرده است.

کسی که خوی خود را بد کند، خویش را معذب میسازد، و دشمنی به او سزاوارتر است.

داوری بگمان در باره کسی که مورد وثوق تو بوده عادلانه نیست.

شرح: «یعنی هر گاه به دوستی و امانت و دیانت کسی اطمینان پیدا کردی، پس بصرف گمان و پندار از وی مگرد و تا علم بزوال آن صفات از او برای تو حاصل نگشته است، در حق او داوری مکن که این خود دور از عدالت است».

چه زشت است سرکشی بهنگام پیروزی و بیتابی در برابر پیشامد ناگوار و دشوار، و سنگدلی نسبت به همسایه، و مخالفت با دوست بویژه در سفر، و تخلف از قسم از صاحب مروّت، و خیانت و پیمان شکنی از سلطان! کفران نعمت حماقت است، و همنشینی احمق شوم است.

نسبت بکسی که حق تو را بشناسد حقشناس باش، چه شریف باشد و چه دون.

کسی که روش اعتدال در کارها را واگذارد، ناگزیر از حق منحرف می شود، کسی که از حق تجاوز کند راه فلاح بر او تنگ می آید.

بسا مبتلا به بیماری مزمن که جان بدر برد، و تندرستی که از پا در آید.

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست

بسا که نومیدی کامیابی بیار آورد، و بسا که امیدواری موجب هلاک گردد.

چون از کسی بیم ملامت داری، پیش از آنکه تو را ملامت کند رضایتش را

ص: ۳۳۳

کسب کن.

شب را در اندیشه خیانت در باره کسی روز مکن، خیانت بدترین لباسی بر قامت شخص مسلمانست.

کسی که پیمانی را بشکند چه سزاوار است که نسبت به او وفا نکنند! فساد و اسراف، مال بسیار را از میان میبرد، و میانه‌روی مال اندک را رشد و نما می‌بخشد.

از جمله آثار کرم وفا کردن بتعهد است. کسی که کرم پیشه سازد بسروری میرسد، و کسی که در مقام فهمیدن باشد شخصیت معنویش افزوده می‌شود.

در نصیحت برادرت شرط اخلاص را بجای آور، و تا زمانی که تو را بمعصیت خداوند عزّ و جلّ واندارد، در همه حال او را یاری کن، هر جا که حرکت کند با او حرکت کن. بصرف پدید آمدن شکّ و تردیدی رابطات را از برادرت مگسل، و چون ارتکاب خلافی را از جانب او بشنوی بی‌آنکه از علّت آن جويا شوی و بر حقیقت امر واقف گردی پیوند اخوتت را قطع مکن، زیرا بسا که او عذری داشته باشد، در حالی که تو او را سرزنش میکنی.

عذر کسی را که پوزش طلبد بپذیر، تا از شفاعت برخوردار شوی.

و کسانی را که در برابر دشمن بازوی تواند گرامی دار، و در طول مدّت مصاحبت، بر نیکی و اکرام و تجلیل و تعظیمشان بیفزای زیرا مزد کسی که شأن تو را عظیم شمارد این نیست که از قدر او بکاهی، و جزای کسی که تو را شاد کند این

ص: ۳۳۴

نیست که او را ناشاد سازی.

تا بتوانی به نیکی در باره همنشین خود بیفزای، زیرا اگر بخواهی رشد او را همی نگری.

کسی که حیاء خلعت خود را بر او بپوشاند عیب او از دیده‌ها پوشیده میماند.

کسی که اعتدال را بجوید، بار تکالیف زندگی بر او سبک می‌شود، و کسی که از خواهشهای دل خود پیروی نکند به رشد و صلاح خود دست می‌یابد.

با هر سختی گشایشی، با هر لقمه‌ای گلوگیر شد نهائی هست.

نعمتی جز از پس رنجی بدست نمی‌آید.

در برابر کسی که بر تو خشم گیرد، نرمی کن تا بخواسته‌ات برسی.

ساعتهای هموم ساعات کفاره‌اند، و ساعتها عمر تو را از میان میبرند.

در لذتی که پس از آن جهنم باشد خیری نیست، و هیچ خیری که پس از آن جهنم باشد خیر نیست، و هیچ شری که پس از آن بهشت باشد شر نیست.

هر نعمتی در برابر بهشت حقیر است، و هر بلائی در قیاس بدوزخ سلامت است.

حق برادرت را با اتکاء به رابطه‌ای که میان تو و اوست ضایع مکن، زیرا کسی که تو حق او را ضایع کنی برادر تو نیست، و مبادا که برادرت به بریدن از تو نیرومندتر از تو در پیوستن تو به او باشد. و مبادا که او در بدی نسبت بتو نیرومندتر از تو در خوبی به او باشد.

ص: ۳۳۵

فرزند عزیزم، هر زمان که نیرومند باشی نیروی خود را در طاعت خداوند عز و جل صرف کن، و هر زمان که ناتوان شوی ناتوانیت را از معصیت خداوند عز و جل قرار ده.

و اگر بتوانی که زن را جز در امور شخصیش صاحب اختیار نسازی پس چنین کن، زیرا که این روش، جمالش را بادوام‌تر، و دلش را آسوده‌تر، و حالش را بهتر میسازد، از آنرو که زن شاخه ریحانی حسّاس و زود رنج است، و تنظیم‌کننده امور مربوط به اقتصاد و شئون راجع بستد و داد نیست، پس در هر حال با او مدارا کن، و مصاحبتش را نیکو مدار، تا زندگی از لطف و صفا برخوردار گردد.

بقضای الهی تن در ده، و به آن راضی شو، و اگر خوش داشته باشی که خیر دنیا و آخرت را گرد آوری طمع خود را از آنچه در دست مردمست قطع کن.

سلام، و رحمت و برکات خدا بر تو باد این آخرین بخش از وصیت امام علیه السلام بمحمد بن حنفیه است.

۵۸۳۵- و محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان؛ و هشام بن سالم؛ و محمد بن حران از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از کسی تعجب کرده‌ام که از چهار چیز میترسد، چگونه بچهار چیز پناه نمیبرد: از کسی تعجب

ص: ۳۳۶

کرده‌ام که خوف بر او چیره شده است، چگونه بقول خداوند عزّ و جلّ که فرمود:

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ «خدا برای ما کافیست و او نیکو وکیلی است» پناه نمیبرد زیرا که من از خدای عزّ و جلّ شنیده‌ام که بدنبال این بیان میگوید: «فَانْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ» «پس (آن مؤمنان که کار خود را بخدا باز گذاشته بودند و با بدنهای مجروح بی‌اعتناء به تبلیغات مشرکین بتعقیب ایشان پرداخته بودند پس از آنکه سپاه شرک از هیبتشان متواری شدند) با ارمغان نعمت سلامت و تفضلی الهی بمدینه بازگشتند. در حالی که هیچ گونه گزندى به ایشان نرسیده بود- آل عمران: ۱۷۴».

و از کسی تعجب کرده‌ام که دچار مشکلی شده است، چگونه بقول خداوند عزّ و جلّ پناه نمیبرد که (به حکایت از یونس پیغمبر) فرموده: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» «معبود حقّی جز تو نیست، منزهی تو، همانا که من از ستمکاران بوده‌ام» زیرا که من از خداوند عزّ و جلّ شنیده‌ام که بدنبال این بیان میگوید: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ «پس ما دعای او را مستجاب کردیم، و او را از آن بلیه نجات دادیم، و مؤمنین را این چنین نجات میدهیم- انبیاء: ۸۸».

و از کسی تعجب کرده‌ام که در باره او مکرری بکار رفته است، چگونه به گفتار خداوند تعالی پناه نمیبرد که فرمود: وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ «و کار خود را بخدا تفویض میکنم، زیرا که او نسبت به بندگان- و خیر و صلاح ایشان- بصیر است». زیرا که من از خداوند عزّ و جلّ شنیده‌ام که بدنبال این بیان میگوید: فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا «پس خدا او را از گزندهای مکر ایشان محفوظ داشت- مؤمن: ۴۴».

ص: ۳۳۷

و از کسی که دنیا و زینت آن را میخواهد تعجب کرده‌ام، که چگونه بنقل خداوند تعالی پناه نمیبرد که فرمود: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» «هر چه خدا بخواهد واقع می‌شود، هیچ نیروئی جز با مدد خدا وجود ندارد». زیرا که من از خداوند عزّ و جلّ شنیده‌ام که بدنبال این بیان میگوید: «إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ - الْآيَةَ» «اگر مرا می‌بینی که از جهت مال و فرزند از تو کمترم، پس امید است که پروردگار من بوستانی بهتر از بوستان تو را به من عطا فرماید- کهف: ۴۱» و کلمه «عسی» که در این آیه آمده بمعنی وجوب تحقق متعلق آنست.

۵۸۳۶- و محمد بن زیاد ازدی، از ابان بن عثمان الأحمَر، روایت کرده است مردی بنزد امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام آمد، گفت: پدر و مادرم بقدای تو یا ابن رسول الله پندی بمن بیاموز، پس امام علیه السلام فرمود: اگر خداوند تبارک و تعالی

رزق را بر عهده گرفته است پس دلمشغولی تو برای چیست؟! و اگر رزق مقسوم است، پس حرص برای چیست؟! و اگر حساب حق است پس گرد آوردن و اندوختن برای چیست؟! و اگر عوض دادن انفاق از جانب خداوند عزّ و جلّ حقّ است، پس بخل برای چیست؟! و اگر کیفر از سوی خداوند عزّ و جلّ دوزخ است پس معصیت برای چیست؟! و اگر مرگ حقّ است، پس شادی برای چیست؟ و

ص: ۳۳۸

اگر عرض اعمال بر خداوند عزّ و جلّ حقّ است، پس مکر برای چیست؟! و اگر شیطان دشمن است پس غفلت برای چیست؟! و اگر گذشتن بر صراط حقّ است، پس خود پسندی برای چیست؟! و اگر هر چیز وابسته بقضائی از جانب خداست و قدر او، پس اندوه برای چیست؟! و اگر دنیا فانیست، پس تکیه کردن بر آن برای چیست?!

۵۸۳۷- و آن امام علیه السّلام فرمود: «من بر سه کس رحم می‌آورم، و ایشان سزاوار رحم آوردند: عزیزی که پس از عزّت ذلّتی به او اصابت کرده است، و توانگری که پس از توانگری حاجتی به او اصابت کرده، و عالمی که خانواده‌اش و گروه جاهل او را سبک ساخته، و بی‌اعتنائی می‌کنند.

رحم آرید از ز سنگید از ز کوه

گفت پیغمبر که بر این سه گروه

و آن که بد با مال بی‌اموال شد

آنکه او بعد از عزیزی خوار شد

مبتلا گشته میان ابلهان

و آن سؤم آن عالمی کاندرا جهان

همچو قطع عضو باشد از بدن

چون که از عزّت به خواری آمدن

۵۸۳۸- و آن امام علیه السّلام فرمود: پنج چیز است که آن بگونه‌ای است که من می‌گویم: هیچ بخیلی را آسایشی نیست، و هیچ حسودی را لذّتی نیست، و هیچ برده‌ای را وفائی نیست، و هیچ دروغگوئی را مردانگی نیست. و هیچ سفیهی بریاست قومی نخواهد رسید.

ص: ۳۳۹

۵۸۳۰- و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شما نمیتوانید بوسیله اموالتان بهمگی مردم بهره برسانید، پس بوسیله اخلاقتان ایشان را بهره‌مند سازید.

۵۸۴۰- و یونس بن ظبّیان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: مشهور شدن بعبادت از مظانّ شک است، زیرا پدرم، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام برای من حکایت کرد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود:

عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجای آورد، و سخی‌ترین مردم کسی است که زکات مالش را بپردازد، و زاهدترین مردم کسی است که از حرام اجتناب کند، و با تقوی‌ترین مردم کسی است که حق را چه بنفع او باشد، و چه بضر او، بگوید، و عادلترین مردم کسی است که برای مردم همان را بپسندد که برای خود می‌پسندد، و برای ایشان همان را ناپسندد بدارد که برای خود ناپسند می‌دارد، و زیرکترین مردم کسی است که بیش از همگان مرگ را بیاد آورد، و شادترین و خوشحالترین مردم کسی است که زیر خاک از کیفر ایمن است، و ثواب را امید همی دارد، و غافلترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا از حالی بحال دیگر پند نگیرد، و گران‌قدرترین مردم کسی است که برای دنیا در نظر خود قدر و منزلتی قرار ندهد، و عالمترین مردم کسی است که علم مردم را با علم خود جمع کند، و

ص: ۳۴۰

شجاعترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود پیروز باشد، و پر ارزشترین مردم عالمترین ایشانست، و کم‌بهاترین مردم کم‌علم‌ترین ایشانست، و کم‌لذت‌ترین مردم حسود است، و کم‌آسایش‌ترین مردم بخیل است، و بخیلترین مردم کسی است که در باره حقوقی که خداوند عز و جل بر او واجب ساخته است بخل ورزد و سزاوارترین مردم برعایت حق دانانترین ایشان نسبت بحق است، و کم‌حرم‌ترین مردم فاسق است، و کم‌وفاترین مردم برده است، و کم‌دوست‌ترین مردم پادشاهست، و فقیرترین مردم شخص طمعکار است، و بی‌نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد، و برترین مردم از جهت ایمان خوشخوی‌ترین ایشانست، و گرامی‌ترین مردم پرهیزگارترین ایشانست، و عظیم‌قدرترین مردم کسی است که در آنچه مربوط به او نیست مداخله نکند، و پارساترین مردم کسی است که مجادله را ترک کند، اگر چه حق بجانب او باشد، و کم‌بهره‌ترین از مردانگی کسی است که دروغگو باشد، و شقی‌ترین مردم پادشاهانند، و مبغوضترین مردم متکبر است، و سرسخت‌ترین جهادکننده کسی است که گناهان را ترک کند، و محکمترین مردم کسی است که از جهال مردم بگریزد، و سعادت‌مندترین مردم کسی است که با مردم کریم بیامیزد. و عاقلترین مردم سازگارترین ایشان با مردم است، و سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت همنشین باشد، و جبارترین مردم قاتل

ص: ۳۴۱

کسی است که قصد قتل او را نداشته، و ضارب کسی است که او را زده است، یا اراده زدن او را نداشته است، و سزاوارترین مردم بعفو توانانترین ایشان بکیفر دادنست، و شایسته‌ترین مردم بگناه کسی است که در حضور سفیهانه سخن بگوید، و در غیاب غیبت کند، و ذلیل‌ترین مردم کسی است که بمردم توهین کند، و محتاطترین مردم کسی است که بیشتر از دیگران خشم خود را فرو می‌خورد، و صالحترین مردم کسی است که برای مردم صلاحیت بیشتر داشته باشد، و بهترین مردم کسی است که مردم از طرف او سود می‌برند.

۵۸۴۱- و أمير المؤمنين عليه السلام بمردی گذشت که سخنانی بیحاصل بر زبان میراند، پس در مکانی مشرف بر او توقف کرد، و آنگاه فرمود: ای مرد، تو بر دو فرشته‌ای که سخنت را حفظ میکنند نامه‌ای بسوی پروردگارت املاء میکنی، پس سخنانی بر زبان بران که تو را بکار آید و سخنانی را که تو را بکار نیاید واگذار.

۵۸۴۲- و نیز امام علیه السلام فرمود: مرد مسلمان تا هر زمان که خاموش باشد، همچنان در شمار نیکوکاران نوشته می‌شود، سپس چون سخن بگوید یا در شمار نیکوکاران نوشته می‌شود، و یا در شمار تبه‌کاران.

۵۸۴۳- و امام صادق علیه السلام فرمود: خاموشی گنجی ناپذیر، و آرایش حلیم، و پوشش جاهل است.

ص: ۳۴۲

۵۸۴۴- و آن امام علیه السلام فرمود: سخنی در حق از سکوتی بر باطل بهتر است.

۵۸۴۵- و اسماعیل بن مسلم، از امام جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: فقهاء و حکماء چون با یک دیگر مکاتبه میکردند، سه چیز مینوشتند که چهارمین نداشت:

کسی که اندیشه‌اش معطوف به آخرت باشد، خدا او را از اندیشیدن در کار دنیا بی‌نیاز میکند، و کسی که درون خود را اصلاح نماید خدا برونش را اصلاح میکند، و کسی که رابطه خود با خدا را اصلاح کند، خدا رابطه‌اش با مردم را اصلاح میکند.

۵۸۴۶- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا بحال کسی که عمرش دراز شود، و عملش نیکو باشد، که در این صورت بازگشتش بسوی خدا بازگشتی نیکو خواهد بود، زیرا که پروردگارش از او راضی است، و وای بحال کسی که عمرش دراز شود، و عملش بد باشد که بازگشت بدی خواهد داشت، زیرا که پروردگارش عزّ و جلّ بر او خشمگین است.

۵۸۴۷- و عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی از امام ابو جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ رسول خود صلی الله

ص: ۳۴۳

علیه و آله وحی فرستاد که من چهار خصلت از خصال جعفر بن ابی طالب را مشکور داشته‌ام، پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را فراخواند و از مضمون این وحی او را آگاه ساخت، جعفر گفت: اگر نه خداوند تبارک و تعالی تو را از این امر خبر داده بود، من تو را با خبر نمیساختم، من هرگز شراب ننوشیده‌ام، زیرا میدانستم که اگر آن را بنوشم عقلم زایل می‌شود، و هرگز دروغ نگفته‌ام، زیرا دروغ مردانگی را میکاهد، و هرگز زنا نکرده‌ام، زیرا بیم آن داشتم که اگر بناموس کسی تجاوز کنم بناموسم تجاوز شود، و هرگز بتی را نپرستیده‌ام، زیرا میدانستم که آن نه زیان میرساند، و نه سود.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست مرحمت بر شانه او زد، و فرمود: خداوند عزّ و جلّ را میسزد که برای تو دو بال قرار دهد، که بوسیله آنها با فرشتگان در بهشت پرواز کنی.

۵۸۴۸- و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند جلّ جلاله فرموده است: بندگان من، شما همگیتان گمراهید مگر کسی که من او را هدایت کنم، و همگیتان فقیرید، مگر کسی که من او را غنی سازم، و همگیتان گناهکارید مگر کسی که من او را از سقوط در ورطه گناه نگاه دارم.

ص: ۳۴۴

۵۸۴۰- و در روایت سکونی آمده است که گفت: علیّ علیه السلام فرمود:

هیچ روزی بر فرزند آدم نمیگذرد، مگر آنکه آن روز به او میگوید: من روزی جدیدم، و من بر تو گواهم، پس در ساعات من سخن خیری بگو، و کار خیری بکن، تا بروز قیامت برای تو به آن گفتار نیک و کردار نیک گواهی دهم، زیرا تو بعد از این هرگز مرا نخواهی دید.

۵۸۵۰- و در روایت مسعدة بن صدقه آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مؤمن را بر مؤمن دیگر هفت حقّ واجبست که خداوند عزّ و جلّ آن را بر او فرض کرده است: او را در چشم خود بزرگ ببیند، و در دل، دوست بدارد، و در مال خود با او مواسات کند، و غیبتش را حرام بدارد، و در بیماریش از او عیادت کند، و جنازه‌اش را تشییع نماید، و پس از مردنش در باره او بجز خیر نگوید.

۵۸۵۱- و ابن ابی عمیر، از ابو زیاد نهدی، از عبد الله بن وهب از امام صادق، جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: برای مؤمن همین یاری از جانب خداوندگارش کافی است که دشمن خود را در حال معصیت خداوند عزّ و جلّ ببیند.

ص: ۳۴۵

۵۸۵۲- و ابن ابی عمیر، از معاویه بن وهب از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: در برابر دشمنان نعمتها صبر کن، زیرا صبر طاعت خداست، و کیفر کسی که در باره تو خدا را معصیت میکند، هیچ چیز بهتر از اینکه تو در باره او خدا را اطاعت کنی نیست.

۵۸۵۳- و معلی بن محمد بصری، از احمد بن محمد بن عبد الله، از عمر [و] بن زیاد، از مدرک بن عبد الرحمن از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون روز قیامت شود، خداوند عزّ و جلّ مردم را در یک زمین مسطح گرد هم می‌آورد، و میزانشا برقرار می‌شود، پس خونهای شهیدان با مرگب دانشمندان سنجیده میگردد، ولی وزن مرگب دانشمندان بر خونهای شهیدان راجح و افزون باشد.

شرح: «مراد از سنجیدن مرگب علماء و خون شهداء با هم، و افزونی مرگبها آنست که بفهماند آنچه بیشتر سبب پیشرفت دین و تبلیغ آئین بوده قلم بوده که کنایه است از منطق و برهان و حجّت، نه خون و جان فشانی در راه آن، و دعوت مردم با کتاب و نوشته‌های برهانی و مواظط حکیمانه اصل و اساس تبلیغ بوده نه شمشیر و جهاد و قدرت. و اینکه گویند

از این روایت گرفته شده ولی چندان درست نمی‌نماید زیرا دارای دو مفهوم مباین است.»

۵۸۵۴- و محمد بن ابی عمیر، از عبد الله بن قاسم، از امام صادق جعفر بن -

ص: ۳۴۶

محمد، از پدرش از جدش از امام علی علیهم السلام روایت کرده است، که فرمود:

بچیزی که امید دست یافتن به آن نداری از چیزی که بحصول آن امیدواری، امیدوارتر باش، چنان که موسی بن عمران علیه السلام به آن منظور بیرون شد که قبس آتشی برای خانواده‌اش بدست آورد، ولی خداوند عز و جل با او سخن گفت، و چون بازگشت پیمبر بود، و ملکه سبأ بقصد دیدار سلیمان علیه السلام بیرون شد، ولی با سلیمان علیه السلام اسلام آورد؛ و ساحران فرعون در طلب عزت فرعون بیرون شدند، ولی بصورت جمعی مؤمن بازآمدند.

۵۸۵۵- و از عبد الله بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، که فرمود: اشراف امت من حافظان قرآن، و عاملان به احکام آن، و شب‌زنده‌دارانند.

۵۸۵۶- و جبرئیل علیه السلام بر پیمبر صلی الله علیه و آله نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: مرا پند ده، ای جبرئیل، پس جبرئیل گفت: یا محمد، هر چه خواهی زندگی کن، که سرانجام خواهی مرد، و هر که را خواهی دوست بدار، که سرانجام از او جدا خواهی شد، و هر کار که خواهی بجا آور که با آن دیدار خواهی کرد، شرف مؤمن نماز او در شب است، و عزتت خودداری از مردم آزاریست.

ص: ۳۴۷

۵۸۵۷- و حسن بن موسی الخشاب، از غیث بن کلوب، از اسحاق بن عمار از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که علی علیه السلام میفرمود: هیچ مبتلایی، اگر چه ابتلایش عظیم باشد، از سالمی که ایمن از بلاء نباشد، سزاوارتر بدعاء نیست.

۵۸۵۸- و علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از حارث بن محمد بن نعمان أحول، صاحب الطاق، از جمیل بن صالح، از امام ابی عبد الله صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دوست دارد که گرامی‌ترین مردم باشد، میباید تقوای خدا را پیشه سازد، و هر کس که دوست دارد که باتقوی‌ترین مردم باشد، میباید بر خدای تعالی توکل کند، و هر کس دوست دارد که بی‌نیازترین مردم باشد، میباید اطمینانش به آنچه نزد خدای عز و جل است، از آنچه در دست او است بیشتر باشد، سپس فرمود: آیا شما را از بدترین مردم خیر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول

اللَّهُ، فرمود: او کسی است که مردم را دشمن دارد، و مردم نیز او را دشمن دارند. سپس فرمود: آیا شما را از بدتر از این خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: او کسی است که از هیچ خطائی

ص: ۳۴۸

چشم پوشی نمیکند، و عذری را نمی‌پذیرد، و گناهی را نمی‌بخشد. سپس فرمود: آیا شما را از بدتر از این شخص خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: او کسی است که از شرش ایمن نمیتوان بود، و بخیرش امید نمیتوان داشت، همانا عیسی بن مریم علیه السلام در میان بنی اسرائیل پیاخاست، گفت: ای بنی اسرائیل حکمت را بجهال باز مگوئید که به آن ستم کرده باشید، و از اهلش دریغ مدارید که به ایشان ستم کرده باشید، و ظالم را بر ظلمش یاری مکنید که برتری شما باطل می‌شود.

کارها بر سه گونه است: کاری که رشد و صلاحش برای تو آشکار شده است، پس از آن پیروی کن، و کاری که گمراهیش برای تو آشکار شده است، پس از آن اجتناب کن، و کاری که در باره آن اختلاف کرده‌اند، پس آن را بخداوند عزّ و جلّ باز گذار.

۵۸۵۹- و حسن بن علی بن فضال، از حسن بن جهم، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: هیچ بدنی از تحمل آنچه نیت توان آن را داشته باشد ناتوان نشده است.

۵۸۶۰- و ابن فضال، از غالب بن عثمان، از شعیب عرقوفی از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که بهنگام دوست داشتن و ترسیدن، و در برابر شهوت و غضب، و بهنگام رضا مالک نفس خویش

ص: ۳۴۹

باشد، خدا بدنش را بر آتش جهنم حرام میکند.

۵۸۶۱- و چون از امام علیه السلام در باره زاهد در دنیا سؤال کردند، فرمود:

زاهد کسی است که حلال دنیا را بعلت ترس از حسابش، و حرام آن را از بیم عذابش ترک کند.

۵۸۶۲- و محمد بن سنان، از عبد الله بن مسکان از امام ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سزاوارترین مردم به اینکه برای مردم تمنای غنی کنند بخیلانند، زیرا مردم چون مستغنی شوند از چشم داشت به اموال ایشان خودداری میکنند، و سزاوارترین مردم به اینکه برای مردم تمنای سلامتی کنند مردم دارای عیب هستند چرا که مردم چون سلامت باشند از عیبجویی دیگران خودداری میکنند، و سزاوارترین مردم به اینکه برای مردم تمنای حلم کنند اهل سفاهتند، چرا که احتیاج بعفو ایشان دارند. ولی اکنون وضع چنان شده است که بخیلان فقر مردم را تمنّا میکنند، و اهل عیوب معیوب شدن مردم را آرزو دارند، و اهل سفاهت آرزو میکنند که همگی مردم سفیه شوند، در صورتی که فقر موجب احتیاج ببخیل، و فساد علت جستجو از نقاط اهل عیوب، و انتشار سفاهت باعث کیفر دادن گناهکارانست.

۵۸۶۳- و از ابو هاشم جعفری روایت شده است که گفت: تنگدستی سختی بر من عارض شد، از این رو بسوی امام ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام رفتم، و اذن ورود بمحضر آن امام را طلب کردم، و آن حضرت مرا اذن داد، پس چون بنشستم فرمود: ای ابا هاشم میخواهی کدام نعمت از نعمتهائی را که خدا بتو بخشیده است شکر گوئی؟ در این حال من سر بزیر افکندم و خاموش ماندم، زیرا نمیدانستم که در جواب آن امام چه بگویم، پس او خود سخن آغاز کرد، و فرمود: خداوند عز و جلّ ایمان را نصیب تو ساخت، از این رو بدنت را بر دوزخ حرام ساخت، و سلامت را روزیت کرد، از این رو تو را در طاعت خود یاری فرمود: و قناعت را بهره تو فرمود و از این رو تو را از بی آبرویی مصون داشت، ای ابا هاشم، من از این رو بر این گونه با تو آغاز سخن کردم که گمان بردم که تو میخواهی از کسی که این چنین با تو رفتار کرده است نزد من شکایت کنی، اکنون امر کرده‌ام که صد دینار در اختیار تو قرار دهند، پس آن را بستان.

۵۸۶۴- و محمد بن سنان، از طلحة بن زید روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: کننده کار بدون بصیرت بمانند رونده در غیر راه صحیح است، که سرعت سیر چیزی جز دور شدن از راه بر او نمی‌افزاید.

۵۸۶۵- و امام صادق علیه السلام فرمود: خواب آسایش تن، و نطق آسایش

روح، و سکوت آسایش عقل است.

۵۸۶۶- و محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت:

امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: کسی که واعظی از قلبش، و مانعی از نفسش، نداشته باشد، و مصاحب هدایت‌کننده برای او نباشد دشمنش بر گردنش سوار می‌شود.

۵۸۶۷- و جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی، در روایت خود گفت:

جعفر بن محمد بن سهل ما را حدیث کرد، از سعید بن محمد، از مسعده که گفت:

امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام مرا فرمود: عیال مرد اسیران اویند، پس هر کس که خدا نعمتی به او عطا فرموده است همی باید تا بر اسیران خود توسعه‌ای بخشد، زیرا اگر چنین نکند، بیم آنست که آن نعمت از دست برود.

۵۸۶۸- و صفوان بن یحیی، از ابو الصّباح کنانی روایت کرده است که گفت: به امام صادق جعفر بن محمد- علیهما السلام- معروض داشتم که: برای من بیان فرمائید این سخن، سخن کیست که فرمود: ایمان و تقوی را از خدا مسألت دارم، و از بدفرجامی کارها بخدا پناه میبرم، در حقیقت شریفترین حدیث ذکر

خدای تعالی، و رأس حکمت طاعت او، و راست ترین، و بلیغترین پند، و زیباترین قصص کتاب خدا، محکمترین دستگیره‌ها ایمان بخدا، و بهترین آئین‌ها آئین ابراهیم علیه السلام، و بهترین سنتها سنت پیمبران، و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است، و بهترین توشه تقوی است، و بهترین علم علمی است که سود ببخشد، و بهترین طریقه حق آنست که آن را متروک نگذارند و از آن پیروی کنند، و بهترین غنی غنای نفس است، و بهترین چیزی که بقلب القا شود یقین است، و زینت حدیث صدق است، و زینت علم احسان است، و شریفترین مرگ کشته شدن بشهادت و بهترین امور نیک فرجام‌ترین آنها است، و چیزی که کم و کافی باشد، از چیزی که بسیار و موجب غفلت باشد بهتر است، و شقی کسی است که در شکم مادرش شقی بوده، «۱» و سعید کسی است که از زندگی دیگران پند گرفته است، و عالیت‌ترین نمونه زیرکی تقوی، و بارزترین نشانه حمق فجور، و بدترین راوی‌ها راوی کذب است، و بدترین امور بدعتها، و بدترین کوری کوری دل، و بدترین پشیمانی پشیمانی روز قیامت است، و عظیمترین خطاکاران نزد خداوند عز و جل زبان دروغگو است، و بدترین دستاورد، دستاورد ربا است، و بدترین خوردنها، خوردن ظالمانه مال یتیم است، و بهترین زینت مرد وقار توأم با

(۱) در ص ۳۱۴ معنی آن توضیح داده شد.

ایمانست، و کسی که استهزاء و مضحکه را پی‌گیری کند، خدا او را وسیله استهزاء و خنده دیگران میسازد، و کسی که حقیقت بلا را بشناسد در برابر آن صبر میکند، و کسی که آن را نمیشناسد به انکار آن می‌پردازد، و شک و دو دلی در کار دین کفر است، و کسی که استکبار کند، خدا قدر و اعتبار او را فرو میکاهد، و کسی که از شیطان اطاعت کند، خدای را معصیت میکند، و کسی که خدای را معصیت کند، خدا او را عذاب میفرماید، و کسی که او را شکر کند خدا نعمتش را بر او می‌افزاید، و کسی که در برابر مصیبت صبر پیشه سازد خدا بفریاد او میرسد، و کسی که کار خود را بخدا واگذارد خدا برای سامان دادن کار او کافی است، و کسی که بخدا توکل کند خدا به او پاداش میدهد، و خدا را با خشنود کردن یکی از افراد خلقش خشمگین مسازید، و با دور شدن از خدا بفردی از خلق تقرّب مجوئید، زیرا میان خدا و فردی از خلق تعهدی وجود ندارد که بمقتضای آن، خیری را به او عطا کند، یا شری را از او بگرداند مگر بوسیله طاعتش و طلب خشنودیش. بیگمان طاعت خداوند تبارک و تعالی وسیله دست یافتن بهر خیرست که آن را میجویند، و نجات از هر شریست که از آن پرهیز میکنند، و خداوند عز و جل هر که را که اطاعتش کند محفوظ میدارد، و هر که او را عصیان کند از خشم او مصون نمیماند، و کسی که از خدا فرار کند پناهگاهی نمی‌یابد، زیرا فرمان خدای - تعالی ذکره - بخوار ساختن او صادر شده است، اگر چه خلاق خوش نداشته باشند، و هر چه آمدنی است

نزدیکست، هر چه خدا بخواهد واقع می‌شود، و هر چه نخواهد واقع نمی‌گردد، بر نیکوکاری و پرهیزگاری همکاری کنید، و بر گناه و ظلم با یک دیگر یاری مکنید، و از خدا بپرهیزید، زیرا خدا شدید العقاب است.

پس امام صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - فرمود: این، سخن رسول - خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است.

۵۸۶۹- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا - جل جلاله - فرمود: هر آن بنده که مرا اطاعت کند، او را بغیر خود وانمیگذارم، هر آن بنده که مرا عصیان کند، او را بخودش وامیگذارم، و آنگاه باک نمیدارم که در کدامین دره و پرتگاه هلاک شود.

۵۸۷۰- و محمد بن ابی عمیر، از عیسی الفراء، از عبد الله بن ابی یعفر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میگفت: امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: کسی که ظاهرش از باطنش برتر باشد میزان عملش سبک شده است.

۵۸۷۱- و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خداوند عز و جل فرموده است: چون کسی از آفریدگانم که مرا میشناسد نافرمانی من کند، کسی از

ص: ۳۵۵

آفریدگانم را بر او مسلط میکنم که مرا نمیشناسد.

۵۸۷۲- و ابن ابی عمیر، از اسحاق بن عمار، روایت کرده است که گفت:

امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق با منافق بزبانت مدارا کن، و با مؤمن دوستیت را از هر شائبه‌ای پیراسته ساز، اگر یهودی‌ای با تو همنشین شود همنشینیش را نیکو بدار.

۵۸۷۳- و مفضل بن عمر، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش - علیهم السلام - روایت کرده است که فرمود: بحسین بن - علی - علیه السلام - گفتند: چگونه صبح کردی، ای پسر رسول خدا؟ فرمود: در حالی صبح کرده‌ام که پروردگار بالای سرم، و دوزخ پیش رویم قرار دارد، و مرگ مرا میطلبد، و حساب از هر سو مرا فرا گرفته، و من در گرو عمل خویشم، نه آنچه را دوست دارم می‌یابم، و نه بدفع آنچه ناپسند میدارم قادرم، و کارها همگی بدست غیر منست، پس اگر بخواهد مرا عذاب میفرماید، و اگر بخواهد از من در میگذرد، پس کدامین فقیر از من فقیرتر است؟! تذکر: در پاره‌ای از نسخ بجای «حسین بن علی» «حسین بن علی» است.

۵۸۷۴- و مفضل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«میان سلمان فارسی - رحمة الله علیه - و مردی دشمنی افتاده بود، آن مرد بسلامان

ص: ۳۵۶

گفت: تو کیستی و چیستی؟! پس سلمان گفت: اَما در آغاز هم من و هم تو نطفه‌ای پست بوده‌ایم، و اَما در آخر کار هر دو لاشه‌ای گندزا خواهیم بود، پس چون قیامت فرا رسد و ترازوهای سنجش اعمال بر پا گردد، هر کس که کَفّه اعمالش سنگین باشد، او گرامی و نفیس است، و هر کس که کَفّه اعمالش سبک باشد، او بیمقدار و دونست.

۵۸۷۵- مفضل گفت: و از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: بلیه مردم بر ما عظیم است، اگر ایشان را بخوانیم ما را اجابت نمیکنند، و اگر ایشان را واگذاریم، بوسیله غیر ما هدایت نمیشوند.

۵۸۷۶- و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: همگی انواع خیر در سه خصلت گرد آمده است: نگاه کردن، و خاموش بودن، و سخن گفتن، پس هر نگاهی که عبرتی در آن نباشد سهو است؛ و هر سخنی که ذکری در آن نباشد لغو است، و هر خاموشی که فکرتی در آن نباشد غفلتست. پس خوشا بحال کسی که نگاهش عبرت، و سکوتش فکرت و سخنش ذکر باشد، و بر گناه خود بگریزد، و مردم از شرش در امان باشند.

۵۸۷۷- و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ به آدم وحی کرد، که ای آدم، من همگی خیر را در چهار کلمه برای تو گرد می‌آورم، یکی برای من،

ص: ۳۵۷

و یکی برای تو، و یکی میان من و تو، و یکی میان تو و مردم. اَما آن که برای منست، اینست که مرا بندگی کنی، و چیزی را شریک من نسازی؛ و اَما آنکه برای تو است، اینست که تو را در مقابل عملت بهنگامی مزد میدهم که از هر وقت به آن محتاجتر باشی. اَما آنکه میان من و تو است، پس دعاء بر ذمه تو، و اجابت بر عهده منست. و اَما آنکه میان تو و مردمست، اینست که برای مردم همان چیز را بیسندی که برای خودت می‌پسندی.

۵۸۷۸- و امام صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - فرمود: سلامت نعمتی پنهانست که چون موجود باشد، از یاد میرود، و چون مفقود می‌شود بیاد می‌آید.

۵۸۷۹- و سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو سخن غریبند، پس آن دو را تحمل کنید: کلمه حکمتی از سفیهی، پس آن را قبول نمائید، و کلمه سفاهت آمیزی از حکیمی پس آن را بیامرزید.

۵۸۸۰- و عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از ابو جعفر محمد بن علی الباقر، از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام

ص: ۳۵۸

در خطبه‌ای که پس از وفات پیمبر صلی الله علیه و آله ایراد کرد، فرمود: ایای مردمان، شرفی برتر از اسلام، و کرمی عزیزتر از تقوی و قلعه‌ای محکمتر از پارسائی، و شفیع‌ی موفقت‌تر از توبه، و گنجی سودبخش‌تر از علم، و عزتی بالاتر از حلم، و شرف‌خاندانی رفیعتر از آدب، و رنجی پست‌تر از غضب، و جمالی زیباتر از عقل، و هیچ نوع زشتی زشت‌تر از دروغ، و حافظی حفظ‌کننده‌تر از خاموشی، و لباسی برازنده‌تر از سلامت، و غائبی و دوری نزدیکتر از مرگ نیست.

ایای مردمان، بیگمان هر کس که بر روی زمین راه پیموده است، بدرون آن روان می‌شود، و شب و روز در ویران کردن بنیاد عمرها شتابنده‌اند، و هر که را بقیه حیاتی باشد قوتی، و هر دانه‌ای را خورنده‌ای است، و تو خود قوت مرگی، و بیگمان کسی که روزگار را بشناسد، از آمادگی غفلت نخواهد کرد، هیچ توانگری بمدد مالش، و هیچ فقیری بعلت کمی دارائیش، از مرگ نجات نخواهد یافت.

ایای مردمان، کسی که از خدای خود بترسد ظلمش را از مردم باز میدارد، و کسی که در سخن گفتنش رعایت نکند سخنان زشت و هذیان گفتنش آشکار میگردد. و کسی که خیر را از شرّ نشناسد در موضع بهائم است. چه کوچکست مصیبت دنیا در جنب فقر و فاقه فردا! هیئات! و شما دشمن و مخالف یک دیگر نشدید مگر بعلت رواج معصیتهای و گناهها در میانتان، پس چه نزدیکست راحت این دنیا برنج

ص: ۳۵۹

آخرت! و شدت فقر دنیا بنعمتهای آخرت! و شری که منتهی به بهشت شود شرّ نیست، و خیری که پس از آن دوزخ باشد خیر نیست. و هر نعمتی در جنب بهشت حقیر و بی‌ارزش است، و هر بلائی در قیاس با دوزخ سلامت است.

۵۸۸۱- و در روایت اسماعیل بن مسلم آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که من پس از درگذشت خود از آنها بر اتمم بیم دارم: گمراهی بعد از هدایت، و فتنه‌های گمراه‌کننده، و شهوت شکم و فرج.

۵۸۸۲- و رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بگروهی بگذشت که آنان در برداشتن سنگی مسابقه میدادند، پس فرمود این کار چیست، و چه داعی شما را به این کار میخواند؟ گفتند: می‌خواهیم مقاومت و نیرومندترمان را بشناسیم، فرمود:

آیا مقاومت و نیرومندترتان را بشما نشان ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود:

مقاومت و نیرومندترتان کسی است که در حال رضا رضایتش او را در گناهی و باطلی داخل نکند، و در حال خشم خشمش او را از گفتن حق باز ندارد، و چون مالک امر شود چیزی را که متعلق به او نیست نگیرد.

و در خبر دیگر نقل شده است و چون قادر شود چیزی را که حق او نیست نگیرد.

ص: ۳۶۰

۵۸۸۳- و حسن بن محبوب، از أبو ولّاد حنّاط روایت کرده است که گفت: از أبو عبد الله جعفر بن محمد صادق - علیهما السلام- در باره قول خداوند عزّ و جلّ: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» سؤال کردم که این احسان چیست؟ امام فرمود: احسان اینست که حقّ صحبتشان را نیکو ادا کنی و ایشان را بر آن نداری که چیز مورد احتیاجشان را از تو سؤال کنند، اگر چه مستغنی باشند، زیرا خداوند عزّ و جلّ میفرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ (به بهشت دست نخواهید یافت، مگر زمانی که از آنچه دوست دارید انفاق کنید- آل عمران: ۹۲). و آنگاه امام این آیه را قرائت فرمود: إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ (اگر یکی از آن دو یا هر دو نزد تو پیر شوند، پس سخنی کاشف از ملالت و آزرده‌گی با ایشان مگوی - اسراء ۲۳) اگر چه تو را خسته و ملول سازند، وَلَا تَنْهَرَهُمَا (و ایشان را میازار) اگر تو را بزنند، وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (و با ایشان سخنی کریم بگوی) و سخن کریم اینست که به ایشان بگویی: خدا خطاهای شما را بیامرزد! که این از سوی تو قول کریمست وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ (و بال تذللّ و خضوع را از سر رحمت و شفقت برای ایشان فرود آور- اسراء: ۲۴) بر این گونه که بهنگام نگرستن با چشم دریده به ایشان ننگری زیرا که «چشم دریده ادب نگاه ندارد»- و از روی رحمت و رأفت به ایشان نظر کنی و صدایت را و دستت را بر

ص: ۳۶۱

صدای ایشان و دستشان بلند نکنی، و در جلو ایشان گام بر نداری.

۵۸۸۴- و حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه، از عائذ احمسی، از أبو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: آگاه باشید که محبوبترین شما نزد خداوند عزّ و جلّ کسی است که عملش خوبتر باشد، و پر بهره‌ترین شما نزد خدا کسی است که اشتیاقش به آنچه نزد خداست عظیمتر باشد، و نجات‌یافته‌ترین شما از عذاب خدا کسی است که بیم و هراسش از خدا بیشتر باشد، و نزدیکترین شما بخدا کسی است که گنجایش اخلاقیش افزون باشد، و پسندیده‌ترین شما نزد خدا کسی است که معاش عیالش را وسعت بیشتری بخشد، و گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۵۸۸۵- و حسن بن محبوب از سعد بن ابی خلف، از امام أبو الحسن موسی بن - جعفر علیهما السلام روایت کرده است که آن امام بیکی از فرزندان خود فرمود: فرزند عزیزم، زنهار از اینکه خداوند عزّ و جلّ تو را در حال معصیتی ببیند که از آن منعت کرده است، و زنهار از اینکه خدای تعالی تو را در مقام طاعتی که به آن مأمورت ساخته است نیابد، و بر تو باد بکوشش و خویشتن را بیرون از تقصیر در عبادت خدا قرار مده، زیرا خداوند عزّ و جلّ چنان که حقّ عبادت او است عبادت نمیشود، و زنهار

ص: ۳۶۲

از مزاح، زیرا که آن نور ایمانت را میزداید، و مردانگی را بی اعتبار میسازد، و زنهار از تنبلی و ملالت زیرا که آن دو تو را از بهره دنیا و آخرت باز میدارند.

۵۸۸۶- و علی بن حکم از هشام بن سالم از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: دنیا طالب و مطلوبست، پس کسی که دنیا را طلب کند، مرگ او را میطلبد تا از دنیا بیرونش برد، و کسی که آخرت را طلب کند دنیا او را میطلبد تا رزقش را بسنگ تمام به او بپردازد.

۵۸۸۷- و امام صادق علیه السلام فرمود: برای یاری خدا نسبت بمؤمن همین بس که دشمنش را در حال ارتکاب معاصی خداوند عز و جل ببیند.

۵۸۸۸- و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بشتابید بسوی چمنزارهای بهشت، گفتند: یا رسول الله، چمنزارهای بهشت چیست؟ فرمود:

حلقه‌های ذکر.

شرح: «مراد مجالس علم و آموزش است، یا مجالس وعظ و خطابه که انسان را متوجه وظایفش می‌سازد، نه مجالس ذکری که انسان را از انجام وظایف و تکالیف شرعی و اجتماعی باز میدارد، و بنام خدا تأسیس می‌شود ولی به سواری گرفتن از خلق خدا می‌انجامد، مانند بسیاری از مجالس اختراعی که اصلی در شرع مقدس ندارد، و از ساخته‌های اهل دنیا و دین‌سازان و بدعت‌گذاران است.»

۵۸۸۹- و محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن آدم، از پدرش از امام ابو الحسن

ص: ۳۶۳

الرضا، از پدرانش، از علی علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: یا علی مبادا که با جبنانی مشورت کنی، زیرا که او راه بیرون شدن از مشکل را بر تو تنگ می‌سازد، و مبادا که با بخیلی مشورت کنی، زیرا که او تو را از رسیدن بهدفت باز میدارد، و مبادا که با حریمی مشورت کنی، زیرا جنبه شر آن کار را برای تو می‌آراید و بدان که جبن و بخل و حرص غرائزی هستند که جامع آنها سوء ظن به تقدیر است.

شرح: «یعنی مبادی این صفات رذیله جز یک امر نیست و آن عدم ایمان است به مقدرات و نظام آفرینش حق و مشیت و خواست الهی.»

۵۸۹۰- و حسن بن محبوب، از هشام بن واقد روایت کرده است که گفت: از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم که میفرمود: آن کسی که خداوند عز و جل او را از ذلت معاصی بعزت تقوی برآورد، پس او را بدون داشتن مالی غنی، و بدون طایفه و عشیره قوی و عزیز، و بدون داشتن همدمی مأنوس می‌سازد، و کسی که از خداوند عز و جل بترسد، خدا هر چیزی را از او می‌ترساند، و کسی که از خداوند عز و جل نترسد خدا او را از هر چیزی می‌ترساند، و کسی که از خداوند عز و جل به اندکی از رزق راضی باشد، خدا به اندکی عمل از او راضی می‌شود، و کسی که از طلب معاش شرم نکند، بار سنگین زندگیش سبک می‌شود، و خانواده‌اش در رفاه بسر

میبندند، و کسی که در دنیا زهد پیشه کند، خدا حکمت را در دلش ثابت میسازد، و زبانش را به آن گویا میکند، و او را به عیوب دنیا و درد و دوی آن بصیرت میبخشد، و از دنیا سالم بدار السلام بیرون میبرد.

۵۸۹۱- و ابو حمزه ثمالی در روایت خود گفته است، که امام ابو جعفر باقر علیه السلام بمن فرمود که: چون زمان وفات پدرم فرا رسید، مرا بسینه خود فشرد، و آنگاه فرمود: فرزند عزیزم، بر حق صابر باش، اگر چه تلخ باشد، تا اجرت بیدریغ بتو پرداخته گردد.

۵۸۹۲- و ابن مسکان، از عبد الله بن ابي يعفور روایت کرده است، که گفت:

امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام مردی را فرمود: دلت را مصاحبی ساز، که با او مشورت میکنی، و علمت را پدری قرار ده که از او پیروی مینمائی، و نفس خود را دشمنی قرار ده که با او جهاد میکنی، و مالت را بمانند عاریه‌ای قرار ده که آن را باز پس میدهی.

۵۸۹۳- و آن امام علیه السلام فرمود: با هوای نفس خود چنان جهاد کن که با دشمنت جهاد میکنی.

۵۸۹۴- و حسن بن راشد، از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر باقر علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: مردی بنزد پیمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چیزی بمن بیاموزان یا رسول الله، پس پیمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر تو باد بنومیدی از آنچه در دستهای مردم است، زیرا که آن، یک بی‌نیازی حاضر است، گفت: بیفزای مرا یا رسول الله، فرمود: زنهار از طمع، زیرا که آن، فقری حاضر است، گفت: بیفزای مرا یا رسول الله، فرمود: چون قصد اقدام بکاری کنی، در عاقبت آن بیندیش، تا اگر خیری یا استقامت در راه حقّی باشد، آن را پی‌گیری کنی، و اگر شری یا گمراهی‌ای باشد آن را واگذاری.

۵۸۹۵- و حسین بن یزید، از علی بن غراب روایت کرده است که گفت:

امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: کسی که بقصد ارتکاب گناهی خلوت گزیند، پس در آن حال خدای تعالی ذکره را مشرف و مطلع بر خویشتن بیابد، و از فرشتگان حافظ و مراقب خود حیا کند، و آن گناه را واگذارد، خداوند عزّ و جلّ همگی گناهانش را، اگر چه برابر با گناه تقلین باشد، برای او می‌آمرزد.

شرح: «مراد از تقلین جنّ و انس میباشد و البته چنین شخصی بخدا روی آورده و از ارتکاب گناه حذر کرده و در حقیقت بخدا بازگشته و این خود توبه است که موجب آمرزش گناهان خواهد بود ان شاء الله.»

۵۸۹۶- و عباس بن بکّار ضبّی، در روایت خود گفت: محمد بن سلیمان بزّاز کوفی برای ما حدیث کرد، که عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرش

ص: ۳۶۶

علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیهم برای ما حدیث کرد، که فرمود: کسی که روز پنجشنبه بعد از زوال شمس تا روز جمعه وقت زوال بمیرد، در حالی که مؤمن باشد، خدا او را از فشار قبر پناه میدهد، و شفاعتش را در جمعی بشماره دو قبیله ربیعه و مضر قبول میکند، و کسی از مؤمنین که روز شنبه بمیرد، خداوند عزّ و جلّ، هرگز در دوزخ او را با یهود جمع نمیکند، و کسی از مؤمنین که روز یکشنبه بمیرد، خداوند عزّ و جلّ هرگز در دوزخ او را با نصاری جمع نمیکند، و کسی از مؤمنین که روز دوشنبه بمیرد، خداوند عزّ و جلّ، هرگز در دوزخ او را با دشمنان ما از بنی امیه جمع نمیکند، و کسی از مؤمنین که روز سه شنبه بمیرد، خداوند عزّ و جلّ او را در

«رفیق اعلی»

با ما محشور مینماید، و کسی از مؤمنین که روز چهارشنبه بمیرد، خدا او را از نحوست روز قیامت حفظ میکند، و بمجاورت خود سعادت مند میسازد، و از تفضّل خود در

«دار المقامه»

جای میدهد، چنان که در آنجا، هیچ گونه درد و رنجی به او نمی پیوندد، سپس امام علیه السلام فرمود: مؤمن، در هر حال، و در هر روز، و هر ساعت که قبض روح شود، صدیق شهید است، و از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود: اگر مؤمن در حالی از دنیا خارج

ص: ۳۶۷

شود که گناہانی بمانند گناہان اهل زمین را با خود داشته باشد، هر آینه مرگ کفّاره آن گناہان خواهد بود، سپس فرمود: کسی که از سر اخلاص بگوید:

«لا اله الا الله»

او از شرک منزّهست، و کسی که بحالی از دنیا خارج شود که چیزی را شریک خدا نسازد، بهشت داخل خواهد شد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ** (همانا که خدا نمی آمرزد که به او شرک آورده شود، و مادون آن را برای هر که بخواهد می آمرزد - نساء: ۱۶) ایشان از شیعیان و دوستان تواند، یا علی، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پس گفتم: یا رسول الله، این امتیاز برای شیعه منست؟ فرمود: آری، پیروردگام قسم این برای شیعه تو است، و ایشان بروز قیامت در حالی از قبرهاشان خارج میشوند که میگویند:

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي بن ابي طالب حجة الله، پس حله هائی سبز از بهشت، و پیشانی بندهای مرصع بجواهری از بهشت، و تاجها از بهشت، و اشتران نیرومند سبکخیزی از بهشت برای ایشان می آورند، و در این حال هر یک از ایشان را حله ای سبز بیوشانند و تاج سلطنت و پیشانی بند کرامت بر سر او همی گذارند، و آنگاه بر آن اشتران سوار میشوند تا ایشان را بسوی بهشت پرواز میدهند، و

«فزع اکبر»

ایشان را محزون نمیسازد، و فرشتگان به استقبال ایشان می آیند و میگویند: این، همان روزیست که شما را وعده میدادند.

ص: ۳۶۸

۵۸۹۷- و از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که حد حسن خلق چیست؟ فرمود: حسن خلق اینست که نسبت بمردم ملایمت و مدارا بکار بری، و سخت پاکیزه باشد، و برادرت را با روی گشاده و چهره خندان دیدار کنی.

۵۸۹۸- و از آن امام علیه السلام سؤال کردند که حد سخاء چیست؟ فرمود:

حد سخاء اینست که حقّی را که خداوند عزّ و جلّ بر تو واجب کرده از مال خود خارج کنی، و آن را در جای خود قرار دهی.

۵۸۹۹- و یعقوب بن یزید، از احمد بن حسن میثمی، از حسین بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: انفاق کن، و یقین میدار که جای آن پر خواهد شد، و بدان که چون کسی در راه طاعت خدا انفاق نکند، گرفتار آن خواهد شد که در راه معصیت خدای عزّ و جلّ انفاق کند، و کسی که در پی حاجت دوست خدا گام نسپارد، گرفتار آن خواهد شد که در پی حاجت دشمن خدا رهسپار گردد.

۵۹۰۰- و احمد بن اسحاق بن سعد، از عبد الله بن میمون از امام صادق جعفر بن - محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است، که فرمود: فضل بن عباس گفت:

استری برسول خدا صلی الله علیه هدیه شد، که آن را کسری یا قیصر هدیه داده بود،

ص: ۳۶۹

پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن استر که جلی از موی بر آن افکنده بودند سوار شد، و مرا در پشت سر خود بردیف سوار کرد، سپس مرا فرمود: ای پسر جانب خدا را حفظ کن تا خدا تو را حفظ کند، و جانب خدا را حفظ کن تا او را پیش روی خود بیابی، در حال گشایش و آسایش خود را بخدا معرفی کن تا خدا در حال شدت خود را بتو بنمایاند، چون سؤال کنی از خدا سؤال کن، و چون یاری طلبی از خداوند عزّ و جلّ یاری بجوی، زیرا قلم تقدیر آنچه را که باید واقع شود امضاء کرده، پس اگر همگی مردم بکوشند تا در موردی که خدا برای تو ننوشته باشد سودی بتو رسانند قادر بر آن نخواهند بود، پس اگر بتوانی

که در محدوده صبر و یقین کار کنی چنین کن، و اگر نتوانی پس صبر پیشه ساز، زیرا که در صبر بر آنچه خوش نمیداری خیری کثیر است، و بدان که پیروزی با صبر است، و فرج همراه با مشقت است. و بیگمان از پس هر دشواری آسانی هست، بیگمان با دشواری آسانی خواهد بود.

۵۹۰۱- و محمد بن علی کوفی، از اسماعیل بن مهران، از مرازم، از جابر بن - یزید، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: چون فرزند در شکم مادرش قرار گیرد، اگر پسر

ص: ۳۷۰

باشد صورتش بطرف پشت مادر است، و اگر دختر باشد صورتش بطرف شکم مادر است، و دو دستش بر دو گونه او، و زخاندنش بالای زانوان او، و بشکل محزونی مهموم است، زیرا او بمانند در بند بسته ای بوسیله روده ای از ناف خود بناف مادرش بسته شده است، چنان که بوسیله همان ناف تا زمان مقدر برای ولادتش از طعام و شراب مادرش تغذیه میکند، پس خداوند عز و جل فرشته ای را بسوی او میفرستد تا بر پیشانیش مینویسد: شقی یا سعید، مؤمن یا کافر، غنی یا فقیر، و همچنین اجلس و رزقش و بیماریش و تندرستیش را مینویسد، پس چون رزقی که از ناف مادرش برایش مقدر شده بود قطع شد، بانگی بر او میزند که از وحشت آن بانگ واژگون می شود، و سرش بطرف مخرج قرار میگیرد. پس چون بر زمین قرار گیرد، در برابر هولی عظیم و عذابی الیم واقع می شود، اگر بادی به او بوزد، یا دستی بر او سوده شود چنان دردی برابر با درد کسی احساس میکند که پوستش را بکنند. گرسنه می شود ولی قادر بر طلب طعام نیست، و تشنه می شود ولی توان طلبیدن آب ندارد، و احساس درد میکند ولی قدرت آن را ندارد که فریادرسی را طلب کند، پس خدای تبارک و تعالی برحمت و شفقت خود بر او و بنا بر محبت در باره او کارش را بمادرش وامیگذارد، تا او را بجان و دل خویش از گرما و سرما حفظ میکند، چندان که گوئی می خواهد جان خود را فدای او کند، و در اظهار مهر و ابراز عاطفه نسبت به او چنان می شود که چون او سیر باشد

ص: ۳۷۱

خود گرسنه بماند، و چون او سیراب شود تشنه بسر برد، و چون او پوشیده گردد خود برهنه باشد، و خدای - تعالی ذکره - رزق او را در دو پستان مادرش در یکی نوشیدنیش را و در دیگری طعامش را قرار داده است، تا زمانی که شیرخوارگی بسر رسد خداوند عز و جل بقدر نیازش روزی او را تقدیر فرموده، و چون برشد رسد همسر و فرزند و مال و بیش طلبی و آز را بدو فهمانده، سپس او، علاوه بر این، از هر سو در معرض آفات و عاهات و بلیات قرار دارد، و فرشتگان او را هدایت و ارشاد میکنند، و شیاطین گمراه و سرگردانش میسازند، و در این شرائط او هلاک شونده است، مگر آنکه خداوند عز و جل او را نجات بخشد، و خداوند - تعالی ذکره - وضع انسان را در کتاب محکم خود (یعنی قرآن) ذکر کرده، و در این باره فرموده است: (و انسان را از خلاصه ای از گل خلق کردیم، سپس نسل او را نطفه ای در قرارگاهی مستحکم قرار دادیم، پس آنگاه نطفه را بصورت خونی نیم بسته در آوردیم، سپس آن خون نیم بسته را بشکل گوشتی جویده در آوردیم و آنگاه آن را به پیکری با استخوانها مبدل ساختیم، و استخوانها را بگوشت پوشاندیم، سپس آن را در مرحله آفرینش دیگری معایر با مبدء پیدایشش ایجاد کردیم،

پس متعالی است شأن خدا در عظمت و قدرتش که بهترین آفرینندگانست، پس آنگاه شما بعد از طیّ همگی این مراحل هر آینه بمردگان خواهید پیوست، و پس از آن بروز قیامت برانگیخته خواهید شد- مؤمنون: ۱۴)

ص: ۳۷۲

جابر بن عبد الله گفت: پس گفتیم: یا رسول الله، این حال ما است، ولی حال تو و حال اوصیاء پس از تو، در ولادت چگونه است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی سکوت کرد، و آنگاه فرمود: ای جابر تو از امری خطیر سؤال کردی که جز صاحب بهره‌ای عظیم آن را تحمل نمیکنند. پیمبران و اوصیاء ایشان از نور عظمت خدا- جلّ ثناؤه- آفریده شده‌اند، خدا انوار ایشان را در اصلای پاکیزه و ارحامی پاک بودیعت مینهد، آنها را بوسیله فرشتگانش حفظ میکند، و با حکمت خود پرورش میدهد، و با علم خود تغذیه مینماید، و بنا بر این کار ایشان برتر از آنست که بوصف درآید، و احوال ایشان دقیقتر از آنست که دانسته شود، زیرا ایشان ستارگان خدا در زمین او، و علمها و نشانه‌های راه او برای آفریدگان، و خلفای او بر بندگانش، و انوار او در سرزمینهایش، و حجت‌های او بر خلق اویند، ای جابر، این از مکنون علم و مخزون آنست، پس آن را جز از اهلش مکتوم دار.

۵۹۰۲- و مفضل بن عمر، از ثابت ثمالی، از حبابه والیه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: از مولایم امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که میفرمود: ما اهل بیتی هستیم که مسکر نمینوشیم، و

«جرّی»

نمیخوریم، و بر موزه‌ها مسح نمیکشیم، پس هر کس از شیعه ما باشد، میباید بما اقتداء کند، و از سنت ما تبعیت نماید. شرح: «جرّی نوعی ماهی حرام گوشت است».

ص: ۳۷۳

۵۹۰۳- و حماد بن عثمان، از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: در حکمت آل داود آمده است که: خردمند را همی سزد که متوجه نقاط ضعف خود باشد، و زبان خود را نگاه دارد، و مردم روزگار خود را بشناسد.

۵۹۰۴- و صفوان بن یحیی؛ و محمد بن ابی عمیر، از موسی بن بکر، از زراره از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است آن حضرت فرمود: «احسان جز در باره صاحب حسب یا دین، احسان نیست، نماز و سیله تقرب متقیانست، حجّ جهاد هر ناتوانست، هر چیزی را زکاتیتست، و زکات بدن روزه است، جهاد زن، نیکو شوهرداری کردنست، رزق را بوسیله صدقه از آسمان کرم و رزاقیت خدا فرود آورید، کسی که یقین داشته باشد که خدا عوض میدهد در عطا کردن جود و سخاوت بکار میبرد، خدای تبارک و تعالی کمک و یاری را به اندازه خرج و انفاق نازل میسازد، امواتان را بوسیله زکات محفوظ دارید، اندازه نگاه داشتن، نصف (عقل) معاش است، کسی که اقتصاد پیشه سازد فقیر نمیشود، کمی عیال یکی از دو بخش توانگریست، دعاکننده بدون عمل، همانند تیرافکننده بدون زه است، اظهار دوستی نیمی از عقل است، غصّه و اندوه نصف پیریست، خداوند تبارک و تعالی صبر را بقدر

مصیبت نازل میسازد، کسی که بهنگام مصیبت دست بر ران خود زند اجرش تباه می‌شود، کسی که والدینش را غمگین سازد ایشان را سبک ساخته و شرط احسان را در باره آن دو پاس نداشته است.

۵۹۰۵- و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی اخلاقتان را بمانند ارزاقتان در میان شما قسمت کرده است.

۵۹۰۶- و از ابو جمیل مفضل بن صالح، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام بر آدم علیه السلام نازل شد، و گفت: ای آدم، من مأمور شده‌ام که تو را در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم، پس یکی از آن سه امر را اختیار کن، و دوی دیگر را واگذار. آدم علیه السلام گفت: آن سه کدامست؟ گفت: عقل و حیاء و دین، پس آدم علیه السلام گفت: در این صورت من عقل را برگزیدم، در این حال جبرئیل علیه السلام حیاء و دین را گفت: در پی کار خود روید، و آن را واگذارید، ولی آن دو گفتند: ای جبرئیل، ما مأمور شده‌ایم که عقل هر جا که باشد با او باشیم، پس گفت: در این صورت بمأموریت خود عمل کنید، و آنگاه صعود نمود.

شرح: «مراد از این بیان آنست که حیا و دینداری ملازم عقلند، و از او جدائی ندارند، و هر کس عاقل باشد لا جرم دیندار و با حیا است و عدم هر یک از این دو در شخص دلیل عدم عقل است.»

۵۹۰۷- و احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن اسماعیل، از عبد الله بن ولید، از ابو بصیر از امام صادق جعفر بن محمد- علیهما السلام- روایت کرده است که فرمود:

چهار چیز است که بهدر می‌رود: دوستی‌ای که در باره بیوفائی مصروف گردد، و احسانی که در باره فرد ناسپاسی مبذول شود، و علمی که بکسی تعلیم کنند که گوش به آن فرا نمیدهد، و سرّی که نزد کسی بودیعت نهند که نگهدار آن نیست.

۵۹۰۸- و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی قطعاتی از زمین دارد که

«منتقمه»

نامیده می‌شود، پس چون خدا مالی به بنده‌ای عطا کند، که حق خداوند عزّ و جلّ را از آن نپردازد، خداوند قطعه‌ای از آن قطعات را بر او مسلط میسازد، تا آن مال را در آنجا تلف کند، و آنگاه صاحب مال میمیرد و آن زمین را وامیگذارد.

۵۹۰۹- و امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که از ناسزاگوئی خود در باره دیگران و از دیگران در باره خود باکی نداشته انعقاد نطفه‌اش با مشارکت

شیطانست، و کسی که باکی نداشته باشد که مردم او را بدرفتار بدانند از آن شیطانست، و کسی که از برادر مؤمنش بدون وجود عداوتی میان آن دو غیبت کند، او فرزند شیطانست، و کسی که شیفته محبت حرام و شهوت زنا شود، از آن شیطانست، سپس امام علیه السلام فرمود: زنا زاده را نشانهای است: یکی از آنها کینه ما اهل بیت است، و دومین آنها اینست که او بحراملی که از آن خلق شده است اشتیاق دارد، و سومین آنها استخفاف بدین، و چهارمین آنها بدرفتاری و خشونت در مصاحبت مردم و این چنین رفتار را جز شخصی بی پدر یا نطفه حیض بکار نمی‌بندد.

شرح: «در جمله عربی

«فهو شرک شیطان»

ترجمه بنا بر قراءت «شرک شیطان» است، ولی در صورتی که «شرک شیطان» قراءت شود معنی آن «دام شیطان» خواهد بود.»

۵۹۱۰- و أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: کسی که از دنیا بچیزی که او را کفایت کند راضی شود، اندک چیزی که در آن وجود دارد او را کفایت میکند، و کسی که از دنیا بچیزی که او را کفایت کند راضی نشود، هیچ چیز از آنچه در آن وجود دارد او را کفایت نمیکند.

۵۹۱۱- و اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کمک از آسمان به اندازه انفاق نازل می‌شود.

۵۹۱۲- و حسن بن علی بن فضال، از میسر روایت کرده است که: امام

ص: ۳۷۷

صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: در ضمن آنچه وحی آن را از آسمان فرود آورده، این حکمتست که: اگر فرزند آدم دو رودخانه داشته باشد که از یکی زر و از دیگری سیم جاری شود رودخانه سومی را اضافه بر آنها طلب میکند، ای پسر آدم، همانا که شکم تو دریائی از دریاها و رودخانه‌ای از رودخانه‌ها است، که جز خاک چیزی آن را پر نمیکند.

۵۹۱۳- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام گفتن بمؤمن فسق است، و جنگیدن با او کفر است، و خوردن گوشتش (بصورت غیبت) از معصیت خدای تعالی، و حرمت مالش مانند حرمت خون او است.

۵۹۱۴- و احمد بن محمد بن سعید، ابن عقده کوفی در روایت خود گفت:

علی بن حسن بن فضال، از پدرش از امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا - علیهما السلام - برای ما حکایت کرد که آن امام علیه السلام فرمود: برای امام علامتهائی است، و آن علامات عبارت از اینست که او دانشمندترین مردم، و حکیمترین مردم، و پرهیزگارترین مردم، و حلیمترین مردم، و شجاعترین مردم، و سخی‌ترین مردم، و عابدترین مردم است، و او ختنه کرده متولد

می‌شود، و پاک و پاکیزه می‌باشد، و از پشت سرش بمانند پیش رویش می‌بیند، و او سایه ندارد، و چون از شکم مادرش بر زمین قرار گیرد، بر روی دو کف دستش قرار می‌گیرد، در حالی

ص: ۳۷۸

که صدایش را به آداء شهادتین بلند میکند، و او محتلم نمی‌شود، و چشمش بخواب می‌رود ولی دلش بخواب نمی‌رود، و او محدث است (یعنی از غیب با او سخن می‌گویند) و زره رسول خدا بقامتش می‌برازد، و هیچ گاه بول یا غائطی از او دیده نمی‌شود، زیرا خداوند عزّ و جلّ زمین را ببلعیدن آنچه از او خارج شود مکلف ساخته است، (یعنی در محلی که در معرض دید دیگران است به استنجا نمی‌نشیند، بلکه در جایی که چاهک و کنیف دارد تخلی می‌کند و از دید دیگران مدفوعش پنهان می‌شود، بر خلاف غالب مردم عرب آن زمان که در پس دیوار روی زمین و محلّ دید دیگران قضاء حاجت می‌کردند) و بوی او از بوی مشک خوشتر است، و او نسبت ب مردم از خودشان اولی و احقّ است، و از پدران و مادرانشان در باره ایشان مهربانتر و دلسوزتر است، و او در برابر خدای - جلّ ذکرة - از همگی مردم تواضعتر است، و آنچه را که بگوید خود عاملتر، و از منهیات خود خویشتن دارتر است، و دعایش مستجابست، حتی اینکه اگر بر صخره‌ای دعا کند، هر آینه بدو نیم می‌شود، و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر آن حضرت ذو الفقار نزد او است، و صحیفه‌ای دیگر که نام دشمنانش تا روز قیامت در آن مکتوب و محفوظست، «و جامعه» که صحیفه‌ای بطول هفتاد ذراع، و مشتمل بر همگی نیازمندیهای اولاد آدم است، و همچنین

ص: ۳۷۹

جعفر اکبر و جعفر اصغر که پوست بزی و پوست قوچی است و همگی علوم، حتی ارش خراش، و حتی زدن یک یا نیم یا ثلث تازیانه در آن ثبت شده، و همچنین مصحف فاطمه زهراء سلام الله علیها نزد او است.

۵۹۱۵- و عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری - رضی الله عنه - گفت:

علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان برای ما حکایت کرد که گفت: از امام رضا - علیه السلام - شنیدم که میفرمود: چون سر امام حسین علیه السلام را بسوی شام بردند، یزید - لعنه الله - فرمان داد تا آن را در محلی نهادند، و سفره‌ای بر آن نصب کردند، پس او و یارانش بدان سو آمدند، و بخوردن طعام و نوشیدن فقاغ (آبجو) مشغول شدند، و چون از کار خوردن و نوشیدن بپرداختند فرمان داد تا آن سر مطهر را در طشتی زیر تختش نهادند و رقعۀ شطرنجی بروی آن گسترده، و یزید - لعنه الله - بنشست و بیازی شطرنج و گفتگو از حسین بن علی و پدرش و جدش - سلام الله علیهم - و استهزاء بذکر ایشان سرگرم شد، و هر زمان که در قمار از حریف خود میبرد ظرف فقاغی را می‌گرفت و سه نوبت مینوشید، و آنگاه باقی مانده آن را در کنار طشت بر زمین میریخت، پس هر کس که از شیعیان ما باشد، میباید از نوشیدن فقاغ و بازی شطرنج خودداری کند، و هر کس که بفقاغ یا بشطرنج بنگرد میباید حسین -

ص: ۳۸۰

علیه السّلام- را بیاد آورد، و یزید و آل زیاد را لعن کند که خداوند عزّ و جلّ در برابر این عمل گناهان او را، اگر چه بشماره ستارگان باشد محو میکند.

۵۹۱۶- و امام رضا- علیه السّلام- فرمود: کسی که شب را بحالی صبح کند که بدنش سالم، و خاطرش آسوده، و قوت روز خود را در اختیار داشته باشد، چنانست که گوئی همگی (خوشی) دنیا را برای او گرد آورده‌اند.

۵۹۱۷- و آن امام علیه السّلام فرمود: دلها آن گونه آفریده شده‌اند که چون کسی در باره آنها نیکی کند او را دوست میدارند، و چون کسی نسبت به آنها بدی کند او را دشمن میدارند.

۵۹۱۸- و سعد بن طریف، از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت:

أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام در یکی از خطبه‌های خود فرمود: آیا ای مردمان، سخن مرا بشنوید و از طرف من نگاه دارید و در آن بیندیشید، زیرا که فراق نزدیکست، من امام همگی مردم، و وصیّ بهترین خلق خدایم، و همسر سرور زنان امت، و پدر عترت طاهره و ائمه هدایت‌کننده‌ام، من برادر و وصیّ و ولیّ و وزیر و یار و برگزیده و حبیب و دوست رسول خدایم، من امیر مؤمنین و پیشوای آنان که دست و پا و پیشانی سپیدند، و سرور اوصیایم، جنگ با من جنگ با خدا، و آشتی با من آشتی با خدا، و طاعت

ص: ۳۸۱

من طاعت خدا، و ولایت من ولایت خدا است، و شیعیان من دوستان خدا، و یاران من یاران خدایند. قسم به آن خدائی که مرا در حالی آفرید که چیزی نبودم که رازداران اصحاب محمد- صلیّ الله علیه و آله و سلّم- دانسته‌اند که ناکشین و قاسطین و مارقین بر زبان پیمبر امّی بلعنت یاد شده‌اند،- و این حقیقتی دور از پیرایه افتراء است- و بیگمان کسی که افتراء ببندد زیانکار خواهد بود.

شرح: «مراد از کسانی که دست و پا و پیشانی سپیدند کسانی هستند که همیشه با طهارت و وضو بسر می‌برند».

۵۹۱۹- و امام امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلیّ الله علیه و آله- به پیشگاه خدا معروض داشت که: خدایا خلفای مرا از رحمت خود برخوردار ساز، گفتند: یا رسول الله، خلفای شما کیانند؟ فرمود: ایشان کسانی هستند که حدیث و سنّت مرا روایت میکنند.

۵۹۲۰- و معلیّ بن محمد بصری، از جعفر بن سلمه، از عبد الله بن حکم، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است، که گفت: پیغمبر صلیّ الله علیه و آله فرمود: همانا علی وصی و خلیفه منست، و همسرش فاطمه سرور زنان جهانیان دختر من، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت دو فرزند منند، هر کس که ایشان را دوست بدارد در حقیقت مرا دوست داشته، و هر کس که با

ایشان دشمنی کند در حقیقت با من دشمنی کرده، و هر کس که با ایشان نزاع کند با من بنزاع برخاسته، و هر کس که در باره ایشان جفا کند، با من جفا کرده، و هر کس که با ایشان نیکی کند با من نیکی کرده است، خدا رشته لطفش را بکسی که با ایشان بیبوند پیوسته بدارد، و از کسی که از ایشان گسستن بخواهد بگسلد، و خدا کسی را که بنصرت ایشان قیام کرده یا کند، یاری فرماید، و کسی را که از نصرتشان خودداری کند از یاری خود محروم سازد.

خدایا هر یک از پیمبران و رسولان تو خود ذخیره نفیسی و اهل بیتی داشته پس علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت من و نفائس ذخائر منند، پس هر گونه پلیدی را از ایشان بزدا، و ایشان را همواره در کمال پاکی و پاکیزگی بدار [یا رب العالمین].

«کتاب من لا یحضره الفقیه» تألیف شیخ عالم سعید مورد تأیید ابو جعفر محمد بن - علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - که خدا از او خشنود باد، و او را خشنود کناد - بخش اخبار و روایات آن پایان رسید. صدر الدین بلاغی

نیک بنگرید که دانش خود را (در دین) از چه شخصی تعلیم می‌گیرید آری در خاندان ما اهل بیت در هر عصر و زمان مردمی عادل وجود دارند که انحرافات و تغییراتی که تندروان در دین ایجاد کرده، و بدعت‌هایی که دین‌سازان آورده، و تأویلات نادرستی که نادانان در اثر کج‌فهمی خود به آئین نسبت داده‌اند از آن می‌زدایند.

کافی از امام صادق علیه السلام

راویان احادیث کتاب و شناخت طریق مؤلف به آنان

بنام خداوند بخشنده مهربان شرح المشیخه

نویسنده کتاب محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - رحمه الله - گفته است:

آنچه در این کتاب از عمّار بن موسی ساباطی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله - از احمد بن حسن بن علی بن فضال از عمرو بن سعید المدائنی از مصدق بن صدقه از عمّار.

توضیح: «عمّار بن موسی و دو برادرش قیس و صباح از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام اند و عمّار فطحی مذهب است و برادران او ثقه‌اند، و عمّار دارای کتابی بزرگ و مورد اعتماد است، و روات و رجال طریق مؤلف به او یعنی هر سه: احمد و عمرو و مصدق فطحی مذهب بوده ولی توثیق شده‌اند».

و آنچه در آن از علی بن جعفر علیه السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از عمرکی بن علی بوفکی از علی بن - جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام، و نیز بواسطه ابن الولید (استادم) از محمد بن حسن بن فروخ صفار و سعد بن عبد الله هر دو از احمد بن محمد بن عیسی و فضل بن عامر و این دو از موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام، و همچنین همه کتاب علی بن جعفر را بهمین سند روایت کرده‌ام.

توضیح: «علی بن جعفر مردی بسیار جلیل القدر و مورد وثوق بوده و دارای کتابی معتمد است، گویند مزاری که در قم میباشد قبر او است، ولی این قول ناصواب است، زیرا وی در اصل اهل عریض مدینه بوده و بعد هم به بصره آمده و در آنجا سکنی گزیده، و بعلاوه اگر وی به قم آمده باشد مشایخ قم باید از وی حدیث می‌داشتند با اینکه چنین چیزی نیست، و تنها بعض اشعریین که قبلاً کوفه یا مدینه بوده‌اند و سپس بقم مهاجرت کرده‌اند از وی روایت دارند، و این دلیل نیست که وی بقم آمده باشد، و روایانش: عمرکی اهل نیشابور است و موسی بن قاسم اهل کوفه، و بنظر میرسد این مزار از علی بن جعفر هرمزانی قمی و یا علی بن جعفر بن موسی بن - جعفر علیه السلام باشد. و العلم عند الله.

و اما دو طریق صدوق - علیه الرحمة - به او رجالش از ثقاتند جز فضل بن عامر که ضرر نمی‌رساند چون عطف بر احمد بن محمد است.»

و آنچه در آن از اسحاق بن عمار نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از

پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمار.

توضیح: «مراد اسحاق بن عمار بن حیّان صیرفی تغلبی است که امامی مذهب و ثقه میباشد، چنان که مؤلف خود در عنوان یونس بن عمار بدان اشاره نموده است، و تصور اینکه، او اسحاق بن عمار ساباطی است نادرست است، و رجال طریق صدوق باو، تمامی از ثقاتند.»

و آنچه در آن از یعقوب بن عثیم نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن - ابی عمیر از یعقوب بن عثیم، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم از سعد بن عبد الله از ابن ابی عمیر از وی.

توضیح: «یعقوب بن عثیم در کتب رجال مذکور نیست و در کتب اربعه فقط در کتاب طهارت در فصل منزوحات بئر یکی دو حدیث از وی روایت کرده‌اند، و اما دو طریق مؤلف باو اولی حسن است و دومی صحیح.»

و اما آنچه از جابر بن یزید جعفی است، روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از عمرو بن شمر از جابر بن یزید.

توضیح: «جابر بن یزید از تابعین بوده و حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام

ص: ۳۸۷

را درک کرده، و تقه است و عامه نیز او را توثیق کرده‌اند و ابن الغضائری پس از اینکه او را توثیق می‌کند می‌گوید: بیشتر کسانی که از او روایت کرده‌اند ضعیف‌اند و طریق مؤلف به او نیز برای بودن عمرو بن شمر در طریق ضعیف می‌باشد».

و آنچه را در آن از محمد بن مسلم تقفی آورده‌ام، پس روایت کرده‌ام آن را از علی بن - احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد الله برقی و او از پدرش محمد بن خالد و او از علاء بن رزین و او از محمد بن مسلم.

توضیح: «محمد بن مسلم بن رباح تقفی از بزرگان و فقهاء اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است و در طریق مؤلف باو علی بن احمد بن عبد الله خود و پدر و جدش در کتب رجالیه مذکور نیستند».

و آنچه در آن از کردویه همدانی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از کردویه.

توضیح: «کردویه در کتب رجال مذکور نیست و در باب میاه از کتاب طهارت از حضرت کاظم علیه السلام روایت می‌کند. و طریق مؤلف به او یا به کتاب او، به جهت ابراهیم بن هاشم حسن است».

و آنچه در آن از سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن بن ولید استادم - رضی الله عنهما - از سعد بن - عبد الله.

توضیح: «سعد بن عبد الله از اشعریین است که از کوفه بقم آمده، و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در قم رواج داده و شخصی است بسیار جلیل‌القدر و پر نقل و از

ص: ۳۸۸

اصحاب حضرت عسکری است. و طریق صدوق به او صحیح می‌باشد».

و آنچه در آن از هشام بن سالم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری هر دو از یعقوب بن یزید؛ و حسن بن ظریف؛ و ایوب بن نوح، از نضر بن سوید از هشام بن سالم، و ایضا از پدرم از علی بن ابراهیم، از پدرش از محمد بن ابی عمیر؛ و علی بن الحکم هر دو از هشام بن سالم جوالیقی.

توضیح: «هشام بن سالم جوالبقی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است و ثقه و دارای کتاب می‌باشد. و طریق اول مؤلف به او صحیح است، و طریق دوم حسن است.»

و آنچه در آن از عمر بن یزید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر؛ و صفوان بن یحیی از عمر بن یزید. و نیز گاهی روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن عبد الحمید، از محمد بن عمر بن یزید، از حسین بن عمر بن یزید از پدرش عمر بن یزید، و ایضا از پدرم - رحمه الله - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن اسماعیل از محمد بن عباس

ص: ۳۸۹

از عمر بن یزید.

توضیح: «عمر بن یزید از اهل کوفه بوده و عرب صمیم و خالص نیست و وابسته به بنی ثقیف است، و او را بیاع سابری گویند، چون فروشنده لباس سابری یعنی لباسی که از شاپور می‌آورده‌اند بوده، وی دارای کتاب است، و از ثقات اصحاب امام کاظم علیه السلام می‌باشد، و طریق اول و سوم مؤلف باو صحیح است ولی طریق دوم به جهت محمد بن عمر بن یزید حسن است.»

و آنچه در آن از زرارة بن اعین آمده است، روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی بن عبید؛ و حسن بن ظریف؛ و علی بن اسماعیل بن عیسی همگی از حماد بن عیسی از حریر بن عبد الله، از زرارة - بن اعین.

توضیح: زرارة بن اعین، شیبانی است به ولاء متوفای ۱۵۰، وی قاری قرآن، فقیه، استاد علم کلام و معارف و شاعر و ادیب و مردی با ایمان و دارای تصنیفات است، و ثقه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام میباشد گفته‌اند وی در آغاز مذهب عامه را داشته و بعد بحق گرائیده است. و طریق مؤلف باو صحیح است.»

و آنچه در آن از حریر بن عبد الله

و حماد بن عیسی آمده است بهمین طریقی است که آن را در طریق زراره نقل کردم.

توضیح: «حریر بن عبد الله سجستانی از دی است به ولاء، و از اصحاب امام صادق علیه السلام است و اصلا اهل کوفه بوده و به سیستان زیت و روغن صادر میکرده و در آنجا تجارت خانه و کاروانسرائی داشته از این رو او را سجستانی گفته‌اند،

ص: ۳۹۰

و گویند بغلامانش کشتن خوارج را که در سیستان زندگی می‌کردند فرمان داده بوده و از این جهت امام صادق بر او خشم گرفته و هنگامی که او بمدینه آمده بود و آهنگ زیارت آن حضرت را کرد امام دستور داد او را برای ملاقات راه ندهند، فضل بقیاق برای او وساطت کرد و از امام درخواست نمود او را بپذیرد، امام علیه السلام فرمود:

نه، فضل اصرار کرد، قبول نفرمود، فضل گفت: مولا تا چه اندازه میتواند غلامش را در امری که ناروا بوده کیفر کند؟ امام فرمود: باندازه گناهی که از او سرزده است، فضل گفت: شما حریر را بیش از آن عقوبت فرمودید، امام فرمود: ای وای بر تو من چنین کاری کرده‌ام که او بدون دستور ما به روی خوارج شمشیر کشیده است، آنگاه فرمود: اگر بجای تو حذیفه بن منصور می‌بود هرگز درخواست خود را پس از رد تکرار نمی‌کرد.

و این تأدیب از سوی امام علیه السلام موجب قدح و تضعیف او در روایات نیست و او را جرح نمی‌کند، و نجاشی و شیخ او را ثقه دانند. و اما حماد بن عیسی الجهنی اصلاً اهل کوفه بوده و در بصره اقامت داشته، و از امام صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام روایت می‌کند و در زمان حضرت جواد بدرود حیات گفته و در حدیث ثقه و راستگو است. و در سنه ۲۰۸ یا ۲۰۹ در بازگشت از سفر حج میان راه مدینه و مکه در جحفه سیل او را غرق نمود و در سن نود و چند سالگی از این دنیا رفت و پنجاه بار حج بجای آورد، و دارای کتابهایی است.»

و هر آنچه در کتاب آمده است که جماعتی از یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سؤالاتی کردند و از جمله آنها این بود که پرسیدند و گفتند ای محمد بگو علت اینکه در وضو چهار عضو را می‌شویند چیست. و از این قبیل مسائل از پرسش‌های آنان، پس روایت کرده‌ام آن را از علی بن احمد بن عبد الله برقی - رضی الله عنه - از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد الله از پدرش از ابی الحسن علی بن الحسین برقی از

ص: ۳۹۱

عبد الله بن جبلة، از معاویة بن عمار، از حسن بن عبد الله، از پدرانش از جدش حسن ابن علی بن ابی طالب علیهما السلام.

توضیح: «در این طریق که صدوق - علیه الرحمة - ذکر کرد چندین تن در کتب رجال نامی ندارند، و بنظر میرسد که مجموعه‌ای بوده که به غرض صحیحی نوشته بودند تا پاره‌ای از مطالب حق را در لابلای این قضایا بسمع مردم برسانند مانند کتاب طرائف ابن طاوس و حسنیة و امثالهما و این کار در عصر ما نیز رواج دارد، و بغرض صحیح و صواب انجام داده می‌شود، ولی از نظر حدیث چندان اعتباری ندارد.»

و آنچه در آن از زید شحام نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن بن ولید - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الحمید از ابی جمیله (مفضل بن صالح) از زید شحام ابو اسامه.

توضیح: «زید بن یونس شحام ابو اسامه اهل کوفه و ازدی است به ولاء، و از اصحاب امام صادق علیه السلام میباشد. ثقه و دارای کتابیست که جماعت بسیاری از او روایت می‌کنند، و در طریق مؤلف باو مفضل بن صالح است که او را تضعیف کرده‌اند.»

و آنچه در آن از عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر و غیر او از عبد الرحمن بن ابی عبد الله.

توضیح: «عبد الرحمن بن ابی عبد الله از اهل بصره یا کوفه است نام پدرش میمون

ص: ۳۹۲

بوده. و پاره‌ای او را عرب صمیم از قبیله کنده دانند، و بعضی او را شیبانی به ولاء، و بنظر میرسد که وی همان میمون کندی ابو عبد الله بصری باشد که در کتب عامه عنوان شده است و او را از تابعین شمرده‌اند و او همان کس است که کثیر النواء از او تعبیر به ابی عبد الله میکند و دیگران مثل خالد بن مهران حداء و شعبة بن حجاج و عوف بن ابی جمیله و دیگران بنام میمون از او روایت می‌کنند، و پسرش عبد الرحمن را نیز بعنوان عبد الرحمن بن میمون ذکر کرده و گویند ابن حبان او را توثیق نموده است، باری عبد الرحمن از اصحاب امام صادق علیه السلام و ثقه و صاحب کتاب است، و همچنین فرزندش همام و فرزند فرزندش اسماعیل بن همام بن عبد الرحمن بن میمون همگی از ثقاتند. و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از اسماعیل بن جابر آمده است، پس آن را روایت کرده‌ام از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی از صفوان بن یحیی از اسماعیل بن جابر.

توضیح: «اسماعیل بن جابر خثعمی از اهل کوفه است و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام میباشد، و ثقه و صاحب چندین اصل از اصول است که مورد اعتماد محدثین بوده، و طریق مؤلف را به او علامه حلّی صحیح میدانند و دیگران در باره محمد بن عیسی بن عبید با وی اختلاف دارند.»

و آنچه در آن از سماعة بن مهران آمده است پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عثمان بن عیسی عامری از سماعة بن مهران.

توضیح: «سماعة بن مهران حضرمی به ولاء واقفی مذهب است ولی او را توثیق

ص: ۳۹۳

کرده‌اند، دارای کتابی است و از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند، وی در مدینه از دنیا رفته است. و طریق مؤلف به او به وجود عثمان ابن عیسی بزرگ و شیخ واقفه که توثیق نشده است ضعیف می‌باشد. ولی علامه آن را حسن داند.»

و آنچه در آن از زرعه از سماعة آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از برادرش حسن بن سعید از زرعة بن محمد حضرمی، از سماعة بن مهران.

توضیح: «زرعة بن محمد حصرمی واقفی مذهب است ولی توثیق شده است و از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند، و دارای اصل است و طریق مؤلف باو صحیح است».

و آنچه در آن از عبد الله بن ابی یعفر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن محمد بن یحیی العطار - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی - عبد الله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عبد الله بن ابی - یعفر.

توضیح: «عبد الله بن ابی یعفر واقد یا وقدان عبدی به ولاء از اهل کوفه است و بسیار جلیل القدر و مورد احترام امام صادق علیه السلام است و رجالیون او را از حواریان امام باقر و امام صادق دانسته‌اند، در زمان حضرت صادق از دنیا رفت و حضرتش برای او رحمت فرستاد و مدحش در روایات بسیار آمده است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

ص: ۳۹۴

و آنچه در آن از عبد الله بن بکیر آمده است، پس روایت نموده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن بکیر.

توضیح: «عبد الله بن بکیر فطحی مذهب است ولی توثیق شده و دارای کتاب است، وی برادرزاده زرارة بن اعین می‌باشد، چنان که گذشت به ولاء شیبانی است، و طریق مؤلف به وی موثق است چون حسن بن علی بن فضال فطحی مذهب بوده است».

و آنچه در آن از محمد بن علی حلبی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم؛ و محمد بن حسن بن ولید، و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از صفوان بن مهران جمال از عبد الله بن مسکان از محمد بن علی حلبی.

توضیح: «محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی، کنیه‌اش ابو جعفر است، وی کوفی و وابسته به بنی تیم الله بن ثعلبه است و چون پدر و عمو و جدش بحلب برای تجارت بسیار مسافرت می‌کرده‌اند آن را حلبی خوانند، جدش ابو شعبه از اصحاب حضرت مجتبی و حضرت سید الشهداء علیهما السلام است و خود از اصحاب امام باقر علیه السلام و دارای چند کتاب است و او را ثقه گفته‌اند، و طریق صدوق - رحمه الله - بوی صحیح می‌باشد».

و آنچه در آن از حکم بن حکیم صیرفی برادرزاده خلاد (منقری) آمده است، پس

ص: ۳۹۵

روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حکم بن حکیم.

توضیح: «حکم بن حکیم - مصغرا - از اصحاب امام صادق علیه السلام است، وی پسر برادر یا پسر عموی خلد بن عیسی است، و دارای کتاب و ثقه است، و طریق مؤلف باو صحیح میباشد، و مراد به خلد ظاهرا خلد بن عیسی یا ابن مسلم عبدی صفار است.»

و آنچه در آن از ابراهیم بن ابی محمود آمده است، پس روایت نموده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از ابراهیم بن ابی محمود، و ایضا از پدرم - رضی الله عنه - از حسن بن احمد مالکی از پدرش از ابراهیم بن محمود، و نیز از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، و محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن ابی محمود.

توضیح: «ابراهیم بن ابی محمود خراسانی از اصحاب حضرت ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام است و گاهی از امام کاظم و یا حضرت جواد علیهما السلام روایت می‌کند، و دارای کتابی است، و او را ثقه دانند، و طریق اول مؤلف به او به جهت ابراهیم بن هاشم حسن است و طریق دوم مجهول است به حسن بن احمد بن - مالکی، و پدرش نیز، و طریق سوم صحیح است.»

ص: ۳۹۶

و آنچه در آن از حنان بن سدیر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حمیری جملگی از محمد بن عیسی بن عبید، از حنان، و ایضا از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار، از عبد الصمد بن محمد، از حنان، و نیز روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حنان بن سدیر.

توضیح: «حنان - بر وزن امان - واقفی مذهب است ولی توثیق شده است، و پدرش سدیر - بر وزن امیر - نیز واقفی مذهب است، و حنان دارای کتابی است. و طریق اول که مؤلف به او ذکر کرده است در نزد علامه حلی صحیح است، و اما طریق دوم بواسطه عبد الصمد بن محمد قمی اشعری هر چند که امامی مذهب و ممدوح است لکن چون در باره او ساکتند حسن است، و طریق سوم نیز به ابراهیم بن هاشم نیز حسن است.»

و آنچه در آن از محمد بن نعمان آمده است، پس روایت نموده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی - عمیر؛ و حسن بن محبوب هر دو از محمد بن نعمان.

توضیح: «محمد بن علی بن نعمان صاحب الطاق که او را مؤمن الطاق گویند از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است و مردی ثقه و دانشمند و

ص: ۳۹۷

حاضر جواب بوده، گویند یکی از مخالفین روزی پس از فوت امام صادق علیه السلام باو گفت: آنکه او را امام و پیشوای خود می‌دانستی بمرد، مؤمن الطاق بدون درنگ گفت: و اما امامک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم. یعنی امام تو که شیطان باشد چنان که خداوند در کتاب خود فرموده تا روز قیامت زنده است، و آن شخص مخالف ناچار زبان از طعن بازداشت، باری وی دارای چند کتاب است، و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از ابی الأعزّ نخّاس آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار، از ابراهیم بن هاشم، از صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر از ابی الأعزّ النّخّاس.

توضیح: «برای ما معلوم نشد که ابو الأعزّ کیست و نام و حال او چیست، ولی روایت صفوان و محمد بن ابی عمیر از او فی الجملة اعتمادی برای انسان می‌آورد زیرا هر دو این راویان از اصحاب اجماع میباشند، و بنظر میرسد «ابو الأغر» صحیح باشد، چرا که در اسماء اشخاص «أعز» بازای منقوطة دیده نشده بخلاف «أغر» با غین منقوطة و راء مهمله که هست، و همچنین نخّاس که احتمال می‌رود صواب «نخّاس» با حاء مهمله باشد. و بهر حال صدوق از او در کتاب طهارت و کلینی در باب ابوالدّوابّ و ارواثها در کافی از او روایت نقل کرده‌اند».

و آنچه در آن «مما کتبه الرضا علیه السلام الی محمد بن سنان» است و در جواب نامه‌های محمد بن سنان در راز پاره‌ای از مسائل امام علیه السلام مرقوم فرموده است، پس روایت می‌کنم آن را از علی بن احمد بن موسی الدقاق و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب - رضی الله عنهم - که اینان گفته‌اند

ص: ۳۹۸

حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

توضیح: «محمد بن سنان - بکسر سین - ابو جعفر زاهری از اولاد زاهر مولی عمرو بن حمق خزاعی، وی دارای کتبی است و در باره او کلام بسیار است که آیا مورد اعتماد است یا نه و سخن در باره او در عنوان مخصوص به وی خواهد آمد، و در طریق مؤلف به او علی بن عباس رازی جرازینی است که او را رمی به غلو کرده‌اند و گویند جداً ضعیف است و روایاتش مورد اعتماد نیست، و دیگر قاسم بن ربیع صحاف که او نیز مانند راویش رمی بغلو و فساد مذهب شده است».

و آنچه در آن از عبید الله بن علی حلبی آمده، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و حمیری هر دو از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی حلبی، و ایضا از پدرم و محمد بن الحسن و جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنهم - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عبید الله بن علی حلبی.

توضیح: «عبید الله بن علی بن ابی شعبة الحلبي و برادرش محمد بن علی حلی گذشت که تیملی است به ولاء، و کنیه اش ابو علی و اهل کوفه است و برای تجارت

ص: ۳۹۹

به حلب بسیار مسافرت می کرده اند از این رو به حلبی معروف شده اند و در میان آل ابی شعبة که همگی از شیعیان بنام هستند عبید الله برجسته تر و بزرگتر از نظر روایت و نقل نسبت بدیگران است و در هر کجای کتاب «فقیه» که گفته است حلبی از فلان و نامش را ذکر نکرده مراد همین عبید الله حلبی است، وی دارای کتابی است که گویند آن را به امام صادق علیه السلام عرضه داشت و امام علیه السلام آن را نیکو شمرد و تصدیق فرمود، و در هنگام قراءت آن فرمود: «در موضوع فقه اهل جماعت و سنت آیا چنین کتابی دارند» و طریق اول مؤلف به او صحیح است، و اما طریق دوم حسین بن محمد بن عامر ظاهرا همان حسین بن محمد بن عمران اشعری است و در نسخه برداری اشتباه شده و اوست که از عمویش عبد الله بن عامر بسیار روایت دارد، پس بدین حساب طریق دوم نیز صحیح است چون این عمو و برادر زاده هر دو نزد علماء رجال ثقة هستند».

و آنچه در آن از معاویة بن میسرّة آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از معاویة بن میسرّة بن شریح القاضی.

توضیح: «معاویة بن میسرّة از اصحاب امام صادق علیه السلام است و دارای کتابی است و ابن ابی عمیر آن کتاب را روایت می کند و وحید بهبهانی گوید:

«فضالة و عبد الله بن مغیره و عبد الله بن بکیر و بزطی و صفوان از وی روایت دارند و این دلیل وثاقت اوست». و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از عبد الرحمن بن ابی نجران آمده است، پس روایت کرده ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی

ص: ۴۰۰

از عبد الرحمن بن ابی نجران.

توضیح: «عبد الرحمن بن ابی نجران تمیمی از اصحاب حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام است و ثقة و مورد اعتماد است در آنچه روایت می کند، و کتابهای بسیاری دارد، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن حرمان، و جمیل بن درّاج آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از ابن - ابی عمیر از محمد بن حرمان، و جمیل بن درّاج.

توضیح: «محمد بن حران و جمیل بن درّاج هر دو از ثقات اصحاب امام صادق علیه السلام اند و در تألیف یک کتاب با یک دیگر شریکند، و طریق مؤلف به این دو صحیح است، و نجاشی آن کتاب مشترک را بطریقی از حسن بن علی و شاء روایت می‌کند، و گوید: جمیل با مرازم بن حکیم در کتاب دیگری مشترکند که آن را بسندی از علی بن حدید از آن دو روایت می‌کند».

و آنچه در آن از عبد الله بن سنان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از عبد الله بن سنان، و او، آن کس است که وقتی نزد امام صادق علیه السلام یادش کردند فرمود: آری او هر چه عمرش طول بکشد خیر او افزون می‌گردد.

توضیح: «در یک روایت از امام صادق علیه السلام آمده که آن حضرت به عبد الله فرمود:

«الزم أباک فأنه لا یزداد علی الکبر الّا خیرا»

و در روایت دیگر عمر بن یزید گوید نزد امام صادق علیه السلام صحبت از عبد الله بن سنان بمیان آمد حضرت فرمود:

«أنه یزید علی کبر السنّ خیرا»

و در کلام مؤلف ضمیر «أنه» امکان دارد به

ص: ۴۰۱

پسر باز گردد و امکان دارد به پدر، باری عبد الله بن سنان بن ظریف مولى بنی هاشم یا مولى بنی العباس، وی خازن منصور دوانیقی و مهدی و هادی و رشید بوده است، و کوفی و صاحب چند کتاب است و او را ثقه دانند، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی آمده است، پس روایت نموده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنهما - از علی بن ابراهیم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی.

توضیح: «احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی - بکسر باء - کوفی، و از خاصان امام ابو الحسن الرضا و فرزندش امام جواد ابو جعفر ثانی علیهما السلام است، تمامی علماء رجال در وثاقت و عدالت وی اتفاق دارند و او را از اصحاب اجماع شمرده‌اند. او دارای کتابی است به نام جامع بزندی که نزد علما مشهور و معروف میباشد. و طریق اول مؤلف به او صحیح و طریق دوم حسن است. و در نسبت هر چند بزندی را بفتح باء ثبت کرده‌اند ولی بنظر میرسد صحیح آن بکسر باء باشد چون در اصل منسوب به بیزنطیه که شهری باستانی در روم شرقی بوده، و استامبول امروزی بجای آن بنا شده است و این شهر را در آغاز یونانیان در سال ۶۵۸ قبل از میلاد بنا کرده بودند و در کنار بسفر که تنگه‌ای میان بحر احمر و مرمه است واقع شده، و در سال ۱۹۶

میلادی دولت روم بر آن مسلط شد، و قسطنطین اول آنجا را برای تأسیس قسطنطنیه انتخاب کرد و بعد به صورت پایتخت امپراتوری بیزانطی در آمد، و بنا بر گفته ابن ادریس در مستطرفات سرائر نسبت به ثیابی است که از بیزانطه به اطراف صادر میشده است، و

ص: ۴۰۲

لذا بکسر باء که مخفف بیزانط است صواب مینماید».

و آنچه در آن از ابو بصیر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن ابی عمیر از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر.

توضیح: «مراد در اینجا ابو بصیر مکفوف است که نامش یحیی بن قاسم اسدی است و او را به مذهب وقف رمی کرده‌اند. و پاره‌ای پنداشته‌اند که مراد لیث مرادی است و این اشتباه محض است و او راویش ابن مسکان است نه علی بن ابی حمزه که خود عصاکش یحیی بن قاسم مکفوف است، و طریق مؤلف به او ضعیف است، و اگر چه ابن ابی عمیر در سند قبل از اوست لکن چون مراسیل ابن ابی عمیر را در حکم مسانید می‌دانند و او را کسی میدانند که در مراسیل از غیر ثقه روایت نمی‌کند، و لذا چون اینجا سند بدست داده است از آن حکم خارج می‌دانند و از این روست که علامه حلی (ره) در خلاصه الرجال طریق صدوق را بابی بصیر تضعیف کرده است».

و آنچه در آن از عبید الله رافقی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن - محمد بن مسرور - رضی الله عنه - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن - عامر از ابی احمد محمد بن زیاد الأزدی از عبید الله رافقی.

توضیح: «این نسبت به شهری است در کنار فرات که آن را در قدیم رافقه می‌گفته‌اند و بعد بنام رقه و اکنون معلوم نیست بدان نام باقی است یا نه، و عبید الله شخص مجهول است و در کتب رجال نامی از او به این عنوان نیست، ولی از طریق مؤلف به او پیداست صاحب کتابی بوده است که ابن ابی عمیر که محمد بن زیاد

ص: ۴۰۳

ازدی است از او روایت می‌کند، و طریق مؤلف به او بوجود جعفر بن محمد بن مسرور حسن است و چون او از مشایخ اجازه می‌باشد گفته‌اند حسن کالصحیح است».

و آنچه در آن از سعدان بن مسلم که نامش عبد الرحمن بن مسلم است آمده، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، و احمد بن اسحاق بن سعد هر دو از سعدان بن مسلم.

توضیح: «عبد الرحمن بن مسلم که لقبش سعدان عامری است از اصحاب امام ششم و امام هفتم علیهما السلام است، و عمری طولانی کرده و دارای کتابی است که ثقات ما از او روایت کرده‌اند، و طریق مؤلف به او صحیح است، و اخبارش معتبر است زیرا که ثقات بر آن اعتماد کرده‌اند».

و آنچه در آن از ریّان بن صلت آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن موسی بن متوکل، و محمد بن علیّ ماجیلویه، و حسین بن ابراهیم - رضی الله عنهم - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریّان بن صلت.

توضیح: «ریّان - بفتح «راء» مهمله و تشدید «یاء» دو نقطه در زیر، و صلت - بفتح «صاد» بی نقطه و سکون «لام» اهل بغداد است و از اشعریّین قم میباشد، و گفته‌اند اصلاً خراسانی است، و کنیه‌اش ابو علی است و از حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام روایت می‌کند، و ثقه و صدوق میباشد، دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از حسن بن جهم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن -

ص: ۴۰۴

علیّ ما جیلویه - رضی الله عنه - از علیّ بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسن بن جهم.

توضیح: «حسن بن جهم بن بکیر بن اعین از اصحاب حضرت کاظم و امام رضا علیهما السلام است، او را ثقه دانند و گویند دارای کتابی بوده است، و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از عبد الرحیم قصیر اسدی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن علیّ بن حسن بن علیّ بن عبد الله بن مغیره کوفی از جدش حسن بن علیّ از عباس بن عامر قصبانی، از عبد الرحیم قصیر اسدی، و او را از آن جهت اسدی گویند که از وابستگان بنی اسد است.

توضیح: «عبد الرحیم بن روح - بفتح راء - از اصحاب امام صادق و پدرش حضرت باقر علیهما السلام بوده است، وی را ممدوح میدانند ولی توثیق نشده است، و طریق مؤلف به او، بوجود جعفر بن علی مغیری مجهول است».

و آنچه در آن از حسین بن ابی العلاء آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از موسی بن سعدان از عبد الله بن [ابی] القاسم از حسین بن ابی العلاء خفاف اسدی به ولاء.

توضیح: «ابو علیّ حسین بن ابی العلاء خفاف أعمور کوفی عامری به ولاء او و برادرانش علی و عبد الحمید همگی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌باشند و حسین بن ابی العلاء از دیگران موقعیت بهتری را دارا می‌باشد. چون نجاشی، حسین را از دیگر برادرانش اوجه می‌دانسته، و عبد الحمید را ثقه می‌داند.

پس توثیق حسین از آن فهمیده می‌شود. باری وی دارای کتابهایی است، و طریق

مؤلف به وی بوجود موسی بن سعدان ضعیف است، و نیز معلوم ما نیست مراد از عبد الله بن قاسم کیست چون مهمل یا میان چهار تن مشترک است».

و آنچه در آن از محمد بن حسن صفار - رحمه الله - آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضی الله عنه - از محمد بن حسن - صفار.

توضیح: «محمد بن حسن بن فروخ صفار أبو جعفر أعرج قمی، یکی از بزرگان مشایخ قم و دارای منزلتی عظیم است و در نقل بسیار دقیق بود، و در سنه ۲۹۰ در قم از دنیا رفت، و طریق مؤلف به او صحیح است، و ابن الولید و صفار هر دو از بزرگانند».

و آنچه در آن از علی بن بلال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش علی بن بلال.

توضیح: «علی بن بلال بغدادی، از اصحاب امام جواد و حضرت هادی علیهما السلام است، و دارای کتاب و ثقه میباشد، و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از یحیی بن عباد مکی نقل شده است. پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از محمد بن ابی عبد الله الأسدی الکوفی، از موسی بن عمران النخعی، از عمویش حسین بن یزید، از یحیی بن عباد مکی.

توضیح: «یحیی بن عباد - یا عبادة - المکی، وی را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده‌اند ولی مجهول الحال است، و او روایاتی در احکام اموات دارد که در مجلد اول برقم ۴۰۵ گذشت، و در طریق مؤلف به او حسین بن یزید نوفلی است و او را تضعیف و رمی بغلو در آخر عمر، کرده‌اند و نجاشی گوید: ما دلیلی در روایاتش

بر اینکه او در آخر عمر غالی شده است ندیده‌ایم».

و آنچه در آن از ابی النمیر مولى حارث بن مغیره نصری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حمزة بن محمد علوی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم، از پدرش از محمد بن سنان از ابی النمیر.

توضیح: «ابو النمیر نامش معلوم نیست و حالش نیز مجهول است، و طریق مؤلف به او به خاطر محمد بن سنان ضعیف بنا بر مشهور است».

و آنچه در آن از منصور بن حازم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن عبد الحمید از سیف بن عمیره از منصور بن حازم أسدی کوفی.

توضیح: «منصور بن حازم کوفی و ثقه است، و کنیه‌اش ابو ایوب، و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. دارای کتابهایی است که از جمله آنها، کتاب اصول الشرائع و کتاب حج است و طریق مؤلف به او صحیح است بنا بر آنچه در خلاصة الرجال علامه حلی - رحمه الله - است.»

و آنچه در آن از مفضل بن عمر آمده است، پس روایت نموده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رحمه الله - از حسن بن متیل دقاق از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن - سنان از مفضل بن عمر جعفری کوفی و او مولی بود.

توضیح: «مفضل بن عمر ابو عبد الله جعفری مورد اختلاف است پاره‌ای چون مفید و

ص: ۴۰۷

شیخ طوسی از محرمان اسرار و خواص امام صادق علیه السلام دانند، و پاره‌ای چون نجاشی و علامه حلی او را فاسد المذهب و مضطرب الروایة و بی‌اهمیت و بی‌اعتبار شمرده‌اند و پاره‌ای گفته‌اند: وی خطابی و از پیروان محمد بن مقلاص غالی است که ادعاء ربوبیت و الهیت برای امام صادق علیه السلام - العیاذ بالله - و بعدا برای خود کرده، نجاشی و علامه گویند: وی از اصحاب امام هفتم است و جعفر بن محمد علیهما السلام را درک کرده است. و میتوان گفت: نظر هر دو گروه هم مادحین و هم ذم‌کنندگان به دو اعتبار صحیح می‌باشد، وی در ابتداء از هواداران غلات بوده و سپس مستبصر شده، و یا بعکس در آغاز از خواص و محرمان اسرار امام بوده، و بعد بگروه ضاله پیوسته است، در هر حال چون امرش درست معلوم نیست و دارای چندین کتاب روایی است لذا نجاشی گوید: «لا يجوز ان یکتب حدیثه» جایز نیست احادیش را نوشت.

ولی کتاب توحید مفضل منسوب به وی هر چند مطالبش گیر و اشکالی ندارد، لکن علماء رجال چنین کتابی را برای او ذکر نکرده‌اند، و بنظر میرسد این کتاب مشهور از پرداخته‌های اسماعیلیان باشد که بوی نسبت داده‌اند، چنان که نجاشی گفته است: «قد زید علیه شیء کثیر و حمل الغلاة فی حدیثه حملا عظیما» باری طریق مؤلف - رحمه الله - بوجود محمد بن سنان ضعیف است.»

و آنچه در آن از ابو مریم انصاری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب از ابان بن عثمان از ابو مریم.

توضیح: «ابو مریم کنیه عبد الغفار بن قاسم کوفی است. وی ثقه و از اصحاب امام سجاد و حضرت باقر و امام صادق علیهم السلام است و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او بوجود ابان بن عثمان چون ناووسی مذهب است مورد اختلافست، و علامه حلی آن را صحیح میدانند.»

ص: ۴۰۸

و آنچه در آن از ابان بن تغلب که کنیه‌اش ابو سعید است نقل شده، پس آن را روایت کرده‌ام از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از ابی ایوب از ابی علی صاحب کلل از ابان بن تغلب، و او کندی و از اهل

کوفه است، و در ایام امام صادق علیه السلام از دنیا رفته است، و جمیل بن درّاج در نزد امام صادق علیه السلام نام او را برد و آن حضرت گفت: خدایش رحمت کند آری بخدا سوگند مرگ او دلم را بدرد آورد. و نیز به ابان بن عثمان فرمود:

براستی که ابان بن تغلب از من روایات بسیاری نقل کرده است، پس تو هر روایتی را که او برای تو نقل کرده است آن را از من روایت کن. و او حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام را دیدار کرده و از آن دو امام روایت می‌کند.

توضیح: «ابان بن تغلب ثقه و از بزرگان است، و در فقه و حدیث و قراءت و ادب و لغت وارد و استاد است، و دارای کتابهایی است که از جمله آنها غریب القرآن (یعنی تفسیر لغات مشکل قرآن) و کتاب فضائل است، و قراءت معروفی دارد در نزد قرّاء مشهور و طریق مؤلف باو به ابو علی صاحب کلل که مجهول الحال است، ضعیف است، ولی طریق او بصفوان صحیح است، و چون صفوان از اصحاب اجماع است میتوان این طریق را باین جهت تصحیح نمود».

و آنچه در آن از فضل بن عبد الملک آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر

ص: ۴۰۹

ابن بشیر از حماد بن عثمان از فضل بن عبد الملک ابو العباس بقباق کوفی.

توضیح: «فضل بن عبد الملک ابو العباس مولی است (عرب صمیم نیست) در کوفه می‌زیسته و او را ثقه و عین گفته‌اند یعنی چهره درخشان و ممتاز و صد در صد مورد اطمینان، او دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از حسن بن زیاد آمده است، پس آن را روایت کرده‌ام از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از پدرش از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از یونس بن عبد الرحمن از حسن بن زیاد الصیقل ابو ولید کوفی که عرب صمیم نیست و مولی است.

توضیح: «حسن بن زیاد صیقل مجهول الحال است، و علی بن حسین سعدآبادی در طریق ممدوح است، لکن او را توثیق صریح نکرده‌اند».

و آنچه در آن از فضیل بن عثمان اعور آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفّار از محمد بن عیسی بن عبید از صفوان بن یحیی از فضیل بن عثمان اعور مرادی کوفی.

توضیح: «فضیل بن عثمان - که گاهی او را «فضل» گویند، خواهر زاده علی ابن میمون است، کنیه‌اش ابو محمد صیرفی است و در باره‌اش «ثقه ثقه» گفته‌اند (یعنی مورد اطمینان و بدون هیچ عیب) وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او نزد علّامه حلّی صحیح است، و نزد غیر او قوی برای وجود محمد بن عیسی در سند که پس از این سخن راجع به او خواهد آمد».

و آنچه در آن از صفوان بن مهران جمّال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابن ابی عمیر از صفوان بن مهران جمّال، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطّار از محمد بن أحمد بن یحیی از موسی بن عمر از عبد الله بن محمد حجّال از صفوان بن مهران جمّال.

توضیح: «صفوان بن مهران از اهل کوفه و از وابستگان بنو کاهل است، و وی همان کسی است که گفته‌اند: موسی بن جعفر علیهما السّلام به او گفت: ای صفوان همه چیزت نیکو و زیباست جز یک کار، گوید: عرض کردم آن کدام است؟ فرمود: شتر کرایه دادن تو است به این مرد (یعنی هارون الرشید) گوید: گفتم بخدا سوگند من برای کار فاسد و شرارت و تباهی و سرکشی و یا لهو و لعب باو کرایه نداده‌ام بلکه برای سفر حجّ بوده، و کار آن را خود نیز انجام نمی‌دهم بلکه غلامان خود را بر آن گماشته‌ام، فرمود: ای صفوان آیا کرایه خود را از ایشان طلبکاری؟ عرض کردم آری، فرمود: آیا دوست داری که باقی و روی کار باشند تا کرایه تو را بپردازند؟ گفتم:

آری، آن حضرت علیه السّلام فرمود: هر کس بقای اینان را بخواهد او از ایشان است و هر کس از آنان باشد به دوزخ خواهد رفت، گوید: رفتم و تمام شتران خود را فروختم و این خبر به هارون رسید و مرا بخواست و گفت: بمن گفته‌اند تو شترانت را بفروخته‌ای؟ گفتم: صحیح است، پرسید: برای چه؟ گفتم: من پیر شده‌ام، و کارگران درست و وظائف خود را انجام نمی‌دهند، گفت: هیئات این طور نیست من میدانم چه کسی تو را بدین کار واداشت، آری موسی بن جعفر بتو چنین کاری را اشاره کرده است، گفتم: مرا با موسی بن جعفر چکار، هارون گفت: این کلام را بگذار، اگر رفتار نیکویت با ما نبود بخدا سوگند ترا میکشتم. باری وی دارای کتاب

است، و علامه حلّی طریق مؤلف را - که ظاهراً باعتبار طریق اول است - صحیح دانسته، طریق دوم به وجود موسی بن عمر بن یزید صیقل در آن حسن می‌باشد.

و آنچه در آن از یحیی بن عبد الله هاشمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن حسین قطّان از احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) همدانی مولی بنی هاشم از عبد الرحمن بن جعفر حریری از یحیی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام.

توضیح: «نامی از یحیی بن عبد الله در کتب رجالیه دیده نشد، بلکه در کتب انساب پاره‌ای گفته‌اند عبد الله بن محمد علوی نسلی باقی نگذاشت، ولی به احتمال قوی میتوان گفت: که در اصل «عیسی بن عبد الله» بوده ولی بواسطه مشابهت خطّ به «یحیی بن عبد الله» تصحیف شده است، و اگر چه مؤلف در جای دیگر «علی بن - عبد الله» را عنوان کرده و طریق خود را که همه از شیعه هستند به او ذکر کرده لکن در آنجا عیسی بن عبد الله بن علی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام است،

و شاید این شخص دیگری باشد، و طریق مؤلف به وی مجهول است زیرا از احمد بن - حسین قطن که عامی است و نیز از عبد الرحمن بن جعفر ذکری در کتب رجالیه عامه و خاصه دیده نشده است».

و آنچه در آن از هشام بن حکم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و حمیری هر دو از احمد بن محمد ابن عیسی از علی بن حکم، و محمد بن ابی عمیر هر دو از هشام بن حکم، و کنیه او ابو محمد است و از وابستگان بنی شیبان، و کارش خرید و فروش کرباس میبوده، و

ص: ۴۱۲

در آخر عمر از بغداد بکوفه رفته است.

توضیح: «هشام بن حکم شخصیت معروفی از بزرگان اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و از ارباب اصول و ثقه است، و طریق مؤلف به وی در غایت صحت است».

و آنچه در آن از جراح مدائنی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از نضر بن سوید از قاسم بن سلیمان از جراح مدائنی.

توضیح: «جراح مدائنی از اصحاب امام صادق و امام باقر علیهما السلام است صریحا توثیق نشده است لکن دارای کتاب است، و قاسم بن سلیمان که نامش در طریق مؤلف آمده است مهمل است یعنی ذکری از وی در کتب رجال قدما نیست».

و آنچه در آن از حفص بن البختری آمده است، پس روایت کردم آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حمیری هر دو از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از حفص بن البختری.

توضیح: «حفص بن البختری از اهل کوفه است ولی به بغداد رفته و در آنجا اقامت گزیده، نجاشی و دیگران او را توثیق کرده‌اند، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از احمد بن ابی عبد الله برقی نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهما - از علی بن حسین سعدآبادی از

ص: ۴۱۳

احمد بن ابی عبد الله برقی.

توضیح: «احمد بن ابی عبد الله (محمد) بن خالد برقی صاحب کتاب معروف به «محاسن» است او را ثقه دانند ولی گویند از ضعفا بسیار روایت می‌کند و بر روایات مرسل اعتماد مینماید، ترجمه حالش بقلم استاد ما مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی در مقدمه کتاب شریف محاسن ذکر شده است، و اما طریق مؤلف به وی در اینجا قوی است لکن مؤلف بار دیگر او را

عنوان می‌کند و در آنجا بدو طریق اشاره می‌نماید یکی همین طریق و دیگر از پدرش از محمد بن حسن از سعد بن عبد الله که البته این طریق صحیح است و خواهد آمد».

و آنچه در آن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام آمده است پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن - عبد الله از ابی الجوزاء منبه بن عبد الله از حسین بن علوان از عمرو بن خالد از زید بن - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

توضیح. «زید بن علی بن الحسین علیهما السلام کنیه‌اش ابو حسین است و مردی است بسیار جلیل و متقی و فقیه، وی در زمان هشام بن عبد الملک بن مروان برای جلوگیری از فحشاء و ظلم قیام کرد و با جماعتی در کوفه کشته شد. و در طریق حسین این علوان عامی مذهب است و توثیق نشده، و عمرو بن خالد بتری مذهب است ولی توثیق شده است، و زید صاحب کتاب است، و علماء ما طریق را بسبب حسین بن علوان و عمرو تضعیف کرده‌اند».

و آنچه در آن از اسماء بنت عمیس در خبر ردّ شمس برای امیر المؤمنین علیه السلام

ص: ۴۱۴

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است،

پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن - حسن قطّان که گوید حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن صالح که گفت: حدیث کرد ما را عمر بن خالد مخزومی که گفت حدیث کرد ما را از ابو نباته از محمد بن موسی از عمارة بن مهاجر، از امّ جعفر و امّ محمد دختران محمد بن جعفر از اسماء بنت عمیس و او جدّه و مادر بزرگ آن دو بود، و نیز روایت کرده‌ام آن را از احمد بن محمد بن اسحاق که گفت: حدیث کرد مرا حسین بن موسی النخّاس که گفت: حدیث کرد ما را عثمان بن ابی شیبّه که گفت: حدیث کرد ما را عبد الله بن موسی از ابراهیم بن - الحسن از فاطمه بنت الحسین از اسماء بنت عمیس.

توضیح: «رجال طریق در هر دو سند از روات عامه‌اند، و ظاهراً مؤلف برای احتجاج از طریق آنان در این کتاب آورده و در کتاب علل الشرائع طریقتش با این دو طریق مغایر است، و اسماء بنت عمیس خنعمی زوجه جعفر بن ابی طالب بوده و بهمراه وی بحبشه مهاجرت کرده است و پس از مرگ و شهادت جعفر بزوجیت ابو بکر درآمد و پس از وی زوجه امیر المؤمنین علیه السلام گشت، وی دارای کتاب نیست تا اینکه بگوئیم صدوق - رحمه الله - طریق خود را به کتاب او گفته است بلکه طریق خود را در روایت ردّ شمس در اینجا ذکر نموده است».

و آنچه در آن از جویریة بن مسهر در ردّ شمس برای امیر مؤمنان علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و

ص: ۴۱۵

محمد بن حسن - رضی اللہ عنہما - که گفتند: حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللہ از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از احمد بن عبد اللہ قروی از حسین بن مختار قلانسی از ابو بصیر از عبد الواحد بن مختار انصاری از امّ مقدم تقفیه از جویریة بن - مسهر.

توضیح: «جویریة بن مسهر از تابعین است و کوفی است، و در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام در جنگهایش بوده و در طریق مؤلف به او مجاهیلی است، لکن خبرش مشهور است.»

و آنچه در آن از حدیث سلیمان بن داود علیهما السلام در معنی قول خداوند عزّ و جلّ «فَطْفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ» (پس شروع کرد به کشیدن دست بر ساقهای اسبان و گردن و یالشان) پس روایت کرده ام آن را از علی بن احمد بن موسی - رضی اللہ عنه - از محمد بن ابی عبد اللہ کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از پدرش از امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام.

توضیح: «علی بن سالم کوفی ظاهراً همان علی بن ابی حمزه بطائنی کوفی است که او را تضعیف کرده اند از سران فرقه واقفیه است، و موسی بن عمران نخعی مجهول الحال یا مهمل است.»

و آنچه در آن از سلیمان بن خالد بجلي آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رضی اللہ عنه - از سعد بن عبد اللہ از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر از

ص: ۴۱۶

هشام بن سالم از سلیمان بن خالد بجلي که بعضی انگشتانش را بریدند، و با زید بن - علی علیه السلام خروج کرد و خلاصی یافت.

توضیح: «سلیمان بن خالد که کنیه اش ابو ربیع هلالی است، او تنها کسی است از اصحاب امام باقر علیه السلام که با زید بن علی بن الحسین خروج کرد و بهمین جهت یوسف بن عمر حاکم خود انگشت او را قطع کرد، و در کتاب سعد آمده که سلیمان در اواخر عمر از این کار پشیمان شد و بازگشت و امام صادق علیه السلام در مرگ او ناله کرد، و برای فرزندانش دعا نمود و اصحابش را بتوجه به ایشان سفارش فرمود، وی ثقه و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او حسن است به جهت ابراهیم بن هاشم.»

و آنچه در آن از معمر بن یحیی آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رضی اللہ عنه - از عبد اللہ بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید، از فضالة از حماد بن عثمان از معمر بن یحیی.

توضیح: «معمر بن یحیی - با تشدید عین و تخفیف آن - عجلی کوفی ثقه است، و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است، عامّه او را بعنوان معمر بن - سام بن یحیی عنوان کرده اند.»

و آنچه در آن از عائذ احمسی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد ابن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب از جمیل از عائذ بن حبیب احمسی.

ص: ۴۱۷

توضیح: «عائذ بن حبیب احمسی در کوفه فروشنده لباسهای هراتی بوده لذا او را «بیاع الهروی» گویند، شیخ در رجال خود او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است و عامه او را صدوق دانند و گویند: او را بتشیع نسبت داده‌اند؛ و با احتمال بسیار ضعیف عائذ احمسی غیر از عائذ بیاع هروی است و در این صورت وی مجهول الحال و الهویه است. و طریق مؤلف باو صحیح است، چون جمیل در طریق او است و او از اصحاب اجماع است و روایات او در این کتاب قابل اعتماد است.»

و آنچه را که در آن از مسعدة بن صدقه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقة الربعی.

توضیح: «مسعدة بن صدقه مردی است عامی یا بتری مذهب و توثیق هم نشده است، وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه را که در آن از معاویة بن وهب آمده است پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار، عن احمد بن محمد ابن عیسی، از حسن بن محبوب، عن ابي القاسم معاویة بن وهب بجلی کوفی.

توضیح: «معاویة بن وهب عرب خالص است و ثقه و نیکو روش، و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام، و دارای کتاب است و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از مالک جهنی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی

ص: ۴۱۸

الله عنه - از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمندانی، از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی المقدم از ابی محمد مالک بن اعین جهنی، وی عرب اصیل است و از آل اعین بن سنسن نیست.

توضیح: «مالک بن اعین جهنی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است از تیره‌ای از قبیله‌ای که از بنی قضاغه است میباشد و عرب صمیم و خالص است و قبیله جهینه بکوفه و بصره آمدند و در آنجا ساکن شدند. و طریق صدوق به او متضمن علی بن موسی و عمرو بن ثابت بن ابی المقدم است و یکی از آنها توثیق نشده و دیگری، عنوان نگشته مگر جزء مشایخ کلینی که یکی از افراد «عده» اوست و لذا طریق حسن است.»

و آنچه در آن از عبید بن زرارۀ آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن - مسکین ثقفی از عبید بن زرارۀ بن اعین، و او لوچ چشم و دویین میبوده است.

توضیح: «عبید بن زرارۀ ثقه و مورد اعتماد است و دارای کتابی است، و حکم ابن مسکین توثیق نشده، و طریق مؤلف به او بدین جهت صحیح نیست».

آنچه در آن از فضیل بن یسار آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین بن سعدآبادی از احمد بن اُبی - عبد الله برقی از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از فضیل بن یسار، او اهل کوفه

ص: ۴۱۹

و از وابستگان بنی نهد بوده است و بصره انتقال یافته، و امام باقر علیه السلام هنگامی که با او ملاقات کرده فرموده:

«بَشِّرِ الْمُحْبَبِينَ»

(مژده باد خاشعان را به سعادت جاوید) و ربعی بن عبد الله گوید: شخصی که جنازه فضیل را غسل میداده بمن گفت: من فضیل را غسل می‌دادم و هنگام شستن دست او بسوی ستر عورتش از من پیشی میگرفت، ربعی گوید: من این مطلب را به امام صادق علیه السلام خبر دادم، فرمود: خدا رحمت کند فضیل بن یسار را او از ما اهل بیت میبود.

توضیح: «علماء رجال گویند: فضیل بن یسار عرب خالص و بصری بود، و دارای کتاب و ثقه، و در طریق مؤلف به او علی بن حسین سعدآبادی مورد اختلاف است و بیشتر او را معتبر می‌دانند».

و آنچه در آن از بکیر بن اعین آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از بکیر بن اعین، و او کوفی است و کنیه‌اش ابو جهم و از وابستگان بنی شیبان، و هنگامی که خبر مرگ او به امام صادق علیه السلام رسید فرمود: «آری بخدا سوگند خداوند او را در کنار رسولش و امیر مؤمنان صلوات الله علیهما منزل داد».

توضیح: «بکیر برادر زرارۀ بن اعین است و یکی از پسران ششگانه او جهم بن بکیر است و اولاد جهم همگی از بزرگان محدثین شیعه امامیه هستند و دارای کتاب، و ثقه و از جمله آنها حسن بن جهم جد ابو غالب احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن -

ص: ۴۲۰

جهم زراری است، و گویند سلیمان اول کسی است از آل زرارۀ که منسوب بززارۀ گشت و حضرت هادی علیه السلام او را زراری لقب داد، و پیش از آن ایشان را بکیریون می‌نامیدند و در بیرون شهر دامغان بقعه‌ای است و گویند مزار بکیر بن اعین است و الله اعلم. و طریق مؤلف به بکیر حسن است بوجود ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از محمد بن یحیی خثعمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی از زکریا المؤمن از محمد بن - یحیی الخثعمی.

توضیح: «خثعمی به خاء مفتوحه و ثاء ساکنه بر وزن کفعمی است، وی از اهل کوفه میباشد و از ثقات اصحاب امام صادق علیه السلام است. دارای کتابی است، و در طریق مؤلف به او زکریا بن محمد ابو عبد الله المؤمن ضعیف است زیرا وی واقعی مذهب است و توثیق نشده است.»

و آنچه در آن از بکر بن محمد ازدی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف و احمد بن - اسحاق بن سعد و ابراهیم بن هاشم از بکر بن محمد ازدی.

توضیح: «بکر بن محمد بن عبد الرحمن بن نعیم ازدی غامدی وی عرب و از اهل کوفه و ثقه است، از آل نعیم بن غامد جماعتی از اعیان شیعه امامیه می‌باشند مانند شدید بن محمد بن عبد الرحمن ازدی و برادرش عبد السلام ازدی و موسی بن عبد السلام و غنیمه عمه بکر که همگی از اصحاب ائمه اطهارند و از امام صادق و امام کاظم و حضرت رضا علیهم السلام روایت می‌کنند. باری طریق مؤلف به بکر در غایت صحت است و گفته‌اند بکر از عمری طولانی برخوردار بود، و دارای کتاب است.»

ص: ۴۲۱

و آنچه در آن از اسماعیل بن رباح نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از پدرش از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از اسماعیل بن رباح کوفی.

توضیح: «اسماعیل بن رباح کوفی از اصحاب امام صادق علیه السلام است، ولی حالش مجهول است و چون ابن ابی عمیر که در طریق روایاتش واقع شده، و او از اصحاب اجماع است روایاتش را صحیح میدانند و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از ابو عبد الله فراء آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ابی - عبد الله فراء.

توضیح: «ظاهرا وی سلیم فراء باشد که کوفی است و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام میباشد و ثقه است و دارای کتاب است که جماعتی از وی روایت می‌کنند از جمله آنان ابن ابی عمیر است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از حسین بن مختار آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، و حمیری، و محمد بن یحیی العطار، و احمد بن - ادریس همگی از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از حماد بن عیسی از حسین بن مختار قلاسی، و ایضا از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسین بن حسن بن ابان از

ص: ۴۲۲

حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار قلانسی.

توضیح: «حسین بن مختار از اهل کوفه و واقفی مذهب است که توثیق نشده است، و دارای کتابی میباشد، و پاره‌ای از ابن فضال نقل کرده‌اند که وی گفته است:

حسین بن مختار ثقه است، و نیز شیخ مفید در ارشاد او را از خاصان امام هفتم علیه السلام شمرده و از جمله ثقات و اهل ورع و علم و فقه دانسته است، و طریق مؤلف به او اولی صحیح و دومی که حسین بن حسن بن ابان در آن است بواسطه عدم توثیق او صریحا، حسن است.»

و آنچه در آن از عمر بن حنظله آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن - احمد بن ادیس - رضی الله عنه - از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن - عیسی از صفوان بن یحیی از داود بن حصین از عمر بن حنظله.

توضیح: «ابو الصخر عمر بن حنظله عجلی کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، و توثیق نشده است، و لکن شهید ثانی او را توثیق کرده، و ظاهرا مستند وی خبریست که راجع به اوقات نماز، تهذیب از وی نقل کرده که یزید بن خلیفه گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عمر بن حنظله از شما در وقت نماز چنین و چنان برای ما نقل کرده است؟ امام علیه السلام فرمود:

«إذا لا یکذب علینا»

در این صورت وی بر ما دروغ نمی‌بندد، چنانچه مستند توثیق تنها این خبر باشد - چون در طریق آن یونس بن ظبیان است که فضل بن شاذان او را کذاب و نجاشی او را ضعیف شمرده‌اند، و ابن الغضائری او را وضاع حدیث می‌داند، و نیز یزید بن خلیفه نیز واقفی مذهب و غیر موثق است - مفید توثیق نیست.»

ص: ۴۲۳

و آنچه در آن از حریر بن عبد الله آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، و حمیری، و محمد بن یحیی العطار، و احمد بن ادیس از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید، و علی بن حدید و عبد الرحمن بن ابی نجران از حماد بن عیسی الجهنی از حریر بن عبد الله سجستانی، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهم - از عبد الله بن جعفر حمیری از علی بن اسماعیل، و محمد بن عیسی، و یعقوب ابن یزید، و حسن بن ظریف از حماد بن عیسی از حریر بن عبد الله سجستانی.

توضیح: «ترجمه حریر بن عبد الله در ص ۳۸۹ گذشت، و طریق مؤلف به وی در هر دو اسناد صحیح است.»

و آنچه از حریر بن عبد الله در مورد زکات آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریر.

توضیح: «طریق اول صحیح و طریق دوم حسن است».

ص: ۴۲۴

و آنچه در آن از خالد بن ماد قلانسی آمده، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عبد الجبار از نصر بن شعیب از خالد بن ماد قلانسی.

توضیح: «خالد بن ماد قلانسی از اهل کوفه است ولی عرب اصیل نیست، و از یاران امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است، او را توثیق کرده‌اند و دارای کتابی است که نصر از وی روایت می‌کند، و طریق مؤلف به او بجهت نصر مجهول است».

و آنچه در آن از ابو حمزه ثمالی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از محمد بن فضیل از ابی حمزه ثابت بن دینار ثمالی، و کنیه دینار ابو صفیه بود، و او منسوب به بطنی است از بنی ثعل و چون خانه‌اش در میان خانه‌های قبیله ثماله بود از این جهت او را ثمالی گویند، و وی در سال یک صد و پنجاه درگذشت و ثقه و عادل است و چهار تن از ائمه را دیدار کرده است: علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن - محمد و موسی بن جعفر علیهم السلام را، و طرق روایی من به او بسیار است و لکن بیک طریق بسنده کردم.

توضیح: «ثابت بن دینار را شیخ و نجاشی توثیق کرده‌اند، و روایاتی در مدح و ذم او نقل شده، ولی روایات ذم از نظر سند و متن معتبر نیست و اصحاب از آن اعراض

ص: ۴۲۵

کرده‌اند، و او دارای کتبی در حدیث و تفسیر است، و محمد بن فضیل مشترک بین ثقه و ضعیف است، و لکن غالب فقهاء بأخبار ابی حمزه عمل کرده‌اند، و از ظاهر کلام صدوق - رحمه الله - چنان پیداست که کتاب ابو حمزه نزد او موجود بوده و مسلم می‌داشته که از آن او است و سند را فقط برای دفع توهم ارسال آورده است».

و آنچه در آن از عبد الاعلی و ابسته آل سام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسن بن متیل از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از جعفر بن بشیر از خالد بن اسماعیل از عبد الاعلی مولی آل سام.

توضیح: «عبد الاعلی بن اعین کوفی، و از وابستگان آل سام است، از امام صادق علیه السلام روایاتی دارد و مدح شده است ولی توثیق نگشته، و طریق مؤلف به او صحیح است چنان که علامه در خلاصه فرموده است».

و آنچه در آن از اصبع بن نباته آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از پدرش از احمد بن محمد بن خالد از هیثم بن عبد الله النهدی از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت از سعد بن طریف از اصبع بن نباته.

توضیح: «اصبع بن نباته تابعی است، و از خاصان امیر المؤمنین علیه السلام میبوده است و گفته‌اند وی مشکور است یعنی در راه حق فعالیت بسزا داشته و عهدنامه مالک اشتر را او روایت کرده است و نیز وصیت آن حضرت را به محمد حنفیه و از روایات چنان استفاده می‌شود که جزء شرطه الخمیسی نیز بوده است، طریق مؤلف به وی ضعیف است به حسین بن علوان عامی، و عمرو بن ثابت که پاره‌ای او را ضعیف شمرده‌اند».

ص: ۴۲۶

و آنچه در آن از جابر بن عبد الله انصاری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از علی بن احمد بن موسی - رضی الله عنه - از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن - اسماعیل برمکی از جعفر بن احمد از عبد الله بن فضل از مفضل بن عمر از جابر بن - یزید جعفی از جابر بن عبد الله انصاری.

توضیح: «جابر بن عبد الله انصاری خزرگی یکی از آن هفتاد نفری است که در بیعت عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بستند و او را به هجرت بمدینه دعوت کردند، و در وقعه صفین در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بود، جلالت و قدر وی بیش از آنست که در این مختصر گفته شود، در سنه ۷۸ در مدینه وفات کرد و او آخرین کسی بود از آن هفتاد تن ليله عقبه که از دنیا رفت، گویند سن او در هنگام وفات بیش از نود سال بود، طریق مؤلف به او بجهت مفضل بن عمر ضعیف است».

و آنچه در آن از صالح بن حکم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از صالح بن حکم الأحول.

توضیح: «صالح بن حکم نیلی را نجاشی تضعیف کرده است، وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است، و چون حماد بن عثمان از اصحاب اجماع است میتوان اخبار او را از نظر سند معتبر دانست».

و آنچه در آن از عامر بن نعیم قمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از

ص: ۴۲۷

عامر بن نعیم قمی.

توضیح: «عامر بن نعیم قمی در کتب رجال ذکرش نیامده و مهمل است، و شاید اعتماد مؤلف به او و کتابش از جهت ابن ابی عمیر راوی او بوده است، و طریق مؤلف به وی حسن است برای بودن ابراهیم بن هاشم در آن».

و آنچه در آن از علی بن مهزیار نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از حسین بن اسحاق تاجر از علی ابن مهزیار، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله و حمیری

هر دو از ابراهیم بن مهزیار از برادرش علی بن مهزیار، و همچنین روایت کرده‌ام از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از علی ابن مهزیار اهوازی.

توضیح: «علی بن مهزیار ابو الحسن از اهل اهواز است و پدرش ابتدا نصرانی بوده و بعدا اسلام آورده است در حالی که علی فرزندش صغیر بوده است، و خداوند بر او و فرزندش منت نهاد باسلام، و علی از اصحاب ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام است و از جانب آن حضرت وکیل پاره‌ای امور مذهبی بوده و دارای محلّ و مقام بلندی است در نزد امام جواد علیه السلام و پدرش حضرت رضا سلام الله علیه، وی ثقه و صحیح الحدیث است، و دارای سی و سه کتاب میباشد، و طریق اول مؤلف به او مورد گفتگو است چون حسین بن اسحاق تاجر مجهول است، و دو طریق دیگر صحیح است.»

ص: ۴۲۸

و آنچه در آن از صفوان بن یحیی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صفوان بن یحیی.

توضیح: «صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی بیاع سابری (فروشنده لباسهای شاپوری) اهل کوفه بوده و ثقه است و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام میباشد، و گاهی از حضرت کاظم علیه السلام روایت میکند، وی دارای سی کتاب است، و طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم، و علامه حلی طریق را صحیح می‌داند.»

و آنچه در آن از حسن بن علی کوفی آمده است، پس آن را روایت کرده‌ام از پدرم - رحمه الله - از علی بن حسن بن علی کوفی از پدرش، و نیز روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن علی بن الحسن کوفی از جدش حسن بن علی کوفی.

توضیح: «حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره کوفی بجلی جلیل القدر و ثقه است و دارای شخصیتی بزرگ و معروف در میان محدثین کوفی است، وی دارای کتابی است بنام نوادر، و طریق اول مؤلف به او مجهول است و همچنین طریق دوم، و ظاهرا پسر و نوه او از مشایخ اجازه باشند نه از روات.»

و آنچه در آن از ابو الجارود (زیاد بن منذر) آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد ابن علی قرشی کوفی از محمد بن سنان از ابی الجارود زیاد بن منذر کوفی.

توضیح: «وی زیدی مذهب است و او را ابو الجارود خارقى گویند، و فرقه

ص: ۴۲۹

جارودیّه منسوب به اویند، و ذمّ او در روایاتی رسیده است، و طریق مؤلف به وی بمحمد بن سنان ضعیف است بنا بر مشهور.»

و آنچه در آن از حبیب بن معلی نقل شده است، پس روایت کرده آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن ولید خزّاز از حماد بن عثمان از حبیب ابن معلی خثعمی.

توضیح: «حبیب بن معلی سجستانی است و شیخ طوسی وی را در اختیار رجال کشی عنوان کرده و او را از اصحاب امام باقر و حضرت صادق علیهما السلام شمرده، و ابتدا شاری بود (یعنی از خوارج نهروان) و بعدا بحق پیوست و از شیفتگان آن دو امام علیهما السلام گردید، و باید دانست که او حبیب خثعمی نیست و آن در کلام مؤلف سهواست، و حبیب خثعمی حبیب بن معلی است نه حبیب بن معلی، و در کتب رجال حبیب بن معلی الخثعمی وجود ندارد، بخلاف ابن معلی که نجاشی او را عنوان کرده و گفته است: «ثقة ثقة له کتاب» و حبیب سجستانی از اصحاب سبطین و صادقین علیهم السلام است، و خثعمی از اصحاب امام صادق و امام کاظم و حضرت رضا علیهم السلام است ولی کتابی برای او ذکر نکرده‌اند، بهر حال طریق مؤلف به وی صحیح است و محمد بن ولید خزّاز کوفی فطحی مذهب است ولی توثیق شده».

و آنچه در آن از عبد الرحمن بن حجّاج آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن محمد بن یحیی العطّار - رضی الله عنه - از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر، و حسن بن محبوب هر دو از عبد الرحمن بن حجّاج بجلی کوفی و وی عرب خالص نبود بلکه از وابستگان قبیله بجیله است، و امام صادق و حضرت کاظم

ص: ۴۳۰

علیهما السلام را ملاقات کرده است، و چون نامش را نزد امام کاظم علیه السلام می‌بردند میفرمود: وی در دل انسان موقعیت شایسته‌ای دارد، و یا نامش که عبد الرحمن است و پدرش که حجّاج است بر دل سنگین است چون ابن ملجم و ابن یوسف ثقفی.

توضیح: «وی استاد صفوان بن یحیی است و ساکن بغداد بوده، گفته‌اند ابتدا گرایش به کیسانیه داشته و سپس بحق گرویده و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت می‌کند و در ایام حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفته، و او را ثقه و عادل و مورد احترام و آبرومند گفته‌اند، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از موسی بن عمر بن بزّیع آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رحمه الله - از علی بن ابراهیم از پدرش از موسی بن عمر بن - بزّیع.

توضیح: «موسی بن عمر بن بزّیع کوفی و ثقه است، و دارای کتاب است، و طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از عیص بن قاسم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفّار از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از عیص بن قاسم.

توضیح: «عیص بن قاسم بجلی از اهل کوفه است، وی خواهرزاده سلیمان بن - خالد است وی ثقه و مورد توجه اهل حدیث و همچنین از امام صادق و کاظم علیهما السلام روایت می‌کرده است، و دارای کتابی است و طریق مؤلف به او صحیح

است.»

و آنچه در آن از سلیمان بن جعفر جعفری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از سلیمان بن جعفر جعفری، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از علی بن ابراهیم از پدرش از سلیمان بن جعفر جعفری، و ایضا از پدرم - رضی الله عنه - از حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از سلیمان بن جعفر جعفری.

توضیح: «سلیمان بن جعفر از احفاد جعفر بن ابی طالب است و کنیه‌اش ابو محمد طالبی و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است، وی دارای کتابی است، و طریق اول مؤلف به او قوی است به سعدآبادی، و دوم حسن است به ابراهیم بن هاشم، و سوم صحیح است.»

و آنچه در آن از اسماعیل بن عیسی نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - که گوید: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از اسماعیل بن عیسی.

توضیح: «اسماعیل بن عیسی در کتب رجال عنوان نشده است و مهمل می‌باشد، و علامه حلی طریق مؤلف را به وی صحیح میدانند.»

و آنچه در آن از جعفر بن محمد بن یونس نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از جعفر بن محمد بن یونس.

توضیح: «جعفر بن محمد بن یونس ثقه و صاحب کتاب است، و از امام جواد و امام هادی علیهما السلام روایت می‌کند. و طریق مؤلف به او صحیح است. نجاشی گوید وی لوچ چشم و از وابستگان بجیله و نام کتابش نوادر است.»

و آنچه در آن از هاشم حنّاط آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم و احمد بن - اسحاق بن سعد از هاشم حنّاط.

توضیح: «هاشم بن منّی الحنّاط ظاهراً با هاشم بن منّی که صدوق - رحمه الله - در مجلد اول تحت رقم ۵۵۸ از او روایتی نقل می‌کند یکی باشد و اختلاف اسم از جهت تشابه در کتابت هاشم و هشام باشد زیرا در خطّ قدما هر دو را «هشم» مینوشتند و اگر بالای هاء الف مقصوره می‌گذاشتند هاشم قراءت می‌شد و اگر بالای شین می‌گذاشتند هشام خوانده می‌شد لذا اختلاف در قراءت پیدا شده است، و بهر حال وی ثقه و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است و دارای کتابی است، و اما در طریق مؤلف به او ظاهراً سقطی واقع شده زیرا ابراهیم بن هاشم و احمد بن اسحاق هر دو از اصحاب حضرت هادی و جواد علیهما

السَّلامُ اند و هاشم بن مثنیٰ از اصحاب امام صادق علیه السَّلام و زمانشان یکی نیست، و ظاهراً افتاده «ابن ابی عمیر» باشد که راوی کتاب هاشم یا هشام بن مثنیٰ است و لذا طریق صحیح است.»

و آنچه در آن از ابو جمیله آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی اللّٰه

ص: ۴۳۳

عنه - از حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی از ابو جمیله مفضل بن صالح.

توضیح: «مفضل بن صالح النخّاس، اسدی و از اهل کوفه میبوده، و دارای کتاب است. بیشتر علماء رجال او را ضعیف شمرده‌اند، وی در زمان حضرت رضا و پدرش علیهما السَّلام میزیسته و در حیات آن حضرت از دنیا رفته است و از امام صادق علیه السَّلام نیز روایاتی دارد، و چون در طریق مؤلف به او بزنتی وجود دارد لذا پاره‌ای احادیثش را در این کتاب (فقیهه) معتبر می‌دانند.»

و آنچه در این کتاب از داود صرمی نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی اللّٰه عنه - از سعد بن عبد اللّٰه و علی بن ابراهیم بن - هاشم جمیعا از محمد بن عیسی بن عبید از داود صرمی.

توضیح: «داود بن مافنه صرمی کنیه‌اش ابو سلیمان بوده و عرب غیر خالص و از اهل کوفه است و از اصحاب حضرت رضا علیه السَّلام بوده و امام هادی علیه السَّلام را نیز درک کرده و از آن جناب سؤالاتی دارد، و طریق مؤلف به وی قوی است ولی خود او توثیق نشده است.»

و آنچه در آن از ابراهیم بن مهزیار آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی اللّٰه عنه - از حمیری از ابراهیم بن مهزیار.

توضیح: «ابراهیم بن مهزیار اهوازی برادر علی بن مهزیار است، و کنیه‌اش ابو اسحاق میبوده، او توثیق صریح نشده است، لکن علّامه حلّی در خلاصه الرجال طریق مؤلف را به بحر سقاء که ابراهیم در آن است صحیح دانسته، و طریق مؤلف به

ص: ۴۳۴

وی نیاز به توثیق ندارد از ظهور و وضوح.»

و آنچه در آن از یحیی بن ابی عمران آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن علی ماجیلویه - رضی اللّٰه عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از یحیی بن ابی عمران، و او از شاگردان یونس بن عبد الرحمن است.

توضیح: «ظاهراً وی همان یحیی بن ابی عمران همدانی است که محمد بن فروخ صفّار در بصائر از محمد بن عیسی از ابراهیم بن محمد روایت کرده است که گفته:

ابو جعفر محمد بن علیّ علیهما السّلام بمن نامه‌ای نوشت و امر کرده بود که آن را نگشاییم تا یحیی بن عمران از دنیا برود، و من چند سال درنگ نمودم تا روزی که یحیی وفات کرد در آن روز نامه آن حضرت علیه السّلام را گشودم، و چنین نوشته بود:

«قم بما کان یقوم به»

بهمان کار که وی بآن مشغول بود تو اقدام نما. و این ظهور در وکالت وی از جانب آن حضرت علیه السّلام دارد، و او دارای کتاب است و طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از مسمع بن مالک بصری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن - سعید از قاسم بن محمد از ابان از مسمع بن مالک بصری، و او را مسمع بن عبد الملک بصری نیز میگویند، و لقبش کردین است و وی عرب خالص از بنی قیس بن ثعلبه است، و کنیه‌اش ابو سیار می‌باشد، و گویند: اوّلین بار که امام صادق علیه السّلام او را ملاقات فرمود پرسید نام تو چیست؟ عرض کرد مسمع، فرمود: پسر چه کس؟

ص: ۴۳۵

گفت: پسر مالک، امام فرمود: بلکه تو مسمع بن عبد الملک میباشی.

توضیح: «مسمع بن مالک، یا ابن عبد الملک در عنوان کردویه همدانی سابقا گذشت، و وی ثقه و صاحب تألیف است و مراد از «ابان» در طریق ابان بن عثمان احمر است، و قاسم بن محمد جوهری ضعیف است».

و آنچه در آن از محمد بن اسماعیل بن بزیع آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع.

توضیح: «محمد بن اسماعیل بن بزیع ثقه و از اهل کوفه است و از اصحاب امام کاظم و حضرت رضا علیهما السّلام روایت می‌کند، کنیه‌اش ابو جعفر و از کارداران ابو جعفر دوانیقی است، و علی بن نعمان اعلم نخعی که از بزرگان و وجوه محدّثین اهل کوفه است وصیّت کرد که کتابهای او را به محمد بن اسماعیل بدهند، در مدح او روایاتی است که در این مختصر مجال ذکر آنها نیست، و نجاشی پاره‌ای از آن را نقل کرده است، طریق صدوق به وی صحیح است».

و آنچه در آن از علی بن ریّان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علیّ ماجیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم، از پدرش از علی بن ریّان.

توضیح: «علی بن ریّان - با تشدید یاء - ابن صلت اشعری قمی ثقه و صحیح و اصلاً کوفی است ولی بقم منسوب است زیرا پدرانش از مدینه بکوفه و از کوفه به قم هجرت کرده و در قم منزل گزیدند، وی از جانب امام هادی وکیل بوده و از آن حضرت نسخه‌ای را روایت می‌کند، و او و برادرش محمد بن ریّان کتاب مشترکی دارند، و طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از یونس بن یعقوب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن - مسکین از یونس بن یعقوب بجلی.

توضیح: «یونس بن یعقوب ابو علی بجلی کوفی خواهرزاده معاویه بن عمار دهنی است، و ابتدا فطحی مذهب بوده و بعد بحق رجوع کرده و از مخلصین و ارادتمندان امام کاظم گشته، وی از امام صادق علیه السلام بسیار روایت دارد، و در ایام حیات حضرت رضا علیه السلام در مدینه طیبه از دنیا رفته و آن حضرت کفن و حنوط و دیگر ما یحتاج او را فرستاده، و دوستان خود را امر فرموده که بجنازه یونس حاضر شوند، و نیز گفته است او از اصحاب جدّم ابو عبد الله علیه السلام است و در عراق زندگی می‌کرده و باید در قبرستان بقیع دفن شود، و فرموده اگر ممانعتی کردند و نگذارند که در آنجا دفن شود مقاومت کنید و بگوئید ما نیز پس از این نخواهیم گذارد شما موالی خود را در بقیع دفن کنید، آنگاه محمد بن حباب جلاب را فرمان داد مواظب قبر و مزار او باشد، و مأمور گورستان را فرمود تا چهل روز یا چهل ماه هر روز روی قبر او آب بپاشد، و این مطلب را حسن بن علی بن فضال روایت کرده است، باری وی دارای کتاب است، و در طریق مؤلف به وی حکم بن مسکین مکفوف، مهمل است و توثیق صریح ندارد».

و آنچه در آن از علی بن یقطین آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن - یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین.

توضیح: «علی بن یقطین بن موسی اصلا اهل کوفه بوده و در بغداد سکونت

داشته و ثقة است، وی یک حدیث از امام صادق علیه السلام دارد و از اصحاب امام کاظم میباشد و در نزد آن حضرت منزلت و مقامی داشته و کنیه‌اش ابو الحسن است، و در رجال کشی اخبار بسیاری در مدح او ذکر شده است، و مرحوم محدث قمی احوال او و برادرش عبید بن یقطین و پدرش را بطور مفصل در کتاب تحفة الأحباب نقل کرده است و طالبین میتوانند بدان جا مراجعه کنند، وی دارای چندین کتاب است که شیخ طوسی پاره‌ای از آنها را در فهرست نام برده. و طریق خود را به وی ذکر کرده است.

و طریق مؤلف به او صحیح است. و بنا بر آنچه علامه حلّی در خلاصة الرجال آورده وی در نزد موسی بن جعفر علیهما السلام موقعیت بسزائی داشته که حضرت مظان استجابت دعا او را فراموش نمی‌کرده است».

و آنچه در آن از رفاعه بن موسی النخاس آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از رفاعه بن موسی النخاس.

توضیح: «رفاعة - بکسر راء بی نقطه - اسدی است و از امام صادق و موسی بن - جعفر علیهما السلام روایت می‌کند و ثقه و مورد اعتماد است، وی دارای کتابی مبوب در ارث می‌باشد، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از زیاد بن سوجه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از زیاد بن - سوجه.

توضیح: «زیاد بن سوجه - بضم سین بی نقطه و سکون واو - ثقه و از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است وی را جریری گویند چون از یاران جریر بن عبد الله تابعی بوده است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

ص: ۴۳۸

و آنچه در آن از حماد بن عثمان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان.

توضیح: «حماد بن عثمان الناب از اصحاب امام صادق و حضرات موسی بن - جعفر و علی بن موسی علیهم السلام است، وی جلیل القدر و ثقه و از اصحاب اجماع می‌باشد. و ظاهراً او غیر از حماد بن عثمان فزاری باشد هر چند گفته‌اند که هر دو یکی هستند، باری وی دارای کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از یاسر خادم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از یاسر خادم.

توضیح: «یاسر، خادم حضرت رضا علیه السلام بود، و مولای حمزة بن یسع اشعری است، و سؤالاتی از آن حضرت دارد که برقی از وی روایت کرده است، و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از حسن بن محبوب آمده است. پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری و سعد بن عبد الله از احمد ابن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب.

توضیح: «حسن بن محبوب سراد یا زراد ابو علی از وابستگان بچیله و از اهل کوفه است، وی جلیل القدر و ثقه و از اصحاب اجماع است، و از ۶۰ تن از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت میکند، کتابهای بسیاری دارد، و طریق مؤلف به او

ص: ۴۳۹

صحیح است».

و آنچه در آن از داود بن ابی زید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از داود بن ابی زید.

توضیح: «داود بن ابی زید زنکان یا زنکار ابو سلیمان نیشابوری ثقة و صادق اللّهجه از اصحاب علی بن محمد الهادی علیهما السلام است: وی دارای چند کتاب است، و صحّت طریق مؤلف به او مورد اختلاف است به جهت عبیدی.»

و آنچه در آن از علی بن بجیل آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی اللّه عنه - از حسن بن متیل دقاق از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از ابی عبد اللّه حکم بن مسکین تقفی از علی بن بجیل بن عقیل کوفی.

توضیح: «علی بن بجیل مجهول الحال است، و اینکه پاره‌ای از بزرگان، عنوان نمودن صدوق او را دلیل حسن حال او گرفته صرف ادعا است، و دلیل صحیح نیست زیرا بسیاری از کسانی که صدوق یا شیخ در مشیخه عنوان کرده‌اند خود در تضعیف آنها شکی نکرده‌اند، و در نسخه عربی همین کتاب در ذیل عنوان اسماعیل بن عیسی این نظر را مورد تحقیق قرار داده‌ایم به آنجا مراجعه شود، و حکم بن مسکین در طریق مهمل است.»

و آنچه در آن از معاویة بن عمّار آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی اللّه عنهما - از سعد بن عبد اللّه و حمیری هر دو از یعقوب بن یزید

ص: ۴۴۰

از صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر از معاویة بن عمّار الدّهنی غنوی کوفی مولی و وابسته بجیله که کنیه‌اش ابو القاسم است.

توضیح: «معاویة بن عمّار خود امامی و ثقة و کبیر الشّان و عظیم القدر است و دارای کتبی است، و پدرش عامی مذهب بوده لکن ثقة است نزد ایشان و عسقلانی گوید: عمّار دهنی ابو معاویة بجلی کوفی است و احمد بن حنبل و ابن معین و ابو حاتم و نسائی او را ثقة دانند و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است، و طریق صدوق به معاویة بن عمّار صحیح است و بنو دهنه قبیله‌ای باشند در مصر.»

و آنچه در آن از حسن بن قارن آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حمزة بن - محمد علوی - رحمه اللّه - از علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن قارن.

توضیح: «حسن بن قارن در رجال عنوان نشده و مهمل است، و مؤلف در مجلد اول این کتاب در تحت رقم ۸۶۲ باب حدّ سنّیکه کودکان را باید بنماز واداشت خبری از وی نقل میکند. و حمزة بن محمد علوی مجهول الشخص و غیر معلوم الحال است، و شاید مراد حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی - طالب علیهم السلام باشد که وی زیدی مذهب است و در کتاب تدوین رافعی عنوان شده است پس در این صورت مجهول الحال است نه شخص.»

و آنچه در آن از عبد اللّه بن فضالة آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی اللّه عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن - خالد از پدرش از محمد بن سنان از بندار بن حماد از عبد اللّه بن فضاله.

توضیح: «عبد الله بن فضاله در رجال ذکر نشده است، و مؤلف در مجلد اول تحت رقم ۸۶۳ خیری از او نقل کرده است، و در طریق، محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است، و بندار بن حماد نیز مهمل میباشد، و در کتب رجال عامه دو عبد الله بن فضاله

ص: ۴۴۱

عنوان شده که یکی قاضی بصره و لیشی است، و دیگری حالش مجهول است و اولی را ابن حبان در ثقات آورده است.»

و آنچه در آن از خالد بن نجیح آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر از خالد بن نجیح جوان.

توضیح: «خالد بن نجیح - مکبرا هموزن شریف - عرب غیر خالص است و از اهل کوفه میبوده و کنیه‌اش ابو عبد الله است و از امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند ولی حالش مجهول است و چون ابن ابی عمیر در طریق اوست ممکن است سند را صحیح بدانیم.»

و آنچه در آن از حسن بن السری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از حسن بن متیل دقاق از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حسن بن السری.

توضیح: «حسن بن السری کاتب بلخی کوفی است و در کرخ بغداد منزل گزیده، و او و برادرش علی بن السری که گاهی به علی بن السنّدی، و گاهی به علی ابن اسماعیل کرخی یاد شده است هر دو ثقّه‌اند، و حسن دارای کتاب و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از عباس بن هلال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین ابن ابراهیم بن ناتانه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از عباس بن هلال.

ص: ۴۴۲

توضیح: «عباس بن هلال شامی از اصحاب ابو الحسن الرضا علیه السلام است، و دارای نسخه‌ای است که از ابو الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده، و از مرحوم مجلسی نقل است، که فرموده: «ناتانه» معرب ناتوان است، و از رواشح السماویه محقق داماد نقل است که اصح «بابایه» است ولی دلیل آن را ذکر نکرده است، باری طریق مؤلف به وی حسن است به ابراهیم بن هاشم.»

و آنچه در آن از حارث بن مغیره نصری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از پدرش از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از یونس بن عبد الرحمن و محمد بن ابی عمیر هر دو از حارث بن مغیره.

توضیح: «حارث بن مغیره از بنی نصر بن معاویه است، و از سه امام حضرت باقر و حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام روایت می‌کند و مورد وثوق و اعتماد و ثقّه است، و دارای کتابی است که عموماً صفوان بن یحیی راوی آن است، و در طریق مؤلف به او ماجیلویه از مشایخ اجازه است نه راوی، و پدرش علی بن محمد بن - عبد الله بن عمران برقی نوه دختری ابو عبد الله احمد بن محمد بن خالد برقی است و مردی است ادیب و فقیه و نزد جدش احمد بن محمد بن خالد تلمذ کرده و از او روایت می‌کند، و بقیه رجال طریق ثقّه‌اند».

و آنچه در آن از ابو بکر حضرمی و کلیب اسدی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از عبد الله بن عبد الرحمن الأصبم از ابو بکر حضرمی و کلیب اسدی.

توضیح: «ابو بکر عبد الله بن محمد حضرمی کوفی است و از اصحاب امام باقر و

ص: ۴۴۳

امام صادق علیهما السلام است، علامه حلّی وی را در بخش اول خلاصه الرجال که مخصوص بثقات است آورده، و از وی بسیاری از اصحاب اجماع روایت می‌کنند، و اما کلیب بن معاویه اسدی ابو محمد صیداوی دارای کتابی است، و شیخ طوسی در کتاب اختیار رجال کشفی روایتی نقل کرده که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید آیا ممکن است انسان شخصی را که ندیده است دوست داشته باشد، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: آری اینک من کلیب صیداوی را دوست می‌دارم در حالی که وی را ندیده‌ام. و اما در طریق عبد الله بن عبد الرحمن اصم وجود دارد که ضعیف و از غلات بصره بوده است، و کتابی در زیارات دارد که همان کتاب دلالت بر خبثت عقیده او دارد و از دروغ‌سازان اهل بصره است. و ظاهراً در خلاصه الرجال که طریق مؤلف را با اینکه عبد الله اصم در آن است صحیح شمرده، نسخه سقط دارد و صحیح آن «غیر صحیح» بوده و لفظ «غیر» افتاده است».

و آنچه در آن از هشام بن ابراهیم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از ابراهیم بن هاشم از هشام ابن ابراهیم صاحب حضرت رضا علیه السلام.

توضیح: «هشام بن ابراهیم آن کس است که مؤلف در مجلد اول کتاب در باب اذان تحت رقم ۹۰۳ از وی روایت کرده است و او هشام بن ابراهیم مشرقی است نه هشام بن ابراهیم عباسی، و از بررسی دقیق چنین معلوم می‌شود که در کتب رجال دو هشام بن ابراهیم وجود دارد یکی هشام بن ابراهیم مشرقی که او را ختلی و یا احمر و یا صاحب الرضا علیه السلام گویند و ممدوح است، و دیگری هشام بن ابراهیم راشدی عباسی است که صاحب یونس بن عبد الرحمن بوده و مورد طعن و جرح است، و اما طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم، و باید دانست که نجاشی عباسی را هاشم بن ابراهیم گفته است و علامه نیز از وی پیروی کرده و او را هاشم ثبت کرده است و این اختلاف چنان که گفتیم از طرز کتابت هاشم که «هشم»

ص: ۴۴۴

می‌نوشتند و بالای‌ها اگر الف مقصوره می‌نهادند هاشم و اگر بالای شین می‌نهادند هشام خوانده می‌شد، پیدا شده است.»

و آنچه در آن از خبر بلال و ثواب اذان گفتن با تفصیل آمده است، آن را روایت کرده‌ام از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن - هاشم، از پدرش از احمد بن عباس، و عباس بن عمرو فقیمی که گفتند: حدیث کرد ما را هشام بن حکم از ثابت بن هرمز از حسن بن ابی الحسن از احمد بن عبد الحمید از عبد الله بن علی که گوید: من متاع خود را از بصره به مصر می‌بردم و حدیث را با طول آن نقل کرده است.

توضیح: «بلال - بکسر باء - فرزند رباح از یاران اولیّه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در غزوات آن حضرت از بدر و دیگر غزوات در همه شرکت داشته، و از آن افرادی است که در راه توحید و ایمان بخدا و رسولش رنجها و شکنجه‌ها دید و صبر و پایداری نمود، در تاریخ اسلام جمعی را «معدّیین فی الله» گویند و بلال یکتا از آنان است، در دمشق در سال هجدهم هجری بمرض طاعون درگذشت و قبر وی در آنجاست، و در طریق مؤلف به او چند تن مجهول است و عبد الله بن علی در کتب رجال ذکر نشده است.»

و آنچه در آن از فضل بن شاذان از علل احکامی که از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده آمده است، پس روایت نموده‌ام آن را از عبد الواحد بن عبدوس نیشابوری عطار - رضی الله عنه - از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان نیشابوری از

ص: ۴۴۵

حضرت رضا علیه السلام.

توضیح: «فضل بن شاذان بن خلیل ابو محمد ازدی نیشابوری امرش در جلالت بالاتر از آنست که گفته شود، نقل کرده‌اند که او یک صد و هشتاد کتاب تألیف کرده است، یکی از آنها کتاب ایضاح است که با تصحیح و تعلیق استاد ما مرحوم میر جلال الدین محدث ارموی طبع و منتشر شده است، اما طریق مؤلف به وی صحیح است زیرا علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری خود از فقها و اجلّاء و صاحبان تألیف است و راویش عبد الواحد بن عبدوس از مشایخ اجازه و مترضی است.»

و آنچه در آن از حماد بن عیسی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم از یعقوب بن یزید از حماد بن - عیسی الجهنی، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن - هاشم از پدرش از حماد بن عیسی.

توضیح: «حماد بن عیسی ثقه و صدوق و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، وی در سنه ۲۰۹ در حادثه سیلی که در جحفه آمد در سن نود و چند سالگی غرق شد، و او از اصحاب اجماع است و دارای کتاب، و طریق اول مؤلف باو صحیح است، و طریق دوم حسن.»

و آنچه در آن از عبد الله بن جندب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن علی ماجیلویه - رضوان الله علیه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد الله ابن جندب.

توضیح: «عبد الله بن جندب - بضم جیم و فتح دال - ثقه و از اهل کوفه است و از

ص: ۴۴۶

امام موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام روایت میکند و وکیل آن دو امام بود، و طریق مؤلف به وی حسن است.

و آنچه در آن از جهم بن ابی جهم آمده است، پس روایت میکنم آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از سعدان بن - مسلم از جهیم بن ابی جهم، و او را ابن ابی جهمه نیز گویند.

توضیح: «جهیم - بر وزن زبیر - شیخ او را از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام شمرده است، عباس بن معروف ثقه است، و سعدان بن مسلم در عنوان مستقل گذشت، و طریق مؤلف به جهیم قوی است.»

و آنچه در آن از ابراهیم بن عبد الحمید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از سعدان بن مسلم از ابراهیم بن عبد الحمید کوفی، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابراهیم بن - عبد الحمید.

توضیح: «ابراهیم بن عبد الحمید کوفی و ثقه و دارای اصل و کتاب است، چنان که شیخ در فهرست عنوان کرده، و طریق اول مؤلف به او مانند طریق سابق است، و طریق دوم حسن است به ابراهیم بن هاشم.»

و آنچه در آن از سلیمان بن حفص مروزی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از

ص: ۴۴۷

پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از سلیمان بن - حفص مروزی.

توضیح: «سلیمان بن حفص مروزی یکی از علمای کلام خراسان است. و مؤلف مباحثه او را با حضرت علی بن موسی علیهما السلام در کتاب توحید مبحث بداء ذکر کرده است، و او بحق گزاشیده، و با امام جواد و هادی و عسکری علیهم السلام مکاتباتی دارد، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از احمد بن ابی عبد الله برقی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهما - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی.

توضیح: «عنوان احمد بن ابی عبد الله برقی» سابقا گذشت در اینجا تکرار شده و طریق اول اضافه گشته.

و آنچه در آن از عبد الکریم بن عتبه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد ابن ابی نصر بزنطی از عبد الکریم بن عمرو خثعمی، از لیث مرادی از عبد الکریم بن عتبه الهاشمی.

ص: ۴۴۸

توضیح: «عتبه - بضمّ عین مهمله - است، و عبد الکریم بن عتبه قرشی و هاشمی است و از نسل ابی لهب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، وی ثقه و از اصحاب امام موسی بن جعفر علیهما السلام میباشد، و عبد الکریم خثعمی را نجاشی ثقه میدانند و گوید: «کان ثقة عینا، ثم وقف علی ابی الحسن علیه السلام» (یعنی وی ثقه و مورد توجه بود، سپس واقفی گشت) ولی شیخ در رجالش یک بار او را در اصحاب امام صادق علیه السلام آورده است، و یک بار در اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام و بعد گوید: او کوفی و واقفی خبیث است، و دارای کتابی است که از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، و چون در طریق مؤلف به او احمد بن ابی نصر بزنطی وجود دارد و او از اصحاب اجماع است راهی برای تصحیح سند وجود دارد».

و آنچه در آن از اسماعیل بن مسلم سکونی کوفی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم سکونی.

توضیح: «اسماعیل بن مسلم سکونی یا اسماعیل بن ابی زیاد که معروف به سکونی و شعیری است عامی مذهب و دارای کتابی است که از امام صادق علیه السلام روایت کرده است و بسبب همین کتاب علماء عامه چون عسقلانی او را تضعیف کرده‌اند و گویند واضح حدیث است، و نجاشی او را عنوان کرده و اشاره به مذهبش نموده، لکن شیخ در عدّه الاصول، و ابن ادریس در سرائر، و محقق در کتاب معتبر، و علامه در خلاصه الرجال و جماعت دیگری او را عامی مذهب گفته‌اند، و این مطلب برای کسی که با کتب حدیث آشنا باشد و تعبیر روایت را از معصومین علیهم السلام بداند جای شک و تردید نیست که وی شیعه و امامی مذهب نیست، و در همه جا امام صادق علیه السلام برای او مطالب را بعنوان حدیث از پدرانش بازگو می‌کند، و او از امام صادق علیه السلام به جعفر یا جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه تعبیر می‌کند و این علامت عامی بودن اوست، و اینکه پاره‌ای از

ص: ۴۴۹

متأخرین او را امامی پنداشته‌اند جز تعصب بی جا دلیلی ندارند، اما جواز عمل بأخبار او و کتابش در صورتی که معارض نداشته باشد معهود و مشهور است میان متقدمین و متأخرین، و اعتماد بکتاب ربطی به مذهب صاحب آن ندارد، باری طریق مؤلف بواسطه حسین بن یزید نوفلی که توثیقی ندارد مورد گفتگو است، بعلاوه که نجاشی گفته است: پاره‌ای از علماء قم (اشعریین) گفته‌اند که: در آخر عمر غالی شده، ولی من در اخبار او چنین چیزی که دلالت بر غلو او کند، ندیده‌ام».

و آنچه در آن از عبد الله بن مغیره آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن علی کوفی - رضی الله عنه - از جدش حسن بن علی از جدش عبد الله بن مغیره کوفی، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از

پدرش از عبد الله بن مغیره، و نیز از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم و ایوب بن نوح از عبد الله بن مغیره.

توضیح: «ابو محمد عبد الله بن مغیره بجلی در حد اعلا تقه و عادل و جلیل و ورع است و در آغاز واقفی بوده و از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام است ولی بحق بازگشته، و گفته‌اند وی از اصحاب اجماع و دارای سی کتاب است، و طریق اول مؤلف به او مانند طریق سوم صحیح است، و طریق دوم حسن.»

و آنچه در آن از محمد بن ابی عمیر آمده است پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و حمیری هر دو از ایوب بن نوح

ص: ۴۵۰

و ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید و محمد بن عبد الجبار همگی از محمد بن ابی عمیر.

توضیح: «محمد بن ابی عمیر - زیاد - بن عبسی، ابو احمد از دی بغدادی از موثق‌ترین مردم نزد امامیه و عامه است، و موسی بن جعفر علیهما السلام را درک کرده و از وی احادیثی شنیده که در پاره‌ای از آنها امام او را بکنیه یاد کرده و یا ابا احمد خطاب نموده، و روایاتش بیشتر از علی بن موسی علیهما السلام است وی دارای نود و چهار کتاب است و در ایام هارون الرشید از وی خواستند منصب قضا را بپذیرد وی امتناع کرد، و او را بزندان افکندند، و فضل بن شاذان نیشابوری گوید: از وی خواستند که خانه شیعیان و موسی بن جعفر علیه السلام را معرفی کند ولی وی حاضر نشد، و او را ضرباتی تازیانه زدند باز ابا کرد، آنقدر شکنجه‌اش کردند که نزدیک بود جاننش بدر آید، طاقتش از دست بردن اراده آن کرد که بگوید، ناگهان نوائی بگوشش رسید و شنید که محمد بن یونس بن عبد الرحمن بخطاب می‌گوید: «یا محمد اتق الله» ای محمد از خدا بترس، این کلام روح او را تقویت نمود و لب فرو بست، و خداوند او را خلاص فرمود، ابو عمرو کشی گوید: یک صد و بیست ضربه با چوب او را زدند و ضاربش سندی بن شاهک بود، و او را رها نکردند تا اینکه بیست و یک هزار درهم از وی جریمه گرفتند، و مدت زندانش چهار سال و بقولی هفده ماه طول کشید، و گویند: خواهرش در مدت فرار و زندانش کتابهای او را در بالاخانه‌ای پنهان کرده بود، و باران از سقف بر آن راه یافت و بیشتر آنها را محو کرد و بدین جهت از حفظ روایت می‌کرد و یا از رونویس‌هایی که نسخه دیگرش در دست مردم بود، و از این رو علماء ما مراسیل او را در حکم مسانید می‌شمرند، و مؤلف - رحمه الله - در مجلد چهارم تحت رقم ۳۷۱۵ از ابراهیم بن هاشم خبری نقل کرده است که دلالت بر مقام والای ابن ابی عمیر و سماحت و بزرگواری وی دارد، طالبین برای اطلاع بیشتر بدان جا رجوع کنند. باری وی از اصحاب اجماع است و طریق مؤلف به او صحیح میباشد.»

و آنچه در آن از حسین بن حماد آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن

ص: ۴۵۱

عیسی از بزنتی از عبد الکریم بن عمرو از حسین بن حماد الکوفی.

توضیح: «حسین بن حماد بن میمون العبیدی کوفی، و از وابستگان بنی عبد قیس است، وی را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده‌اند، و دارای کتابی است که داود بن حصین و ابراهیم بن مهزم آن را روایت کرده‌اند، وی صریحا توثیق نشده ولی چون در طریق احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی هست روایاتش را معتبر دانند و طریق مؤلف بوی بجهت عبد الکریم بن عمرو قوی است.»

و آنچه در آن از علاء بن رزین آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن - عیسی از محمد بن خالد از علاء بن رزین، و نیز از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از محمد بن ابی الصهبان (محمد بن عبد الجبار) از صفوان بن یحیی از علاء، و ایضا از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن سلیمان رازی کوفی از محمد بن خالد از علاء بن رزین القلاء، و همچنین از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال و حسن بن محبوب از علاء بن رزین.

توضیح: «علاء بن رزین - بتقدیم راء مهمله بر زای معجمه - و قلاء - با تشدید

ص: ۴۵۲

لام - بریان‌کننده گندم یا آرد را گویند - وی ثقه و جلیل‌القدر و مورد توجه است و از شاگردان محمد بن مسلم ثقفی است و فقه را نزد وی آموخته، و دارای کتاب است، و محمد بن خالد در طریق اول و سوم محمد بن خالد طیالسی است که در ۲۵۹ وفات یافته و توثیق نشده و دارای کتابی است، و علی بن سلیمان فقیه و ثقه و از احفاد بکیر ابن اعین است و او نیز دارای کتابی است، و علامه حلی در خلاصة الرجال طریق مؤلف را به علاء بن رزین به اعتبار طریق دوم و چهارم صحیح گفته است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن مسکان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن حسین بن ابی - الخطاب از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان. و او کوفی و از وابستگان بنی عنز [- بعین مفتوحه مهمله، و نون ساکنه و زای -]، است و گفته می‌شود که از وابستگان بنی عجل است.

توضیح: «عبد الله بن مسکان - بضم میم و سکون سین مهمله - ثقه و بزرگ است و از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام میباشند، و گاهی روایتی از امام صادق علیه السلام نیز دارد، و او از اصحاب اجماع و دارای کتابی است و طریق مؤلف بوی صحیح است.»

و آنچه در آن از عامر بن جذاعه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عامر بن جذاعه ازدی، و وی عامر بن عبد الله بن جذاعه است

ص: ۴۵۳

اهل کوفه و عرب صمیم و خالص میباشد.

توضیح: «عامر بن جذاعه - بضمّ جیم و ذال معجمه - توثیقش نکرده‌اند، و دارای کتابی است، و حکم بن مسکین در طریق مهمل است و در کتب رجال ذکر نشده است.»

و آنچه در آن از نعمان رازی آمده، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسن بن متیل دقاق از احمد بن ابی عبد الله، از محمد بن سالم از محمد بن سنان از نعمان رازی.

توضیح: «نعمان رازی در کتب رجال - مراد رجال قدما است - مذکور نیست، و گویند: از عنوان مؤلف او را در مشیخه پیدا است که صاحب کتاب بوده، و چون در طریق محمد بن سنان واقع شده و وی دارای کتاب است و احتمال می‌رود که صدوق از کتاب محمد بن سنان حدیث او را نقل کرده باشد دارای کتاب بودنش چندان ثابت نیست مگر بطریق احتمال، و محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است.»

و آنچه در آن از ابی کهمس آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از حکم بن مسکین از عبد الله بن علی الزرّاد از ابی کهمس کوفی.

توضیح: «ابو کهمس او هیثم بن عبد الله یا هیثم بن عبید شیبانی عرب صمیم است از اهل کوفه و دارای کتاب، و در طریق عبد الله بن علی زرّاد یا زرّار چنان که در بعضی نسخ میباشد مجهول الحال است، و حکم بن مسکین مهمل.»

ص: ۴۵۴

و آنچه در آن از سهل بن یسع آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن - زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از سهل بن یسع.

توضیح: «سهل بن یسع بن عبد الله بن سعد الأشعری قمی ثقه و مورد وثوق و از اصحاب موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام است، وی دارای کتابی است که فرزندش محمد از او روایت می‌کند، و طریق مؤلف به او حسن است.»

و آنچه در آن از بزیع مؤذن آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن ابی - عبد الله از پدرش از محمد بن سنان از بزیع مؤذن.

توضیح: «بزیع نامی است مشترک میان شخصی ملعون و دیگری مجهول الحال و در رجال کشی اخباری در ذمّ اوّل نقل شده است، و بهر حال ضعیف است، و طریق مؤلف باو ضعیف است به محمد بن سنان.»

و آنچه در آن از عمر بن اذینه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه.

توضیح: «عمر بن اذینه ثقه و از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام است و دارای کتاب و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ایوب بن نوح آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد

ص: ۴۵۵

ابن حسن - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از ایوب بن نوح.

توضیح: «ایوب بن نوح ثقه و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از مرزم بن حکیم نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از مرزم بن حکیم.

توضیح: «مرزم - بضم میم و کسر رای معجمه - ابن حکیم - بضم حاء مهمله - از دی مدائنی وابسته به ازد است و عرب خالص نیست، و ثقه و دارای کتاب است و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن ابی زیاد کرخی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از ابراهیم ابن ابی زیاد کرخی.

توضیح: «ابراهیم بن ابی زیاد کرخی توثیق نشده و از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده شده است، و چون در طریق ابن ابی عمیر هست میتوان باخبر وی اعتماد کرد چون ابن ابی عمیر از اصحاب اجماع شمرده شده است، و طریق مؤلف بوی نیز صحیح است».

و آنچه در آن از عبد الله بن سلیمان آمده است، پس روایت نموده‌ام آن را از محمد

ص: ۴۵۶

ابن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از صفوان بن - یحیی و محمد بن ابی عمیر از عبد الله بن سلیمان.

توضیح: «ظاهراً وی عبد الله بن سلیمان نخعی کوفی است بقرینه روایت ابن ابی - عمیر از او در موارد بسیار، و چنانچه وی باشد، پس از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد و توثیق صریح نشده است و ممکن است: عبد الله بن سلیمان صیرفی

باشد و در این صورت وی کوفی است و صاحب اصل است و از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند ولی توثیق نشده، و احتمال امکان اتحاد هر دو بسیار قوی است و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از عمر بن ابی زیاد آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن - مسکین از عمر بن ابی زیاد.

توضیح: «عمر بن ابی زیاد ابزاری کوفی ثقه و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او ضعیف است بحکم بن مسکین».

و آنچه در آن از محمد بن بجیل برادر علی بن بجیل آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از هیشم بن ابی مسروق نه‌دی از حسن بن محبوب از علی بن حسن بن رباط از محمد بن بجیل برادر علی بن بجیل بن - عقیل کوفی.

ص: ۴۵۷

توضیح: «محمد بن بجیل - کامیر - مجهول الحال است، و هیشم بن ابی مسروق توثیق صریح نشده است لکن علامه طریق مؤلف را به ثویر بن ابی فاتحه تصحیح کرده و وی در آن طریق است».

و آنچه در آن از ابی زکریای اعور آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن - زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی ابن عبید از ابی زکریا الأعور.

توضیح: «ابو زکریای أعور - واحد العین - ثقه و از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام است، و طریق مؤلف به وی بواسطه اختلاف در محمد بن عیسی بن - عبید مورد گفتگو است، و علامه آن را صحیح دانسته».

و آنچه در آن از ناجیه ابو حبیب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از معاویه بن حکیم از عبد الله بن مغیره از مثنی الحنّاط از ابو حبیب ناجیه.

توضیح: «ابو حبیب ناجیه بن ابی عماره حالش مجهول است، و چون عبد الله بن - مغیره که از اصحاب اجماع است در طریق اوست روایاتش در نزد کسانی که روایات اصحاب اجماع را ارج می‌نهند معتبر است».

و آنچه در آن از اسماعیل (بن عبد الرحمن کوفی) جعفی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی - القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان، و صفوان بن یحیی از

ص: ۴۵۸

اسماعیل بن عبد الرحمن جعفی کوفی.

توضیح: «اسماعیل بن عبد الرحمن جعفری کوفی تابعی و از اصحاب امام صادق علیه السلام و از عامر بن واثله و امام باقر علیه السلام نیز حدیث شنیده است، و در زمان حیات حضرت صادق وفات یافته، و او را از فقهاء شمرده‌اند، و پاره‌های او را با اسماعیل بن جابر جعفری متحد دانند لکن بسیار بعید می‌نماید، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از حفص بن سالم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از حفص ابی ولاد بن سالم الکوفی و او مولی است.

توضیح: «ابو ولاد حفص بن سالم حنّاط کوفی از وابستگان بنو جعفر است، او تقه و صاحب اصل و از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است، و در عنوان دیگری که خواهد آمد طریقی حسن است.»

و آنچه در آن از وهیب بن حفص آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی همدانی از وهیب بن حفص کوفی که معروف است به منتوف.

توضیح: «وهیب بن حفص ابو علی جریری اسدی نخّاس تقه و دارای تصانیفی است، و از این رو او را منتوف گویند که با دست ریش خود را شانه می‌زده و موی آن را

ص: ۴۵۹

می‌کنده، طریق مؤلف به او بوجود محمد بن علی همدانی ضعیف است.»

و آنچه در آن از ابراهیم بن میمون آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حماد بن - عیسی از معاویه بن عمّار از ابراهیم بن میمون فروشنده لباسهای هراتی از وابستگان آل زبیر.

توضیح: «ابراهیم بن میمون مجهول الحال است، و مؤلف در مجلد سوم کتاب تحت رقم ۲۳۶۳ و ۲۸۱۵ از این مسکان از او روایت می‌کند و طریق مؤلف به ابن - مسکان صحیح است، ولی در اینجا بوجود حسین بن حسن بن ابان طریق حسن است هر چند ابن داود او را توثیق کرده و علامه طرقی را که وی در آن است تصحیح نموده است.»

و آنچه در آن از داود بن حصین - بضمّ حاء مهمله - آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از محمد ابن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از داود بن حصین اسدی که از وابستگان آنهاست.

توضیح: «داود بن حصین اسدی که عرب غیر خالص و از موالی است، وی اهل کوفه و واقفی مذهب و موثق، و دارای کتاب می‌باشد و طریق مؤلف به وی ضعیف است به حکم بن مسکین.»

و آنچه در آن از ابی بکر بن ابی سمّال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسین بن حسن بن آبان از حسین بن سعید از

ص: ۴۶۰

فضالة از عثیم از ابی بکر بن ابی سمال.

توضیح: «ابراهیم ابو بکر بن ابی سمّال - یا سماک - واقفی مذهب و دارای کتاب و موثق است و طریق مؤلف به وی به عثیم و حسین بن حسن بن آبان ضعیف است.»

و آنچه در آن از زیاد بن مروان قندی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید، و یعقوب بن - یزید، از زیاد بن مروان قندی.

توضیح: «زیاد بن مروان قندی انباری واقفی مذهب و دارای کتاب است، و او از کسانی میباشد که نص بر حضرت رضا علیه السلام را از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیده بودند، و او اظهار آن را کرد ولی بعد مخالفت نمود، و گفته‌اند اموالی از موسی علیه السلام در اختیار او بود که به هفتاد هزار دینار میرسید برای تصاحب کردن آن منکر وفات موسی بن جعفر علیهما السلام گشت و سبب و قفسش این شد، طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از ابو المغرا حمید بن مثنای عجلی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از عثمان بن عیسی از ابی المغرا حمید بن المثنی العجلی، وی عرب خالص و از اهل کوفه و ثقه و صاحب کتابی است.

توضیح: «ابو المغرا حمید بن مثنای عجلی، وی ثقه است به اجماع رجالیون، و

ص: ۴۶۱

صاحب اصلی است از اصول، و از امامان حضرت کاظم و حضرت رضا علیهما السلام روایت می‌کند، و در طریق مؤلف به وی عثمان بن عیسی واقفی است و توثیق نشده.»

و آنچه در آن از معاویة بن شریح آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عثمان بن عیسی از معاویة بن شریح.

توضیح: «معاویة بن شریح دارای کتابی است که ابن ابی عمیر از وی روایت کرده است، و طریق مؤلف به او به عثمان بن عیسی که واقفی غیر موثق است، ضعیف است، و عجب آنست که علامه - رحمه الله - طریق سابق را بوجود او قوی می‌داند و در اینجا صحیح با اینکه او را در قسم ضعفای خلاصه آورده است.»

و آنچه در آن از سلیمان بن داود منقری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری معروف به ابن شاذکونی.

توضیح: «سلیمان بن داود منقری ابو ایوب شاذکونی که بظاهر عامی می‌نمایند، و خطیب بغدادی در تاریخ گوید: «سلیمان بن داود بن بشر بن زیاد ابو ایوب منقری بصری معروف بشاذکونی حافظ و مکرر - بسیار حدیث - به بغداد آمد و با محدثین و حفاظ مشهور همصحب بود و از آنجا به اصفهان رفت و در آنجا اقامت گزید، و احادیثش در آنجا نشر یافت» و ابن اثیر در لباب گوید: «نسبت شاذکونی به جهت شاذکونه که (لباس ضخیم یا حصیر) که بتجارت به یمن می‌بردند بوده است و مشهور است بآن ابو ایوب سلیمان بن داود بن بشر بن زیاد منقری است، با اینکه گوید:

ص: ۴۶۲

دانشمند در حدیث بود ضعیف است وی در جمادی الاولی سنه ۲۳۴ بدرود حیات گفته است». و شیخ - رحمه الله - گوید: وی صاحب کتابی است، و نجاشی گوید: ثابت نیست که وی از ما باشد، جز اینکه او از بسیاری از اصحاب ما از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت می‌کند، و او ثقه است، و خطیب از بخاری نقل کرده است که گفته است او نزد من از هر ضعیفی ضعیفتر است، و از یحیی بن معین نقل کرده که گفته است: «وی حدیث وضع می‌کرده». حقیر گوید: این تضعیفات جمله برای آنست که وی از روات شیعه و ائمه معصومین علیهم السلام روایت می‌کرده، و تعصبات مذهبی و قومی همه جا کار خلاف حق خود را انجام می‌دهد، و توثیقات و تضعیفات رجالیون عامه بر اساس تعصب استوار است و نزد مردان خدا ترس و جانبدار حق پیشیزی ارزش نداشته و نخواهد داشت، باری طریق مؤلف به وی بوجود قاسم بن - محمد اصفهانی معروف بکاسولا ضعیف است، و اینکه مؤلف گفته است ابن - شاذکونی و در فهرست نجاشی لفظ ابن ندارد مهم نیست زیرا در اصل لقب پدر او بوده است».

و آنچه در آن از ربیع بن عبد الله آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از حسین - بن سعد از حماد بن عیسی از ربیع بن عبد الله بن جارود الهذلی و وی عرب خالص و از اهل بصره است.

توضیح: «ربعی - بکسر راء بی نقطه و سکون باء یک نقطه - ابن عبد الله بن جارود بن ابی سبرة الهذلی بصری است و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است، و صاحب یک اصل از اصول چهار صدگانه است، و عامه و خاصه او را در کتب رجال عنوان کرده و او را از ثقات شمرده‌اند و طریق مؤلف به او صحیح است».

ص: ۴۶۳

و آنچه در آن از عبد العظیم بن عبد الله حسنی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن - ابی عبد الله برقی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی و او مرضی است - یعنی

از کسان نیست که صحیح العقیده است و اصحاب از احادیث وی راضی هستند و بدان عمل می‌کنند- و نیز روایت کرده‌ام آن را از علی بن احمد بن موسی - رحمه الله - از محمد ابن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد الآدمی از عبد العظیم.

توضیح: «نسب عبد العظیم چنان که در رجال نجاشی آمده چنین است:

عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام. ابو عبد الله غضائری روایت کرده است از علی بن حسین سعدآبادی از جعفر بن محمد بن قولویه از احمد بن محمد بن خالد برقی که گفت عبد العظیم در حال فرار از حاکم زمان به شهر ری وارد شد و در سردابی در خانه مردی از شیعیان که در محله غرباء بود منزل کرد، و در آنجا مشغول به عبادت میبود، روزها را روزه می‌گرفت، و شبها بنماز و راز و نیاز می‌پرداخت، و در تاریکی شب پنهانی بیرون می‌شد و قبری که اکنون مقابل قبر اوست و فاصله‌اش قدمی چند بیش نیست زیارت می‌کرد و میگفت این قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام است، و مدت زمانی در آن سرداب می‌زیست و شیعیان تک تک از او خبر می‌یافتند تا اینکه بیشتر شیعیان آن ناحیه با وی آشنا شدند، تا اینکه مردی از آنان در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که بدو فرمود: مردی از فرزندان من جنازه‌اش را از محله غریبان خواهند آورد و در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب در کنار درخت سیبی که در آنجاست دفن خواهند نمود و بدان مکان با دست اشاره کرد، مرد چون برخاست بسوی باغ عبد الجبار رفت تا محل قبر و آن درخت سیب را از صاحب و مالکش خریداری کند،

ص: ۴۶۴

صاحب باغ پرسید این را برای چه می‌خواهی؟ گفت: چنین خوابی دیده‌ام و قصه را بیان کرد، مرد صاحب باغ گفت: من خود نیز چنین خوابی دیده‌ام مکان این درخت و همه باغ را وقف آن سید و شیعیان کرده‌ام که در آن دفن شوند، چندی بعد عبد العظیم - رحمه الله - مریض شده، در گذشت و هنگامی که او را برای غسل برهنه می‌کردند در جیب آن رقعته‌ای یافتند که در آن چنین مرقوم بود: من ابو القاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام هستم. و اما طریق مؤلف به وی بسیار است، و آنچه در اینجا ذکر شده اولی قوی است و دومی ضعیف است به وجود سهل بن زیاد آدمی».

و آنچه در آن از داود بن سرحان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رحمهما الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن - محمد بن ابی نصر بزنطی، و عبد الرحمن بن ابی نجران از داود بن سرحان عطار کوفی.

توضیح: «داود بن سرحان - بکسر سین بی نقطه - مولی است، و کوفی و ثقه و از اصحاب ابی عبد الله صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از معلی بن خنیس آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از حماد بن عیسی از مسمعی از معلی بن خنیس و او مولی و وکیل نفقات عیال امام صادق علیه السلام و کوفی و بزّاز بود، و داود بن علی - حاکم مدینه - او را بقتل

ص: ۴۶۵

رسانید.

توضیح: «معلی بن خنیس - بضمّ خاء معجمه و فتح نون - از قوّم و کارگزاران امام صادق علیه السلام میبوده، قبلاً از وابستگان بنی اسد بوده، وی دارای کتابی است و نجاشی او را تضعیف نموده، و جمعی او را مدح کرده‌اند، و چون سبب تضعیف نجاشی ذکر نشده است، با اخبار مدح منافات ندارد زیرا ممکن است ضعف از جهت عدم حسن حافظه باشد نه بی‌پروا بودن شخص، لذا با ممدوح بودن تعارضی ندارد، و ممکن است مردی صحیح العقیده و راستگو بوده لکن دارای حافظه قوی نبوده و سهو و نسیان بسیار داشته لذا تضعیف شده است، و روایت است که امام صادق علیه السلام شبی در حقّ داود بن علی نفرین کرد و همان شب او هلاک شد، باری طریق مؤلف به او صحیح است، اگر مراد به مسمعی مسمع بن عبد الملک باشد و اگر مراد محمد بن عبد الله مسمعی باشد حسن، و چنانچه مراد عبد الله بن عبد الرحمن بصری غالی باشد ضعیف است، ولی روایت عبد الله بن عبد الرحمن از معلی بنظر بسیار بعید میرسد، علی ای حال مسمعی در سند مشترک میان ثقه و حسن و ضعیف است و تمییز آن مشکل».

و آنچه در آن از ابراهیم بن ابی البلاء آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از ابراهیم بن ابی البلاد و او کنیه‌اش ابو اسماعیل است.

توضیح: «ابراهیم بن یحیی - ابی البلاد - ثقه و اهل کوفه و از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و صاحب اصلی از اصول اربعمائه

ص: ۴۶۶

میباشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ابی ولّاد حنّاط آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از هیثم بن ابی مسروق نهی از حسن بن محبوب از ابی ولّاد حنّاط، و نامش حفص بن سالم و از وابستگان بنی مخزوم است.

توضیح: «این شخص سابقاً بعنوان حفص بن سالم یا ذکر طریقی صحیح گذشت، و طریق او در اینجا حسن است».

و آنچه در آن از محمد بن خالد برقی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفّار از محمد بن خالد برقی.

توضیح: «محمد بن خالد - ابو عبد الله - برقی منسوب به برق رود قم است، و شیخ در رجال او را از اصحاب ابو الحسن علی بن موسی علیهما السلام شمرده و ثقه اش میدانند، ولی ابن داود گفته است او از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام است، و نجاشی نیز گفته است وی در حدیث ضعیف و دارای چندین کتاب است، که فرزندش احمد از او روایت می کند و بنظر چنان میرسد که منافاتی میان قول شیخ و نجاشی - رحمة الله علیهما - نیست، زیرا مراد نجاشی - چنان که از کلام و لحن آن پیداست - آنست که چون از ضعفا بسیار نقل می کند اعتمادی به احادیثش نیست، نه آنکه او خود ضعیف است، و مراد شیخ خود اوست نه احادیثش».

و آنچه در آن از سیف تمّار آمده است، پس روایت کرده ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رحمه الله - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی

ص: ۴۶۷

از حسن بن محبوب از حسن بن رباط از سیف تمّار.

توضیح: «سیف بن سلیمان تمّار ابو الحسن کوفی و ثقه و از اصحاب امام صادق علیه السلام است و کتابی دارد که محمد بن ابی حمزه آن را روایت کرده است، و سعدآبادی و حسن بن رباط در طریق هر دو مهمل و غیر مذکورند».

و آنچه در آن از زکریا بن آدم آمده است، پس روایت کرده ام آن را از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از احمد بن اسحاق بن سعد از زکریا بن آدم قمی صحابی حضرت رضا علیه السلام.

توضیح: «زکریا بن آدم بن عبد الله بن سعد الأشعری قمی ثقه و جلیل القدر و عظیم الشأن و بزرگوار است و او همانست که یک بار در سفر حج در راه مکه هم محمل حضرت رضا علیه السلام بوده، و از علی بن مسیب همدانی که خود از ثقات است نقل کرده اند که گفت: به ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام عرضه داشتم راه من بمدینه بسیار دور است و نمیشود که هر گاه که لازم شود خود را بشما برسانم. بفرمائید از چه کسی احکام دینم را بیرسم، امام علیه السلام فرمود:

«از زکریا بن آدم قمی المأمون علی الدین و الدنیا»

آنکه در دین و دنیا مورد اعتماد است: باری طریق مؤلف باو صحیح است، و قبر وی در قم در کنار قبر ابو جریر بن ادريس اشعری و آدم بن اسحاق اشعری است که آنجا موسوم می باشد به شیخان».

و آنچه در آن از بحر سقاء آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن مهزیار از برادرش علی از حماد بن عیسی از حریر از بحر سقاء و او بحر بن کنیر است.

توضیح: «وی بحر بن کنیز - بنون و زای منقوط - سقای بصری باهلی است، ابن -

سعد کاتب واقدی وی را در طبقات و ابن قایماز ذهبی در میزان الاعتدال و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب او را عنوان کرده‌اند و در ذیل تاریخ طبری آمده است که بحر بن کنیز سقّای باهلی کنیه‌اش ابو الفضل و از ساکنین بصره بوده است، و در همان جا در سنه ۱۶۰ وفات یافته است، و از کسان نیست که بروایاتش اعتمادی نیست، و عسقلانی از جماعتی از علماء ضعف او را نقل کرده است، و ظاهراً لفظ «کثیر» در نسخه‌ها تصحیف «کنیز» است، و این شخص از معاریف روات اهل سنت است و چون روایاتی از طریق شیعه دارد او را تضعیف کرده و متروک گفته‌اند، باری طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از جابر بن اسماعیل آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از سلمة بن خطّاب از محمد بن اللیث از جابر بن - اسماعیل.

توضیح: «جابر بن اسماعیل در کتب رجال قدمای ما عنوان نشده است، ولی در کتب رجالیه عامه شخصی بنام جابر بن اسماعیل که کنیه‌اش ابو عباد است و نسبتش حضرمی مصری است ذکر شده است، و از نظر طبقه موافق‌اند چون هر دو در نیمه اول قرن دوم بوده‌اند و اتحادشان چندان دور نیست بلکه قریب نیز هست، بهر حال طریق مؤلف به او ضعیف است بسلمة بن خطّاب علاوه بر اینکه محمد بن لیث هم مهمل است.»

و آنچه در آن از ابو جریر بن ادريس آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن علیّ ما جیلویه - رضی الله عنه - از علیّ بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابی جریر ابن ادريس صحابی موسی بن جعفر علیهما السلام.

توضیح: «زکریّا بن ادريس ابو جریر قمی اشعری پسر عموی زکریّا بن آدم اشعری است که سابقاً گذشت و ثقه و جلیل القدر، و دارای کتابی است که برقی از او روایت کرده است و حضرت رضا علیه السلام برای او طلب رحمت فرموده، و طریق مؤلف به او حسن است.»

و آنچه در آن از زکریّا بن نقّاض آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از محمد بن یحیی از محمد بن احمد از علیّ بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابو العباس فضل بن عبد الملك از زکریّا بن نقّاض، و او زکریّا بن - مالک جعفی است.

توضیح: «وی بزودی تحت عنوان زکریّا بن مالک الجعفی خواهد آمد با اختلاف طریق.»

و آنچه در آن از معروف بن خربوذ آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن - محبوب از مالک بن عطیه حمسی از معروف بن خربوذ مکی.

توضیح: «معروف بن خربوذ- بتشدید راء و آخرش ذال با نقطه- مکی و قرشی است بولاء و از امام صادق و پدر و جدش علی بن الحسین علیهم السلام روایت می‌کند، و از اصحاب اجماع می‌باشد، و ابن حجر عسقلانی او را در تقریب عنوان کرده و گوید: صدوق است و نیز ابن حبان او را از ثقات شمرده، وی اصلاً کوفی است، و روایاتی در مدح او آمده است و روایات ضعیفی در ذم او، و طریق مؤلف به او صحیح است. و علامه حلی- رحمه الله- طریق را حسن داند».

ص: ۴۷۰

و آنچه در آن از سعید أعرج آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم- رضی الله عنه- از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از عبد الکریم بن عمرو خنعمی از سعید بن عبد الله أعرج کوفی.

توضیح: «سعید بن عبد الله یا عبد الرحمن اعرج سمان کنیه‌اش ابو عبد الله است و از وابستگان تیم و کوفی و ثقه است و از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به وی بعد الکریم بن عمرو واقفی موثق و قوی است، و چون راوی او احمد بزنطی است ممکن است که سند را تصحیح کنیم».

و آنچه در آن از علی بن عطیه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم- رحمه الله- از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حسان از علی بن عطیه اصم حنّاط کوفی.

توضیح: «علی بن عطیه حنّاط از اصحاب امام صادق علیه السلام و ثقه است، و علی بن حسان ابو الحسین قصیر واسطی است که از ثقات است، نه علی بن حسان هاشمی ضعیف و غالی، زیرا وی جز از عمویش عبد الرحمن بن کنیر هاشمی از دیگری روایت نمی‌کند، و توضیح آن خواهد آمد، پس بنا بر این طریق صحیح است».

و آنچه در آن از معمر بن خلّاد آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن- موسی بن متوکل، و محمد بن علی ماجیلویه، و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- رضی الله عنهم- از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از معمر بن خلّاد.

ص: ۴۷۱

توضیح: «معمر- کجعفر- ابن خلّاد- بشدّ لام- از اصحاب ابو الحسن علی بن- موسی علیهما السلام بوده و ثقه و دارای کتاب می‌باشد، و طریق مؤلف به وی حسن است».

و آنچه در آن از هارون بن حمزه غنوی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن- رحمه الله- از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابو الخطاب از یزید بن اسحاق شعر از هارون بن حمزه غنوی.

توضیح: «هارون بن حمزه غنوی صیرفی کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده و ثقه و مورد اعتماد و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او نزد علامه حلی صحیح است و لکن یزید بن اسحاق صریحا توثیق نشده است».

و آنچه در آن از جعفر بن بشیر بجلی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابي الخطاب از جعفر بن بشیر بجلی.

توضیح: «جعفر بن بشیر الوشاء ابو محمد بجلی ثقه و جلیل القدر و از اصحاب علی ابن موسی علیهما السلام می‌باشد، نجاشی گوید: او از زهاد و عباد و شب زنده داران اصحاب ما است، و در ابواء سنه ۲۰۸ در گذشته است، شیخ گوید: او دارای کتابی است که محمد بن الحسین زیات از وی روایت کرده است، و کتاب دیگری دارد که روایات امام صادق علیه السلام را از طریق حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از حفص بن غیاث آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم -

ص: ۴۷۲

رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن ابي عبد الله از پدرش از حفص بن - غیاث، و نیز روایت کرده‌ام آن را از علی بن احمد بن موسی - رحمه الله - از محمد بن ابي - عبد الله از محمد بن ابي بشیر که گفت حدیث کرد ما را حسین بن هیثم و او گفت:

حدیث کرد ما را سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث قاضی.

توضیح: «حفص بن غیاث بن طلق بن معاویه نخعی ابو عمر کوفی قاضی، عامی مذهب است، و دارای کتابیست که از امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند و بر کتابش اعتماد کرده‌اند، وی منصب قضاء را در شرق بغداد از هارون پذیرفت، و سپس منصب قضاوت کوفه را تصدی شد و در همان جا از دنیا رفت، وی توثیق صریح نشده است لکن شیخ در عده الاصول فرموده امامیه بروایات حفص بن غیاث و غیر او از عامه با شرائطی اگر از ائمه ما علیهم السلام نقل کنند، عمل می‌کنند. و عامه وی را در کتب رجالی خود عنوان کرده و توثیق نموده‌اند، و طریق اول مؤلف به او صحیح است هر چند برقی و پدرش در آن است، و طریق دوم مجهولانی از عامه در آنست، و طریق سوم نیز قاسم بن محمد اصفهانی و سلیمان بن داود منقری عامی در آن است.»

و آنچه در آن از علی بن رئاب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رحمهما الله - از سعد بن عبد الله و حمیری از احمد بن محمد بن عیسی و

ص: ۴۷۳

ابراهیم بن هاشم هر دو از حسن محبوب از علی بن رئاب.

توضیح: «علی بن رئاب - بکسر راء - کوفی و از وابستگان بنی سعد است و کنیه اش ابو الحسن و لقبش طحان می باشد، و تقه و بزرگوار و از دانشمندان بنام امامیه است، همچنان که برادرش یمان بن رئاب از علمای معروف خوارج است، و مسعودی در مروج الذهب در اواخر احوال عمر بن عبد العزیز بمناسبتی ذکر خوارج را بمیان آورده و گوید: یمان بن رئاب از بزرگان علمای خوارج بود، و برادرش علی بن رئاب از بزرگان علمای رافضه و سالی سه روز نزد هم آمده به مناظره و بحث می پرداختند و هیچ کدام تسلیم دیگری نمی شد و بدون سلام و خداحافظی جدا می شدند و دیگر با هم سخن نمی گفتند تا بار دیگر حتی از سلام نیز دریغ می داشتند، و علی بن رئاب همانست که حسن بن محبوب در هر حدیثی که از وی مینوشت پدرش یکدرهم به او عطا میکرد، باری طریق مؤلف به علی بن رئاب صحیح است.»

و آنچه در آن از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی آمده است، پس روایت کرده ام آن را از محمد بن الحسن - رضی الله عنه - عن محمد بن حسن صفار از علی بن حسان الواسطی از عمویش عبد الرحمن بن کثیر هاشمی.

توضیح: «لفظ «واسطی» بعد از ذکر «علی بن حسان» اشتباه است، و صحیح آن «علی بن حسان هاشمی» است زیرا چنان که گذشت اوست که تنها از عمویش روایت میکند، و عبد الرحمن و برادرزاده اش هر دو ضعیف اند.»

و آنچه در آن از سلیمان بن دیلمی آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رحمهما الله - از سعد بن عبد الله از عباد بن سلیمان از محمد بن - سلیمان از پدرش سلیمان دیلمی.

ص: ۴۷۴

توضیح: «سلیمان بن عبد الله، ابو محمد دیلمی اهل کوفه است و برای تجارت به خراسان می رفته و بردگان دیلمی را خریداری می کرده و می فروخته از این رو او را دیلمی گفته اند، و گویند: وی غالی و کذاب است و همچنین فرزندش محمد، و به متفردات او عمل نمی کنند، و او دارای کتابی است که پسرش محمد از او روایت می کند، و طریق مؤلف به او ضعفش واضح است.»

و آنچه در آن علی بن فضل واسطی آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رحمه الله - از علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن فضل واسطی صاحب حضرمی رضا علیه السلام.

توضیح: «علی بن فضل ابو الحسن الخزاز کوفی است و دارای کتابی است موسوم بنوادر، نجاشی وی را عنوان کرده ولی معین نکرده است که از اصحاب کدام یک از معصومین علیهم السلام می بوده، ولی شیخ یک بار در اصحاب امام صادق علیه السلام و یک بار در اصحاب امام هشتم وی را ذکر کرده است، و در فهرست گوید: علی بن - فضل، یا بنا بر بعضی نسخ فضیل دارای روایاتی است، و تعدد بعید است و ابراهیم بن - هاشم با یک واسطه نمی تواند از حضرت صادق علیه السلام روایت کند لذا باید همان کس باشد که از ابو الحسن الرضا علیه السلام روایت می کند، و طریق مؤلف باو حسن است.»

و آنچه در آن از موسی بن قاسم بجلی آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از فضل بن عامر و احمد بن - محمد بن عیسی از موسی بن قاسم بجلی.

توضیح: «موسی بن قاسم بن معاویه بجلی عربی اصیل و از اهل کوفه است و ثقه و جلیل و واضح الحدیث و درست اعتقاد و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام

ص: ۴۷۵

بوده، وی صاحب سی کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از یونس بن عمار آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ابی الحسن یونس بن عمار بن فیض صیرفی تغلبی کوفی، و وی برادر اسحاق بن عمار است.

توضیح: «کلینی در کافی باب شدة ابتلاء المؤمن خبری نقل کرده که دلالت بر کمال ایمان و اخلاص یونس بن عمار صیرفی و خضوع او در نزد امام صادق علیه السلام می‌کند، و طریق مؤلف به او صحیح است هر چند راجع به برقی سخن است».

و آنچه در آن از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الأشعری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رحمهما الله - از محمد بن یحیی العطار، و احمد بن - ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری.

توضیح: «ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی اشعری قمی فردی است ثقه و بزرگوار و دارای کتابی است موسوم به نوادر الحکمة که نزد مشایخ حدیث قم معروف بوده به دبة الشیب، و آن صندوق بوده که دارای خانه‌های متعدد و هر کس از شیب، هر نوع روغنی می‌خواست یا عطری، از آن بیرون می‌آورده و بمشتری می‌داده، و کتاب نوادر او را از کثرت مطالب مختلف بدان تشبیه کرده‌اند، وی دارای کتاب دیگری نیز هست، و طریق مؤلف به او صحیح است».

ص: ۴۷۶

و آنچه در آن از هارون بن خارجه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن علی کوفی از عثمان بن عیسی از هارون بن خارجه کوفی.

توضیح: «هارون بن خارجه صیرفی مولی و از اهل کوفه می‌باشد و دارای کتاب و ثقه است، و طریق مؤلف به وی به محمد بن علی که ظاهراً ابو سمینه صیرفی است ضعیف است».

و آنچه در آن از محمد بن خالد قسری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن محمد بن مسرور - رحمه الله - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن - عامر از حفصه از محمد بن خالد بن عبد الله قسری بجلی و او از اهل کوفه و عرب خالص است.

توضیح: «محمد بن خالد بن عبد الله قسری والی مدینه، پدرش خالد نیز امیر حجاز بود و پس از حجاج والی عراق - کوفه و بصره - شد و مردی پست و ظالم بود و روایاتی از امام صادق علیه السلام دارد، و حفصه در طریق در پاره‌ای از نسخ «حقیقه» ثبت شده و در رجال بهیچ یک از هر دو عنوان مذکور نیست».

و آنچه در آن از مبارک عرقوفی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن - ابراهیم بن ناتانه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن - سنان از مبارک عرقوفی اُسدی.

ص: ۴۷۷

توضیح: «مبارک بن عبد الله غلام شعیب اُسدی عرقوفی است، و از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند، و طریق مؤلف به وی به جهت محمد بن سنان علی المشهور ضعیف است».

و آنچه در آن از ابو الحسین محمد بن جعفر اُسدی - رضی الله عنه - آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از علی بن احمد بن موسی، و محمد بن احمد سنانی و حسین بن - ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب - رضی الله عنهم، از ابو الحسین محمد بن جعفر اُسدی کوفی - رضی الله عنه -.

توضیح: محمد بن جعفر بن محمد بن عون اُسدی ابو الحسین دارای کتابی است که کلینی - رحمه الله - بلا واسطه آن را از وی روایت کرده است، وی اهل کوفه بوده ولی در روی مسکن داشته، و خود ثقه است لکن از ضعف نقل می‌کند و اجتماع مشایخ را در طریق، دلیل بر معتمد بودن کتاب وی گیرند».

و آنچه در آن از عمرو بن جمیع آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از احمد بن ادریس از محمد بن احمد از حسن بن حسین لؤلؤی از حسن بن - علی بن یوسف از معاذ جوهری از عمرو بن جمیع.

توضیح: «عمرو بن جمیع - بضم جیم - ابو عثمان ازدی بصری قاضی ری بوده و ضعیف الحدیث است، و دارای کتابی است، و معاذ بن ثابت جوهری در طریق مهمل است و کتب عنوان نشده است».

و آنچه در آن از مروان بن مسلم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم -

ص: ۴۷۸

رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن احمد بن یحیی، از سهل بن زیاد از محمد بن حسین از علی بن یعقوب هاشمی از مروان بن مسلم.

توضیح: «مروان بن مسلم کوفی و ثقه و صاحب کتابی است، و طریق مؤلف به وی به سهل بن زیاد ضعیف است، بعلاوه علی بن یعقوب هاشمی غیر معنون است».

و آنچه در آن از عاصم بن حمید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رحمهما الله - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از عبد الرحمن بن - ابی نجران از عاصم بن حمید.

توضیح: «عاصم بن حمید - بضم الحاء المهمله - حنّاط، کوفی و عرب غیر خالص است، و ثقّه و مورد اعتماد و راستگو و دارای کتابی است و از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، و طریق مؤلف به وی حسن است.»

و آنچه در آن از محمد بن عبد الجبار آمده است پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری و محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس همگی از محمد بن عبد الجبار و وی همان محمد بن ابی الصهبان باشد.

توضیح: «محمد بن عبد الجبار قمی ملقب بشیبانی ثقّه و از اصحاب ائمه سه‌گانه امام جواد و هادی و عسگری علیهم السلام است و روایاتی دارد، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از یعقوب بن شعیب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از

ص: ۴۷۹

محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسن بن متیل از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از یعقوب بن شعیب بن میثم اسدی و او عرب غیر خالص و کوفی است.

توضیح: «یعقوب بن شعیب از اصحاب امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام است، و نجاشی او را توثیق کرده، و دارای کتابی است، و علامه طریق مؤلف را به وی صحیح دانسته است.»

و آنچه در آن از درست بن ابی منصور آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از درست بن ابی منصور واسطی.

توضیح: «درست - بضمّ دال و راء - ابن ابی منصور - محمد - وی واقفی مذهب و از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و توثیق نشده دارای کتابی می‌باشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است. لکن واقفی بودن او درست معلوم ما نیست و در رجال نجاشی و فهرست شیخ اشاره‌ای بدان ندارد و تنها اختیار رجال کشی از حمدویه بن نصیر نقل کرده؛ قال: حدّثنی بعض أشیاخی قال: درست واسطی واقفی، و باحتمال قوی در نسخه «واسطی» به «واقفی» تصحیف شده و در نسخه‌برداری هر نسخه با هم آمده و شیخ - رحمه الله - در هنگام تلخیص هر دو را آورده، و نسخه رجال کشی دارای أغلاط و تصحیف و تحریف بسیار بوده و شیخ بهمین جهت آن را تلخیص و اختیار کرده است، و شاید قول محقق (ره) در معتبر بصحّ روایات درست بن ابی منصور از همین جهت بوده است، و العلم عند الله.»

و آنچه در آن از وهب بن وهب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و

محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابی البختری وهب بن وهب قاضی قرشی.

توضیح: «وهب بن وهب ابو البختری قاضی سنی مردی ضعیف بلکه خبیث و غیر قابل اعتماد است، و حکم او در باره یحیی بن عبد الله بن حسن در حضور هارون الرشید بر خباثت وی بهترین دلیل است. ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین بطور مفصل قضیه را شرح داده است وهب پسر زوجه امام صادق علیه السلام است و نجاشی گوید: «کان کذاباً و له أحادیث مع الرشید فی الکذب»، و شیخ گوید:

وی قاضی سنی مذهب و ضعیف است، و نیز علامه گوید: وی احادیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که بهیچ کدام آن اعتمادی نیست. و غالباً مؤلف از وی اخباری را که دیگران از امام صادق علیه السلام بسند بهتر نقل کرده‌اند آورده است.»

و آنچه در آن از ابو خدیجه سالم بن مکرم جمال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رحمه الله - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن - علی کوفی از عبد الرحمن بن ابی هاشم از ابی خدیجه سالم بن مکرم جمال.

توضیح: «سالم بن مکرم - بفتح میم و راء با تخفیف - ابو خدیجه جمال کوفی از وابستگان بنی اسد و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، و ابو سلمه او را امام خطاب می‌کرده، نجاشی او را ثقه می‌داند وی دارای کتابی است که جماعتی از او روایت کرده‌اند، و طریق مؤلف به او به محمد بن علی که ظاهراً ابو سمینه صیرفی است، ضعیف است.»

و آنچه در آن از قاسم بن سلیمان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از نصر بن سوید از قاسم بن سلیمان.

توضیح: «قاسم بن سلیمان کوفی یا بغدادی دارای اصل یا کتاب است، و از اصحاب امام صادق علیه السلام میباشد و توثیق صریح نشده است، و طریق مؤلف نزد علامه حلی صحیح است.»

و آنچه در آن از زکریا بن مالک جعفری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن احمد بن ادريس - رحمه الله - از پدرش از محمد بن احمد از علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابو العباس فضل بن عبد الملک (بقباق) از زکریا بن مالک جعفری.

توضیح: «وی تحت عنوان «زکریا النقااض» گذشت. و طریق مؤلف به وی در اینجا به جهت حسین بن احمد بن ادريس حسن است.»

و آنچه در آن از ابراهیم بن محمد همدانی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابراهیم بن محمد همدانی.

ص: ۴۸۲

توضیح: «ابراهیم بن محمد همدانی - یا همدانی - از اصحاب سه امام: جواد و هادی و عسکری علیهم السلام است و از جانب ایشان وکیل بوده، و از نامه‌ای که امام جواد به وی نوشته است و کشتی آن را نقل کرده است مورد اعتماد بودن وی فهمیده می‌شود بلکه توثیقی غیر صریح است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از مصادف آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی ابن متوکل - رحمه الله - از عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن ابن محبوب از علی بن رثاب از مصادف.

توضیح: «مصادف مولی ابن عبد الله علیه السلام ضعیف است، و طریق مؤلف به او صحیح است، وی حکایتی دارد با امام صادق علیه السلام که کلینی - رحمه الله - در کافی کتاب روضه آن را از مرازم بن حکیم نقل کرده است.»

و آنچه در آن از مصعب بن یزید انصاری عامل امیر المؤمنین علیه السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد ابن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از ابراهیم بن عمران شیبانی از یونس بن ابراهیم از یحیی بن ابی أشعث کندی از مصعب بن یزید انصاری که گفت:

امیر مؤمنان علیه السلام مرا عامل چهار روستای مدائن کرد - و حدیث را تا به آخر ذکر کرد.

توضیح: «مصعب - بضم میم - ابن یزید انصاری از تابعین است، و مؤلف در

ص: ۴۸۳

باب خراج و جزیه در مجلد دوم از وی آن حدیث را که مؤلف اشاره بآن کرده، از وی نقل می‌کند. این شخص غیر از مصعب بن یزیدی است که نجاشی او را عنوان کرده و گوید: او از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند با واسطه. و در طریق مؤلف به وی افرادی ناشناخته موجود است که شاید عامی باشند و در کتب رجالی آنان را نیافتیم.»

و آنچه در آن از طلحة بن زید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد ابن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن - یحیی الخزاز و محمد بن سنان هر دو از طلحه بن زید.

توضیح: «طلحة بن زید ابو خزرج نهدی شامی و گفته شده: جزری، عامی مذهب و یا بتری است، جز آنکه کتابش مورد اعتماد است، از دو امام باقر و صادق علیهما السلام روایت می‌کند، و عامه در کتب رجالی او را نامبرده و جرح نموده‌اند، و طریق

مؤلف به وی صحیح است، و جرح عامه چون سبب را ذکر نکرده‌اند شاید برای این باشد که از ائمه شیعه روایت می‌کند لذا اعتباری ندارد و از این رو کتابش مورد اعتماد اصحاب ما است».

و آنچه در آن از ابو الورد آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن محبوب از علی بن رثاب از ابو الورد.

توضیح: «ابو الورد را گفته‌اند همان ورد بن زید است که روایت او در مجلد سوم تحت رقم ۴۱۸۲ از امام باقر علیه السلام گذشت. و کلینی - رحمه الله علیه - در کافی باب فضل حج بسند صحیح از سلمة بن محرز خبری آورده که گفت: من خدمت امام

ص: ۴۸۴

صادق علیه السلام بودم، که مردی را که ابو الورد می‌گفتند وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: خداوند بر شما رحمت آرد ای کاش بدنتان را به استقرار در محمل و سایه آن آسوده می‌داشتید، حضرت فرمود: ای ابا الورد دوست دارم مشاهده کنم منافعی را که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: **لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ** زیرا کسی مشاهده نکند آنها را جز اینکه خداوند فوایدی نصیب او گرداند، اما شما پس از حج بازمی‌گردید در حالی که خدا شما را آمرزیده است، و دیگران تنها در اهل و مال مورد حفاظت خداوند واقع می‌شوند. از این خبر نوع مدحی در خطاب حضرت به او که وی را با کنیه نام برده است هست و معلوم می‌شود که مرضی آن حضرت بوده، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از فضل بن ابی قره سمندی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از شریف بن - سابق تفلیسی از فضل بن ابی قره سمندی.

توضیح: «فضل بن ابی قره سمندی - یا سهندی - چنان که در پاره‌ای از نسخه‌ها است، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و ضعیف است و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او نیز ضعیف است به شریف بن سابق تفلیسی».

و آنچه در آن از وصافی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابن - فضال از عبید الله بن ولید وصافی.

توضیح: «عبید الله بن ولید وصافی کنیه‌اش ابو سعید است ثقه می‌باشد و از

ص: ۴۸۵

امامان باقر و صادق علیهما السلام روایت می‌کند، و دارای کتابی است که ابن - مسکان از وی روایت کرده است، و وصافی نسبتش به مردی از بزرگان عرب می‌باشد که گویا وصاف بن عامر عجلی باشد، ابن اثیر در لباب گوید: «آن نسبت به وصاف است، و این نام جماعتی است، که از جمله ایشان وصاف بن عامر عجلی است، و اسم او مالک بوده و منسوب به او است عبید

اللّه بن ولید بن عبد الرحمن بن قیس و صافی که روایت می‌کند از عطیه و عطا، و از او روایت کنند یعنی بن عبید و وکیع» و بخاری نیز او را با کنیه ابو اسماعیل از اولاد و صاف بن عامر شمرده است، و عسقلانی روایت او را از جماعتی از معاصرین امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از جماعتی از هم مذهببان خود جرح او را نقل کرده، و چنانچه وی با آن کس که عامه آورده‌اند متحد باشد جرح آنان چندان صحت ندارد، و آنچه بنظر حقیر پس از اندکی بررسی رسیده است اتحاد عبد الله بن ولید و صافی و عبید الله بن ولید و صافی و عبد الله بن ولید عجلی کوفی است، باری طریق مؤلف به وی قوی است به ابن فضال فطحی موثق».

و آنچه در آن از زهری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - عن سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از سفیان بن عیینه از زهری - و نامش محمد بن مسلم بن شهاب است - از علی بن - الحسین علیهما السلام.

توضیح: «محمد بن مسلم عبید الله بن شهاب زهری مدنی تابعی از فقهای عامه و محدثان ایشان است، در سال ۵۲ بدینا آمده و در ۱۲۴ درگذشته، و از منحرفین از علی امیر المؤمنین علیه السلام است، شیخ او را در رجال عنوان کرده و گوید: عدو»

ص: ۴۸۶

است و همچنین علامه و ابن داود و میر مصطفی صاحب نقد الرجال او را دشمن دانند، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه شرح کلام ۵۶ - گوید: جریر بن عبد الحمید از محمد بن شیبیه روایت کرده است که گفته: من در مسجد النبوی صلی الله علیه و آله دیدم که زهری و عروه بن زبیر، علی بن ابی طالب را سب می‌کردند و علی بن الحسین علیه السلام بر آنها گذشت و فرمود: ای عروه پدرم با پدر تو نزد خدا بمحاکمه رفتند و خداوند پدر مرا ذی حق دانست، و تو ای زهری اگر در مکه بودی خانه پدرت را بتو نشان می‌دادم - مراد آنست که پدرت با مشرکین مکه در بدر حاضر شده بود - و در تحف العقول از علی بن الحسین باو نامه‌ای است که انحراف او را از حق بیان می‌کند، پنجاه سال در دربار بنی امیه شاغل پست‌های مهم و مروج آنان بود، ابن خلکان گفته است: پیوسته زهری با عبد الملک بن مروان بود سپس با هشام بن عبد الملک و بعد با یزید بن عبد الملک و او وی را بسمت قضاء برگزید، و هشام وی را معلم فرزندان نمود و دستور داد که حدیث بفرزندانش بیاموزد، باری مؤلف درین کتاب احادیثی را از وی در مقام احتجاج از باب جدل نقل کرده است، و در طریق وی قاسم ابن محمد اصفهانی است که معروف بکاسام یا کاسولا میباشد، و مجروح است».

و آنچه در آن از حسن بن علی و شاء آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم هر دو از حسن بن علی و شاء که معروف است به ابن بنت الیاس.

توضیح: «حسن بن علی و شاء خزاز ابو محمد بجلی کوفی از اصحاب ابی الحسن الرضا علیه السلام است و از بزرگان محدثین امامیه و دارای مقام بلند و رفیعی است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از حسن بن راشد آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله و احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم همگی

ص: ۴۸۷

از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد، و نیز روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد.

توضیح: «حسن بن راشد کنیه‌اش ابو علی و از وابستگان آل مهلب است، و در روایت ضعیف می‌باشد و از امام جواد علیه السلام روایت می‌کند، وی کتابی دارد بنام راهب و راهبه و ابن غضائری ویرا تضعیف نموده است، و طریق مؤلف به وی به قاسم بن یحیی ضعیف است و ذکر او بعدا خواهد آمد».

و آنچه در آن از ابان بن عثمان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید و ایوب بن نوح و ابراهیم بن هاشم و محمد بن عبد الجبار همگی از محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی از ابان بن عثمان احمر.

توضیح: «ابان بن عثمان احمر بجلی به ولاء از اصحاب امام صادق علیه السلام است و او را کوفی و هم بصری گفته‌اند، و شیخ او را در فهرست از اصحاب ابی الحسن علیه السلام نیز شمرده است و گوید: از کتابهای وی جز کتابی که در آن مبدء و مبعث و مغازی و وفات و سقیفه و رده را جمع کرده نمی‌شناسم و همچنین گفته‌اند، وی ناووسی مذهب است و توثیق شده از اصحاب اجماع شمرده شده است، علامه حلی فرموده: نزدیکتر بصواب نزد من پذیرفتن روایات اوست هر چند مذهبش فاسد است - انتهی. و ناووسی مذهب بودن وی مورد گفتگو است و محقق اردبیلی در شرح ارشاد فرموده: «گونه ناووسی غیر واضح بل قیل: کان ناووسی» و از کلام وی چنین استفاده می‌شود که وی ابتدا ناووسی بوده سپس به اصحاب ما

ص: ۴۸۸

پیوسته است، بهر حال طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از عمرو بن خالد آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از هیثم بن ابی مسروق نهی از حسین بن علوان از عمرو بن خالد.

توضیح: «عمرو بن خالد عامی مذهب و بتری است، و مؤلف در مواردی از کتاب از وی حدیثی از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است، البته او علاقه و محبت شدیدی به اهل بیت داشته، ولی با این حال علمای رجال خاصه و عامه او را توثیق نکرده‌اند، و تنها کشی توثیق او را از ابن فضال فطحی نقل کرده است، و در طریق مؤلف به او حسین بن علوان کلبی عامی و غیر موثق است هر چند از محبان اهل بیت میباشد».

و آنچه در آن از منصور بن یونس آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حدید و محمد بن اسماعیل بن بزیع هر دو از منصور بن یونس بزرگ.

توضیح: «منصور بن یونس ملقب به بزرگ از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است، واقفی مذهب و غیر موثق است یعنی توثیقش ثابت نیست، و دارای کتابی است اما طریق مؤلف باو صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن فیض التیمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از

ص: ۴۸۹

پدرم - رضی الله عنه - از احمد بن ادريس از احمد بن ابی عبد الله از داود بن اسحاق حداء از محمد بن فیض تیمی.

توضیح: «محمد بن فیض از اصحاب امام صادق علیه السلام است، و توثیق نشده او از تیم الرباب است، و در طریق وی داود بن اسحاق ابو سلیمان جبلی مهمل است».

و آنچه در آن از عبد المؤمن بن قاسم انصاری کوفی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از ابو کهمس از عبد المؤمن بن قاسم انصاری کوفی که عرب اصیل برادر ابو مریم عبد الغفار بن قاسم انصاری است.

توضیح: «عبد المؤمن بن قاسم بن قیس انصاری کوفی و برادرش عبد الغفار هر دو ثقه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام اند، و عبد المؤمن یک سال پیش از امام صادق علیه السلام در سن ۸۱ سالگی از دنیا رفت. وی دارای کتاب است، و در طریق مؤلف به وی حکم بن مسکین و ابو کهمس هر دو توثیق نشده‌اند».

و آنچه در آن از ادريس بن هلال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن حسین بن ابی - الخطاب از محمد بن سنان از ادريس بن هلال.

توضیح: «در کتب رجال ذکری از ادريس بن هلال نیامده، و تنها مؤلف در مجلد

ص: ۴۹۰

دوم تحت رقم ۱۸۸۷ خبری از وی در حکم کسی که در روز ماه رمضان با زوجه‌اش نزدیکی کند نقل کرده است از امام صادق علیه السلام، و طریقش به وجود محمد بن - سنان ضعیف است علی المشهور».

و آنچه در آن از قاسم بن عروه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم بن سعدان از قاسم بن - عروه.

توضیح: «قاسم بن عروة ابو محمد مولى ابی ایوب موریانی وزیر منصور دوانیقی است. وی دارای کتابی است که برقی و عبد الله بن احمد بن نهیک از او روایت می‌کنند، توثیق نشده و از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، و طریق مؤلف به او صحیح است هر چند هارون بن مسلم در جبر و تشبیه دارای مذهب نادرستی است ولی موجب جرح او در نقل نیست.»

و آنچه در آن از محمد بن قیس آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از عبد الرحمن بن ابی نجران از عاصم ابن حمید، از محمد بن قیس.

توضیح: «محمد بن قیس ابو عبد الله بجلی ثقه و مورد اعتماد و از اصحاب امام باقر علیه السلام است وی دارای کتاب قضایا و داوریهای امیر مؤمنان علیه السلام است، و محمد بن قیس دیگری نیز هست که او اسدی است، و طریق مؤلف به بجلی حسن است.»

و آنچه در آن از بشیر نبال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی

ص: ۴۹۱

ماجیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از ابراهیم بن هاشم از محمد بن - سنان از بشیر نبال.

توضیح: «بشیر بن میمون نبال وابشی کوفی و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و از حمله حدیث آن دو امام است و چنان که مؤلف در کمال الدین آورده ممدوح است و طریقش به وی ضعیف است بمحمد بن سنان.»

و آنچه در آن از عبد الکریم بن عمرو آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از عبد الکریم بن عمرو خثعمی و لقبش کرام است.

توضیح: «عبد الکریم بن عمرو بن صالح خثعمی به ولاء کوفی و از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند، و دارای کتابی است. شیخ در رجالش او را ضعیف دانسته و گوید: «واقفی خبیث» و علامه حلی او را در مجروحین آورده، و نجاشی گوید: ثقه است و واقفی مذهب و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از عیسی بن ابی منصور آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن - ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از عیسی بن ابی منصور، و کنیه اش ابو صالح و اهل کوفه و عرب غیر خالص است و محمد بن حسن - رضی الله عنه - ما

ص: ۴۹۲

را حدیث کرد از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر از ابراهیم ابن عبد الحمید، از عبد الله بن سنان از ابن ابی یعفور که گفت: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که عیسی بن ابی منصور وارد شد، امام بمن فرمود: هر گاه بخواهی به برگزیده‌ای در دنیا و برگزیده‌ای در آخرت بنگری بدین شخص نظر کن.

توضیح: «عیسی بن ابی منصور چه با عیسی شلقان یا عیسی بن صبیح عرزمی متحد باشد و چه نباشد، از خبری که مؤلف آورده ممدوح بودن بلکه ثقه بودن او ظاهر است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عمرو بن شمر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از احمد بن نصر خزّاز از عمرو بن شمر.

توضیح: «عمرو بن شمر از اصحاب امامان باقر و صادق علیهما السلام است، و جداً مردی ضعیف الحدیث و غیر مورد اعتماد است، و در طریق وی سعدآبادی توثیق نشده است.»

و آنچه در آن از سلیمان بن عمرو آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبد الله برقی از احمد بن علی از عبد الله بن جبلة از علی بن شجره از سلیمان بن عمرو الأحمر.

توضیح: «سلیمان بن عمرو اگر سلیمان بن عمرو بن عبد الله بن وهب نخعی

ص: ۴۹۳

باشد، وی مجروح است، و چنانچه دیگری باشد پس مهمل است، و در طریق مؤلف احمد بن علی مجهول است.»

و آنچه در آن از عبد الملک بن عتبه هاشمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از حسن بن علی بن فضال از محمد بن ابی حمزه از عبد الملک بن عتبه هاشمی.

توضیح: «عبد الملک بن عتبه هاشمی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و دارای کتابی نیست، و آنکه دارای کتاب است عبد الملک بن - عتبه نخعی است چنان که نجاشی ذکر کرده است، و طریق مؤلف به او قوی است به ابن فضال فطحی موثق، و ظاهراً «هاشمی» سهو القلم است.»

و آنچه در آن از علی بن ابی حمزه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن حسین بن ابی - الخطّاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی از علی بن ابی حمزه.

توضیح: «علی بن ابی حمزه بطائنی از سران واقفه است و دارای کتابهایی است و سخت ضعیف و غیر معتمد است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از یحیی بن ابی العلاء آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از فضالة ابن ایوب از ابان بن عثمان از یحیی بن ابی العلاء.

ص: ۴۹۴

توضیح: «یحیی بن ابی العلاء رازی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و او با یحیی بن علاء بجلی متحد است، دارای کتابی است و نجاشی او را ثقه گفته و در ری قاضی بوده و عسقلانی نیز او را عنوان کرده، و از قول دیگران او را تضعیف نموده، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از محمد بن حکیم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از حماد بن - عیسی از حریر از محمد بن حکیم، و نیز روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از محمد بن - حکیم.

توضیح: «محمد بن حکیم چنان که در رجال نجاشی ذکر شده است خثعمی و از اصحاب ابی عبد الله صادق و ابو الحسن کاظم علیهما السلام است و کنیه اش ابو جعفر میباشد، دارای کتابی است، و توثیق صریح نشده است ولی مورد رضایت می باشد، و طریق اول و دوم هر دو صحیح است هر چند در طریق اول محمد بن خالد برقی است.»

و آنچه در آن از علی بن حکم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم.

توضیح: «علی بن حکم شاگرد و تلمیذ ابن ابی عمیر است، ثقه و جلیل القدر و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از علی بن سوید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد

ص: ۴۹۵

ابن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و عبد الرحمن بن جعفر حمیری هر دو از علی بن حکم از علی بن سوید.

توضیح: «علی بن سوید سائی از اصحاب ابی الحسن موسی علیه السلام است و از حضرت رضا علیه السلام روایاتی دارد، و ثقه و دارای کتاب است و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از ادریس بن زید، و علی بن ادریس مصاحبان رضا علیه السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ادریس بن زید و علی بن ادریس از امام رضا علیه السلام.

توضیح: «ادریس بن زید و علی بن ادریس جز در مشیخه صدوق - رحمه الله - در جایی دیگر عنوان نشده‌اند و مهم‌اند، و لکن توصیف مؤلف به جهت آنکه هر دو از اصحاب حضرت رضا علیه السلام‌اند خود نوعی مدح بلیغ است، و طریق مؤلف به آن دو حسن است.»

و آنچه در آن از محمد بن حرمان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از محمد بن حرمان، و نیز روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از ایوب ابن نوح و ابراهیم بن هاشم هر دو از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر هر دو از محمد بن -

ص: ۴۹۶

حرمان.

توضیح: «محمد بن حرمان - بر وزن سبحان - سابقا عنوان او با معیت جمیل بن - دراج گذشت چون یک کتاب را هر دو با نظر و یاری هم تألیف کرده بوده‌اند، و محمد بن حرمان خود کتاب دیگری دارد که تألیف خود اوست و مستقلا نوشته است، و در اینجا مراد مؤلف طریق کتاب مستقل اوست، وی توثیق صریح نشده است ولی آل اعین جز دو تن آنان همگی مورد اعتمادند. و طریق مؤلف در اینجا به او اولی حسن و دومی صحیح است.»

و آنچه در آن از سعید نقاش آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن سنان از سعید نقاش.

توضیح: «سعید نقاش جز در مشیخه مؤلف نامش در رجال نیامده، و مؤلف در مجلد دوم در تکبیرات شب عید فطر از کتاب وی مطلبی نقل کرده است و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان ضعیف است بنا بر مشهور.»

و آنچه در آن از قاسم بن یحیی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی، و ابراهیم بن هاشم هر دو از قاسم بن یحیی.

توضیح: «علّامه در خلاصه الرجال قاسم بن یحیی بن راشد الراشدی را صریحا تضعیف و در بخش ضعفاء آورده است، و نجاشی گوید: وی دارای کتابی است، و متعرض حال او نشده، تنها به ذکر طریق خود به کتاب او بسنده کرده، ولی مؤلف در کتاب زیارات در کیفیت زیارت ابی عبد الله الحسین علیه السلام در مجلد سوم زیارتی

ص: ۴۹۷

نقل کرده و سپس گفته است: «این زیارت را برای این کتاب اختیار کردم زیرا از نظر من صحیح‌ترین زیارات است از حیث سند و روایت، و در طریق آن قاسم بن - یحیی است، از این رو میتوان او را معتبر دانست، وی دارای کتابی است در آداب امیر المؤمنین علیه السلام که احمد بن محمد بن عیسی راوی آنست، باری طریق مؤلف در اینجا باو صحیح است.»

و آنچه در آن از حسین بن سعید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از حسین بن حسین بن ابان از حسن بن سعید. و نیز از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن - سعید.

توضیح: «حسین بن سعید بن حماد اهوازی از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است، و ثقه و جلیل و از کسانیست که اصلاً اهل کوفه بوده و بعد به اهواز منتقل شده و از آنجا بقم آمده و بر حسن بن ابان وارد شده و در قم از دنیا رفته است، وی دارای تصانیفی است و هر دو طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از غیاث بن ابراهیم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن - بزیع و محمد بن یحیی الخزاز از غیاث بن ابراهیم.

توضیح: «غیاث بن ابراهیم ابو محمد تیمی اسدی اصلاً بصری است ولی در کوفه

ص: ۴۹۸

مزیسته و بتری مذهب است، و از امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام روایت می‌کند، نجاشی او را توثیق کرده و علامه نیز از وی متابعت نموده، وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از علی بن محمد نوفلی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از پدرش از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از علی بن محمد نوفلی.

توضیح: «علی بن محمد نوفلی را شیخ طوسی از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده، و او روایتی در باب نوادر کتاب صوم کافی دارد که در مجلد سوم همین کتاب نقل شده و از آن چنین استفاده می‌شود که وی از مخلصین ائمه است، و نیز از روایت دیگرش که در کافی در باب «ما أعطی الأئمة علیهم السلام من اسم الله الأعظم» نقل شده است، همین معنی فهمیده می‌شود، و طریق مؤلف به او صحیح است هر چند محمد برقی در آن است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن لطیف تفلیسی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنه - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از عبد الله بن لطیف تفلیسی.

توضیح: «عبد الله بن لطیف تفلیسی مجهول الحال است، شیخ او را در رجال از اصحاب امام ششم علیه السلام شمرده است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از ابن ابی نجران آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم -

ص: ۴۹۹

رضی اللہ عنہ - از سعد بن عبد اللہ - از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی - نجران.

توضیح: «مؤلف سابقا او را در ص ۳۹۹ عنوان کرده و طریقیش را از استاد خود، محمد بن حسن بن ولید از صفار از احمد بن محمد بن عیسی به او آورده بود، و ما در آنجا حالش را ذکر کردیم، و طریقی در اینجا صحیح است.»

و آنچه در آن از محمد بن قاسم بن فضیل بصری مصاحب ابی الحسن الرضا علیه السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن ابراهیم - رضی اللہ عنہ - از علی بن ابراهیم از پدرش از عمرو بن عثمان از محمد بن قاسم بن فضیل بصری.

توضیح: «محمد بن قاسم بن فضیل نه‌دی بوده و نجاشی او را توثیق کرده و مؤلف او را به مصاحبت با حضرت رضا وصف نموده، وی دارای کتابی است و طریقی مؤلف به او حسن است.»

و آنچه در آن از سیف بن عمیره آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی اللہ عنہ - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن - سیف از برادرش حسین بن سیف از پدرش سیف بن عمیره نخعی.

توضیح: «سیف بن عمیره - بفتح عین - اهل کوفه است، و شیخ در فهرست او را توثیق کرده و علامه از وی پیروی نموده، و ابن شهر آشوب او را واقفی موثق داند، وی دارای کتابی است، و در طریقی حسین بن سیف مهمل است و عنوان نشده.»

و آنچه در آن از محمد بن عیسی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم -

ص: ۵۰۰

رضی اللہ عنہ - از سعد بن عبد اللہ از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، و از محمد بن حسن - رضی اللہ عنہ - از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی.

توضیح: «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین از وابستگان بنی اسد بن خزیمه است، و کنیه اش ابو جعفر، و در باره اش اختلاف کرده‌اند نجاشی او را توثیق کرده است، و شیخ در فهرست او را تضعیف نموده، و مؤلف در کلمات خود از استادش محمد بن حسن بن ولید عدم اعتماد خود را به متفرداتش از کتاب یونس نقل کرده است، و کشی از علی بن محمد قتیبی نقل کرده است که فضل بن شاذان عبیدی را دوست می‌داشت، و او را می‌ستود و مدح می‌کرد، و می‌گفت: در همگنانش مانند او نیست، و اصل در جرح او ابن ولید است، و مصنف و همچنین شیخ از وی نقل کرده‌اند، و بنظر میرسد که جرح از جهت آنست که محمد بن عیسی قدح پاره‌ای از بزرگان امثال زراره و محمد بن مسلم و مؤمن الطاق و ابو بصیر و برید عجللی را نقل کرده است، باری طریقی مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از محمد بن مسعود عیاشی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی - رضی اللہ عنہ - از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش ابی النضر محمد بن مسعود عیاشی - رضی اللہ عنہ -.

توضیح: «محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی معروف به عیاشی صاحب تفسیر مشهور کنیه‌اش ابو نضر است، وی چشم و چراغ شیعه امامیه است بسیار جلیل القدر و دارای بیش از دویست کتاب است، در ابتدای امر عامی مذهب بوده و سپس مستبصر شده و در آن هنگام جوان بوده، و از مشایخ کوفه و بغداد و قم حدیث شنیده، و تنها طعنی که بر وی وارد است آنست که از ضعف بسیار روایت می‌کند، و

ص: ۵۰۱

خوش باوری او تا حدی از مقام والایش کاسته است، و شاید نظرش صرف نقل باشد نه آنکه به روایات ضعیفا احتجاج کند، وی ثروت بسیاری از پدر به ارث برد و همه آن را در ترویج روایات اهل بیت علیهم السلام بکار گرفت و خرج نمود، باری طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از میمون بن مهران آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن - محمد بن یحیی العطار - رضی الله عنه - از پدرش از جعفر بن محمد بن مالک از ابی - یحیی الأهوازی از محمد بن جمهور از حسین بن مختار فروشنده کفن از میمون بن مهران.

توضیح: «میمون بن مهران تابعی و عامی مذهب است و از جانب عمر بن - عبد العزیز قاضی بوده و رجالیون اهل سنت او را عنوان کرده و بیش از حد توثیق و مدح نموده‌اند، زیرا وی فضل خلفاء راشدین را همانند تاریخ خلافتشان میدانسته، و ترتیب برتری را به ترتیب زمان آنها معتقد بوده، و در بعض روایاتشان آمده که بر علی علیه السلام اعتراض داشته است، باری مؤلف از وی خبری در باب اعتکاف نقل کرده که موافق مذهب امامیه روایت کرده است و بدان بر عامه حجت آورده.

چون در روایت او خروج معتکف از مسجد برای انجام حاجت ضروری جائز است چنان که امامیه گویند بر خلاف عامه، و اینکه برقی در رجال خود و علامه حلّی در خلاصه او را از خواص امیر المؤمنین گفته‌اند و جهش بر ما معلوم نشده، و اینکه اردبیلی در جامع الرواة گفته است: حسین بن مختار در طبقه اصحاب امام صادق ابی الحسن و موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام است و نمی‌تواند از تابعین روایت کند صرف استبعاد است زیرا میمون بن مهران وفاتش در سنه ۱۱۷ بوده چنان که حافظ مزّی در تذهیب الکمال ذکر کرده است، و حضرت رضا علیه السلام در سال ۱۴۸ که مصادف بود با وفات امام صادق علیه السلام بدنی آمده و چنانچه فرض شود این شخص در سن ۲۰ سالگی میمون بن مهران را درک کرده باشد، در

ص: ۵۰۲

سن ۵۱ سالگی او امام هشتم بدنی آمده، و اگر در ۷۵ سالگی از دنیا رود ۲۴ سال از زمان امام رضا علیه السلام را درک کرده است، بهر حال طریق مؤلف به وی به محمد ابن جمهور ضعیف است، و در جعفر بن محمد بن مالک نیز قولی به ضعف آمده است».

و آنچه در آن از محمد بن عمران عجلای آمده، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن ابی عمیر از محمد بن عمران عجلای.

توضیح: «محمد بن عمران عجلای مهمل است و ذکری در رجال ندارد و طریق مؤلف به وی صحیح است، ولی چون در طریق، ابن ابی عمیر آمده کار سهل است».

و آنچه در آن از عیسی بن عبد الله هاشمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن - حسین بن ابی الخطاب از محمد بن ابی عبد الله از عیسی بن عبد الله بن علی بن عمر بن - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

توضیح: «در کتب انساب ذکری برای او نیافتیم و بنظر میرسد ذکر نسب اشتباه است، و صواب عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام باشد که در کتب انساب مذکور است، و چنانچه مراد این باشد، پس وی دارای کتابی است و اگر دیگری باشد پس حالش مجهول و خود مهمل است، اما طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ابی همّام اسماعیل بن همّام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را

ص: ۵۰۳

از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حمیری هر دو از احمد ابن محمد بن عیسی، و ابراهیم بن هاشم هر دو از ابی همّام اسماعیل بن همّام.

توضیح: «اسماعیل بن همّام ثقه و از اصحاب امام هشتم علیه السلام است، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از عیسی بن یونس آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن - محمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد ابن سنان از حماد بن عثمان از عیسی بن یونس.

توضیح: «عیسی بن یونس از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است، و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او ضعیف است به محمد بن سنان بنا بر مشهور».

و آنچه در آن از حذیفه بن منصور آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از حذیفه بن منصور.

توضیح: «حذیفه بن منصور ظاهراً مراد خزاعی است که از وابستگان بنی اسد بوده و در باره او اختلاف است، و بیشتر او را توثیق کرده‌اند، و طریق مؤلف به او به محمد بن سنان ضعیف است بنا بر مشهور».

و آنچه در آن از داود رقی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن احمد

ابن ادريس - رضی اللہ عنہ - از پدرش از محمد بن احمد بن عبد اللہ بن احمد الرازی از حریر بن صالح از اسماعیل بن مهران از زکریا بن آدم از داود بن کثیر رقی، و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که بیاران چنین فرموده: داود رقی را نسبت بمن بمنزله مقدار نسبت برسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بدانید.

توضیح: داود بن کثیر رقی - بفتح راء - ابو سلیمان، ثقه است و لکن چون غلات او را از بزرگان خود گفته‌اند، نجاشی او را جداً ضعیف می‌داند، و کتاب اهللیجه را به وی نسبت داده و گوید: وفاتش پس از وفات حضرت رضا علیه السلام است، و رجالیون عامه او را عنوان کرده‌اند و ابن حبان او را در ثقات آورده است، و طریق مؤلف به وی دارای دو تن مجهول است.»

و آنچه در آن از اسحاق بن برید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی اللہ عنہ - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللہ برقی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از مثنی بن ولید از اسحاق بن برید.

توضیح: «اسحاق بن برید بن اسماعیل ابو یعقوب طائی کوفی است، و از اصحاب امام صادق علیه السلام است و ثقه می‌باشد و پدرش از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده، و طریق مؤلف به او قوی است بجهت علی بن حسین سعدآبادی.»

و آنچه در آن از ابراهیم بن عمر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم -

رضی اللہ عنہ - از سعد بن عبد اللہ از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ابراهیم بن - عمر یمانی.

توضیح: «ابراهیم بن عمر یمانی صنعانی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، و نجاشی او را توثیق کرده، و ابن الغضائری او را تضعیف کرده، وی دارای کتابی است و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از حسن بن علی بن فضال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی اللہ عنہ - از سعد بن عبد اللہ از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی ابن فضال.

توضیح: «حسن بن علی بن فضال از وابستگان تیم اللہ بن ثعلبه، کوفی است، و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می‌باشد، وی تا اواخر عمر فطحی مذهب بود ولی عاقبت بحق گرائید و از خاصان علی بن موسی علیه السلام گردید، و دارای کتابهایی است که پاره‌ای از آنها را شیخ در فهرست ذکر کرده است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از نصر بن سوید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی اللہ عنہ - از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از نصر بن - سوید.

توضیح: «نضر بن سوید صیرفی از اصحاب امام هفتم علیه السلام می‌باشد و ثقه و دارای کتابی است، و در طریق محمد بن عیسی بن عبید مورد گفتگو است، و علامه طریق مؤلف به او را صحیح می‌داند».

و آنچه در آن از شهاب بن عبد ربّه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از

ص: ۵۰۶

پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله - از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از شهاب بن عبد ربّه.

توضیح: «شهاب بن عبد ربّه از وابستگان بنی اسد و کوفی و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، و مردی ثروتمند بوده و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از حسن الصیقل آمده، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از یونس بن عبد الرحمن از حسن بن زیاد صیقل کوفی و کنیه اش ابو ولید و مولی است.

توضیح: «قبلا بعنوان حسن بن زیاد گذشت، به ص ۴۰۹ مراجعه شود».

و آنچه در آن از عمرو بن ابی المقدم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین که گفت: حدیث کرد مرا عمرو بن ابی المقدم، و اسم ابی المقدم ثابت بن هرمز حدّاد است.

توضیح: «عمرو بن ابی المقدم عجلی بولاء از اصحاب صادقین علیهما السلام است، و دارای کتابی لطیف است، وی ضعیف است نزد ابن الغضائری در یک قول، و ابن حجر در تهذیب التهذیب او را بعنوان عمرو بن ثابت بن هرمز بکری ابو محمد ذکر کرده

ص: ۵۰۷

و پس از ذکر مشایخ و روات او گوید: علی بن حسن بن شقیق گفت: شنیدم عبد الله بن مبارک میگفت: از عمرو بن ثابت روایت نکنید زیرا او پیشینیان را سب می‌کرده، تا آنکه گوید: - ابو حاتم او را ضعیف الحدیث و زشت اندیش و شیعه سخت شمرده است، باری طریق مؤلف به او بجهت حکم بن مسکین ضعیف است چون گذشت که او مهمل است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن ابی یحیی مدائنی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن عبد الجبار از حسن بن - علی بن فضال از ظریف بن ناصح از ابراهیم بن ابی یحیی المدائنی.

توضیح: «ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی عامه او را تضعیف کرده و خاصه او را توثیق و جرح عامه سببش آنست که وی سلف را دشنام میداده، شیخ در فهرست گوید: یعقوب بن سفیان در تاریخ خود ذکر کرده که از اسباب تضعیف وی آنست که پاره‌ای از مردم از وی شنیده بودند که بعض صحابه را لعن می‌کرده است. باری طریق مؤلف به او موثق است بجهت ابن فضال».

و آنچه در آن از عبد الملک بن اعین آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از یونس بن عبد الرحمن از عبد الملک بن اعین و کنیه‌اش ابو ضریس است، و امام صادق علیه السلام مزارش را در مدینه با اصحاب خود زیارت کرد.

توضیح: «عبد الملک بن اعین برادر زراره است، و از امام باقر و امام صادق

ص: ۵۰۸

علیهما السلام روایت می‌کند و در حیات امام صادق علیه السلام در گذشته است، چنان که کشی نقل کرده وی در مکه فوت کرده و امام صادق علیه السلام در مکه برای او طلب مغفرت کرده و رحمت طلبیده، نه در مدینه چنان که مؤلف گفته است، و عامه او را عنوان کرده‌اند و گویند عبد الملک و زراره و حرمان سه برادر رافضی هستند و از همه آنها پست‌تر عبد الملک است، ولی ابن حبان و عجلوی او را ثقه گفته‌اند، و طریق مؤلف به او صحیح است، با اینکه محمد بن خالد برقی در آنست».

و آنچه در آن از علی بن اسباط آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط.

توضیح: «علی بن اسباط بن سالم الکنندی کنیه‌اش ابو الحسن است در آغاز فطحی مذهب بود علی بن مهزیار نامه‌هایی در نادرستی عقیده‌اش بدو نوشته و وی جواب داده و هر دو به امام جواد علیه السلام مراجعه کرده، تا اینکه وی بحق گرائیده، چنان که نجاشی ذکر کرده است، و از امام هشتم علیه السلام روایاتی دارد قبل از اینکه مستبصر گردد و از روات ثقه و راستگوترین مردم است، کتابی بنام دلائل و کتاب دیگری بنام تفسیر و کتاب سوّمی بنام مزار، و چهارمی بنام نوادر دارد، و نجاشی طرق خود را بر هر چهار کتاب در فهرست خود آورده است، و طریق مؤلف باو صحیح است».

و آنچه در آن از ابو ربیع شامی آمده است، پس روایت کرده آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از حسن بن رباط از ابو ربیع شامی.

ص: ۵۰۹

توضیح: «وی نامش خلیل بن اوفی شامی عنزی است، و پاره‌ای او را خالد بن اوفی گفته‌اند که ظاهراً اشتباه باشد، وی از کسانست که از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند و نام او را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام هم ذکر کرده‌اند، و توثیق صریح نشده است، و در طریق مؤلف به او حکم بن مسکین مهمل است چنان که گذشت».

و آنچه در آن از عمّار بن مروان کلبی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمّد بن موسی بن متوکلّ - رضی اللّٰه عنه - از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از محمّد بن - حسین بن ابی الخطّاب از حسن بن محبوب از ابو ایوب خزّاز از عمّار بن مروان.

توضیح: «بعید نیست وی با عمّار بن مروان یشکری که رجالیون وی را عنوان کرده‌اند متحد باشد.

و مؤلّف - رحمة اللّٰه علیه - در مجلّد سوّم خبری برقم ۲۴۲۶ از وی نقل کرده است بعنوان مروان بن عمّار کلبی، و برقی در محاسن نیز همان خبر را از مروان کلبی آورده، لکن در کافی در کتاب العشرة آن را از مروان بن عمّار، بدون ذکر نسبت نقل نموده، و همین طور در هر کجای کافی بدون نسبت آمده است لذا قول بتعدد بسیار بعید مینماید هر چند روایت مختلف باشند، و او از اصحاب امام صادق علیه السّلام است و ثقّه می‌باشد، و طریق مؤلّف به او صحیح است».

و آنچه در آن از بکر بن صالح آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی اللّٰه عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح رازی.

توضیح: «بکر بن صالح از روایت حضرت رضا علیه السّلام است، و اگر از موسی بن جعفر علیهما السّلام از وی روایتی دیده شود، واسطه داشته و ساقط شده است، وی را نجاشی و ابن الغضائری تضعیف کرده‌اند، و دارای کتابی است موسوم

ص: ۵۱۰

بنواد، و طریق مؤلّف به او حسن است».

و آنچه در آن از ایوب بن اعین آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی اللّٰه عنه - از سعد بن عبد اللّٰه از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب از حکم بن مسکین از ایوب بن اعین.

توضیح: «ایوب بن اعین کوفی است و از وابستگان بنی طریف یا بقولی بنی رباح، و از اصحاب امام ششم و امام هفتم علیهما السّلام است، و حال وی مجهول است، و در طریق مؤلّف به او حکم بن مسکین مهمل است».

و آنچه در آن از منذر بن جیفر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی اللّٰه عنه - از محمّد بن یحیی العطّار از ابراهیم بن هاشم از عبد اللّٰه بن مغیره از منذر بن جیفر.

توضیح: «منذر - بر وزن محسن - ابن جیفر - بر وزن جعفر بنا بر ثبت رجال شیخ، و جفیر - بر وزن امیر، بنا بر ثبت رجال نجاشی - و اولی صحیح است - وی عبدی و از اهل کوفه و از روایت امام صادق علیه السّلام است، و دارای کتابی است و توثیق صریح نشده، و طریق مؤلّف به او حسن است».

و آنچه در آن از عبد الله بن میمون آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از عبد الله بن - میمون، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنهم - از علی بن ابراهیم از پدرش از عبد الله بن میمون قدّاح مکی.

توضیح: «عبد الله بن میمون بن اسود قدّاح مکی از وابستگان بنی مخزوم و ثقه

ص: ۵۱۱

است و از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد و دارای کتابهایی است، و عامه او را در رجال عنوان کرده‌اند و تضعیف نموده‌اند، و این شخص غیر از عبد الله بن میمون قدّاح است که از سران باطنیه و قرامطه بوده و مردی شعبده‌باز و ملحد بوده زیرا این مرد تا سال ۲۶۱ در قید حیات بود و بدو نامه نوشته‌اند چنان که ابن الندیم و دیگران گفته‌اند. و علامه قزوینی در حواشی و اضافات تاریخ جهانگشای جوینی طبع لیدن ج ۳ ص ۱۵۳ راجع به این موضوع تحقیق بسیار دقیق و مفیدی دارد، باری عبد الله بن - میمون قدّاح امامی مذهب بوده و چنان که از ظاهر کتب رجال دانسته می‌شود امامت موسی بن جعفر علیهما السلام را درک نکرده و چگونه میتوان گفت او همانست که در ۲۶۱ بدو نامه نوشته و جواب گرفته‌اند، و البته پاره‌ای از معروفین خلط کرده و این دو را یکی دانسته‌اند و این اشتباه محض و قول بلا تعقل است، باری، طریق مؤلف به وی حسن است به ابراهیم بن هاشم.»

و آنچه در آن از جعفر بن قاسم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و محمد بن یحیی و احمد بن ادریس هر سه از احمد بن ابی عبد الله از پدرش جعفر بن قاسم.

توضیح: «در تمامی نسخه‌ها که نزد ما است «جعفر بن قاسم» ثبت شده، و به این نام در کتب رجال ذکری نیامده است، و مؤلف در مجلد سوم تحت رقم ۲۵۱۸ خبری از وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از طریق مذکور در اینجا پیداست که از محاسن برقیّ اخذ شده و در کتاب سفر محاسن حفص بن قاسم است و نیز در کافی در کتاب حجّ در باب الدعاء فی الطريق از علی بن ابراهیم از پدرش از

ص: ۵۱۲

محمد بن ابی عمیر از قاسم صیرفی از حفص بن قاسم آمده است، و لذا باید بگوئیم در نسخه‌های این کتاب یا در نسخه اصل سهوی روی داده و حفص «جعفر» خوانده یا نوشته شده برای تشابهی که در خطّ میان آن دو است، و شیخ در رجال گوید:

حفص بن قاسم از اصحاب امام صادق علیه السلام و کوفی است، و مدح یا ذمّی در باره او ندارد، و علامه حلّی طریق مؤلف را به وی صحیح میدانند.»

و آنچه در آن از منصور صیقل آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الجبار از ابو محمد ذهلی از ابراهیم بن - خالد عطار از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور صیقل.

توضیح: «منصور بن ولید صیقل کوفی و از اصحاب امام صادق علیه السلام و پدرش امام باقر صلوات الله علیه می‌باشد، و از دو خبر که در کافی یکی در باب تمحیص و امتحان و دیگری در کتاب روضه برقم ۵۲۰ آمده است چنین بدست می‌آید که وی از مخلصین و ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام بوده است، اما ابو محمد ذهلی نامش معلوم نیست، و از طریق احادیث و کتب رجال آن ابو محمد که محمد بن - عبد الجبار از وی نقل می‌کند عبد الله بن جبلة است، لکن وی کنانی است نه ذهلی، و در کافی در باب نوادر کتاب جنائز برقم ۳ خبری از ابو علی اشعری از محمد بن - عبد الجبار از ابو محمد هذلی از ابراهیم بن خالد قطان از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور نقل می‌کند و از این سند معلوم می‌شود که ابو محمد هذلی با ابو محمد ذهلی متحدند و نیز ابراهیم بن خالد عطار با ابراهیم بن خالد قطان یکی است، و حال این دو تن به هر دو عنوان که دارا هستند در کتب رجال مجهول است، و همچنین محمد بن - منصور».

و آنچه در آن از علی بن میسرآ آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم -

ص: ۵۱۳

رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از علی بن - میسرآ.

توضیح: «علی بن میسرآ بصری از اصحاب حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام است، و مؤلف در مجلد سوم تحت رقم ۲۵۵۱ نامه‌ای از وی نقل کرده که بامام جواد علیه السلام نوشته و سؤالی کرده است، لکن شیخ او را در عداد اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است، وی توثیق صریح نشده و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به نزد علامه صحیح است، و اختلاف در مورد محمد بن عیسی بن عبید است».

و آنچه در آن از محمد بن قاسم استرآبادی آمده است، پس از خود او روایت کرده‌ام.

توضیح: «محمد بن قاسم استرآبادی مفسر همان کس است که تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام منسوب به او است، نجاشی وی را عنوان نکرده ولی استادش ابن الغضائری او را در ضعفا - چنان که از او نقل کرده‌اند - عنوان نموده و ضعیفش شمرده و گوید: کذاب است. و مرحوم مجلسی اول در شرح فقیه نظر او را رد کرده و گوید: «شخصی چون صدوق بدو اعتماد کرده و از او نقل می‌کند، و شیخ اجازه خود معرفی کرده است، و نیز گوید: پندار اینکه چنین تفسیری شایسته آن نیست که بمعصوم نسبت داده شود گمانی است باطل و مردود. و هر کس را که با سخنان اهل بیت انسی باشد داند که کلمات آنان است، و استاد ما شهید ثانی بر او اعتماد کرده و از تفسیر وی در کتابهایش بسیار نقل می‌کند. و همان اعتماد شاگرد و تلمیذش صدوق بر او برای صحت قول ما کافی است - انتهى» و علامه حلی در خلاصة الرجال او را ضعیف و کذاب گفته، و گوید: «ابو جعفر ابن بابویه از وی تفسیری را که او از دو تن مجهول الحال، بنام یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار از پدرانشان از امام عسکری علیه السلام آن را نقل کرده روایت می‌کند و این تفسیر از قول سهل بن - احمد بن عبد الله دیباجی از پدرش احمد بن عبد الله با احادیثی این چنین منکر ساخته شده است» و استرآبادی در منهج المقال همین گفتار را از علامه نقل کرده است، و

صاحب جامع الروات نیز از منهج المقال مثل آن را ذکر نموده است.

و آنچه نظر ما است هم در باره تفسیر و هم در باره مؤلفش، اینست که اختلاف را رها کنیم و بخود تفسیر مراجعه کرده تا حق ظاهر شود، در این تفسیر موجود که ثابت نیست همان باشد که مصدر صدوق - علیه الرحمة - بوده مطالب درستی هست که نسبتش را بمعصوم میتوان داد چون با اصول مذهب و کتاب و سنت و عقل سازگار است، و مطالبی نیز هست که با تأویل و توجیه و تکلف میتوان آن را با اصول مذهب توفیق داد، و مطالبی هم هست که بهیچ وجه نمی توان آن را بمعصومین نسبت داد، نه تنها به معصومین علیهم السلام بلکه حتی به یک فرد مسلمان امامی مذهب که به اصول امامیه پای بند باشد نمیتوان نسبت داد، برای نمونه یکی دو مثال آورده می شود: مثلاً گوید: «هنگامی که ابو جهل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست که اگر تو براستی پیغمبری بخواه که صاعقه ای اکنون فرود آید و مرا بسوزاند و صاعقه نیامد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابا جهل جز این نیست که خداوند به یک علت عذاب را از تو برداشت، و آن اینست که از صلب تو ذریه طیبه ای بدینا خواهد آمد و او عکرمه فرزند تو است، و بزودی امور مسلمانان را در دست خواهد گرفت و چنانچه رعایت فرمان خدا را بکنند در نزد او جلیل و بزرگ خواهد بود که اگر این سبب نبود هر آینه عذاب بر تو نازل می شد». و باید دانست که این ذریه طیبه را ارباب تاریخ و تراجم جزء دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله نام برده اند و گویند: «کان شدید العداوة لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الجاهلیة» و اسد الغابه گوید: «و من أشبه أباه فما ظلم» هر کس به پدرش مشابه باشد ستم نکرده، و ویرا در جاهلیت در دشمنی رسول خدا همگام پدرش همی دانند، و در غزوه احد فرمانده ستون چپ لشکر مشرکین بوده، و در غزوه بدر چند تن از مسلمانان را بقتل رسانیده که از جمله آنها رافع بن معلی بن لوذان است، و دشمنی این ذریه طیبه با امیر المؤمنین علیه السلام برای آنان که با تاریخ اسلام آشنایند محل تردید نیست، و توجیه باینکه مراد فردی از نسل عکرمه است بی وجه است زیرا علماء انساب و ارباب سیر جملگی نص صریح دارند که وی پس از خود کسی را نگذاشت و گویند: «لیس

لعکرمة عقب و انقرض نسل ابی جهل الا من بناته»

و نیز این ذریه طیبه! از آن چند تنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمان داد مسلمانان مأمورند در هر کجا اینان دیده شدند آنها را بکشند و لو پناه به پرده خانه کعبه برده باشند یا در زیر پرده خانه پنهان شده باشند، و بیمن فرار کرد، و از جمله مطالب نادرست که در این تفسیر آمده اینست که گوید: آیه شریفه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** در باره جماعتی آمده که از جمله آنان صهیب رومی غلام عبد الله بن جدعان بوده است، با اینکه صهیب از منحرفین از امیر المؤمنین علیه السلام بوده و شیخ مفید در اختصاص و کشی در رجال از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

«رحم الله بلالا كان يحبنا اهل البيت و لعن الله صهيبا فإنه كان يعاديننا»

«کان بلال عبدا صالحا و صهیب عبد سوء یبکی علی فلان»

. و نیز از جمله مطالب غیر صحیح آن اینست که گفته است: «چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مسجد خود را بنا کرد مهاجر و انصار از خانه‌های خود در اطراف مسجد هر یک دری بمسجد باز کردند و جبرئیل نازل شد و ابلاغ کرد که خداوند امر فرموده همه اصحاب باید درهائی را که بمسجد باز کرده‌اند مسدود کنند و اولین کسی که مأموریت به بستن باب خود کرد عباس بن عبد المطلب بود». در حالی که عباس هنوز نه ایمان آورده بود و نه مهاجرت بمدینه کرده بود. و در غزوه بدر جزء اسیران بود که با دادن فدیة آزاد گشت. و از این قبیل مطالب نادرست که گفتن همه آنها در اینجا مناسب نیست و گفتن پاره‌ای هم در این روزگار مصلحت نمی‌باشد، اکنون خواننده خود بیندیشد که ممکن است این گونه سخنان را به ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نسبت داد یا نه، و آیا اختیار کردن صدوق - علیه الرحمه - بعضی از روایات کتابی را دلیل بر آنست که بر تمام آن کتاب و مؤلفش اعتماد کرده است، اگر چنین باشد باید بر تمام ضعفا و مجروحین که در مشیخه عنوان کرده و در این کتاب از ایشان حدیث آورده اعتماد کرده باشد و حال اینکه ما می‌بینیم از وهب بن وهب کذاب احادیثی نقل کرده و خود او را در مجلد پنجم ذیل حدیث ۵۰۲۳ تضعیف نموده است، و همچنین از احمد بن هلال عبرتائی اخباری نقل کرده و خود او را در مقدمه کمال الدین ضعیف می‌داند و می‌گوید وی

ص: ۵۱۶

نزد مشایخ ما مجروح است، و گویند عمل به متفردات وی جایز نیست.

و همچنین سکونی را در مشیخه عنوان کرده و در کتاب احادیثی از وی نقل کرده و خود در باب میراث مجوس در همین مجلد گوید: «لا افتی بما ینفرد السکونی بروایته» پس بآنچه وی تنها روایت کرده اعتمادی نداشته و معلوم می‌شود وی بهر حدیثی که صدور آن را به هر دلیل ثابت می‌دانسته اعتماد می‌کرده است نه بکتاب یا صاحب کتاب، و هنگامی میتوان گفت که فلان کس بر فلان کتاب یا مؤلف آن اعتماد داشته که خود آن شخص تصریح کرده باشد، نه آنکه چون مطالبی از کتابی نقل کرده، پس بدان اعتماد داشته است هر چند در مقام احتجاج باشد، زیرا دلیل اخص از مدعی است، و چه بسیار بزرگان ما از کتب عامه مطالبی در مقام احتجاج نقل کرده‌اند ولی به تمام کتاب اعتمادی ندارند و به آنچه صحیح دانسته‌اند تمسک نموده‌اند. و اینکه فرموده:

صاحب تفسیر استاد اجازه او بوده این نیز نادرست است، زیرا تنها کتاب خود او را از وی نقل کرده و در سلسله اجازات و مشایخ چنان که از همین مشیخه پیداست در هیچ کجا جزء مشایخ که کتاب دیگران را با اجازه ایشان روایت کرده باشد نامی از او نیست، و قدما رسمشان چنین بوده که هر کتاب را از مؤلف یا از مجاز از مؤلف یا از مجاز از مؤلف اجازه گرفته سپس از آن روایت می‌کرده‌اند و آنانی که تنها کتاب خودشان را اجازه داده‌اند واضح است که جزء مشایخ و اساتید بدان معنی که منظور شده نبوده‌اند، و اینکه گفته‌اند: در همه جا از وی مترضیا یا مترحما یاد کرده این درست است ولی دلیل توثیق و اعتماد نیست زیرا صدوق - رحمه الله - از بسیاری از علماء عامه بلا واسطه نقل می‌کند، و برای تمیز آنان از علماء خاصه، شیعیان از

ایشان را با ترصی و استرحام مشخص میسازد، و اساساً رضیله و رحمله (رضی الله عنه و رحمه الله) دلیل اعتماد نیست بدلیل اینکه نجاشی احمد بن محمد جوهری را عنوان کرده و در باره‌اش رحمه الله گفته است و خود میگوید: «رأیت شیوخنا یضعفونه فلم أرو عنه شیئاً» (مشایخ ما او را تضعیف کرده‌اند پس من از وی روایتی نقل نکردم)، باری چون امام علیه السلام را حجت خدا می‌دانیم و از گفتن نادرست و بیهوده او را مبراً و منزّه می‌دانیم، اگر در کتابی از کتب مذهبی مطلبی را به امام نسبت داده‌اند و

ص: ۵۱۷

نادرستی آن مطلب آشکار است نقل آن را جایز نمی‌دانیم تا چه رسد به تمسک و احتجاج، مگر اینکه ثابت شود از روی تقیه فرموده است،

و چنانچه محملی از قبیل تقیه نداشت بضرر قاطع آن را افترا می‌شمیریم، و ابن الغضائری و اتباعش از این رو مؤلف را جرح و کتاب را موضوع می‌دانند، و اینکه در متأخرین یعنی پس از قرن دهم به این کتاب عنایت بیشتری شده از جهت اخباریست که در فضائل و مناقب اهل بیت عصمت علیهم السلام و طعن مخالفینشان در آنست بوده. و مطلبی که باید ناگفته نماند اینست که ابن الغضائری کتاب را نسبت به ابی الحسن الثالث علیه السلام یعنی حضرت هادی داده است، و حال اینکه این کتاب موجود منسوب به حسن بن علی حضرت عسکری علیه السلام است.

و مطلب دیگر اینکه شیخ صدوق در این کتاب و امالی و هر کجا که از تفسیر جرجانی نقل کرده است از محمد بن ابی القاسم از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران آن دو از امام عسکری علیه السلام و یا از آن حضرت از پدرش ابی الحسن الثالث نقل کرده است، و حال آنکه بمقتضای آنچه در مقدمه این تفسیر موجود آمده راوی امام پسران هستند که نزد امام باقی ماندند نه پدران آنها، و این امور همه علائم خلط و ضعف مستند است و یا آن نسخه که صدوق از آن نقل کرده غیر این بوده که اکنون موجود است - وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰبَعَهُ الْهُدٰی».

و آنچه در آن از حماد نواء آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از پدرش از محمد بن خالد برقی از محمد بن سنان از ابن مسکان از حماد نواء.

توضیح: «ابن اثیر در لباب الانساب نواء را بفروشنده هسته‌های خرما معنی کرده است، و حماد نواء در رجال شیخ جزء اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر شده است ولی حالش مجهول است، و طریق مؤلف به وی بمحمد بن سنان ضعیف است بنا بر مشهور».

ص: ۵۱۸

و آنچه در آن از خالد بن ابی العلاء خفاف آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از محمد بن - ابی عمیر از خالد بن ابی العلاء خفاف.

توضیح: «ظاهراً لفظ «ابن» از جانب نسخه‌بردارها اضافه شده و در اصل خالد ابو العلاء خفاف بوده است و ی خالد بن طهمان است که نجاشی از بخاری ترجمه او را نقل کرده است، و عسقلانی در تهذیب التهذیب گوید: خالد بن طهمان سلولی ابو العلاء خفاف کوفی و از ابن معین نقل کرده که وی ابتدا او را ثقه می‌دانست و ده سال قبل از مرگش از قول خود بازگشت و او را تضعیف کرد، ولی ابن حبان او را در قسم ثقات آورده، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از کاهلی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از عبد الله بن یحیی الکاهلی.

توضیح: «عبد الله بن یحیی الکاهلی کوفی است، و کنیه‌اش ابو محمد، وی برادر اسحاق بن یحیی است و هر دو از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام اند، و عبد الله در نزد امام کاظم علیه السلام موقعیت خاصی داشته، و دارای کتابی است و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از اسماعیل بن فضل آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنه - از حسین بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر

ص: ۵۱۹

از محمد بن ابی عمیر از عبد الرحمن بن محمد از فضل بن اسماعیل بن فضل از پدرش اسماعیل بن فضل هاشمی.

توضیح: «اسماعیل بن فضل بن یعقوب بن فضل بن عبد الله بن حارث بن نوفل بن - حارث بن عبد المطلب ثقه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و بصری بوده، و در طریق، جعفر بن محمد بن مسرور و لو غیر مذکور است ولی چون از مشایخ اجازه است ضرری نمیرساند.»

و آنچه در آن از ابو الحسن نهدی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از ابی الحسن نهدی.»

توضیح: «این شخص در باب کنیه رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی ذکر شده ولی حال و نامش مجهول است و ظاهراً امامی مذهب و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از عمران حلبی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از عمران حلبی و کنیه‌اش ابو الفضل است.

توضیح: «عمران بن علی بن ابی شعبه حلبی از اهل کوفه، و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، نجاشی او را در جمله آل ابی شعبه حلبی توثیق نموده، و مرجع شمرده است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از حسن بن هارون آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن - محمد بن ابی نصر بزنطی از عبد الکریم بن عمرو از حسن بن هارون.

توضیح: «حسن بن هارون مشترک است میان حسن بن هارون کندی و حسن بن - هارون کوفی و حسن بن هارون بن خارجه، و ممکن است هر سه یکی باشند، یا کندی و کوفی وصف یکی باشد و ابن خارجه شخص دیگر و یا هر یک عنوانی علی جده باشند بهر حال مجهول الحال و ناشناخته‌اند و طریق مؤلف به وی قوی است بعد الکریم بن عمرو که واقفی موثق است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن سفیان آمده است. پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان از ابراهیم بن سفیان.

توضیح: «ابراهیم بن سفیان در رجال مذکور نیست و مهمل و مجهول است، و طریق مؤلف به وی ضعیف است به محمد بن سنان بنا بر مشهور».

و آنچه در آن از حسین بن سالم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از عبد الله بن جبلة از ابی عبد الله خراسانی از حسین بن سالم.

توضیح: «شاید وی همان حسین بن سالم همدانی خازنی کوفی باشد که شیخ طوسی

ویرا در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است، و شاید شخص دیگری باشد بهر حال حالش مجهول است، و در طریق ابو عبد الله خراسانی در کتب رجال مذکور نیست و از خبری که مؤلف در مجلد سوم تحت رقم ۲۸۸۴ نقل کرده است وی از مخالفین بوده و بحق باز گشته است و عنوانش بعدا خواهد آمد».

و آنچه در آن از یوسف طاطری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از محمد بن سنان از یوسف بن - ابراهیم طاطری.

توضیح: «طاطری - بفتح طاء اول و دوم - بکسی گویند که فروشنده لباس سفید دمشق و مصری بوده است، و یوسف بن ابراهیم طاطری را شیخ در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده و حالش مجهول است، و طریق مؤلف به وی بمحمد بن - سنان ضعیف است بنا بر مشهور».

و آنچه در آن از فضالة بن أيوب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن - ایوب. و نیز از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن - سعید از فضالة بن ایوب.

توضیح: «فضالة بن أيوب دانشمندی فقیه و ثقه و از اصحاب امام هفتم و امام هشتم علیهما السلام است، و ویرا از کسانی دانند که اخبار وی را صحیح دانند و سند آن را ننگرند (که وی از چه کسی یا کسانی از معصوم روایت کرده است) و دارای کتابی است، و هر دو طریق مؤلف به وی صحیح است.»

ص: ۵۲۲

و آنچه در آن از یحیی ازرق آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ابان بن - عثمان از یحیی بن حسان ازرق.

توضیح: «یحیی بن حسان - یا ابن عبد الرحمن - از رقی ثقه و از اصحاب موسی بن - جعفر و علی بن موسی علیهما السلام میباشد، و طریق مؤلف به وی حسن است.»

و آنچه در آن از علی بن نعمان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم هر دو از علی بن نعمان.

توضیح: «علی بن نعمان رازی حالش بلکه شخصش نیز مجهول است، مؤلف در مجلد ۲ تحت رقم ۱۰۱۱ خبری از وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، ولی در کتب رجال علی بن نعمان نخعی که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است عنوان شده، و اتحاد این دو عنوان بعید است، و بهر حال این شخص مجهول الحال است، و اما طریق مؤلف به وی نزد علامه حلی صحیح است.»

و آنچه در آن از احمد بن محمد بن مطهر یار (امام عسکری) علیه السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن محمد بن مطهر یار ابی محمد علیه السلام.

ص: ۵۲۳

توضیح: «احمد بن محمد بن مطهر در کتب رجال عنوان نشده است و لکن اینکه مؤلف او را به یار امام، و همنشین با آن حضرت ستوده خود مدحی است بالغ، و در کتاب حج ج ۳ رقم ۲۸۶۸ در روایتی با امام عسکری علیه السلام مکاتبه‌ای دارد، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از اَبی عبد الله خراسانی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از اَبی عبد الله خراسانی.

توضیح: «گذشت که وی ابتدا از مخالفین حقّ بوده و بعدا به حقّ گرویده و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از حارث - فرش فروش - آمده، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن سنان از حارث بیاع أنماط.

توضیح: «حارث را شیخ دو بار در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده، اما حالش مجهول است، و طریق مؤلف به او از جهت محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است».

و آنچه در آن از عمرو بن سعید ساباطی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن محمد بن یحیی العطار - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن حسن بن - علی بن فضال از عمرو بن سعید ساباطی.

توضیح: «عمرو بن سعید زیّات ساباطی ظاهرا از اهل مدائن بوده و از اصحاب

ص: ۵۲۴

حضرت رضا علیه السلام است، و نجاشی او را ثقه گفته است، و شیخ در کتاب غیبت او را فطحی دانسته، و طریق مؤلف به او بجهت أحمد بن الحسن موثق است».

و آنچه در آن از علی بن محمد حنینی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن اَبی القاسم از محمد بن - علی کوفی از محمد بن سنان از علی بن محمد حنینی.

توضیح: «این شخص را در کتب رجال نیافتیم، و ظاهرا امامی مذهب است زیرا که در فضیلت زیارت امام کاظم روایتی از علی بن عبد الله بن مروان از ابراهیم بن عقبه نقل می‌کند، و همچنین در کتاب ارت در ابطال عول، باری طریق مؤلف به او بجهت محمد بن سنان ضعیف است».

و آنچه در آن از سوید القلاء آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از حسن بن متیل از محمد بن حسین بن - اَبی الخطّاب از علی بن نعمان از سوید القلاء.

توضیح: «سوید» بر وزن «زبیر»، و «قلاء» بر وزن «فلاح» ابن مسلم مولای شهاب بن عبد ربّه است، و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، و نجاشی او را ثقه گفته است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از متنی بن عبد السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از معاویة بن حکیم از عبد الله بن -

مغیره از مثنی بن عبد السلام».

توضیح: «مثنی بن عبد السلام عبدی - به ولاء - از اهل کوفه بوده و لقبش «حنّاط» است، وی دارای کتابی است، لکن توثیق صریح نشده است، و طریق مؤلف به او بجهت معاویه بن حکیم قوی است».

و آنچه در آن از جعفر بن ناجیه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از حسن بن متیل دقاق از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر بجلی از جعفر بن ناجیه.

توضیح: «جعفر بن ناجیه از اهل کوفه و عرب خالص نیست، و از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، و طریق مؤلف - علیه الرحمه - به او صحیح است».

و آنچه در آن از ذریح محاربی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ذریح بن یزید بن محمد محاربی؛ و ایضا از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب از صالح بن رزین از ذریح.

توضیح: «ذریح - بر وزن امیر - و محاربی - بر وزن محاسبی - است، و ذریح بن محمد شخصی جلیل القدر و ثقه از اصحاب امام کاظم و علی بن موسی علیهما السلام است، کنیه‌اش ابو الولید است و دارای کتابی می‌باشد، و طریق اول مؤلف به وی حسن همانند صحیح است، و طریق دوم حسن است».

و آنچه در آن از کلیب اسدی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی

الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن عیسی از محمد بن خالد از فضالة بن - ایوب از کلیب بن معاویه اسدی صیداوی.

توضیح: «قبلا در ص ۴۴۲ عنوان وی گذشت».

و آنچه در آن از عبد الله بن جعفر حمیری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهم - از عبد الله بن جعفر حمیری.

توضیح: «عبد الله بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامع حمیری کنیه‌اش ابو العباس است وی وارد کوفه شد و اهل کوفه از وی اخذ حدیث کردند و بسیار از او استفاده نمودند، او از اصحاب امام هادی و عسکری علیهما السلام است، و از شیوخ قم و بزرگان محدثین آن دیار بشمار میرود، دارای کتابهای بسیاری است، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن عثمان عمروی - قدس الله روحه - آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهم - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عثمان عمروی.

توضیح: «محمد بن عثمان بن سعید عمروی - رضوان الله علیه - وکیل ناحیه مقدسه بوده و دومین فرد از نوآب اربعه است، کنیه‌اش ابو جعفر و دارای منزلت و مقامی است - همانند پدرش عثمان بن سعید نایب اول - در نزد امامیه، در سال ۳۰۵ هجری در جمادی الاولی او از دنیا رفته، و قبرش در بغداد مشهور است وی دارای کتابهایی

ص: ۵۲۷

است چنان که شیخ در غیبت ذکر کرده است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از صالح بن عقبه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان و یونس بن عبد الرحمن هر دو از صالح بن عقبه بن قیس بن - سمعان بن ابی ربیحه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله.

توضیح: «صالح بن عقبه بن قیس شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است و آنچه در کتب دیده می‌شود روایت او از امام صادق علیه السلام مع الواسطه است، و از موسی بن جعفر علیه السلام بلا واسطه روایت می‌کند، ابن الفضائری او را غالی و کذاب دانسته و علامه حلّی نیز از وی پیروی نموده، و شیخ او را در فهرست عنوان کرده و گوید: وی دارای کتاب است، و در طریق مؤلف به او سعدآبادی مهمل است.»

و آنچه در آن از حسین بن محمد قمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسین بن - محمد قمی از علی بن موسی الرضا علیه السلام.

توضیح: «حسین بن محمد قمی را شیخ از اصحاب امام جواد علیه السلام شمرده است و حالش مجهول و طریق مؤلف به او حسن است.»

و آنچه در آن از حسین بن زید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن -

ص: ۵۲۸

علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از ایوب بن نوح از محمد بن - ابی عمیر از حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

توضیح: «حسین بن زید ملقب به ذو الدمه میباشد و کنیه‌اش ابو عبد الله است، و در کتب رجال ما توثیق صریح نشده است، ولی دارقطنی که از رجالیون عامه می‌باشد او را توثیق کرده است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از نعمان بن سعد یار امیر المؤمنین علیه السلام آمده است، پس حدیث کرده است مرا بدان محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن سنان از ثابت بن ابی صفیه، از سعید بن جبیر از نعمان بن سعد.

توضیح: «نعمان بن سعد از یاران امیر مؤمنان علیه السلام است و ابن حجر وی را در تهذیب و در تقریب التهذیب عنوان کرده و گوید: ابن حبان او را در ثقات آورده، و در کتب رجال خاصه ذکر ندارد مگر همین که مؤلف ویرا از ارادتمندان امیر المؤمنین علیه السلام وصف کرده است، و طریق مؤلف به وی ضعیف است به محمد بن سنان بنا بر مشهور».

و آنچه در آن از حمدان دیوانی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن - زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حمدان دیوانی.

توضیح: «ابن اثیر در لباب گفته است دیوان محله یا کوئی است در مرو، و مؤلف

ص: ۵۲۹

از حمدان دیوانی حدیث ۳۱۸۹ را نقل کرده که در فضیلت زیارة حضرت رضا علیه السلام است، و طریق مؤلف به وی حسن است».

و آنچه در آن از حمزة بن حرمان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از حمزة بن حرمان بن اعین وابسته بنی شیبان و کوفی.

توضیح: «حمزة بن حرمان - بر وزن سبحان - از اصحاب امام باقر و صادق علیهما السلام است، و دارای کتاب است، و آل اعین از شیعیان به نام کوفه‌اند، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن اسماعیل برمکی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از علی بن احمد بن موسی، و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب - رضی الله عنهم - از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی.

توضیح: «محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر برمکی معروفست بصاحب صومعه، کنیه‌اش از ابو عبد الله است، در قم سکونت داشته ولی اهل آنجا نبوده، نجاشی او را توثیق و ابن الغضائری تضعیف کرده است. و علامه حلی قول نجاشی را ترجیح داده، وی دارای کتاب است و طریق مؤلف به او صحیح است و آن سه تن که در ابتدای طریق آمده‌اند از مشایخ اجازه میباشند».

و آنچه در آن از اسماعیل بن فضل که در ذکر حقوق از علی بن الحسین

ص: ۵۳۰

سید العابدین علیهما السلام روایت شده است آمده، پس روایت کرده‌ام آن را از علی بن - احمد بن موسی - رضی الله عنه - که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن جعفر کوفی اسدی گفت: حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت: حدیث کرد ما را عبد الله بن احمد گفت: حدیث کرد ما را اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار ثمالی از سید العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

توضیح: «این شخص قبلاً در ص ۵۱۸ عنوان شد و نسب و حال او را بیان کردیم و اینجا در طریق علی بن احمد بن موسی مهمل است، و محمد بن جعفر کوفی ثقه می‌باشد و محمد بن اسماعیل برمکی گذشت که مورد اختلاف است، و عبد الله بن احمد مشترک است میان چند تن و ظاهراً وی عبد الله بن احمد رازی باشد و چنانچه او بوده باشد علامه حلی گوید: من در باره او توقّف دارم - یعنی ثقه‌اش نمی‌دانم».

و آنچه در آن از وصایا و سفارشات امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندش محمد بن - حنفیه - رضی الله عنه - آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حماد بن عیسی از کسی که وی نام او را نبرده است از امام صادق علیه السلام، و بیشتر افراد در این سند اشتباه میکنند و حماد بن - عثمان را بجای حماد بن عیسی قرار می‌دهند، و ابراهیم بن هاشم حماد بن عثمان را درک نکرده ولی حماد بن عیسی را ملاقات و از او روایت کرده است.

توضیح: «ترجمه حال حماد بن عیسی گذشت و این وصیت از مراسیل اوست و

ص: ۵۳۱

طریق مؤلف به حماد در اینجا حسن است».

و آنچه در آن از عطاء بن سائب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن - احمد بن ادريس - رضی الله عنه - از پدرش از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از دی از ابان بن احمر از عطاء بن سائب.

توضیح: «عطاء بن سائب را علماء رجالی ما ذکر نکرده‌اند، و در کتب رجال عامه عنوان شده و توثیق او را از چندین تن ابن حجر در تهذیب التهذیب نقل کرده است جز اینکه گویند: اختلط فی آخر عمره، و ظاهراً وی امامی بوده و تقیه می‌کرده و در آخر عمر مذهب خود را بصورتی که مزاحم او نباشند اظهار نموده است، ابن حجر گوید: کسانی که پیش از اختلاط از وی روایت کرده‌اند روایاتشان معتمد است و آنان که پس از اختلاط وی از او روایت کرده‌اند قابل اعتماد نیست، و در مجلد چهارم ص ۴ از وی روایتی نقل شده که از آن استفاده می‌شود که او تقیه می‌کرده و آن خبر اینست که که گوید: علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «هر گاه در زمان ائمه جور بودید به احکام آنان حکم کنید، و خود را بمخالفت با آنان مشهور ننمائید که کشته خواهید شد و اگر بتوانید نوعی رفتار کنید که مطابق احکام ما باشد و گرفتار نشوید آن بهتر است»، و پاره‌ای گفته‌اند در آغاز عامی مذهب بوده و سپس تشیع اختیار کرده است البته در اواخر عمر، و اما طریق مؤلف به او با اینکه ابان بن عثمان ناووسی در آن است صحیح است، زیرا وی از اصحاب اجماع میباشد، و حسین بن - احمد بن ادريس از مشایخ اجازه است».

و آنچه در آن از احمد بن عائذ آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شَاء از احمد بن - عائذ.

ص: ۵۳۲

توضیح: «احمد بن عائذ بن حبیب أحمسی بجلی بولاء از روات امام باقر و امام صادق علیهما السلام میباشد و ثقه است و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از ابراهیم بن محمد ثقفی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن حسین مؤدب از احمد بن علی اصفهانی از ابراهیم بن - محمد ثقفی، و ایضا روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از احمد بن - علویة الاصفهانی از ابراهیم بن محمد ثقفی.

توضیح: «ابراهیم بن محمد ثقفی صاحب کتاب غارات معروف است وی اهل کوفه بوده و بعد به اصفهان آمده و در آنجا وفات کرده است، گویند او در آغاز زیدی مذهب بوده و سپس به امامیه پیوسته است، و سبب انتقال او از کوفه به اصفهان کتاب معرفت بود که تألیف کرد و چون در آن فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت بسیار بود یارانش مصلحت ندانستند که آن را روایت کند. وی پرسید اهل کدامین دیار از شیعه دورترند گفتند اهل اصفهان، سوگند یاد کرد که آن را جز در اصفهان روایت نکند لذا بآنجا آمد و تا آخر عمر در اصفهان زندگی میکرد، دارای تألیفات بسیاری است، ولی توثیق صریح نشده است هر چند کتابهای او را معتبر می‌دانند. و احمد بن علویة اصفهانی در طریق توثیق نشده است.»

و آنچه در آن از عمرو بن ثابت آمده است (و او عمرو بن ابی المقدام میباشد)، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار و حسن بن متیل هر دو از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عمرو بن

ص: ۵۳۳

ثابت ابی المقدام.

توضیح: «سابقا در ص ۵۰۶ عنوان او گذشت و در اینجا تکرار شده است.»

و آنچه در آن از علاء بن سیاه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شَاء از ابان بن عثمان از علاء بن سیاه.

توضیح: «علاء بن سیاه - بفتح سین و تخفیف یاء - اهل کوفه و غیر عرب خالص است، و از روات امام صادق علیه السلام می‌باشد، وی حالش مجهول است، و مؤلف در باب «من یجب ردّ شهادته» از وی روایت می‌کند و چون ابان بن عثمان از اصحاب اجماع است، فی الجمله دلالت می‌کند که از ضعفا نباشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن حکم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن احمد بن ادریس - رضی الله عنه - از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی از سهل بن - زیاد آدمی از جریری که نامش سفیان است از ابی عمران ارمنی از عبد الله بن حکم، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از احمد بن ادریس از محمد بن حسان از ابی عمران موسی بن زنجویه ارمنی از عبد الله بن حکم.

توضیح: «عبد الله بن حکم ارمنی منسوب به بلاد ارمن که طائفه‌ای از رومیان شرقی باشند است، وی ضعیف و مرتفع القول است، دارای کتابی میباشد و طریق اول مؤلف بجهت بودن سهل بن زیاد در آن ضعیف است و همچنین به ابی عمران، و

ص: ۵۳۴

طریق دوم به او و محمد بن حسان».

و آنچه در آن از علی بن احمد بن اشیم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن خالد از علی بن احمد بن اشیم.

توضیح: «علی بن احمد بن اشیم - بر وزن احمد، و گفته‌اند بر وزن زبیر - از اصحاب حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام است، و حالش مجهول است، و طریق مؤلف به او صحیح میباشد».

و آنچه در آن از علی بن مطر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن - زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن - سنان از علی بن مطر.

توضیح: «علی بن مطر در کتب رجال عنوان نشده است، و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان ضعیف است بنا بر مشهور».

و آنچه در آن از یاسین ضریر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - گفتند: حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و عبد الله بن - جعفر حمیری هر دو از محمد بن عیسی بن عبید از یاسین ضریر بصری.

توضیح: «شیخ طوسی یاسین ضریر زیات بصری را در فهرست عنوان کرده، و نجاشی گوید: هنگامی که امام هفتم علیه السلام را به بصره بردند یاسین با آن حضرت

ص: ۵۳۵

ملاقات داشت و روایاتی از او نقل کرده، و کتابی را که منسوب به اوست تألیف کرده است، و طریق مؤلف بجهت عبیدی مورد گفتگو است علامه آن را صحیح می‌داند».

و آنچه در آن از علی بن غراب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از احمد بن ادریس از محمد بن حسان از ادریس بن - حسن از علی بن غراب و وی ابن ابی المغیره ازدی است.

توضیح: «علی بن غراب در فهرست شیخ بعنوان علی بن عبد العزیز عنوان شده است، و ابن حجر در تقریب و تهذیب او را بعنوان علی بن غراب فزاری عنوان کرده، و گفته است به وی ابو الولید کوفی گویند قاضی بوده و کنیه اش ابو الحسن است، و خطیب در مجلد اول تاریخ بغداد ص ۲۵۵ از ابن معین نقل کرده که گفته است: به علی ابن غراب باکی نیست جز اینکه تشیع اختیار کرده است، و خیری را با ذکر سند از وی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده. و مؤلف در نوادر آخرین باب این کتاب از او خبری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، و ظاهراً علی بن غراب فزاری است نه ازدی چنان که از مؤلف ترجمه اش گذشت، و یا اینکه علی بن غراب ازدی غیر از علی بن غراب فزاری است که شمه‌ای از حالش گفته شد، و مؤلف در آینده نزدیک علی بن عبد العزیز را عنوان کرده پس علی بن غراب ازدی را غیر از علی بن - عبد العزیز می‌داند بخلاف شیخ که هر دو را متحد می‌داند، باری طریق مؤلف به او به جهت محمد بن حسان و ادیس بن حسن ضعیف است.»

و آنچه در آن از قاسم بن برید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد

ص: ۵۳۶

از پدرش از محمد بن سنان از قاسم بن برید بن معاویه عجل.

توضیح: «قاسم بن برید از اصحاب امامان صادق و کاظم علیهما السلام و ثقة و دارای کتاب است، و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان ضعیف است.»

و آنچه در آن از احمد بن هلال آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن هلال.

توضیح: «احمد بن هلال عبرتائی را مؤلف خود در مقدمه کمال الدین ضعیف دانسته و گوید: او در نزد مشایخ ما مجروح است، و استاد ما از سعد بن عبد الله نقل کرده که گفته است: ما ندیده و نشنیده‌ایم شیعه مذهبی که از تشیع به ناصبیت رود جز احمد بن هلال، و مشایخ و استادان گویند: آنچه را که در روایت آن احمد بن - هلال منفرد است جایز نیست عمل بدان، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از ابو هاشم جعفری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از ابو هاشم جعفری.

توضیح: «ابو هاشم داود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب - رحمه الله - از اهل بغداد بوده، و ثقة و جلیل القدر و عظیم المنزله است و از حضرت جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام روایت می‌کند، و پدرش قاسم بن - اسحاق از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، و ابو هاشم در نزد سلطان عنوانی داشته در مقاتل الطالبیین آمده است که هنگامی که سر یحیی بن عمر بن حسین بن - زید بن علی علیه السلام را نزد مستعین آوردند ارکان دولت برای تیریک بر وی

وارد می‌شدند از جمله کسانی که بر او وارد شد ابو هاشم بود، و با کمال دلیری سخن می‌گفت، و از دو تن از معارف روایت کرده که گفتند هنگامی که ابو هاشم بر

ص: ۵۳۷

محمد بن عبد الله بن طاهر وارد شد گفت ای امیر آمده‌ام به چیزی بتو تبریک گویم که اگر رسول خدا زنده بود میباید باو تعزیت و تسلیت می‌دادیم، در سال ۲۵۲ بزندان افتاد و در سال ۲۶۱ بدرود حیات گفت، وی دارای کتابی است، و در طریق مؤلف بوی سعدآبادی توثیق نشده است».

و آنچه در آن از علی بن عبد العزیز آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از حمزه بن عبد الله از اسحاق بن عمار از علی بن عبد العزیز.

توضیح: «علی بن عبد العزیز مشترک است میان اموی، و فزاری، و مزنی و بلکه ازدی که اخیرا از مؤلف گذشت. و شیخ علی بن غراب را با علی بن عبد العزیز متحد میدانند و او را ازدی وصف کرده، و در طریق مؤلف حمزه بن عبد الله مهمل است، و اسحاق بن عمار فطحی است لکن موثق است».

و آنچه در آن از محمد بن عذافر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از محمد بن حسین بن - ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن عذافر صیرفی.

توضیح: «محمد بن عذافر بن عیثم الخزاعی از وابستگان بنو خزاعه کوفی و از اصحاب امام صادق و ابو الحسن علیهما السلام می‌باشد، و ثقه و دارای کتابی است و زمان اندکی از دوران حضرت رضا علیه السلام را درک کرده است و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از سدید صیرفی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی

ص: ۵۳۸

الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عمرو بن ابی نصر أنماطی، از سدید بن حکیم بن صهیب صیرفی و کنیه‌اش ابو الفضل است.

توضیح: «سدیر - هموزن امیر - ابن حکیم صیرفی از اصحاب ابی عبد الله و ابی الحسن علیهما السلام است و او پدر حنان بن سدید معروف است، اخباری در مدح او وارد شده است و اینکه وی از بزرگان شیعه و محبان خالص و پابرجای اهل بیت عصمت علیهم السلام است. و در طریق مؤلف به وی حکم بن مسکین توثیق نشده است».

و آنچه در آن از ایوب بن حر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از نضر بن - سوید از یحیی حلبی از ایوب بن حر جعفری کوفی برادر ادیم بن حر، و وی عربی غیر خالص بوده.

توضیح: «ایوب بن حر جعفری به ولاء ثقه و از روات امام صادق علیه السلام است، و طریق مؤلف به او صحیح است، و یکی از اصل‌های چهارصدگانه تألیف او است.»

و آنچه در آن از حسن بن علی بن ابی حمزه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی

ص: ۵۳۹

صیرفی از اسماعیل بن مهران از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی.

توضیح: «حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی واقفی مذهب و ضعیف است، و در باره او کذاب و ملعون گفته‌اند، و علی بن حسن بن فضال گفته است من از خداوند شرم می‌دارم که از حسن بن علی بطائنی روایت کنم، وی کتب بسیاری تألیف کرده، و خود از سران واقفه است، و باید دانست که مؤلف و اساتید وی به اخباری از کتابهای او استناد می‌جستند که با قرائنی که در دست داشتند آنها را موثوق الصدور میدانستند، و اینان اعتمادشان به شخص نبوده بلکه بر مروی بوده، از این رو نمی‌توان گفت: که بطائنی مورد اعتماد صدوق یا دیگران می‌بوده است یا روایاتی را نقل کرده که قبل از انحراف او بوده چون انحراف را کاشف از خبث سریره دانند، باری طریق مؤلف به وی به محمد بن علی ابو سمینه صیرفی ضعیف است.»

و آنچه در آن از فضل بن ابی قره سمندی کوفی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن - ابی عبد الله برقی از شریف بن سابق تفلیسی از فضل بن ابی قره سمندی کوفی.

توضیح: «عنوان فضل بن ابی قره سابقا گذشت، و در آنجا پدرش بجای محمد بن - موسی بن متوکل ذکر شده بود.»

و آنچه در آن از عبد الحمید بن عواض طائی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن احمد از عمران بن موسی از حسن بن علی بن نعمان از پدرش از عبد الحمید بن عواض طائی.

ص: ۵۴۰

توضیح: «عبد الحمید بن عواض از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و هارون الرشید وی را با چند تن دیگر از شیعیان کشت، وی موسی بن جعفر علیه السلام را نیز درک کرده است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عبد الصّمد بن بشیر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسن بن متیّل دقاق از محمد بن حسین بن ابی - الخطّاب از جعفر بن بشیر از عبد الصّمد بن بشیر کوفی.

توضیح: «عبد الصّمد بن بشیر عبدی به ولاء کوفی، و از اصحاب امام صادق علیه السّلام می‌باشد و در مرتبه اعلاّی وثاقت است و دارای کتابی است، و طریق مؤلّف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن محمد جعفی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از جعفر بن - بشیر از عبد الله بن محمد جعفی.

توضیح: «عبد الله بن محمد جعفی از اصحاب حضرت سجّاد و امام باقر علیهما السّلام است، او را تضعیف کرده‌اند، و طریق مؤلّف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از میثمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفّار از یعقوب بن یزید از محمد بن حسن بن زیاد از احمد بن حسن میثمی.

ص: ۵۴۱

توضیح: «احمد بن حسن بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار کوفی، و از وابستگان بنی اسد است، شیخ طوسی گفته است وی ثقه و صحیح الحدیث و سلیم است و کتابی دارد بنام نوادر، و طریق مؤلّف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از ابو ثمامه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علیّ ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکّل و حسین بن ابراهیم - رضی الله عنهم - از علیّ بن - ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابو ثمامه یار ابو جعفر دوم علیه السّلام (حضرت جواد).

توضیح: «ابو ثمامه - به ثاء سه نقطه - ولی در کافی با ثاء دو نقطه آمده - و احتمال داده‌اند که ابو تمام حبیب بن اوس طائی باشد، مؤلّف در مجلّد چهارم برقم ۳۶۸۶ خبری از وی نقل کرده که کلینی آن را از ابو ثمامه آورده است، ابو تمام معاصر حضرت جواد علیه السّلام است زیرا آن حضرت در ۲۲۰ وفات یافته، و ابو تمام در ۲۳۱، و نجاشی گفته است ابو تمام امامی مذهب است و اشعار بسیاری در مدح اهل بیت دارد، و ابن الغضائری نقل کرده که وی نسخه‌ای قدیمی را از او دیده است که در آن قصیده‌ای است که اهل بیت تا حضرت جواد (ع) در آن مدح شده‌اند، و چنانچه ابو تمام نباشد پس مجهول خواهد بود هم شخص و هم حالش. و طریق مؤلّف به وی حسن است.»

و آنچه در آن از اسماعیل بن ابی فدیک آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن احمد بن ادریس - رضی الله عنه - از پدرش از ابراهیم بن هاشم از محمد بن - سنان از مفضّل بن عمر از اسماعیل بن ابی فدیک.

توضیح: «اسماعیل بن ابی فدیک را ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب عنوان کرده و گفته است: اسماعیل بن مسلم بن ابی فدیک دینار، را نسبت به جد داده‌اند،

ص: ۵۴۲

و در تقریب التهذیب گفته است: وی صدوق است، و ظاهراً کلام وی چنان مینماید که وی عامی مذهب است، و ابن حبان او را در جمله ثقات آورده، و ابن قایماز ذهبی او را توثیق نموده، و لکن نجاشی او را عنوان کرده و گفته است وی کوفی و ثقه و دارای کتابی است، و ظاهر کلام نجاشی، او را امامی مینمایاند چون اشاره‌ای به اینکه وی عامی مذهب است نکرده، بهر حال مؤلف در مجلد چهارم برقم ۳۶۹۲ از وی خبری نقل کرده است، و طریق مؤلف به او بجهت محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است.»

و آنچه در آن از صباح بن سیابه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر بجلی از حماد بن عثمان از صباح بن سیابه برادر عبد الرحمن بن سیابه کوفی.

توضیح: «صباح بن سیابه را شیخ در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده و حالش مجهول است و از اخباری که در کافی نقل شده حسن حال او بدست می‌آید، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از ابراهیم بن هاشم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری هر دو از ابراهیم بن هاشم، و نیز روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم.

ص: ۵۴۳

توضیح: «ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق قمی، در اصل اهل کوفه بوده و بعداً بقم انتقال یافته، و گویند وی اولین کسی است که اخبار کوفیان را در قم منتشر ساخت. در رجال کشی آمده است که وی شاگرد یونس بن عبد الرحمن بوده، و ظاهراً در نسخه کشی تحریفی رخ داده و صحیح آنست که روی عن تلمیذ یونس بن عبد الرحمن و مراد اسماعیل بن مرار است، و در هیچ کجا بدون واسطه از یونس نقلی از او دیده نشده است، و وی توثیق صریح نشده است همچنان که طعنی هم بر وی نرساند، فرزندش علی بن ابراهیم و دیگران از وی بسیار نقل می‌کنند و در نزد علماء امامیه مورد قبول است، و دو طریق صدوق به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از روح بن عبد الرحیم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره کوفی از جدش حسن بن علی کوفی از حسن بن علی بن فضال از غالب بن عثمان از روح بن عبد الرحیم.

توضیح: «روح بن عبد الرحیم کوفی و شریک معلی بن خنیس است، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، و نجاشی و علامه او را توثیق کرده‌اند، و دارای کتابی است، و در طریق مؤلف جعفر بن علی بن حسن مهمل است، و شاید از مشایخ اجازه باشد، و غالب بن عثمان واقفی و موثق است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن حماد انصاری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن سنان از عبد الله بن حماد انصاری.

توضیح: «عبد الله بن حماد انصاری از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام و دارای دو کتاب است، و از شیوخ و بزرگان امامیه است، و طریق

ص: ۵۴۴

مؤلف به او بمحمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است.»

و آنچه در آن از سعید بن یسار آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن - محمد بن ابی نصر بزندی از مفضل از سعید بن یسار عجلی اعرج حناط کوفی.

توضیح: «سعید بن یسار اعرج (لنگ) حناط و از وابستگان بنو ضبیعه بوده و از راویان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است، وی ثقه و دارای کتاب است، و طریق مؤلف به وی به وجود مفضل بن عمر ضعیف است.»

و آنچه در آن از بشار بن یسار آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن - احمد بن ادریس - رضی الله عنه - از پدرش از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن سنان از بشار بن یسار.

توضیح: «بشار بن یسار برادر سعید بن یسار است که اکنون گذشت، وی نیز ثقه و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او به وجود محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است.»

و آنچه در آن از محمد بن عمرو بن ابی المقدم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن - سنان از محمد بن عمرو بن ابی المقدم.

توضیح: «محمد بن عمرو بن ابی المقدم ثابت بن هرمز در کتب رجال عنوان نشده

ص: ۵۴۵

است و حالش مجهول است و طریق مؤلف به او به وجود محمد بن سنان ضعیف است.»

و آنچه در آن از عبد الملک بن عمرو آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از حکم بن مسکین از عبد الملک بن عمرو احوّل کوفی، وی عرب خالص است.

توضیح: «عبد الملک بن عمرو ممدوح و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، و حکم بن مسکین در طریق مؤلف به وی مجهول الحال است».

و آنچه در آن از یوسف بن یعقوب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن سنان از یوسف بن - یعقوب برادر یونس بن یعقوب و هر دو فطحی مذهبند.

توضیح: «یوسف بن یعقوب کوفی است. و شیخ طوسی ویرا واقفی داند، و نجاشی او و برادرش را به جعفری وصف کرده و ظاهراً هر دو اشتباه ناسخ باشد، و فطحی به واقفی و جعفری تحریف شده است، وی ضعیف است، و طریق مؤلف به وی بوجود محمد بن سنان ضعیف است».

و آنچه در آن از محمد بن علی بن محبوب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل و احمد بن محمد بن یحیی العطّار و محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنهم - از محمد بن یحیی العطّار از محمد بن علی بن -

ص: ۵۴۶

محبوب، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم و حسین بن احمد بن ادريس - رضی الله عنهما - از احمد بن ادريس از محمد بن علی بن محبوب.

توضیح: «محمد بن علی بن محبوب اشعری ابو جعفر قمی از مشایخ حدیث و بزرگان زمان خویش در قم بوده، صحیح المذهب و دارای کتابهایی است، و طریق اول مؤلف به وی صحیح و دوم حسن همانند صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن سنان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن سنان.

توضیح: «محمد بن سنان ابو جعفر زاهری را نجاشی و کشی و شیخ و علامه تضعیف کرده‌اند، لکن از او روایاتی بسیار نقل کرده‌اند، لا بد به انتخاب از کتب وی هر کجا که قرینه صحت موجود بوده نقل می‌کرده‌اند و اصولاً قدما به مروی می‌نگریستند نه به راوی، چنان که صدوق - رحمه الله - خود در کمال الدین (طبع مکتبه الصدوق ص ۵۴۳) در اخبار ابو محمد علوی گفته است: «أخبرني أبو محمد الحسن بن محمد فيما اجازة لي مما صحّ عندي من حديثه» که خود در مدعی ظاهر است، و نقل بزرگان صدر اول از افراد ضعیف، دلیل بر وثاقت آنان نخواهد بود بلکه دلیل بر معتبر بودن روایتی است که بدان احتجاج کرده‌اند (در نظر آنان فقط و کسانی که مقلد ایشانند) و لذا ممکن است همان خبر نزد دیگر بزرگان، از اهل فن معتبر نباشد چون خود

فکر و اندیشه دارند و تقلید را بر خود روا نمی‌دارند، باری طریق اول مؤلف به وجود محمد بن سنان و ابو سمینه کوفی ضعیف است، و طریق دوم حسن».

ص: ۵۴۷

و آنچه در آن از محمد بن ولید کرمانی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن - ولید کرمانی.

توضیح: «محمد بن ولید مشترک است بین سه تن که یکی موثق است و دیگری ضعیف و سومی مجهول الحال و از طریق پاره‌ای روایات چنین بدست می‌آید که مراد آن کس باشد که از ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام روایت می‌کند که اولی باشد. و طریق مؤلف به وی حسن است».

و آنچه در آن از محمد بن منصور آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطّار از محمد بن عبد الجبار از محمد بن - سنان از محمد بن منصور.

توضیح: «محمد بن منصور اشعری ظاهراً همانست که شیخ در رجال او را از اصحاب ابی الحسن الرضا شمرده و گفته است: وی مجهول است، و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است».

و آنچه در آن از عبد الله بن قاسم آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حسین بن احمد بن ادریس - رضی الله عنه - از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی که گفته است حدیث کرد ما را ابو عبد الله رازی از عبد الله بن احمد بن خشنام اصبهانی از عبد الله بن قاسم.

ص: ۵۴۸

توضیح: «عبد الله بن قاسم چه حضرمی باشد و چه غیر او ضعیف است، و طریق به ابو عبد الله رازی ضعیف است».

و آنچه در آن از عبد الله بن جبلة آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهم - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عبد الجبار از عبد الله بن جبلة.

توضیح: «عبد الله بن جبلة بن حیان ابو محمد وی از پدر و جدش حیان روایت میکند و خانواده جبلة از خانواده‌های مشهور کوفه است، عبد الله واقفی بود و دارای کتابهایی است و مورد وثوق است و در سال ۲۱۹ در گذشته، و طریق مؤلف به او بنا بر قول علامه حلّی صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن عبد الله بن مهران آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی - عبد الله برقی از محمد بن عبد الله بن مهران.

توضیح: «محمد بن عبد الله بن مهران الکرخی ضعیف و غالی و کذاب و فاسد المذهب است، وی دارای کتبی است که یکی از آنها بنام نوادر است و این کتاب نسبت به دیگر کتب وی بحق نزدیکتر است، و در طریق مؤلف علی بن حسین سعدآبادی توثیق نشده است.»

و آنچه در آن از محمد بن فیض آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن - محمد بن مسرور - رضی الله عنه - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر

ص: ۵۴۹

از ابن ابی عمیر از محمد بن فیض.

توضیح: «ظاهراً مراد محمد بن فیض بن مختار جعفری کوفی است زیرا قبلاً محمد بن - فیض تیمی که از تیم الرباب بود گذشت و این مرد جعفری است و جعفری بن سعد العشیره از مذحج است، و تیمی نسبش به تیم بن عبد مناة بن آد بن طابخة بن - الیاس بن مضر می‌رسد، و اختلاف نسب دلیل بر تعدد است، هر چند مرحوم وحید بهبهانی آن دو را متحد احتمال داده است. باری وی مجهول الحال است، و طریق مؤلف به وی صحیح است، و چون ابن ابی عمیر در طریق وجود دارد سند را میتوان تصحیح کرد.»

و آنچه در آن از ثعلبة بن میمون آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهم - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از عبد الله بن محمد حجاج اسدی از ابو اسحاق ثعلبة بن میمون، و نیز روایت کرده‌ام آن را از مشایخ سه‌گانه از حمیری از عبد الله بن محمد بن عیسی از حجاج از ثعلبة.

توضیح: «ثعلبة بن میمون کوفی و از وابستگان بنی اسد است، وی از وجوه امامیه و فقیه و عالم بقراءات و نحو و لغت بود، و همچنین مردی نیکو رفتار، زاهد و بسیار اهل عبادت بود، و از روات امام صادق و امام کاظم علیهما السلام میباشد وی دارای کتاب است، و دو طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عباس بن عامر قصبانی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از علی بن حسن بن علی کوفی از پدرش از عباس بن عامر قصبانی، و نیز

ص: ۵۵۰

روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن علی بن حسن بن علی کوفی از جدش حسن بن علی از عباس بن عامر قصبانی.

توضیح: «عباس بن عامر ابو الفضل قصبانی شیخی است صدوق و ثقه، و بسیار حدیث و دارای چند کتاب است و طریق اول مؤلف به او قوی است به علی بن - حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره کوفی و همچنین طریق دوم.»

و آنچه در آن از رومی بن زراره آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از جعفر بن - محمد بن مسرور - رضی الله عنه - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از رومی بن زراره.

توضیح: «رومی بن زراره بن اعین شیبانی ثقه و احادیثش اندک است و از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از داود بن اسحاق آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن سنان از داود بن اسحاق.

توضیح: «داود بن اسحاق در کتب رجال مذکور نیست، و طریق مؤلف به او بنا بر مشهور ضعیف است.»

ص: ۵۵۱

و آنچه در آن از بکار بن کردم - هموزن جعفر - آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از بکار بن کردم.

توضیح: «بکار بن کردم از اهل کوفه و اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و طریق مؤلف به او ضعیف و خود او مجهول الحال می‌باشد.»

و آنچه در آن متفرقا و پراکنده از قضایا و داوریه‌های امیر المؤمنین علیه السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن - عبد الله از ابراهیم بن هاشم از عبد الرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید از محمد بن قیس از ابی جعفر علیه السلام.

توضیح: «ترجمه محمد بن قیس سابقا گذشت و طریق در آنجا و اینجا حسن است.»

و آنچه در آن از ادریس بن عبد الله قمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان، از ادریس بن عبد الله بن سعد الاشعری قمی.

توضیح: «ادریس بن عبد الله قمی اشعری از اصحاب امام صادق علیه السلام میباشد، و ثقه و صاحب کتاب است، و تا زمان حضرت رضا علیه السلام حیات

ص: ۵۵۲

داشته و آن حضرت را درک کرده است، و مؤلف در مجلد چهارم برقم ۴۷۲۱ از وی حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از سلمة بن خطاب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از سلمة بن خطاب براوستانی.

توضیح: «سلمة بن خطاب منسوبست به براوستان - قریه‌ای از قریه‌های جلگه‌ای شهر ری، او را در حدیث ضعیف گفته‌اند، و دارای کتابی چند است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از ادریس بن زید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن - علی بن زیاد - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از ادریس بن زید قمی.

توضیح: «وی قبلاً عنوان شده، و در اینجا تکرار شده است، و طریق هم در آنجا و هم در اینجا در صورتی که مراد به احمد بن علی احمد بن زیاد همدانی باشد حسن است.»

و آنچه در آن از محمد بن سهل آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن - سهل بن یسع اشعری.

توضیح: «محمد بن سهل اشعری ممدوح و دارای کتاب است، و از حضرت ابی - الحسن الرضا و ابی جعفر جواد علیهما السلام روایت می‌کند، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

ص: ۵۵۳

و آنچه در آن از جعفر بن عثمان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن موسی الکندانی از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از ابی جعفر شامی از جعفر بن عثمان.

توضیح: «جعفر بن عثمان مشترک است میان کلایی و رواسی و صاحب ابو بصیر و طائی، و اولی و سومی حالشان مجهول است، و دومی و چهارمی ممدوح و قوی، و در طریق مؤلف دو تن مهمل است: کندانی و شامی.»

و آنچه در آن از عثمان بن زیاد آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری از علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن - سلیمان از محمد بن حسین از عثمان بن عیسی از عبد الصمد بن بشیر از عثمان بن زیاد.

توضیح: «عثمان بن زیاد مشترک است میان رواسی و همدانی و احمسی و ضبی، و بقول اردبیلی در جامع الرواة مراد همدانی است و بقول مجلسی شارح فقیه رواسی و هر دو از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشند و هیچ کدام توثیق صریح نشده‌اند، و در طریق مؤلف عبد الواحد نیشابوری از مشایخ اجازه است، و عثمان بن - عیسی واقفی غیر موثق است.»

و آنچه در آن از امیه بن عمرو از شعیری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از احمد بن محمد بن یحیی العطار - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن هلال از

امیه بن عمرو از اسماعیل بن مسلم شعیری.

توضیح: «امیه بن عمرو معروف به شعیری واقفی مذهب و از اصحاب امام کاظم علیه السلام می باشد، و دارای کتابی است که بیشتر آن را از سکونی اسماعیل بن - مسلم نقل می کند، و طریق مؤلف به وی به احمد بن هلال عبرتائی ضعیف است».

و آنچه در آن از منهل قصاب آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از منهل قصاب.

توضیح: «منهل قصاب از روات امام صادق علیه السلام شمرده شده است ولی حالش مجهول است و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از مسعدة بن زیاد آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه بن زیاد.

توضیح: «مسعدة بن زیاد ربعی کوفی و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می باشد، و ثقه و دارای یک کتاب است که در حلال و حرام بطور مبوب تألیف شده است، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از داود بن ابی یزید آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عباس بن معروف از

ابی محمد حجال از داود بن ابی یزید.

توضیح: «داود بن فرقد ابی یزید عطار، کوفی و ثقه و دارای کتاب است، و از امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ثویر بن ابی فاخته آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از هیشم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ثویر بن ابی فاخته، و اسم ابی فاخته سعید بن - علاقه است.

توضیح: «ثویر بن ابی فاخته سعید بن علاقه - بکسر عین مهمله - کنیه اش ابو جهم است و از اصحاب علی بن الحسین و محمد بن علی امام باقر علیهم السلام است و از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت می کند، و عامه او را عنوان کرده و تضعیف نموده اند، و حاکم نیشابوری در مستدرک گفته است وی جز اینکه از شیعه است عیبی دیگر بر وی نگرفته و ندارد. کشی در

رجالش از محمد بن قولویه از محمد بن - عباد بن بشیر از ثویر روایت کرده که گفت: عمر [و] بن ذر و ابن قیس الماصر و صلت بن بهرام سؤالاتی تهیه کرده بودند که از ابو جعفر باقر علیه السلام بپرسند، و من بر آن حضرت از این سؤالات ترسیدم، و علامه حلی گوید: «این روایت نه متضمن قدح است نه مدح، لذا من در روایات وی توقّف دارم». لکن روایت چنان که از جمالات دیگران پیدا است متضمن مدح بالغ است زیرا عمر [و] بن ذر عامی مذهب است، و ابن قیس الماصر بتری مذهب چنان که ابن داود و خود علامه تصریح کرده اند، و سؤالات آنان تعنتی بوده نه استفهامی، و ناراحتی ثویر از این رو می بوده، برای اطلاع بیشتر به رجال کشی مراجعه شود تا مطلب کاملا واضح شود، و اما در طریق مؤلف هشتم بن ابی مسروق صریحا توثیق نگشته است و ممدوح است.»

ص: ۵۵۶

و آنچه در آن از عیسی بن اعین آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن احمد بن علی بن صلت از ابی طالب عبد الله بن صلت از عبد الله بن مغیره از عیسی بن اعین.

توضیح: «عیسی بن اعین جریری از وابستگان بنی اسد و از اصحاب امام صادق علیه السلام و دارای کتاب است، و در طریق مؤلف یکی از مشایخ پدرش که محمد بن احمد بن علی بن صلت باشد آمده که در کتب رجال عنوان نشده است، ولی مؤلف در کمال الدین او را نامبرده و به علم و عمل و زهد و عبادت وصف کرده است.»

و آنچه در آن از محمد بن حسان آمده است، پس روایت کرده ام آن را از پدرم و محمد بن حسن و حسین بن احمد بن ادريس - رضی الله عنهم - از احمد بن ادريس از محمد بن حسان.

توضیح: «محمد بن حسان مشترک است و مراد در اینجا محمد بن حسان رازی زیبایی است که از امام هادی علیه السلام روایت می کند، و نجاشی او را عنوان کرده و گوید: ابو عبد الله زیبایی هم شناخته می شود و هم شناخته نمی شود، از ضعفا بسیار روایت می کند، و شیخ در فهرست گوید: دارای کتبی است که از جمله آنها کتاب ثواب الأعمال او میباشد، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از احمد بن محمد بن عیسی الاشعری - رضی الله عنه - آمده است پس روایت کرده ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و

ص: ۵۵۷

عبد الله بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی الاشعری.

توضیح: «احمد بن محمد بن عیسی الاشعری، ابو جعفر شیخ محدثین قم ثقه و از چهره های درخشان می باشد وی مردی فقیه و شخصیتی ممتاز است، که در درجه اعلا قرار دارد، و دارای کتابهایی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از عمر بن ابی شعبه آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از عمر بن ابی شعبه الحلبی.

توضیح: «عمر بن ابی شعبه حلبی از اصحاب امام صادق علیه السلام و در ضمن توثیق آل ابی شعبه نجاشی مجملا او را توثیق کرده است، و طریق مؤلف به او صحیح است.

و آنچه در آن از عمر [و] بن قیس الماصر آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رحمهما الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن سنان و دیگری از عمر بن قیس الماصر.

توضیح: «عمر بن قیس الماصر یا عمرو چنان که در پاره‌ای از نسخ است. بتری مذهب بوده و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان ضعیف و بغیر او مجهول است»

و آنچه در آن از ابو سعید خدری از سفارش و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام که ابتدایش آنست که فرموده:

«یا علی اذا دخلت العروس

ص: ۵۵۸

بینک

- الخ» آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - رضی الله عنه - از ابو سعید حسن بن علی عدوی از یوسف بن یحیی اصفهانی ابو یعقوب از ابو علی اسماعیل بن حاتم که گفت: حدیث کرد ما را ابو جعفر احمد بن - صالح بن سعید مکی و گفت: حدیث کرد ما را عمر [و] بن حفص از اسحاق بن نجیح از حصیف از مجاهد از ابو سعید خدری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن - ابی طالب سفارش کرد و فرمود: ای علی هر گاه عروس را به خانه‌ات آوردی - و حدیث را بطور مفصل چنان که در این کتاب ذکر شده است نقل کرد -.

توضیح: «ابو سعید خدری نامش سعد بن مالک است و از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد و از طرفداران و سابقین و آن کسانی است که به امیر المؤمنین علیه السلام گرویدند، و در طریق مؤلف به وی افرادی مجهول و افرادی از عامه هستند».

و آنچه در آن از علی بن حسان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از علی بن حسان واسطی، و ایضا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از حسن بن موسی الخشاب از علی بن حسان واسطی.

توضیح: «این شخص در باب معرفة الکبائر در مجلد پنجم برقم ۴۹۳۱ در ذیل،

ص: ۵۵۹

ترجمه‌اش مختصراً اشاره شده که علی بن حسان هاشمی است نه واسطی و اینان دو تن هستند، و واسطی ثقة است، و هاشمی که از عمویش عبد الرحمن بن کثیر روایت می‌کند از غلات و ضعیف است، و مؤلف اشتباه کرده هم در اصل کتاب و هم در مشیخه زیرا در نقل طریقتش به عبد الرحمن بن کثیر هاشمی، علی بن حسان واسطی را ذکر کرده است چنان که گذشت و ما در آنجا نیز باین امر اشاره نمودیم، و اما طریق مؤلف به وی در اینجا صحیح است.»

و آنچه در آن از اسماعیل بن مهران از کلام فاطمه علیها السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش از اسماعیل بن مهران از احمد بن - محمد خزاعی از محمد بن جابر از عباد عامری از زینب بنت امیر المؤمنین علیهما السلام از فاطمه علیها السلام.

توضیح: «اسماعیل بن مهران ابو یعقوب ثقة و جزء معتمدین اصحاب حضرت رضا علیه السلام است و چون از ضعفاء بسیار حدیث میکند مورد غمز واقع شده است. و طریق مؤلف به وی بجهت سعدآبادی و محمد بن جابر مجهول الحال ضعیف، یا چندان مورد اعتماد نیست.»

و آنچه در آن از شعیب بن واقد در مناهی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت: حدیث کرد مرا ابو عبد الله عبد العزیز بن محمد بن عیسی

ص: ۵۶۰

الأبهری، گفت: حدیث کرد ما را ابو عبد الله محمد بن زکریای جوهری غلابی بصری، گفت: حدیث کرد ما را شعیب بن واقد گفت: حدیث کرد ما را حسین بن زید، از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام، گفت: نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن چیزی در حال جنابت و گفت: آن موجب فقر و تنگدستی است - و حدیث را بطور مفصل چنان که در این کتاب آمده است ذکر کرد. - توضیح: «شعیب بن واقد در رجال شیعه مذکور نیست و در ذیل حدیث مناهی در اصل غربی توضیح لازم داده شده بدان جا رجوع شود.»

و آنچه در آن از علی بن اسماعیل میمی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از صفوان بن - یحیی از علی بن اسماعیل بن میثمی.

توضیح: «علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار ابو الحسن میثمی از اصحاب ابو الحسن رضا علیه السلام است و از دانشمندان و متکلمین امامیه و دارای کتاب میباشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از یعقوب بن یزید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حمیری و محمد بن -

ص: ۵۶۱

یحیی العطار و احمد بن ادريس - رضی الله عنهم - از یعقوب بن یزید.

توضیح: «یعقوب بن یزید کاتب انباری و پدرش هر دو تقه و از اصحاب علی بن - موسی الرضا علیه السلام اند و روایات بسیاری دارد و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از حسن بن علی بن نعمان آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از حسن بن علی بن نعمان.

توضیح: «حسن بن علی بن نعمان از اصحاب امام هادی علیه السلام و تقه و مورد اعتماد است، و کتابی دارد بنام نوادر که احادیثی صحیح در آن است و بسیار پر فائده، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عبد الحمید آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی از اسماعیل بن بشار از احمد بن حبیب از حکم خیاط [حناط ظ] از عبد الحمید ازدی.

توضیح: «عبد الحمید بن ابی العلاء خفاف ازدی تقه و از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد و دارای کتاب است، لکن طریق مؤلف به اصحاب امام صادق علیه السلام با شش واسطه چندان معهود نیست و راوی کتاب ابن ابی العلاء غالباً ابن ابی عمیر است هم در طریق شیخ و هم در طریق نجاشی و هم در کافی. و عبد الحمید ازدی دیگری در رجال هست که وی را نیز از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده‌اند و حالش مجهول است، و حکم بن اعین حنّاط یا خیاط - چنان که در غالب نسخ است - از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیه السلام است، و احمد بن حبیب در رجال مذکور نیست، و اسماعیل بن یسار یا بشار ضعیف است یا مجهول الحال.»

ص: ۵۶۲

و آنچه در آن از سلمة بن تمام صحابی امیر المؤمنین علیه السلام آمده است ...

توضیح: «این قسمت در تمام نسخ خطی که دیده‌ام بیاض بوده، ولی مؤلف از وی روایتی در مجلد پنجم برقم ۵۳۳۱ مرسل نقل کرده که شیخ طوسی همان خبر را در تهذیب کتاب دیات آورده و سند آن چنین است «محمد بن محمد بن نعمان و الحسین بن - عبید الله و احمد بن عبدون از محمد بن حسین بن سفیان از احمد بن ادريس از محمد بن - احمد بن یحیی الاشعری از احمد بن محمد بن ابی نصر از عیسی بن مهران از ابو غانم از منهال بن خلیل از سلمة بن تمام، و بهمین منوال در باب ضمان

دو تن سواره، و آنچه از طریق شیخ و مؤلف ظاهر می‌شود باید در موضع سفیدی این کلام باشد: «پس روایت کرده‌ام آن را از اَبی و محمد بن حسن - رحمهما الله - از محمد بن یحیی العطار و احمد بن - ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابن ابی نصر از عیسی بن - مهران از ابو غانم از منهال بن خلیل از سلمة بن تمام صاحب امیر المؤمنین علیه السلام، و باید دانست که این سلمه با سلمة بن تمام که در کتب اهل سنت عنوان شده متحد نیست و او از طبقه پس از تابعین است، و امیر المؤمنین علیه السلام را ندیده است، و این از اصحاب آن حضرت علیه السلام میباشد.»

و آنچه در آن از محمد بن اسلم جبلی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسن بن متیل از محمد بن حسان رازی از محمد بن - زید رزازی خادم الرضا علیه السلام از محمد بن اسلم جبلی، و نیز روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن - اسلم جبلی.

توضیح: «محمد بن اسلم کوفی جبلی را شیخ از اصحاب امام هشتم شمرده است و

ص: ۵۶۳

هكذا نجاشی و چون از کوفه بتجارت به طبرستان می‌رفته او را جبلی گفته‌اند، و لکن ظاهراً «جبلی» معرب گیلی که منسوب بگیلان است بوده، به جبلی تصحیف گردیده باری وی غالی و فاسد الحدیث است و کتابی دارد و طریق مؤلف به او اولی قوی و دومی صحیح است.»

و آنچه در آن از محمد بن یعقوب کلینی - رحمة الله علیه - آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد سنانی - رضی الله عنهم - از محمد بن یعقوب کلینی و همچنین تمام کتاب کافی را روایت کرده‌ام از ایشان از روات او.

توضیح: «محمد بن یعقوب صاحب کافی مفضلاً در مقدمه کتاب کافی ترجمه حالش آمده است، و محمد بن محمد بن عصام از مشایخ اجازه است چنان که آن دو تن دیگر می‌باشند.»

و آنچه در آن از محمد بن حسین بن ابی الخطاب آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری و محمد بن یحیی و احمد بن ادریس از محمد بن حسین بن ابی الخطاب زیات، و اسم ابو الخطاب زید بوده.

توضیح: «محمد بن حسین بن ابی الخطاب همدانی کوفی و جلیل القدر و کثیر روایت و ثقة و مورد اعتماد و دارای کتابهایی پر فائده و معتبر و از اصحاب حضرت جواد و هادی علیهما السلام است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عباس بن معروف آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از

ص: ۵۶۴

محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف، و أيضا روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن ابی عبد الله برقی هر دو از عباس بن معروف.

توضیح: «عباس بن معروف ابو الفضل، قمی است و از اصحاب ابو الحسن رضا و گاهی نیز از حضرت هادی روایت می‌کند، وی دارای کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از معاویة بن حکیم آمده است، پس روایت کردم آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از معاویة بن حکیم، و نیز روایت کرده‌ام آن را از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از معاویة بن - حکیم.

توضیح: «معاویة بن حکیم بن معاویة بن عمّار دهنی کوفی است و از اصحاب علی بن موسی الرضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است، نجاشی گوید: وی ثقة و جلیل است، و کشی گوید: فطحی و عادل و عالم است. دارای کتبی چند است، و طریق مؤلف به او هر دو صحیح است.»

و آنچه در آن از ابو الجوزاء آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از ابو الجوزاء منبه بن عبد الله، و ایضا از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از ابو الجوزاء.

ص: ۵۶۵

توضیح: «منبه بن عبد الله تمیمی ثقة و صحیح الحدیث است، و هر دو طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از حمدان بن حسین آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از علی بن - حاتم از راه اجازه که گفت: خبر داد ما را قاسم بن محمد و گفت: حدیث کرد ما را حمدان بن حسین.

توضیح: «حمدان بن حسین در نوادر میراث نامش آمده است و در کتب رجال یا جای دیگری بدین نام و نسب کسی را نیافتیم، و شاید بتقدیم و تأخیر تصحیف شده باشد و در اصل حسین بن حمدان بوده است، و چنانچه وی باشد نجاشی گوید: ابو - عبد الله حسین بن حمدان خصیبی جنبلانی فاسد المذهب و دارای کتابهایی است. و علامه گوید: کذاب و صاحب مقاله‌ای است و باو نباید اعتناء کرد و ملعون است، و چنانچه وی نباشد و تصحیف نیز نشده باشد مجهول الحال و مهمل است، و در طریق مؤلف به او قاسم بن محمد مشترک است میان ضعیف و مهمل و موثق و معلوم ما نشد مراد کدام است.»

و آنچه در آن از حماد بن عمرو، و انس بن محمد در سند وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد ابن علی شاه در مرورود که گفت: حدیث کرده ما را ابو حامد احمد بن محمد بن احمد بن - حسین، گفت: حدیث کرد ما را ابو یزید احمد بن خالد خالدی، گفت: حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن صالح تمیمی، گفت: خبر داد ما را احمد بن صالح تمیمی،

گفت: خبر داد ما را محمد بن حاتم قطّان از حمّاد بن عمرو از جعفر بن محمد از پدرش از جدّش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام، و نیز روایت کرده‌ام آن را از محمد بن علی شاه، گفت: حدیث کرد ما را ابو حامد، گفت: خبر داد ما را ابو یزید، گفت: خبر داد ما را محمد بن احمد بن صالح تمیمی، گفت: خبر داد ما را پدرم، گفت: حدیث کرد مرا انس بن محمد ابو مالک از پدرش از جعفر بن محمد از پدرش از جدّش از علی ابن ابی طالب علیهم السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به او فرمود: ای علی تو را سفارش می‌کنم به دستوراتی که باید آنها را بخاطر بسپاری، و پیوسته در راه خیر و صلاحی مادامی که آن سفارشات را بکار بندی، و حدیث را بتفصیل ذکر کرد.

توضیح: «حمّاد بن عمرو شاید نصیبی باشد که مهمل است، و انس بن محمد نیز غیر مذکور است و در طریق به این دو تن چند تن مجهول است که شاید از عامّه باشند، و در پاره‌ای از نسخ بجای «ابو یزید احمد بن خالد» «ابو زید احمد بن محمد بن - خالد جوزی» آمده است.»

و آنچه در آن از احمد بن محمد بن سعید همدانی آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - رضی الله عنه - از احمد بن محمد بن - سعید همدانی کوفی مولی بنی هاشم.

توضیح: «مراد از احمد بن محمد بن سعید، ابن عقده معروف است که امرش در وثاقت و عدالت و قدرت حفظ بسیار مشهور است، و شیخ طوسی گوید: شنیدم جماعتی از وی نقل می‌کردند که گفته بود: یک صد و بیست هزار حدیث با اسانیدش

حفظ کرده‌ام، و با سیصد هزار حدیث مذاکره می‌کنم، وی دارای کتابهایی است که از جمله آنها کتابی است در اسماء روات و کسانی که از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که عددشان به چهار هزار تن میرسد، و از هر کدام حدیثی را نقل کرده است، و در سال ۳۳۳ در کوفه از دنیا رفته است، و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از مشایخ اجازه شیخ صدوق است.»

و آنچه در آن از معلی بن محمد بصری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم و محمد بن حسن، و جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنهم - از حسین بن - محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری.

توضیح: «معلی بن محمد بصری کنیه‌اش ابو الحسن است، نجاشی او را مضطرب الحدیث و المذهب گفته است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از خود او.

توضیح: «وی از مشایخ اجازه نمی‌باشد و کتاب خود او را مؤلف با اجازه خود او نقل می‌کند، و وی در رجال نیز عنوانی ندارد و مذکور نیست. و اساسا مشیخه برای ذکر رجال طریق است که واسطه‌اند نه آنجا که واسطه‌ای در کار نیست.

و آنچه در آن از سعد بن طریف خفاف آمده است، پس روایت کرده‌ام آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسین بن - علوان از عمرو بن ثابت از سعد بن طریف خفاف.

ص: ۵۶۸

توضیح: «سعد بن طریف از وابستگان بنو تمیم و حنظلی به ولاء، ضعیف است، و از اصبح بن نباته و امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می‌کند، و قاضی زمان بوده، و از روایاتش تشیع او پیداست و عامه او را عنوان کرده و تضعیف نموده و رافضیش خوانده‌اند، و کشی او را ناووسی گفته است، و شیخ طوسی گفته است:

سعد بن طریف دارای کتابی است، و حسین بن علوان عامی است و توثیق نشده.»

محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مؤلف این کتاب می‌گوید: از من شنید کتاب را از آغاز تا پایان آن سید شریف فاضل ابو عبد الله علوی موسوی مدینی معروف به «نعمت» - که خداوندش او را دوام تأیید و توفیق و تسدید دهد - بخواندن من بر او، و روایت کردم آن را از مشایخم که ذکر آنان گذشت، و این کار در شهر بلخ از ناحیه ایلاق صورت گرفت، و بدست خویش آن را نوشتم در حالی که خدای را سپاس گو و شکرگزارم، و بر محمد و آل او صلوات و سلام فرستنده، خداوند پذیرای پروردگار جهانیان. و در پاره‌ای از نسخ پس از درود این عبارت اضافه است «و ذلک فی ذی القعدة من سنة اثنتین و سبعین و ثلاثمائة» (و این در ماه ذی قعدة سال ۳۷۲ بود) و از این تاریخ بدست می‌آید که تحریر کتاب و قراءت بر سید نعمت هر دو در بلخ واقع شده، و ورود مؤلف به بلخ در سال ۳۶۸ بوده و چون یک بار بیش بانجا مسافرت نکرده است فهمیده می‌شود که تألیف کتاب اندکی کمتر از چهار سال طول کشیده است، و نیز بدست می‌آید که به‌مراه مؤلف مقدار زیادی از کتب این شیوخ ذکر شده بوده و آن چنان که در مقدمه کتاب ذکر کرده بالغ بر ۲۴۵ کتاب می‌بوده به اضافه مصنفات خود او. سپاس خدای را که توفیق ترجمه و توضیح این اثر گرانبها را بما ارزانی داشت و ما را در این راه یاری فرمود و در جمعه اول رجب سال ۱۴۰۸ هجری بیابان رسید.

فله الحمد علی ما منّ علینا فی ذلک و له الشکر علینا به کذلک. علی اکبر غفاری

ص: ۵۶۹

توضیحات لازم

در تحقیق شخصیت مشیخه بسیار اتفاق افتاده است که گفته‌ایم: «فلان شخص فطحی، یا بتری، یا زیدی، یا ناووسی، یا کیسانی، یا واقفی، یا جارودی، یا غالی، یا مولی» است. از این رو شایسته است که مذهب ایشان را بطور اجمال بیان کنیم، تا خواننده در این باره دارای بصیرت باشد، و بهمین مناسبت با استظهار بتوفیق الهی می‌گوئیم:

فطحیه: نام فرقه‌ای از شیعه است، که به امامت علی امیر المؤمنین و ائمه بعد از آن بزرگوار، تا امام جعفر بن محمد صادق علیهم السلام قائلند، ولی پس از او عبد الله بن - جعفر را به امامت گرفته‌اند، و حجت ایشان در این باره اینست که او بزرگسال‌ترین

فرزندان پدر خویش است، و پدر او فرموده است: «امامت جز در بزرگترین فرزندان امام تحقّق نمی‌پذیرد» (۱) و این گروه از آنرو «فطحیه» نامیده شده‌اند که عبد الله بن جعفر «افطح الرجّلین» بوده، یعنی پاهای پهنی داشته، و یا «افطح الرأس» بوده و بنا بقولی از آنرو که رئیس ایشان «افطح» بوده. گفته‌اند عبد الله بن جعفر هفتاد یا نود روز بعد از رحلت پدرش علیه السلام وفات یافته است، و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به پسر خود، موسی علیه السلام فرمود: «فرزند عزیزم! برادرت بعد از من بجای من خواهد نشست، و مدّعی امامت خواهد شد، پس با او حتّی به کلمه‌ای نزاع مکن، زیرا که او نخستین کس از خاندان منست که به من خواهد پیوست».

و در میان راویان ما جمعی از اینان وجود دارند، ولی بیشتر ایشان به امام ابو الحسن موسی علیه السلام رجوع کرده‌اند، و بسیاری از ایشان از قبیل «بنی فضّال» در نقل اخبار ثقه‌اند.

(۱) اصل در این خبر، چنان که در کافی و غیر آن آمده، در صحیح از ابو یحیی الواسطی از هشام بن سالم از آن امام علیه السلام چنین است «این امر - یعنی امامت - در فرزند بزرگست در صورتی که عیب و نقصی در او نباشد. و عبد الله علاوه بر اینکه افطح بوده از نظر عقلی نیز نقصی داشته است.

ص: ۵۷۰

و زمانی که «فطحیان» بنی فضّال در صحنه روایت اخبار ظاهر شدند، بعضی از شیعیان به امام ابو محمد عسکری علیه السلام معروض داشتند که: کتابهای ایشان بچه کار ما می‌آید، در حالی که خانه‌های ما از کتابهای اینان انباشته است؟ پس امام در جواب فرمود: «روایاتشان را بگیرید، آرائشان را واگذارید». و با استناد بهمین خبر است که طایفه حقه اثناعشریه بروایات بنی فضّال عمل کرده‌اند.

ناووسیه: نام فرقه‌ای از شیعه است که بر امامت امام صادق علیه السلام توقّف کردند، و ایشان پیروان مردی از روستاهای هیت بوده‌اند که او را «ناووس» مینامیدند، و بنا بقولی منسوب بدهکده‌ای بنام «ناووسه» از روستای هیت بوده‌اند.

و گفته شده است که ایشان معتقد بوده‌اند که امام صادق علیه السلام وفات نیافته و نخواهد یافت تا ظهور کند و کار امامتش غلبه و ظهور یابد، و او همان امام قائم مهدیست. ابن اثیر در کتاب «لباب» در عنوان «ناووسی» گفته است: «این نسبت مربوط بطایفه‌ای از غلات شیعه است، که ایشان را ناووسی می‌گفتند، و ایشان در باره وفات محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که همان امام باقر است شک کرده‌اند، و در انتظار او و جعفر بن محمد علیهما السلام بسر می‌برند. و به حکایت از کتاب «ملل» شهرستانی گفته‌اند: که «ابو حامد زوزنی حکایت کرده است ایشان چنین می‌پنداشتند که علی علیه السلام وفات یافته است، و پیش از روز قیامت زمین از او شکافته خواهد شد، و آنگاه او جهان را سرشار از عدل و داد خواهد ساخت».

کیسانیه: گروهی هستند که بعد از امام اَبی عبد الله الحسین علیه السلام محمد بن - الحنیفه را به امامت گرفتند، و در صحاح آمده است که: ایشان صنفی از روافض، و اصحاب مختار بن اَبی عبیده‌اند، که میگویند لقب او «کیسان» بوده است.

واقفه: کسانی هستند که در امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام متوقف شدند، و گفتند: او وفات نیافته، و هم او قائم اهل بیت است، و علت پدید آمدن این طایفه اینست که امام ابو الحسن علیه السلام بحالی وفات یافت که وکلای آن حضرت مالی بسیار در اختیار داشتند، و برای تصاحب همین اموال بر امامت آن حضرت توقف کردند و وفاتش را منکر شدند، چنان که زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار، و عثمان بن عیسی العامری الکلابی الرواسی وکیل آن امام در مصر مالی فراوان و شش

ص: ۵۷۱

کنیز در اختیار داشت، و چون امام علی بن موسی علیهما السلام کسی را بمطالبه آن اموال و کنیزان بسوی او فرستاد، او از تسلیم آنها سرباز زد، و در جواب آن حضرت نوشت که پدرت وفات نیافته است. پس امام به او نوشت: پدرم وفات یافته و ما میراث او را قسمت کردیم، و اخبار صحیحی در باره وفات آن حضرت انتشار یافته است.

و او در جواب امام نوشت که اگر پدرت وفات نیافته باشد سخن در باره اموال مورد ندارد. و اگر وفات یافته باشد - چنان که تو حکایت میکنی - او مرا نفرموده است که چیزی بتو بپردازم، و کنیزان را آزاد کرده‌ام و ایشان ازدواج کرده‌اند.

و در کتاب رجال کشی از امام رضا علیه السلام آمده است که: «زیدیه و واقفه و نواصب در یک سطحند».

زیدیه: اینان کسانی هستند که زید بن علی بن الحسین علیهما السلام را پس از پدرش به امامت گرفته‌اند، و ایشان هر فاطمی عالم صالح صاحب رأیی را که با شمشیر بر حاکم وقت خروج کند امام میخوانند، چنان که یحیی بن زید، و محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن حسن و امثال ایشان را امام میدانند. و اینان بچند فرقه منقسم شده‌اند.

جارودیّه: فرقه‌ای از زیدیه‌اند، و بنا بقولی ایشان، مانند بتریه منسوب بزیدیه‌اند، ولی در حقیقت زیدیه اهل سنتند، و به رئیسشان أبو الجارود زیاد بن منذر همدانی کوفی وابسته به همدان منسوبند. در اصل این مرد از خراسانست، و او پس از خروج زید بن - علی بن الحسین علیهما السلام در عقیده دستخوش دگرگونی شد، از طرف امام أبو جعفر باقر علیه السلام «سرحوب» نامیده گشت. و سرحوب نام شیطان کوری است که در دریا سکونت دارد و این أبو الجارود، چنان که در رجال کشی آمده است کور و کوردل بود.

بتریه: بضم یا بفتح باء و سکون تاء و کسر را طایفه‌ای از زیدیه‌اند که مقدم داشتن مفضول بر فاضل را جایز می‌شمارند، و میگویند: أبو بکر و عمر دو امامند، اگر چه امت در بیعت با ایشان در صورت وجود علی علیه السلام خطا کرده‌اند، ولی این، خطائی است که بدرجه فسق نرسیده است. و این طایفه در باره عثمان «۱» توقف

(۱) و اینان مانند سلیمانیه‌اند، الا اینکه آنان عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را تکفیر کرده‌اند.

کرده، و بولایت علیّ امیر المؤمنین علیه السّلام دعوت نموده‌اند، و این فرقه خروج با فرزندان علی علیه السّلام را واجب می‌شمارند، و آن را از باب امر بمعروف و نهی از منکر میدانند، و امامت را برای هر یک از اولاد علی علیه السّلام که با شمشیر خروج کند اثبات میکنند. و اینان اصحاب کثیر نواء «۱»، و حسن بن صالح بن حیّ، و سالم بن ابی حفصه، و حکم بن عتیبه، و سلمة بن کهیل ابو یحیی الحضرمی، و ابو مقدم ثابت بن هرمز حدّادند.

و کشی به اسناد خود از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: «حکم بن عتیبه، و سلمه، و کثیر نواء، و ابو المقدام، و تمّار - یعنی سالم بن ابی حفصه - بسیاری از آنان را که گمراه شده‌اند بگمراهی کشیده‌اند، و ایشان از کسانی هستند که خدای عزّ و جلّ در باره آنان فرموده است:

«و بعضی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: بخدا و روز جزا ایمان آوردیم، در حالی که ایشان مؤمن نیستند».

و همچنین به اسناد خود از سدیر روایت کرده است که گفت: «من در حالی که سلمة بن کهیل و ابو المقدام، ثابت بن حدّاد، و سالم بن ابی حفصه، و کثیر نواء و جماعتی از ایشان را بهمراه داشتم، بمحضر امام ابو جعفر در آمد، در این حال برادر امام ابو جعفر زید بن علی علیه السّلام در حضور آن سرور بود، پس آن جمع به امام ابو جعفر علیه السّلام گفتند: ما علی و حسن و حسین را دوست میداریم، و از دشمنانشان بیزاری می‌جوئیم فرمود: بسیار خوب. گفتند: ابو بکر و عمر را دوست میداریم، و از دشمنانشان بیزاری می‌جوئیم، زید بن علی علیه السّلام رو به ایشان کرد، و گفت: آیا از فاطمه علیه السّلام بیزاری می‌جوئید؟ امر ما را مقطوع ساختید، خدا نسلتان را قطع کند، و از آن روز ایشان «بتریه» نامیده شدند».

و به اسناد خود از ابن ابی عمیر، از سعد بن جلاب از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود «اگر بتریه صف واحدی ما بین مشرق تا مغرب باشند، خدا بوسیله ایشان دینی را قوی و گرامی نخواهد ساخت».

(۱) بنا بقولی ایشان را بتریه نامیده‌اند، زیرا که او ابتر بوده است.

غلات: آنان سه فرقه‌اند، که فرقه‌ای از ایشان در باره علی علیه السّلام غلو میکنند و او را خدا می‌خوانند و به تخمیس قائلند، یعنی عقیده دارند که سلمان و ابو ذر و مقداد و عمّار و عمر بن أمیه ضمری از طرف علی علیه السّلام مأمور بتدبیر جهان بوده‌اند، و او دارای مقام ربوبیت است.

و فرقه دیگر در باره اهل بیت علیهم السّلام غلو میکنند، و در حق ایشان قائل بصفات و خصوصیات هستند که خود ایشان در باره خود چنین ادعائی ندارند، از قبیل ادعای نبوت و الوهیت.

و فرقه دیگر معتقدند که شناخت امام شخص را از همگی عبادات و واجبات بی‌نیاز می‌سازد، و از این رو طهارت و نماز و روزه و زکات و حج را با ا تکال بدوستی و ولایت اهل بیت ترک میکنند، و قسمت مهم آنچه در کتب رجال بویژه کتب متقدمین آمده است که فلان شخص غالی است، یا از غلاتست مقصود همین طایفه است، و گواه این امر موضوعی است که احمد بن حسین غضائری از حسن بن محمد ابن بندار قمی روایت کرده است که گفت: «از مشایخ و اساتید خود شنیدم که میگفتند: محمد بن آورمه وقتی رمی بغلو شد، اشاعره کسانی را برای قتل او برانگیختند، ولی ایشان او را بحالی یافتند که در چند شب از اول تا آخر آن نماز می‌گزارد، و بهمین جهت از اعتقاد خود در باره او متوقف شدند».

و در کتاب «فلاح السائل» از حسین بن احمد مالکی آمده است که گفت: «با احمد بن ملیک کرخی راجع به آنچه از امر غلو در باره محمد بن سنان گفته می‌شود سخن بمیان آوردم، گفت: معاذ الله! او طهور یعنی وضو و غسل را بمن آموخته است».

و همچنین اخبار دیگری در این زمینه آمده است که دلالت بر این دارد که مراد بغلو و غالی در کتب رجال قدما همین معنی است، نه آن دو معنای اول.

و همین موضوع یکی از متأخرین - رضی الله عنه - را به اشتباه افکنده تا چنین پنداشته که مراد بغالی دو معنای اولست، و از این رو قدما - قدس الله أسرارهم - را مورد طعن قرار داده، و گفته است: «علت اینکه ایشان بعضی از روایات را رمی بغلو کرده‌اند اینست که پاره‌ای از معجزات را از ایشان نقل نموده‌اند، یا برای امام علم غیب قائل شده‌اند، یا نظیر آن». و این سخنی ناستوار و سوء ظنی نسبت بمشایخ حدیث، و بزرگان است، عصمنا الله منه.

ص: ۵۷۴

حروریه: طایفه‌ای از خوارجند که از علی علیه السلام بی‌زاری جستند، و بکفر او گواهی دادند. و این عنوان منسوب به «حرورا» - بفتح اول و دوم و سکون واو - دهکده‌ای در بیرون کوفه است، زیرا این فرقه در آغاز کار خود در آنجا اجتماع کردند، و با علی علیه السلام از در مخالفت درآمدند، و از این رو به آن دهکده منسوب شدند.

قدریه: قومی هستند که گفتند: همگی افعال و اعمال ایشان مخلوق خودشانست، و خدا را در آن اعمال قضائی و قدری نیست، و در حدیث آمده است که: «هیچ قدری بهشت داخل نمیشود، و او کسی است که میگوید: چیزی که خدا بخواهد تحقق نمی‌یابد، و آنچه شیطان بخواهد متحقق می‌شود».

مرجه: فرقه‌ای از مسلمانانند که بعقیده ایشان با بودن ایمان، هیچ معصیتی زیان نمیرساند، همان طور که با کفر طاعتی سود نمیدهد. و وجه تسمیه ایشان اینست که بعقیده این گروه خدا عذاب ایشان را در برابر گناهان بتأخیر افکنده، و گفته شده است که ایشان همان فرقه جبری هستند که بعقیده ایشان بنده انجام دهنده فعلی نیست، و اضافه فعل به او مجازست چنان که میگوئیم: نهر روان شد، و آسیا بگردش افتاد. و مجبره را از آن جهت مرجه نامیده‌اند که ایشان امر خدا را بتأخیر می‌افکنند، و معاصی کبیره را مرتکب میشوند، و در بیانی حکایت شده از مطرزی آمده است که ایشان را از آنرو به این نام نامیده‌اند که حکم

مرتکبین کبائر را بروز قیامت موکول میکنند. و بنظر میرسد که در اثر اشکالات بسیاری که مردم به بعضی از صحابه وارد می‌کردند و پاسخ صحیحی نداشت این مذهب اختراع شد.

مفوضه: ایشان کسانی هستند که قائل بتفویض شده‌اند، و این تفویض چنان که علامه مجلسی و وحید بهبهانی - قدس الله روحهما - گفته‌اند، بر معانی بسیاری اطلاق می‌شود، که بعضی از آنها صحیح است، و بعضی فاسد:

یکی از آن معانی اینست که «خدا محمد صلی الله علیه و آله را آفریده است، و کار جهان را به او واگذاشته است، و بنا بر این، آفریدگار دنیا و ما فیها آن حضرتست، و بعضی گفته‌اند که خدا این امر را به علی علیه السلام واگذار کرده است، و بسا که می‌گویند این امر بر عهده سایر امامان تعلق گرفته است».

به تعلیقه وحید بهبهانی - رحمه الله - بر منهج المقال ص ۴۱۰ رجوع شود.

ص: ۵۷۵

دوم از آن معانی واگذار کردن خلق و رزق به ایشانست، و چنین بنظر میرسد که این نیز بهمان معنی اول بازگردد، و فساد این دو معنی از طرف امام صادق و امام ابو الحسن رضا علیهما السلام وارد شده است. بهمان تعلیقه ص ۸ رجوع شود.

سوم از معانی تفویض تنها واگذار کردن تقسیم ارزاق است، گاهی عنوان مفوضه به ایشان هم اطلاق شده است.

و در عیون اخبار الرضا علیه السلام از آن امام آمده است که فرمود: «کسی که بگوید که خدای تعالی کار خلق و رزق را به حجتهای خود واگذاشته است مشرکست». ولی اگر مراد او این باشد که خدای تعالی خود به تنهایی فاعل است، و هیچ شریکی ندارد، ولی این فاعلیت را با اراده ایشان و دعا و سؤالشان در این باره از خدا مقارن ساخته، و این لطف را بعلت ائمه علیهم السلام نزد خدا و فزونی قرب ایشان و بمنظور اظهار فضیلت و رفعت مقام ایشان در میان بندگان مبذول داشته است تا ایشان ائمه را تصدیق کنند، و مطیع ایشان شوند، و براهنمائی ایشان هدایت یابند، و به آنان اقتدا کنند، چنین معنی شرک نیست.

چهارم از آن معانی تفویض در امر دین است، و اگر منظور از این معنی آن باشد که خدای تعالی کار دین را به ایشان سپرده است که هر چه را بخواهند حلال کنند، و هر چه را اراده کنند به رأی خودشان، بدون وحی - چنان که بعضی از اخبار آن را بوهم منعکس میسازد - چنین معنی بالضروره باطل است، و از حوزه شریعت خارج است، چنان که فرمود: «بمنکران رسالت خود بگو: من نخستین پیمبر از سوی خدا نبوده‌ام تا پیمبریم را انکار کنید، و من نمیدانم که خدا با من و با شما چه خواهد کرد.

و من در گفتار و کردار خود جز از آنچه خدا بمن وحی کند پیروی نمیکنم ...». و نیز فرموده است: «او - یعنی پیمبر - از روی هوا و هوس خود سخن نمیگوید: سخن او جز وحیی که به او نازل می‌شود نیست».

و اگر مراد از تفویض این باشد که خدا چون پیمبر خود را بمرتبه کمال برآورده، چنان که جز آنچه را موافق حقّ باشد نمی‌پذیرد و با خواست او مخالفت نمی‌کند، در این صورت بمنظور اظهار شرف و کرامت پیمبر صلی الله علیه و آله تعیین برخی از امور، مانند افزودن بعضی از رکعات، و تعیین نمازها و روزه‌های مستحبی و سهمی از ارث برای جدّ و مانند این موضوعات را به او تفویض کرده، و این تفویض را بوسیله وحی

ص: ۵۷۶

از جانب خود مورد تأکید قرار داده. چنین تفویض چه از جهت عقل و چه از جنبه نقل فسادی در آن نیست، بلکه در بسیاری از اخبار بیاناتی بنشان آن آمده است، حتی اینکه کلینی در کتاب کافی بابی با عنوان «باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و الی الائمه علیهم السلام فی أمر الدین گشوده است، و این گونه تفویض اختصاص به پیمبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه در باره ائمه علیهم السلام جاری و ساریست.

پنجم از معانی آن، تفویض در عطا و منع است، زیرا خدای تعالی زمین و آنچه را که در آن وجود دارد برای ایشان آفریده است، و انفال و خمس و صفایا را برای پیشوایان معصوم قرار داده است، و بنا بر این می‌توانند هر چه را بخواهند عطا کنند، و هر چه را بخواهند منع نمایند و دریغ بدارند، و این معنی نیز بمانند معنی سابق آن در باب خودش و در باره صحّتش جای سخن نیست.

معنی ششم از آن معانی، اختیار است، و آن عبارت از اینست که در هر واقعه‌ای بظاهر شریعت یا بعلم خودشان، یا الهامی که از جانب خدای تعالی از واقع امر به ایشان میرسد حکم کنند، چنان که بعضی از اخبار بر آن دلالت دارد، و سید محسن اعرجی کاظمی آن را در کتاب «عدّة الرّجال» ذکر کرده است، و ظاهر معنی اختیار مختار بودن مطلق در هر واقعه‌ای است، ولی واقع امر اینست که ایشان در کلیه امور بدون شرط و قید مختار نیستند.

معنی هفتم از معانی تفویض معنائی است که معتزله بر آنند، و خلاصه آن چنین است که خدا- جلّ شأنه- فعالیت و مداخله‌ای در افعال بندگان بجز این ندارد که ایشان را آفریده است و قدرت بخشیده است، و آنگاه امر افعال را به ایشان تفویض کرده است، بطوری که بر عکس گفته مجبّر هر چه بخواهند مستقلاً بجا می‌آورند، و این معنی بدیهی البطلان است، و اخبار دائر بر مذمتّ قائلین آن آمده است، همچنان که در مذمتّ برادران جبری ایشان رسیده است.

هشتم از معانی تفویض، قول زنادقه و ابا حیان است، و آن عبارت از قائل بودن برفع منع از خلق در افعال، و مباح ساختن هر کاریست که اراده کنند، همان طور که سید اعرجی از شهید- رحمهما الله- در بحث امر بین الأمرین حکایت کرده است.

ص: ۵۷۷

معنی مولی

اما در باره لفظ «مولی»، در بسیاری موارد، راجع بشخصی میگویند: او مولای فلان شخص است، یا مولای فلان خاندان یا فلان طایفه، یا فلان قوم و قبيله است، و گاهی این لفظ را از مضاف الیه آن جدا میکنند، و میگویند: او مولی است از این رو لازمست یادآور شویم که لفظ مولی در لغت دارای معانی بسیار است، چنان که بر مالک، و غلام، و آزادکننده، و آزاد شده، و صاحب، و خویشاوند مانند عموزاده، و همسایه، و هم پیمان، و پسر، و عم، و فرود آینده و منزل کننده در میان یکقوم، و شریک، و سرپرست، و یار و یاور، و رب، و شخص مورد انعام، و دوست، و داماد اطلاق می شود.

و اما در اصطلاح علمای رجال این کلمه، در بسیاری از موارد بر شخص غیر عربی خالص اطلاق می شود، و گاهی در اصطلاح ایشان بر مولای «عتاقه»- یعنی آزادکننده یا آزاد شده- اطلاق میگردد، چنان که در باره منزل به- یا میزبان- نیز اطلاق می شود.

و اما در اصطلاح علمای رجال این کلمه، در بسیاری از موارد بر شخص غیر عربی خالص اطلاق می شود، و گاهی در اصطلاح ایشان بر مولای «عتاقه»- یعنی آزادکننده یا آزاد شده- اطلاق میگردد، چنان که در باره منزل به- یا میزبان- نیز اطلاق می شود، چنان که میگویند: «عطیه عوفی مولی جابر بن عبد الله الانصاری»، و در آنجا که این لفظ بطور مطلق استعمال شود، غالباً بمعنی اول، یعنی «غیر عربی خالص» منصرف میگردد.

و اما اینکه در کتب رجال میگویند: فلان شخص «مرتفع القول» است، یا مذهبش «ارتفاع» است، مراد اینست که او در بعضی از معتقدات یا روایاتش «غالی» است، زیرا بسیاری از علمای سلف، بویژه «قمیین»، بر حسب اجتهادشان، و بمقتضای رأیشان- که از مجموع روایات و ظاهر آیات اتخاذ شده- برای ائمه علیهم السلام منزلت خاصی در رفعت و جلال، و مرتبه معینی از عصمت و کمال قائل بوده اند، و تجاوز از مرز آن عقیده را جایز نمیدانسته اند، و اندک تجاوز از آن را «ارتفاع» می شمرده اند نه غلو.

ص: ۵۷۸

مصادر تحقیق مشیخه

۱- رجال نجاشی- رحمه الله- «۱» و ما لفظ «جش» را وسیله اشاره به آن قرار داده ایم، و این کتاب متقن ترین کتاب در موضوع جرح و تعدیل است و نام حقیقی آن «فهرست مصنفین» است.

۲- فهرست شیخ طوسی- اعلی الله مقامه «۲»- و وسیله اشاره به آن لفظ «ست» است.

۳- مختار رجال کشی «۳»، تألیف شیخ طوسی، و اشاره به آن بوسیله لفظ «کش» است.

۴- همچنین رجال شیخ که در کلیه موارد آن را با نام کاملش یاد کرده ایم.

۵- خلاصه الاقوال علامه- حلی «۴»- رحمه الله- که وسیله اشاره به آن لفظ «صه» است.

(۱) او عالم رجالی کبیر معروف به: احمد بن علی بن احمد بن عباس بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن محمد بن - عبد الله نجاشی والی اهواز است.

(۲) او ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی مشهور به «شیخ الطائفه» است. بسال ۳۸۵ در طوس متولد شده، و در سال ۴۶۰ در نجف اشرف وفات یافته است. برای اطلاع از ترجمه او بمقدمه رجالش که در نجف بچاپ رسیده است رجوع شود. و علامه سید محمد صادق آل بحر العلوم - مد ظله - مقدمه ای جامع و جالب نگاشته، و شرحی بی نظیر فراهم ساخته است. و همچنین رجوع شود بمقدمه استبصار بقلم فقیه و ادیب لیبب شیخ محمد علی غروی اردوبادی - رحمة الله علیه -

(۳) او شیخ جلیل اقدم ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی - رحمه الله - است. و ترجمه جامع و شامل او در معالم العلماء، و منهج استرآبادی، و روضات الجنات، و نقد الرجال، و دیگر کتب آمده است، و چنان که از کلام ابن شهر آشوب در معالم بر می آید، اسم کتاب رجال او «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين - عليهم السلام - است و شیخ آن را مختصر ساخته، و «اختیار رجال الکشی» نامیده است.

(۴) او شیخ أجل آية الله مطلق، جمال الدین ابو منصور حسن بن سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر حلی - نور الله مضجعة الشریف است.

آن بزرگوار بسال ۶۴۸ متولد شده، و در سال ۷۲۶ وفات یافته، و در جوار امیر المؤمنین - علیه السلام - مدفون شده است، و ترجمه حال و درود بر او در بسیاری از معاجم تراجم از قبیل منهج المقال، و روضات الجنات، و صفحه ۵۵۹ از جلد سوم مستدرک الوسائل، و الدرر الکاهنه، و جلد ششم از صفحه ۳۱۹ لسان - المیزان، تألیف عسقلانی و صفحه ۲۲۸ از جلد ۲ سفینه البحار آمده است.

ص: ۵۷۹

۶- منهج المقال، معروف بر رجال کبیر، تألیف میرزا محمد استرآبادی - قدس سره - با تعلیقه «۵» استاد اکبر بهبهانی - قدس سره - بر آن کتاب.

۷- مجمع الرجال قهیایی - رحمه الله - «۶» و این کتاب حاوی نام و شرح احوال رجالیست که در کتب رجال چهارگانه مذکور نخستین ذکر شده، به اضافه رجال ابن الغضائری - رضی الله عنه - «۷» و هر آن چیزی که ما از ابن الغضائری نقل کرده ایم مأخوذ از همین کتابست، زیرا که هنوز رجال ابن الغضائری بطور مستقل چاپ نشده است.

۸- شرح مشیخه، تألیف مولی محمد تقی مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - «۸» و آن مطبوع، و بچاپ رسیده است.

۹- جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، تألیف مولی محمد علی اردبیلی - رحمه الله - «۹».

(۵) این تعلیقه در حاشیه متن بچاپ رسیده، و آن مشتمل بر فوائدی بسیار است. پس غفلت از آن را روا مدار، و اما استرآبادی، پس همان متتبع کبیر و عالم رجالی بصیر، و متبحر خبیر، محمد بن علی بن وکیل استرآبادی، معاصر سید مصطفی تفرشی، صاحب رجال معروف به نقد الرجال است، و در کتاب نقد در ستایش او گفته است: او فقیهی متکلم و ثقه‌ای از ثقات این طایفه، و از جمله عبّاد و زهاد آنست و در رجال و روایت و تفسیر تحقیقی چنان عمیق بجا آورده است که زائد بر آن خارج از حد امکانست - الخ.

او - خدایش رحمت کناد - بسال ۱۰۲۸ وفات یافته است.

(۶) او شیخ اجل علامه، زکی الدین مولی عنایة الله بن شرف الدین علی قهپایی اصفهانی، و لقبش زکی نجفی است، زیرا که اصل و منشأ و محل اقامتش نجف اشرف بوده است. و او عالمی محقق و از جمله شاگردان محقق اردبیلی، و شیخنا البهائی، و مولی عبد الله تستری - قدس الله اسرارهم - است. و کتاب او در اصفهان با تحقیق عالم بارع: سید ضیاء الدین شهیر بعلمه - مد ظلّه - در هفت مجلد بچاپ رسیده است.

(۷) ابو الحسین احمد بن حسین بن عبید الله غضائری - قدس سره - معاصر شیخ طوسی و نجاشی است، و کتاب رجال او نزد ارباب جرح و تعدیل معروفست.

(۸) دو نسخه از شرح المشیخه نزد من موجود است، که یکی از آن دو متعلق بکتابخانه شریف اجل حجّت سید محمد علی بن سید محمد صادق حسینی، مشهور به میرصادقی - مد ظلّه - است، - چنان که در مجلد اول ذکر شد - و نسخه دوم متعلق بعالم بارع حجّت، مرحوم حاج شیخ بهاء الدین صدوقی همدانی - رحمة الله علیه - مقیم تهران و آن نسخه‌ای نفیس است که از اول شرح باب ذکر جمل من مناھی النبی - صلی الله علیه و آله - تا آخر مشیخه در آن مندرج است.

(۹) او عالم متتبع متبحر خبیر، و رجالی کامل بصیر، مولی محمد علی اردبیلی المولد، و عراقی الموطن است. و او - که خدایش رحمت کناد - در طول زندگانی خود در دو مشهد شریف غری و حائر مقیم بود، و در اواخر عمر به اصفهان سفر کرده است و از طرف علامه مجلسی - رضوان الله علیهما - اجازه داشت، و از علمای نیمه دوم قرن یازدهم بود.

ص: ۵۸۰

۱۰ - الفوائد الرجالیة، تألیف شریف اجل علامه عصر خویش، آیه الله سید محمد مهدی طباطبائی - رحمه الله - «۱۰».

۱۱ - تنقیح المقال، «۱۱»، تألیف علامه مامقانی - قدس الله تعالی سره القدوسی - ۱۲ - قاموس الرجال، تألیف محقق معاصر تستری - آدم الله ظلّه - «۱۲».

۱۳ - تهذیب التهذیب، تألیف شهاب الدین أبو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی، متوفی بسال ۸۵۲.

۱۴- تقریب التهذیب، تألیف ابن حجر عسقلانی.

۱۵- لسان المیزان، (توضیح و تهذیب میزان الاعتدال)، تألیف عسقلانی نام برده شده.

۱۶- تاریخ بغداد، تألیف خطیب حافظ أبو بکر احمد بن علی بغدادی، متوفی بسال ۴۶۳.

(۱۰) این کتاب با تحقیق علامه حجّت، سید محمد صادق آل بحر العلوم- دامت برکاته- طی سه مجلد در نجف اشرف بچاپ رسیده است. و آن کتابی کریم است که مانند آن دیده نشده، بویژه با چنین تحقیق.

(۱۱) آن کتابی بزرگ، با ضخامت و فخامت و دارای فوائدی بسیار و بیانی لطیف است، ولی از بعضی اشتباهات و مسامحات خالی نیست، و محتاج به تهذیب و نقد است. و مؤلف این کتاب- رحمه الله- کتابهای علمی بسیاری دارد که در تنقیح آنها را نام برده است.

(۱۲) او عالم بارع متبحر متتبع و افتخار عصر، حاج شیخ محمد تقی تستری- دام ظلّه الوارف- است. این کتاب او در دوازده مجلد بچاپ رسیده، و این مؤلف کتابهای دیگری نیز دارد، که از آن جمله کتاب الأخبار الدخیله و کتاب مسمی به «آیات بینات فی تعبیر بعض المنامات» و قضا امیر المؤمنین علیه السلام و شرح اربعین بچاپ رسیده است، و از جمله تألیفات او شرحی بر نهج البلاغه در بیشتر از ده مجلد است، و النجعة فی شرح اللمعة که بعضی از آنها بچاپ رسیده است.

ص: ۵۸۱

فهرست مجلد ششم

کتاب من لا یحضره الفقیه

موضوع / صفحه

باب اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام ۳

باب اینکه خداوند تعالی بهنگام وفات بنده اش بر او منت مینهد، و بینائی و شنوائی و عقلش را به او باز میگردداند تا وصیت کند

۱۱

باب احتجاج خدای عزّ و جلّ بر تارک وصیت ۱۱

باب اینکه وصیت حقی بر ذمه هر مسلمانی است ۱۲

باب متعلق به اینکه وصیت کامل‌کننده نارسائیهای زکاتست. ۱۲

باب آنکه وصیت کند و ستم نکند و ضرر بوارث نرساند ۱۳

باب آنکه بهنگام مردنش برای خویشان غیر از ورثه‌اش چیزی از مال خود را، کم یا زیاد وصیت نکند ۱۳

باب آنکه بهنگام مردن وصیتش را بخوبی انجام ندهد ۱۴

باب ثواب کسی که زندگانش با سخن خیری یا عمل خیری پایان پذیرد ۱۴

باب آنچه در باره زیان رساندن بورثه آمده است ۱۵

باب عدل و جور در وصیت ۱۵

باب متعلق به اینکه جور و ظلم در وصیت از گناهان کبیره است ۱۵

باب مقداری از مال که وصیت به آن مستحب است ۱۶

باب وصیتی که بمعروف برگردانده می‌شود، و آنچه از مال میت که بخودش تعلق میگیرد ۱۷

باب رسم و طرح وصیت ۲۱

باب شاهد گرفتن بر وصیت ۲۹

باب نخستین مورد مصرف ترکه میت ۳۱

باب مربوط بمردی که بمیرد، در حالی که دینی برابر بابهای کفنش را بر ذمه داشته باشد ۳۲

باب وصیت برای وارث ۳۳

ص: ۵۸۲

باب امتناع از قبول وصیت ۳۴

باب حدی که چون کودک به آن حد برآید وصیتش نافذ است ۳۶

باب وصیت بوسیله نوشتن و اشاره کردن ۳۷

باب تجدید نظر در وصیت ۳۹

باب کسی که در حضور ورثه بیش از ثلث وصیت کند و آنان تجویز کنند آیا پس از مرگ او حق نقض دارند؟ ۴۱

باب وجوب اجراء وصیت و نهی از تبدیل آن ۴۲

باب آنکه انسان تا چیزی از روح در بدن دارد، به مالکیت مال خود سزاوارتر است ۴۴

باب وصیت کسی که از روی عمد خودکشی کند. ۴۶

باب در باره دو مرد که بوصایت برگزیده میشوند، پس هر یک وصایت خود را به نیمی از ترکه اختصاص میدهد. ۴۷

باب وصیت به شیء، و سهم، و جزء، و کثیر ۴۸

باب آنکه شخصی ببدل مالی فی سبیل الله وصیت کند ۵۱

باب ضمان وصی نسبت به تغییری که در وصیت میّت پدید آورد ۵۲

باب وصیت برای اعمام و احوال و موالی ۵۵

باب وصیت به بالغ و نابالغ ۵۶

باب آنکه موصی له قبل از موصی یا قبل از دریافت مال موصی به درگذرد ۵۷

باب وصیت به آزاد کردن بنده و صدقه و حج ۵۹

باب وصیت بنفع مکاتب و امّ ولد ۶۵

باب آنکه به شمشیری یا صندوقی یا کشتی‌ای برای دیگری وصیت کند ۶۷

باب راجع به کسی که بدون وصیت از دنیا رفته و از این رو ترکه‌اش میان ورثه قسمت یا بحساب ایشان فروخته میگردد ۶۸

باب آنکه وصیتی میکند، و وصی آن را فراموش کرده جز یک باب از آن را بخاطر نمی‌آورد ۶۹

باب اینکه وصی چیزی از مال میّت را در فروش بمزایده بخرد ۷۰

باب مردی که پسرش را بعلت مقاربت با کنیز صاحب فرزند او از ارث محروم میسازد ۷۰

باب پایان یافتن یتیمی یتیم ۷۲

باب حکم کسی که پس از بلوغ از گرفتن مال خود امتناع کند ۷۶

باب وصیی که بعد از بلوغ وارث از تسلیم مال او امتناع میکند، و وارث بعثت عدم امکان ازدواج مرتکب زنا می‌شود ۷۶

ص: ۵۸۳

باب کسی که با داشتن دین وصیتی کند، یا برده‌ای را آزاد سازد ۷۷

باب براءت ذمه میت از دین بوسیله ضمانت کسی که طلبکاران بضمانتش رضا دهند ۸۰

باب مبیعی که عینا موجود باشد و مشتری بمیرد، و دینی علاوه بر بهای مبیع بر ذمه داشته باشد ۸۰

باب پرداختن دین از محلّ دیه ۸۱

باب کراهت وصی ساختن زن ۸۱

آنچه بر وصی وصی از جهت قیام بوصیت واجبست ۸۲

باب کسی که چیزی از مال خود را برای دیگری وصیت کند، و آنگاه بخطا کشته شود ۸۳

باب حکم اینکه مردی در باره فرزندان و مالش بمردی وصیت میکند، و به او اجازه میدهد که مال را سرمایه کار کند و سود

میان او و فرزندان او قسمت شود ۸۴

باب اقرار مریض بداشتن دین بوارث ۸۶

باب اقرار بعضی از ورثه بعق یا دین ۸۸

باب در باره مرد عیالمندی که بمیرد و دینی بر ذمه خود داشته باشد ۸۹

باب نوادر و اخبار متفرقه مربوط بوصایا ۸۹

باب وقف و صدقه و عطیه و هبه ۹۹

باب سکنی و عمری و رقبی ۱۱۹

کتاب فرائض و موارث

باب إبطال عول در موارث ۱۲۳

باب میراث فرزند صلبی ۱۲۹

باب میراث ابوین ۱۳۳

باب میراث زوج و زوجه ۱۳۳

باب میراث فرزند صلبی و أبوین ۱۳۴

باب میراث زوج با فرزند ۱۳۶

باب میراث زوجه با فرزند ۱۳۸

باب میراث فرزندان و والدین با زوج ۱۳۸

باب میراث فرزندان و والدین با زوجه ۱۴۰

باب میراث والدین با زوج و زوجه ۱۴۱

ص: ۵۸۴

باب میراث فرزند فرزند - یعنی نوه - ۱۴۴

باب میراث والدین با وجود فرزند فرزند ۱۴۵

باب میراث نوه با زوج و زوجه ۱۴۶

باب میراث پدر و مادر و برادران و خواهران ۱۴۷

باب میراث والدین و شوهر و برادران و خواهران ۱۴۸

باب کسی که حاجب از میراث نمیشود ۱۴۹

باب میراث برادران و خواهران ۱۵۰

باب میراث زوج و زوجه با برادران و خواهران ۱۶۰

باب میراث اجداد و جدّات ۱۶۲

باب میراث خویشاوندان ۱۷۸

باب میراث خویشاوندان و موالی ۲۰۳

باب میراث موالی ۲۰۵

باب میراث کسانی که غرق شوند یا سقفی فرود آید و نتوان دانست کدام وارث دیگری شده‌اند ۲۰۷

باب میراث جنین و منفوس و سقط ۲۱۱

باب میراث دو کودکی که زوج یک دیگر شده‌اند و آنگاه یکی از آن دو میمیرد ۲۱۳

باب توارث مطلق و مطلقه ۲۱۵

باب توارث مردیکه در مرض موت زن را تزویج و بعد طلاق گوید ۲۱۵

باب میراث زن شوهر مرده ۲۱۷

باب میراث مخلوع ۲۱۸

باب میراث حمیل ۲۱۹

باب میراث فرزند مورد شک ۲۲۰

باب میراث فرزندی که پدرش انتساب او را پس از اقرار نفی کند ۲۲۲

باب میراث زنازاده ۲۲۲

باب میراث قاتل و آنکه از دیه ارث میبرد، و آنکه نمیبرد ۲۲۳

باب میراث فرزند ملامنه ۲۲۹

باب میراث کسی که بر سر میراث اسلام آورد یا آزاد شود ۲۳۶

باب میراث خنثی ۲۳۷

باب نوزادی که دو سر متولد می‌شود ۲۴۲

باب میراث مفقود ۲۴۳

باب میراث مرتد ۲۴۵

باب میراث کسی که وارث ندارد ۲۴۸

باب میراث اهل ادیان مختلف ۲۴۹

باب میراث بردگان ۲۵۵

باب میراث مکاتب ۲۵۹

باب میراث مجوس ۲۶۱

باب نوادر و مطالب متفرقه مربوط بمواریث ۲۶۶

باب نوادر، و آن آخر ابواب این کتابست ۲۷۴

سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی امیر المؤمنین علیه السلام ۳۱۲

نصایح امیر مؤمنان علیه السلام به پیر مرد مسافر ۳۲۰

نصایح آنحضرت به فرزندش محمد حنفیه ۳۲۴

مواظظ امام صادق علیه السلام و دیگر معصومین علیهم السلام ۳۳۵

ص: ۵۸۶

اسامی راویان و مشیخه

فهرست مشیخه

در امور مذهبی علمی را که فرا میگیرید دقت کنید از چه کسی فرا میگیرید موقعیت و منزلت افراد را باندازه روایاتشان از ما
اهل بیت بشناسید

ص: ۵۸۸

فهرس المشیخة

الاسم / الصفحة

باب الهمزة أبان بن تغلب ۴۰۸

أبان بن عثمان الأحمر ۴۸۷

إبراهيم بن أبي البلاد ۴۶۵

إبراهيم بن زياد الكرخي ۴۵۵

إبراهيم بن أبي محمود ۳۹۵

إبراهيم بن أبي يحيى المدائني ۵۰۷

إبراهيم بن سفيان ۵۲۰

إبراهيم بن عبد الحميد ۴۴۶

إبراهيم بن عثمان - أبو أيوب ۴۶۵

إبراهيم بن عمر اليماني ۵۰۴

إبراهيم بن محمد الثقفي ۵۱۴

إبراهيم بن محمد الهمداني ۴۸۱

إبراهيم بن مهزيار ۴۳۳

إبراهيم بن ميمون ۴۵۹

إبراهيم بن هاشم ٥٤٢

أحمد بن أبي عبد الله البرقي ٤١٢ و ٤٤٧

أحمد بن الحسن الميثمي ٥٤٠

أحمد بن عائذ ٥٣١

أحمد بن محمد بن أبي نصر البنظي ٤٠١

أحمد بن محمد بن سعيد - ابن عقدة ٥٦٦

أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري ٥٥٦

أحمد بن محمد بن المطهر ٥٢٢

أحمد بن هلال العبرتاتي ٥٣٦

إدريس بن زيد ٤٩٥

إدريس بن عبد الله القمي ٥٥١

إدريس بن هلال ٤٨٩

إسحاق بن عمّار ٣٨٥

إسحاق بن بريد ٥٠٤

أسماء بنت عميس ٤١٣

إسماعيل بن أبي فديك ٥٤١

إسماعيل بن جابر الخثمي ٣٩٢

إسماعيل الجعفي ٤٥٧

إسماعيل بن رباح ٤٢١

إسماعيل بن عيسى ٤٣١

إسماعيل بن الفضل الهاشمي ٥١٨ و ٥٢٩

إسماعيل بن مسلم السكوني ٤٤٨

إسماعيل بن مهران ٥٥٩

إسماعيل بن همام - أبو همام ٥٠٢

الأصبع بن نباتة ٤٢٥

امية بن عمرو الشعيري ٥٥٣

أنس بن محمد ٥٦٥

أيوب بن أعين ٥١٠

أيوب بن الحر ٥٣٨

أيوب بن نوح ٤٥٤

باب الباء بحر السقاء ٤٦٧

يزيع المؤذن ٤٥٤

بشار بن يسار ٥٤٤

بشير النبال ٤٩٠

ص: ٥٨٩

بكار بن كردم ٥٥١

بكر بن صالح الرازي ٥٠٩

بكر بن محمد الأزدي ٤٢٠

بكير بن أعين ٤١٩

بلال المؤذن ٤٤٤

باب الناء ثابت بن دينار - أبو حمزة الثمالي ٤٢٤

ثعلبة بن ميمون ٥٤٩

ثوير بن أبي فاخنة ٥٥٥

باب الجيم جابر بن إسماعيل ٤٦٨

جابر بن عبد الله الأنصاري ٤٢٦

جابر بن يزيد الجعفي ٣٨٦

جراح المدائني ٤١٢

جعفر بن بشير البجلي ٤٧١

جعفر بن عثمان ٥٥٣

جعفر بن القاسم ٥١١

جعفر بن محمد بن يونس ٤٣٢

جعفر بن ناجية ٥٢٥

جميل بن دراج ٤٠٠

جويرية بن مسهر العبدي ٤١٤

جهيم بن أبي جهم ٤٤٦

باب الحاء الحارث - بياع الأنماط ٥٢٣

الحارث بن المغيرة النصري ٤٠٦ و ٤٤٢

حبيب بن المعلّى ٤٢٩

حذيفة بن منصور ٥٠٣

حريز بن عبد الله ٤٢٣ و ٣٨٩

حريز بن عبد الله فى الزكاة ٤٢٣

الحسن بن الجهم ٤٠٣

الحسن بن راشد ٤٨٦

الحسن بن زياد الصيقل ٤٠٩ و ٥٠٦

الحسن بن السرى ٤٤١

الحسن بن على بن أبى حمزة ٥٣٨

الحسن بن على بن فضال ٥٠٥

الحسن بن على الكوفى ٤٢٨

الحسن بن على بن النعمان ٥٦١

الحسن بن على الوشاء ٤٨٦

الحسن بن قارن ٤٤٠

الحسن بن محبوب ٤٣٨

الحسن بن هارون ٥٢٠

الحسين بن أبى العلاء ٤٠٤

الحسين بن حماد العبدى ٤٥٠

الحسين بن زيد ذو الدمعة ٥٢٧

الحسين بن سالم ٥٢٠

الحسين بن سعيد ٤٩٧

الحسين بن محمد القميّ ٥٢٧

الحسين بن المختار ٤٢١

حفص بن البختريّ ٤١٢

حفص بن سالم - أبو ولّاد ٤٥٨ و ٤٦٦

ص: ٥٩٠

حفص بن غياث ٤٧١

حكم بن حكيم ٣٩٤

حمّاد بن عثمان الناب ٤٣٨

حمّاد بن عمرو ٥٦٥

حمّاد بن عيسى ٣٨٩ و ٤٤٥

حمّاد النواء ٥١٧

حمدان بن الحسين ٥٦٥

حمدان الديوانيّ ٥٢٨

حمزة بن حمران ٥٢٩

حميد بن المثنى ٤٦٠

حنان بن سدير ٣٩٦

باب الخاء خالد بن أبي العلاء الخفّاف ٥١٨

خالد بن ماد القلانسيّ ٤٢٤

خالد بن نجيح ٤٤١

باب الدال داود بن أبي يزيد - فرقد - ٥٥٤

داود بن أبي زيد ٤٣٩

داود بن إسحاق ٥٥٠

داود بن الحصين الأسديّ ٤٥٩

داود الرقيّ ٥٠٣

داود بن سرحان ٤٦٤

داود الصرميّ ٤٣٣

داود بن فرقد - أبي يزيد - ٥٥٤

داود بن القاسم - أبو هاشم الجعفريّ ٥٣٦

درست بن أبي منصور ٤٧٩

باب الذال ذريح المحاربيّ ٥٢٥

باب الراء ربعيّ بن عبد الله ٤٦٢

رفاعة بن موسى النخاس ٤٣٧

روح بن عبد الرحيم ٥٤٣

روميّ بن زرارة ٥٥٠

الريان بن الصلت ٤٠٣

باب الزاي زرارة بن أعين ٣٨٩

زرعة بن محمد الحضرمي ٣٩٣

زكريا بن إدريس - أبو جرير القمي ٤٤٨

زكريا بن آدم القمي ٤٤٧

زكريا بن مالك الجعفي - النقا ٤٨١ و ٤٤٩

زياد بن سوقة الجريري ٤٣٧

زياد بن مروان القندي ٤٤٠

زياد بن المنذر ٤٢٨

زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام ٤١٣

زيد الشحام ٣٩١

باب السنين سالم بن مكرم - أبو خديجة ٤٨٠

سدير بن حكيم الصيرفي ٥٣٧

سعد بن طريف ٥٤٧

سعد بن عبد الله الأشعري ٣٨٧

ص: ٥٩١

سعدان بن مسلم - عبد الرحمن بن مسلم ٤٠٣

سعيد بن عبد الله الأعرج ٤٧٠

سعيد النقا ٤٩٤

سعيد بن يسار ٥٤٤

سلمة بن تمام ٥٤٥

سلمة بن الخطاب ٥٥٢

سليم الفراء ٤٢١

سليمان بن جعفر الجعفرى ٤٣١

سليمان بن حفص المروزى ٤٤٦

سليمان بن خالد البجلي ٤١٥

سليمان بن داود المنقرى ٤٦١

سليمان بن عبد الله الديلمى ٤٧٣

سليمان بن عمرو ٤٩٢

سماعة بن مهران ٣٩٢

سهل بن اليسع ٤٥٤

سويد القلاء ٥٢٤

سيف التمار ٤٦٦

سيف بن عميرة ٤٩٩

باب الشين شعيب بن واقد ٥٥٩

شهاب بن عبد ربّه ٥٠٥

باب الصاد صالح بن الحكم النيلى ٤٢٦

صالح بن عقبه ٥٢٧

الصباح بن سيابة ٥٤٢

صفوان بن مهران ٤١٠

صفوان بن يحيى ٤٢٨

باب الطاء طلحة بن زيد ٤٨٣

باب العين عاصم بن حميد الحنّاط ٤٧٨

عامر بن جذاعة ٤٥٢

عامر بن نعيم القمّيّ ٤٢٦

عائذ الأحمسيّ ٤١٦

العبّاس بن عامر القصبانيّ ٥٤٩

العبّاس بن معروف ٥٦٣

العبّاس بن هلال ٤٤١

عبد الأعلى مولى آل سام ٤٢٥

عبد الحميد الأزديّ ٥٦١

عبد الحميد بن عوّاض الطائيّ ٥٣٩

عبد الرّحمن بن أبي عبد الله البصريّ ٣٩١

عبد الرّحمن بن أبي نجران ٣٩٩ و ٤٩٨

عبد الرّحمن بن الحجّاج ٤٢٩

عبد الرّحمن بن كنير الهاشميّ ٤٧٣

عبد الرّحمن بن مسلم ٤٠٣

عبد الرّحيم القصير ٤٠٤

عبد الصمد بن بشير ٥٤٠

عبد العظيم بن عبد الله الحسنىّ (ع) ٤٦٣

عبد الغفار بن القاسم - أبو مريم ٤٠٧

عبد الكريم بن عتبة الهاشمىّ ٤٤٧

ص: ٥٩٢

عبد الكريم بن عمرو الخثعمىّ - كرام ٤٩١

عبد الله بن أبى يعفور ٣٩٣

عبد الله بن بكير ٣٩٤

عبد الله بن جبلة ٥٤٨

عبد الله بن جعفر الحميرىّ ٥٢٦

عبد الله بن جندب ٤٤٥

عبد الله بن الحكم ٥٣٣

عبد الله بن حماد الأنصارىّ ٥٤٣

عبد الله بن سليمان ٤٥٥

عبد الله بن سنان ٤٠٠

عبد الله بن علىّ ٤٤٤

عبد الله بن فضالة ٤٤٠

عبد الله بن القاسم ٥٤٧

عبد الله بن لطيف التفليسىّ ٤٩٨

عبد الله بن محمد الجعفىّ ٥٤٠

عبد الله بن محمد - أبو بكر الحضرمي ٤٤٢

عبد الله بن مسكان ٤٥٢

عبد الله بن المغيرة ٤٤٩

عبد الله بن ميمون القداح المكي ٥١٠

عبد الله بن يحيى الكاهلي ٥١٨

عبد المؤمن بن القاسم ٤٨٩

عبد الملك بن أعين ٥٠٧

عبد الملك بن عتبة الهاشمي ٤٩٣

عبد الملك بن عمرو الأحول ٥٤٥

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس ٥٦٧

عبيد بن زرارة ٤١٨

عبيد الله بن علي الحلبي ٣٩٨

عبيد الله الرافقي ٤٠٢

عبيد الله بن الوليد الوصافي ٤٨٤

عثمان بن زياد الهمداني ٥٥٣

عطاء بن السائب ٥٣١

العلاء بن رزين ٤٥١

العلاء بن سيابة ٥٣١

علي بن أبي حمزة البطائني ٤٩٣

علیّ بن أحمد بن أشیم ٥٣٤

علیّ بن إدريس ٤٩٥

علیّ بن أسباط ٥٠٨

علیّ بن إسماعیل المیثمیّ ٥٦٠

علیّ بن بجيل ٤٣٩

علیّ بن بلال ٤٠٥

علیّ بن جعفر علیه السلام ٣٨٥

علیّ بن حسّان الواسطیّ ٥٥٨

علیّ بن الحکم ٤٩٤

علیّ بن رثاب ٤٧٢

علیّ بن الریان ٤٣٥

علیّ بن سالم الکوفیّ ٤١٥

علیّ بن سويد ٤٩٤

علیّ بن عبد العزيز ٥٣٧

علیّ بن عطیّة ٤٧٠

علیّ بن غراب - علیّ بن أبی المغيرة ٥٣٥

ص: ٥٩٣

علیّ بن الفضل الواسطیّ ٤٧٤

علیّ بن محمّد الحصینيّ ٥٢٤

علیّ بن محمّد النوفلیّ ٤٩٨

علیّ بن مطر ٥٣٤

علیّ بن مهزیار ٤٢٧

علیّ بن میسرة ٥١٢

علیّ بن النعمان ٥٢٢

علیّ بن یقطین ٤٣٦

عمّار بن مروان الکلبیّ ٥٠٩

عمّار بن موسی الساباطیّ ٣٨٤

عمر بن أبی زیاد الکوئیّ ٤٥٦

عمر بن أبی شعبة الحلبيّ ٥٥٧

عمر بن أذينة ٤٥٤

عمر بن حنظلة ٤٢٢

عمر بن قیس الماصر ٥٥٧

عمر بن یزید- بیاع السّابری ٣٨٨

عمران الحلبيّ ٥١٩

عمرو بن أبی المقدام- عمرو بن ثابت ٥٠٦ و ٥٣٢

عمرو بن جمیع البصریّ القاضی ٤٧٧

عمرو بن خالد ٤٨٨

عمرو بن سعید السّاباطیّ ٥٢٣

عمرو بن شمر ٤٩٢

عيسى بن أبى منصور ٤٩١

عيسى بن أعين ٥٥٦

عيسى بن عبد الله الهاشمى ٥٠٢

عيسى بن يونس ٥٠٣

العيص بن القاسم ٤٣٠

باب الغين غياث بن إبراهيم ٤٩٧

باب الفاء فضالة بن أيوب ٥٢١

الفضل بن أبى قرّة السمنى ٤٨٤ و ٥٣٩

الفضل بن شاذان ٤٤٤

الفضل بن عبد الملك ٤٠٨

الفضيل بن عثمان الأعور ٤٠٩

الفضيل بن يسار ٤١٨

باب القاف القاسم بن بريد بن معاوية العجلي ٥٣٥

القاسم بن سليمان ٤٨٠

القاسم بن عروة ٤٩٠

القاسم بن يحيى ٤٩٦

باب الكاف كردويه الهمدانى ٣٨٧

كليب الأسدى ٤٤٢ و ٥٢٥

باب الميم مالك بن أعين الجهنيّ ٤١٧

مبارك العقرفوفيّ ٤٧٦

مثنّى بن عبد السلام ٥٢٤

محمد بن أبي عمير ٤٤٩

محمد بن أحمد بن يحيى الأشعريّ ٤٧٥

ص: ٥٩٤

محمد بن أسلم الجبليّ ٥٦٢

محمد بن إسماعيل البرمكيّ ٥٢٩

محمد بن إسماعيل بن بزيع ٤٣٥

محمد بن بجيل ٤٥٦

محمد بن جعفر الأسديّ ٤٧٧

محمد بن الحسن الصفّار ٤٠٥

محمد بن حسّان الرازيّ ٥٥٦

محمد بن حكيم الخثعميّ ٤٩٤

محمد بن الحسين بن أبي الخطّاب ٥٦٣

محمد بن حمّان الشيبانيّ ٤٠٠ و ٤٩٥

محمد بن خالد البرقيّ ٤٦٦

محمد بن خالد القسريّ ٤٧٦

محمد بن سنان ٥٤٦

محمد بن سهل بن اليسع الأشعري ٥٥٢

محمد بن عبد الجبار ٤٧٨

محمد بن عبد الله بن مهران ٥٤٨

محمد بن عثمان العمري ٥٢٦

محمد بن عذافر ٥٣٧

محمد بن علي الحلبي ٤٩٤

محمد بن علي بن محبوب ٥٤٥

محمد بن عمران العجلي ٥٠٢

محمد بن عمرو بن أبي المقدم ٥٤٤

محمد بن عيسى بن عبيد ٤٩٩

محمد بن الفيض التيمي ٤٨٨

محمد بن الفيض الجعفي ٥٤٨

محمد بن القاسم الاستر آبادي ٥١٣

محمد بن القاسم بن الفضيل ٤٩٩

محمد بن قيس البجلي ٤٩٠

محمد بن مسعود العياشي ٥٠٠

محمد بن مسلم الزهري ٤٨٥

محمد بن مسلم التقي - الطائفي ٣٨٧

محمد بن منصور ٥٤٧

محمد بن النعمان - مؤمن الطاق ٣٩٦

محمد بن الوليد الكرمانى ٥٤٧

محمد بن يحيى الخنعمى ٤٢٠

محمد بن يعقوب الكلينى ٥٤٣

مرازم بن حكيم ٤٥٥

مروان بن مسلم ٤٧٧

مسعدة بن زياد ٥٥٤

مسعدة بن صدقة ٤١٧

مسمع بن مالك البصرى ٤٣٤

مصادف ٤٨٢

مصعب بن يزيد الأنصارى ٤٨٢

معاوية بن حكيم ٥٦٤

معاوية بن شريح ٤٦١

معاوية بن عمّار ٤٣٩

معاوية بن ميسرة ٣٩٩

معاوية بن وهب ٤١٧

معروف بن خربوذ ٤٦٩

المعلّى بن خنيس ٤٦٤

المعلّى بن محمّد البصرىّ ٥٦٧

معمر بن خلّاد ٤٧٠

معمر بن يحيى ٤١٦

المفضّل بن صالح - أبو جميلة ٤٣٢

المفضّل بن عمر ٤٠٦

المنبّه بن عبد الله - أبو الجوزاء ٥٦٥

منذر بن جيفر ٥١٠

منصور بن حازم ٤٠٦

منصور الصيقل ٥١٢

منصور بن يونس، بزرج ٤٨٨

منهال القصاب ٥٥٤

موسى بن عمر بن بزيع ٤٣٠

موسى بن القاسم البجليّ ٤٧٤

ميمون بن مهران ٥٠٠

باب النون ناجية بن أبى عمارة ٤٥٧

النضر بن سويد ٥٠٥

النعمان الرّازىّ ٤٥٣

النعمان بن سعد ٥٢٨

باب الواو الوليد بن صبيح ٤٨٥

وهب بن وهب - أبو البختريّ ٤٧٩

وهيب بن حفص ٤٥٨

باب الهاء هارون بن حمزة الغنويّ ٤٧١

هارون بن خارجة ٤٧٦

هاشم الحنّاط - هشام بن المثنى ٤٣٢

هشام بن إبراهيم ٤٤٣

هشام بن الحكم ٤١١

هشام بن سالم ٣٨٨

الهيثم بن عبد الله - أبو كهمس ٤٥٣

باب الياء ياسر الخادم ٤٣٨

ياسين الضرير ٥٣٤

يحيى بن أبي العلاء الرازيّ ٤٩٣

يحيى بن أبي عمران الهمدانيّ ٤٣٤

يحيى بن حسّان الأزرق ٥٢٢

يحيى بن عبّاد المكيّ ٤٠٥

يحيى بن عبد الله العلويّ ٤١١

يحيى بن القاسم الأسديّ - أبو بصير ٤٠٢

يعقوب بن شعيب ٤٧٨

يعقوب بن عثيم ٤٨٦

يعقوب بن يزيد ٥٦٠

يوسف الطاطري ٥٢١

يوسف بن يعقوب ٥٤٥

يونس بن عمار ٤٧٥

يونس بن يعقوب ٤٣٦

باب الكنى ابن عقدة - أحمد بن محمد ٥٦٦

أبو اسامة - زيد الشحام ٣٩١

ص: ٥٩٦

أبو الأعز النخاس ٣٩٧

أبو أيوب الخزاز - إبراهيم بن عثمان ٤٦٥

أبو بصير - يحيى بن القاسم ٤٠٢

أبو بكر بن أبي سمال ٤٦٠

أبو بكر الحضرمي - عبد الله بن محمد ٤٤٢

أبو ثمامة ٥٤١

أبو الجارود - زياد بن المنذر ٤٢٨

أبو جرير القمي - زكريا بن إدريس ٤٦٨

أبو جميلة - المفضل بن صالح ٤٣٣

أبو الجوزاء - المنبه بن عبد الله ٥٦٤

أبو حبيب - ناجية بن أبي عمارة ٤٥٧

أبو الحسن النهديّ ٥١٩

أبو حمزة الثماليّ - ثابت بن دينار ٤٢٤

أبو خديجة - سالم بن مكرم الجمال ٤٨٠

أبو الربيع الشاميّ ٥٠٨

أبو زكريّا الأعور ٤٥٧

أبو سعيد الخدريّ ٥٥٧

أبو عبد الله الخراسانيّ ٥٢٣

أبو عبد الله الفراء ٤٢١

أبو كهمس - الهيثم بن عبد الله ٤٥٣

أبو مريم الأنصاريّ - عبد الغفار ٤٠٧

أبو المغرا - حميد بن المثنيّ ٤٦٠

أبو النمير ٤٠٦

أبو الورد بن زيد ٤٨٣

أبو ولّاد الحنّاط - حفص بن سالم ٤٦٦ و ٤٥٨

أبو هاشم الجعفريّ - داود بن القاسم ٥٣٦

أبو همّام - إسماعيل بن همّام ٤٠٢

المتفرّقات سند حديث جاء نفر من اليهود ٣٩٠

سند ما كتبه الرضا عليه السلام إلى محمد ابن سنان ٣٩٧

سند حديث سليمان بن داود ٤١٥

سند خبر بلال و ثواب المؤذنين ٤٤٤

سند وصية أمير المؤمنين عليه السلام لابنه محمد بن حنفية ٥٣٠

سند القضايا المتفرقة لعلي عليه السلام ٥٥١